آنتونیو جیوستوزی

ترجمهٔ اسد الله شفایی

افغانستان

جنگ، سیاست و جامعه

۱۳۵۷-۱۳۷۱ ش





سرشناسه	: جیوستوزی، آنتونیو Giustozzi, Antonio
عنوان و نام پدیدآور	: افغانستان: جنگ، سیاست و جامعه (۱۳۷۱ ـ ۱۳۵۷ ش) / آنتونیو جیوستوزی؛ ترجمهٔ اسدالله شفایی.
مشخصات نشر	: تهران: محمدابراهیم شریعتی افغانستانی (عرفان)، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: ۳۹۱ ص. : نقشه، نمودار.
شابک	: ۴۰۰۰۰ ریال: 6 - 0764 - 04 - 964 - 978
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: عنوان اصلی: War, Politics and Society in afghanistan, 1978-1992, 1999
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۳۷۷ ـ ۳۹۱.
موضوع	: افغانستان ـ ـ تاریخ ـ ـ اشغال روسیه شوروی، ۱۳۵۸ ـ ۱۳۶۸.
موضوع	: افغانستان ـ ـ تاریخ ـ ـ ۱۳۶۸ ـ
موضوع	: افغانستان ـ ـ اوضاع اجتماعی.
شناسهٔ افزوده	: شفایی، اسدالله، ۱۳۴۹ ـ ، مترجم.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۶ ۷ الف ۹ ج / ۲ / DS ۳۷۱
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۸/۱
شمارهٔ کتابشناسی ملی	: ۱۰۸۴۶۳۴

افغانستان

جنگ، سیاست و جامعه

۱۳۷۱ ـ ۱۳۵۷ ش

آنتونیو جیوستوزی

ترجمهٔ اسدالله شفایی



تهران، ۱۳۸۶



ناشر: محمدابراهیم شریعتی افغانستانی

● افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه (۱۳۷۱ ـ ۱۳۵۷ ش)

● آنتونیو جیوستوزی ● ترجمهٔ اسدالله شفایی

War, Politics and Society in afghanistan. by Antonio Giustozzi

● حروفچینی: راضیه مظفری ● ویرایش و صفحه‌آرایی: محمدکاظم کاظمی

● طرح جلد: وحید عباسی

● لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات

● چاپ اول: ۱۳۸۶ ● شمارگان: ۳۰۰۰ ● قیمت: ۴۵۰۰ تومان

تهران، خیابان سمیه، بین چهارراه دکتر مفتح و رامسر، شمارهٔ ۳۴، طبقهٔ سوم، واحد ۶

تلفن: ۸۸۸۱۱۰۵۳ - ۸۸۳۰۰۲۴۵

کابل، چوک ده‌بوری، چهارراهی شهید، مؤسسهٔ انتشارات عرفان. تلفن: ۷۹۹۳۴۹۷۲۷ـ ۰۰۹۳

شابک: ۶ـ ۰۷۶۴ـ ۰۴ـ ۹۶۴ـ ۹۷۸ ISBN: 978 - 964 - 04 - 0764 - 6

۵

فهرست

یادداشت مترجم

در اثر حاضر، رویدادهای سیاسی و اجتماعی افغانستان در فاصلهٔ سقوط جمهوری داوود و روی‌کارآمدن حکومت طرفدار شوروی در کابل تا پایان دولت نجیب‌الله و به‌قدرت‌رسیدن مجاهدین بررسی شده است. در کتاب حاضر، برخلاف اغلب آثار و نوشته‌های مربوط به این دوره، کمتر به ابعاد بین‌المللی بحران افغانستان و مقاومت در مقابل دولت کابل پرداخته شده است، بلکه به جای آن توجه بیشتر روی دولت جدید و موفقیتها و ناکامیهای آن متمرکز است.

همان‌گونه که می‌دانیم، پیروزی حزب دموکراتیک خلق در افغانستان در کودتای اپریل ۱۹۷۸ (ثور ۱۳۵۷) توجه جهان و به‌ویژه کشورهای غربی و در رأس آنها ایالات متحده امریکا را به سوی افغانستان کشاند و رویدادهای متعاقب آن مورد توجه گستردهٔ رسانه‌های بین‌المللی قرارگرفت. این امر به‌سرعت، تغییر رژیم در افغانستان و واکنشهای مخالف نسبت به آن را به یک بحران بین‌المللی بدل کرد که در نتیجهٔ آن کنترل اوضاع به کلی از دست عوامل داخلی - چه در درون دولت جدید و چه در میان عناصر مخالف آن - خارج شد. شاید به همین دلیل در اغلب آثار مربوط به این دوران بیشتر روی عوامل خارجی بحران تکیه شده است، تا عناصر داخلی آن. اما در اثر حاضر، چنان که گفتیم، بیشتر به کارکردهای دولت جدید و کارنامه آن، نه تنها در عرصه های سیاسی و نظامی، بلکه در زمینه‌های اقتصادی اجتماعی و فرهنگی نیز پرداخته شده است.

یکی دیگر از ویژگیهای اثر جدید ـ همان‌گونه که نویسنده در مقدمهٔ کتاب به آن اشاره می کند ـ استفاده از طیف وسیع مدارک و شواهد، به‌ویژه آن دسته از منابع است که پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی در دسترس پژوهشگران و محققان آمد. ناشر کتاب در یادداشت خود بر چاپ انگلیسی این اثر اشاره می‌کند که نویسنده از اسناد منتشرنشدهٔ ارتش سرخ، خاطرات و شرح حال افراد دخیل در قضایا، رساله‌های تحقیقی، مقالات نوشته شده به زبانهای مختلف اروپایی و نیز گفت‌وگو با نقش‌آفرینان رویدادهای این دوره به شکل وسیعی در تدوین این اثر سود جسته است. به باور ناشر، بسیاری از این مواد پیش از این از سوی نویسندگان غربی استفاده نشده و از همین‌رو، اثر حاضر حاوی اطلاعات باارزش و جدیدی است.

نویسنده با مقایسهٔ منابع مختلف مربوط به طرفداران و مخالفان دولت، سعی کرده است به دور از پیش‌داوریها و تبلیغات، حتی‌الامکان تصویر واقع‌بینانه‌ای از وضعیت ارائه کند و به عقیدهٔ مترجم، تا حدود زیادی در این‌باره موفق بوده است. این پژوهش را می‌توان در نوع خود از بسیاری جنبه‌ها دارای ویژگیهای برجسته و در برخی موارد منحصربه‌فرد دانست. به عنوان مثال نویسنده در قسمتهای مربوط به برنامهٔ اصلاحات ارضی و یا مبارزه با بی‌سوادی، کوشیده است با استفاده از اسناد و مدارک، ارزیابی مفصلی از موفقیت تلاشهای دولت در این عرصه‌ها داشته باشد و میزان تأثیرگذاری این برنامه‌ها بر شرایط عینی زندگی مردم را از لابه‌لای تبلیغات گستردهٔ موافقان و اظهار نظرهای منفی مخالفان به‌دست‌آرد.

هم‌چنین ساختار و توسعهٔ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، توسعه و رشد نیروهای مسلح و نیز ملیشه‌های قبایلی و محلی در بخشهای مربوطه، به شکل علمی بررسی شده است. نویسنده سعی کرده است بدور از پیش‌فرض‌ها ارزیابی کند که دست‌اندرکاران نظام جدید تا چه حد در صدد تعقیب آنچه منافع ملی کشور می‌دانستند بوده‌اند و تا چه پیمانه حامیان خارجی کابل بر سیاستهای آن تأثیرگذار بوده‌اند. به همین دلیل، سیمایی که در این پژوهش از رژیم طرفدار شوروی در کابل ارائه می شود، در بسیاری موارد از تصویر کلّی ترسیم‌شده از آن در جهان غرب متفاوت به نظر می‌رسد. نویسنده در بررسی حاضر بر آن بوده است که بی‌طرفانه واقعیتها را از میان تبلیغات دو طرف مخاصمه بیرون بکشد و تصویر روشنی از رخدادها ارائه کند، اما در عین حال شاید نتوان انکار کرد که برداشت کلّی در میان نویسندگان و روزنامه‌نگاران در غرب از یک حکومت طرفدار شوروی در افغانستان در نحوهٔ ارزیابی دست‌کم برخی از رویدادها بی‌تأثیر نبوده است.

به هر حال بیش از این درباره محتوای اثر حاضر سخن را به درازا نکشانده و قضاوت نهایی را بر عهده خوانندگان می گذارم و تنها به گفتن این نکته بسنده می کنم که کوشیده‌ام این اثر با نهایت دقت و امانت‌داری به فارسی برگردانده شود. بدیهی است که مترجم، کار خود را خالی از اشتباه نمی داند و نظریات و انتقادات خوانندگان گرامی، ما را در ارائه بهتر این اثر در چاپهای بعدی کمک خواهد کرد.

جدا از آنچه گفته شد، پیش از مطالعهٔ این کتاب توجه خوانندگان گرامی را به موارد زیر جلب می کنم:

۱. از آنجا که طیف وسیعی از خوانندگان را در قلمرو زبان فارسی در افغانستان ایران و تاجیکستان در نظر داشته‌ام، در برگردان این اثر کوشیده‌ام که از مترادفهای مشترک و قابل فهم برای ساکنان تمامی این سرزمینها استفاده کنم. به همین دلیل در مورد کلماتی که عمدتاً یا تنها در میان فارسی‌زبانان افغانستان معمول بوده است، تلاش کرده‌ام که مترادف پرکاربردتری از آن نیز بیاورم.

۲. نکتهٔ قابل‌توجه دیگر برگردان تاریخهاست که کار مترجم را در برخی موارد دشوار کرده است. از آنجا که به احتمال زیاد عمده خوانندگان کتاب، کسانی‌اند که بیشتر رویدادها را بر اساس تقویم خورشیدی دسته‌بندی می‌کنند، در برگردان این اثر حتی‌الامکان در کنار تاریخهای میلادی، معادلهای خورشیدی آنها را نیز آورده‌ام. اما در مواردی این کار ناممکن و یا دشوار بوده است. مثلا اگر نویسنده سال ۱۹۸۷ میلادی را زمان رویداد خاصی می داند، مشخص نیست که آیا این امر در سه ماه اول ۱۹۸۷ (تا بیستم ماه مارچ) یعنی زمستان ۱۳۶۵ روی داده است، یا در ماههای بعدی این سال، یعنی بهار تا پاییز سال ۱۳۶۶. در چنین مواردی به ذکر تاریخ میلادی اکتفا شده است. اما در بقیه موارد تاریخ خورشیدی به ماه، یا حتی به روز آورده شده است. در تبدیل ماههای میلادی به معادل خورشیدی نیز این نکته قابل توجه است که چون آغاز ماه خورشیدی حدود ده روز دیرتر از ماه میلادی است، ماه میلادی مربوطه، به آن ماه خورشیدی تبدیل شده است که بیشترین روزهای مشترک را دارد. مثلا ماه اکتبر معادل ماه میزان (مهر) شمرده شده است.

۳. از آنجا که نویسنده به منابع گسترده‌ای در هر قسمت کتاب استناد کرده و عمده این منابع به زبانهای گوناگون خارجی است و از طرف دیگر بخش عمده این منابع نیز قابل ترجمه نیست، کلیه پاورقیها به‌جای درج در پایین صفحه و یا انتهای فصل، در بخش پایانی کتاب به تفکیک

بخشها آورده شده است.

□

در پایان لازم می دانم از کلیه کسانی که به نحوی در ارائهٔ ترجمهٔ حاضر همکاری داشته‌اند، سپاسگزاری کنم. نخست از آنتونیو گیوستوزیو نویسنده این اثر سپاسگزارم که با حوصله‌مندی در رفع ابهام برخی از قسمتهای آن کوشید. آقای گیوستوزیو پس از انجام یک رشته پژوهشها در رشته تاریخ معاصر در دانشگاه بولوگنای ایتالیا، دکترای خود را در رشتهٔ روابط بین‌الملل از مدرسهٔ اقتصاد لندن گرفت. او به‌جز این کتاب، بررسیهای جالب دیگری نیز درباره تاریخ معاصر افغانستان انجام داده است که قرار است در آینده به نشر برسد.

از دکتر سید عسکر موسوی پژوهشگر در دانشگاه آکسفورد و مشاور فعلی وزارت تحصیلات عالی افغانستان سپاسگزارم که برگردان این اثر را به من توصیه کرد و متن انگلیسی کتاب را در اختیارم گذاشت. از سلطانعلی کشتمند نخست وزیر سابق افغانستان و نویسندهٔ اثر مستند و ارزندهٔ «یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی» که چندین جلسه با حوصله‌مندی به پرسشهایم در مورد اسامی افراد، گروهها و اماکن پاسخ داد؛ از محمدکاظم کاظمی نویسنده و شاعر که ویرایش فنّی کتاب و ارائهٔ آن به صورت حاضر محصول زحمات ایشان است و از دوست عزیزم محمدابراهیم شریعتی مدیر انتشارات عرفان که انتشار این اثر را برعهده گرفت؛ همچنین از همسر عزیزم مرجان حسینی سپاسگزارم که در نمونه‌خوانی ویرایش و حروفچینی کتاب زحمتهای فراوان کشید و نیز از فرزندانم آناهیتا و سینا که پس از پایان کار اداری روزانه‌ام و بازگشت به خانه ساعتها مشغول برگردان این اثر شدم و نتوانستم انتظارات و توقعات کودکانه‌شان را برآورده کنم.

اسدالله شفایی

لندن

جوزای ۱۳۸۶ / جولای ۲۰۰۷

سپاسگزاری

در انجام تحقیق و ارائهٔ اثر حاضر مدیون مشوره‌ها، همکاریها و مهمان‌نوازی‌های کسان بسیاری هستم؛ به ویژه از ج. حنیفی (از رادیو بی بی سی)، محمد جانف (بخش تاجیکی رادیو بی بی سی)، داکتر سلطانعلی کشتمند، جنرال خلیل، فرید مزدک، جمعه‌خان صوفی، ساشا و مارک اوربان (بی بی سی) سپاسگزارم که همگی به‌گفت‌وگو با من تن دادند. از داکتر حسن شرق برای ارائهٔ اطلاعاتش متشکرم. از پاول بوچرر - دایتچی، پروفسور یوری گانکفسکی (مؤسسهٔ مطالعات خاوری آکادمی علوم مسکو)، باقر معین (بخش فارسی رادیو بی بی سی)، فاروق فرده (مسکو)، داکتر ایوان کولیکوف (مسکو)، کِرِم کایی (برلین) و پروفسور وی. ناومکین (مؤسسهٔ مطالعات خاوری یاد شده) و داکتر وی. بویکو، داکتر رالف بیندمن (برلین) برای ارائهٔ اطلاعات بسیار ارزشمندشان سپاسگزاری فراوان دارم. همچنین از داکتر ظاهر طنین (بخش فارسی رادیو بی بی سی) و توماس روتینگ (برلین) برای کمکهای با ارزش‌شان در سازماندهی سفرهایم و اسناد و اطلاعاتی که در اختیارم نهادند؛ از کریستوفر وودال برای مطالعهٔ دست‌نوشته‌های اولیه کتاب و از دانشگاه بولوگنا برای بورسیهٔ دوساله‌اش، بیشتر از همه سپاسگزار استاد و راهنمایم پروفسور فرد هالیدی برای ارائهٔ مشوره‌ها و کمکهایش هستم و هم از این نظر که مرا با بسیاری از نامبردگان فوق در تماس قرار داد.

مؤلف

مقدمهٔ مؤلف

افغانستان به شیوه‌های گوناگون، امکان منحصربه‌فردی برای مطالعهٔ مناقشات ملی و نیز بین‌المللی در اختیار ما می‌گذارد. در بررسیهای علمی، دخالت و نقش قدرتهای بزرگ در جنگهای داخلی تا حدود زیادی مورد بی‌توجهی قرار گرفته است، به ویژه رشد تاکتیکهای نظامی و سیاسی در این عرصه ـ که می‌تواند به فهم سیاستهای بین‌المللی کمک کند ـ توجه لازم را به خود جلب نکرده است.

در وضعیت حاضر منابع فراوانی برای بررسی ابعاد گوناگون رویدادهای افغانستان در فاصلهٔ سالهای ۹۲ ـ ۱۹۷۸ (۷۱ ـ ۱۳۵۷) در دسترس ماست، به‌گونه‌ای که در هیچ‌یک از مناقشات پس از جنگ جهانی دوم، وضعیت بدین‌گونه نبوده است. اگر چه اکنون جنگ افغانستان جزو مناقشات «فراموش‌شدهٔ» جهان به حساب می‌آید، شمار بی‌سابقه‌ای از روزنامه‌نگاران، محققان و مستشاران ـ که اغلب در زمینهٔ علوم اجتماعی آموزش دیده‌اند ـ طی دوران این کشمکشها به مناطق زیر کنترل طرفینِ درگیر در سراسر کشور مسافرت کرده‌اند. مهم‌تر از همه این‌که فروپاشی اتحاد شوروی فرصتهای تازه‌ای برای جمع‌آوری اطلاعات در اختیار ما می‌گذارد. اگرچه اطلاعات آرشیوی (آن دسته که از بین نرفته است) به آسانی قابل دسترس نیست، از اسناد و یا دفترچه‌های خاطرات بسیاری از افراد درگیر در مناقشه و نیز از یادداشتهای شخصی آنان می‌توان بهره گرفت. بسیاری از افغانهای خارج از کشور نیز مایلند اطلاعات خود را در اختیار پژوهشگران بگذارند. همچنین باید اضافه کرد که از بسیاری از اطلاعاتی که قبل از سال ۱۹۹۲ (۱۳۷۱) قابل دسترسی بودند، عمدتاً به دلیل بی‌اعتمادی شدید نسبت به منابع کمونیستهای

شوروی و افغانستان، هیچ‌گاه بهره‌برده نشده است. اگر از این منابع به طور مناسب استفاده شود، قطعاً اطلاعات مفیدی به دست می‌آید. به عنوان مثال، محققان، آمارهای رسمی و نیمه‌رسمی را به عنوان تبلیغات صرف، به طور گسترده مورد بی‌توجهی قرار داده‌اند، در حالی که بخش بزرگی از آنها، علی‌رغم دستکاریهای مقامات افغانستان و شوروی، از دقت لازم برخوردارند.

یکی از پیامدهای این وضعیت، این است که هرچند پویایی جنبش مقاومت افغانستان و ارتباطات متقابل میان جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و نظامی آن به طور کاملاً رضایت‌بخش بررسی شده است، وضعیت راجع به رژیم طرفدار شوروی در کابل بدین‌گونه نبوده است. اگرچه کتابهای زیادی در مورد نقش شورویها و کمونیستهای افغانستان در جنگ نوشته شده است، این آثار به صورت جداگانه با جنبه‌های مختلف قضیه (نظامی، سیاسی و یا سیاسی ـ اجتماعی) سر و کار داشته‌اند و تلاشی برای گرد هم آوردن این جنبه‌ها در یک تحلیل واحد صورت نگرفته است. اثر بارنت روبین[1] که رژیم طرفدار شوروی بررسی و بهترین تحلیل جامع را در این رابطه ارائه کرد، یک استثناست. اما در عین حال در این اثر نیز به نکات کلیدی فراوانی بی‌توجهی شده و از جمله جنبه‌های نظامی مناقشه عمیقاً بررسی نشده است.

در اثر حاضر تلاش کرده‌ایم که کار روبین دنبال شود. آنچه در پی می‌آید، نه تفسیر کلی رویدادهای افغانستان در فاصلهٔ ۹۲ـ۱۹۷۸، بلکه جست‌وجوی موضوعات حسّاسی است که ابهام آنها تاکنون مانع فهم درست روند مناقشات شده است.

برای نیل بدین منظور، طیف وسیعی از منابع بررسی شده است. برنامه‌های رادیویی افغانستان و شوروی و همچنین منابع منتشرشدهٔ روسی و شوروی بیشتر از دیگر منابع مورد استفاده بوده است. مقالات و رساله‌های دانشگاههای اتحاد شوروی و آلمان شرقی سابق و نیز نشریات تعطیل‌شدهٔ شوروی سابق بسیار مفید بوده‌اند. گفت‌وگوهای زیادی نیز در همین رابطه انجام شده و همچنین از اسناد محرمانه و دیگر منابع منتشرشده در شوروی و غرب پس از ۱۹۹۱ استفاده شده است.

تلاش برای ارزیابی تحقیقات غربیها، با استفاده از چنین طیف گستردهٔ منابع، نتایج سودمندی به دنبال خواهد داشت. بررسی تحولات سالهای ۷۹ـ۱۹۷۸ نسبتاً رضایت‌بخش بوده است. یکی از موارد استثنایی، قیامهای ضدکمونیستی طی این دو سال است که هنوز ابهامهای زیادی دربارهٔ آنها وجود دارد؛ اما با توجه به نبود اطلاعات کافی در منابع شوروی، روشنی بیشتری نمی‌توان بر این رویدادها انداخت. سفارت شوروی عمدتاً بر اطلاعات ارائه شده از سوی ارتش افغانستان تکیه داشت که بسیار نومیدکننده بود و از عدم تمایل به جنگ در میان

صفوف نیروهای دولتی حکایت می‌کرد. بنابراین در گزارشهای فوق در مورد ابعاد و اهمیت رشته عملیات مخالفین اغراق می‌شد. اگرچه گزارشهای مربوط به زد و خوردها ممکن بود درست باشد، ابعاد و اثرات واقعی آنها را نمی‌توان با استفاده از این اطلاعات به درستی برآورد کرد. فعالیتهای محدود مسلحانه توسط گروههای اسلامی به هیچ وجه به بزرگی یک قیام مردمی نبوده است. به همین دلیل در مورد گاه‌شماری شورشها و قیامها هنوز هم اختلاف نظر وجود دارد و اطلاعات منابع اتحاد شوروی چه بسا با گزارشهای منابع مجاهدین ناسازگار است. به عنوان مثال، طرف اول، ناآرامی ولایت بغلان را اپریل و می ۱۹۷۹ (حمل و ثور ۱۳۵۷) و هزاره‌جات را اگست (اسد) همین سال می‌داند، در حالی که طرف دوم زمان وقوع رویداد اول را اکتبر ـ نوامبر ۱۹۷۸ (عقرب ـ قوس ۱۳۵۷) و مورد دوم را مارچ ۱۹۷۹ (حوت ۱۳۵۷) تعیین می‌کند. اولیور روا می‌نویسد که قبایل درانی قندهار تا زمان تهاجم شوروی، دست به کاری نزدند؛ اما سفارت شوروی گزارشهایی حاکی از برخوردهای خشونت‌آمیز را در این ولایت در می ۱۹۷۹ (ثور ۱۳۵۸) به مسکو فرستاد.[۲]

البته گاه‌شماری دقیق شورشها ارتباط تمام عیاری با فهم رویدادهای افغانستان ندارد. تصمیم شوروی به مداخله، بیشتر پیامد کشمکشهای درونی حزب حاکم بر افغانستان بود تا پیشروی مخالفان. سیر اختلافات درونی حزب دموکراتیک خلق افغانستان کاملاً مشهود بوده و نکته‌ای که هنوز در مورد آن توافق نظر وجود ندارد، دامنهٔ آزار و اذیت جناح پرچم توسط امین و جناح خلق است. منابع خلق قبول دارند که ۲۵۰ نفر از اعضای ح. د. خ. ا پس از سپتامبر ۱۹۷۸ (میزان ۱۳۵۷) توسط امین کشته شدند؛ در حالی که پرچمی‌ها تعداد قربانیان را تا پایان سال ۱۹۷۹ (پاییز ۱۳۵۸) حدود ۲۰۰۰ نفر می‌دانند و منابع شوروی حکایت از آن دارند که ۶۰۰ نفر از اعضای حزب فقط در فاصلهٔ سپتامبر ـ دسامبر ۱۹۷۹ توسط امین به قتل رسیدند.

به‌طور کلی به‌نظر می‌رسد تصفیه‌های خونین درون‌حزبی عامل تعیین‌کننده‌ای در سیر بحران بوده است. کریلنکو در همان مارس ۱۹۷۹ که هنوز تصفیه‌های وحشتناک روی نداده بود، در اجلاس دفتر سیاسی حزب کمونیست گفت که اعدام بسیاری از افسران، وضعیت خطرناکی در میان قوای نظامی و ارتش افغانستان به‌وجود آورده است. علاوه‌برآن، شورشهای خونین در مناطق اطراف، عامل عمده‌ای در کاهش تعداد اعضای حزب به شمار می‌رود. به طور کلی، به نظر می‌رسد حدود ۱۰۰۰۰ نفر از اعضای ح. د. خ. ا در فاصلهٔ ۷۹ـ ۱۹۷۸ جان خود را از دست داده باشند و در عین‌حال در اواخر ۱۹۷۹، ۶۰۰۰ تا ۷۰۰۰ نفر از ۱۸۰۰۰ عضو قبل‌از انقلاب دیگر در صفوف حزب نبودند (یا به قتل رسیده و یا تصفیه شده بودند.) در مجموع از ۱۸۰۰۰ عضو اولیه و

۲۸ ۰۰۰ تن که بین انقلاب و تهاجم شوروی به حزب پیوستند، نصف کامل آن کشته شده، مورد تصفیه قرار گرفته و یا حزب را هم‌زمان با تهاجم ارتش سرخ ترک کرده بودند. در چنین وضعی، این نظر که سیاستهای امین بقای حزب را تهدید می‌کرد، چندان اغراق‌آمیز به نظر نمی‌رسد.[۳]

بررسی علل شکست اصلاحات نیز در فهم رویدادهایی که منجر به تهاجم شوروی و تحولات پس از آن شد، حیاتی است. با وجود اختلاف نظرها در مورد اصلاحات، اغلب محققان در این رابطه روی ساختار سنتی اجتماعی در مناطق روستایی افغانستان و نبود کادرهای روستایی در صفوف حزب د. خ. ا تکیهٔ زیادی کرده‌اند. در ارتباط با ساختار اجتماعی، عقب‌ماندگی مناطق روستایی و در نتیجه اعمال نفوذ بزرگان محلی و خانها و اربابها، عامل مهمی در عدم استقبال روستاییان از انقلاب کمونیستی قلمداد شده است. جی. اچ. گرومیر در سال ۱۹۸۰ بررسی مفصلی راجع به این قضیه انجام داده و روابط ارباب - رعیتی را بر پایهٔ زندگی سیاسی در مناطق روستایی افغانستان تشریح کرده است.[۵] برخی دیگر از محققان بر عواملی نظیر برخورد بین دو فرهنگ، یعنی جنبش مارکسیستی و جامعهٔ مذهبی روستایی تأکید دارند.[۶] اما دو دیدگاه به طور کلی با یکدیگر ناسازگار نیستند. تقریباً همهٔ محققان در مورد این واقعیت نظر یکسانی دارند که برنامه‌های اصلاحات خوب طراحی نشده بود و یا دست‌کم مدیریت شایستهٔ اصلاحات نیازمند یک سازمان پیشرفته‌تر بود. همچنین واضح است که ساختار عمدتاً شهری ح. د. خ. ا و از سوی دیگر فقدان سیاست جذب کادر از نواحی روستایی و امکان عضوگیری از ادارات شهری پس از انقلاب باعث شد که رژیم حتی در امور حساس و پرمشغولیت و در رویارویی با تنشهای محلی چاره‌ای جز اتکا به اعضای جوان و بی‌تجربه نداشته باشد. این امر به بروز تنشها انجامید و این به نوبهٔ خود در نهایت آتش مخالفتهای خشونت‌آمیز را مشتعل ساخت. تلاشهای بلندپروازانهٔ دولت افغانستان برای تحکیم مرکزیت در مقابل قبایل، دامنهٔ خشونتها را گسترش داد و ضعف این دولت را آشکارتر ساخت.[۷]

در برخی از منابع زمان شوروی اذعان شده است که سیاستهای بنیادین رژیمهای ترکی و امین در مناطق روستایی از همان آغاز در معرض شکست بود. در پایان سال ۱۹۷۹، دو سوم از ۲۳ ۰۰۰ عضو حزب یا در ارتش بودند و یا در ادارات، و بنابراین فقط اعضای بسیار جوان و فاقد تجربه برای کار به مناطق روستایی اعزام شدند. یکی از محققان شوروی بر نظرِ فیض‌محمد وزیر امور قبایل افغانستان در اوایل ۱۹۸۰ تأیید می‌کند که گفته بود به کادرهای حزبی در نواحی روستایی به چشم افراد «بی قوم و قبیله» نگریسته شده و با آنان مخالفت می‌شد.[۸]

بر اساس منابع روسی، احساسات مذهبی مردم نیز در این قضیه دخیل بود. ک، م،

تساگولوف، روستایی را مثال می‌زند که در آغاز از رژیم حمایت می‌کرد، اما پس از این‌که دو نفر از اعضای تندرو حزب مانع نماز خواندن روستاییان شده و الاغ به داخل مسجد آوردند، اهالی به مخالفان پیوستند.[۹]

در واقع علل شورشها در مناطق مختلف کشور یکسان نبود.[۱۰] در بسیاری از روستاها، نخستین عکس‌العمل‌ها نسبت به دولت انقلابی، به طور کلی منفی نبود؛ اما انعطاف‌ناپذیری و فقدان تجربهٔ مقامات محلی، به زودی خصومتها را برانگیخت. در برخی مناطق، انتشار نخستین اعلامیه در مورد اجرای قریب‌الوقوع اصلاحات ارضی به بروز ناآرامی انجامید.[۱۱]

یکی از موضوعات شبهه‌برانگیز، اثرات اشغال شوروی است. این اقدام، احساسات ملی‌گرایانهٔ بسیاری از خلقیها و قسمت اعظم طبقهٔ متوسط و بالای‌شهری را آشکارا تحریک کرد. راجع به نواحی روستایی ابهاماتی وجود دارد. پیش از همه، به سادگی نمی‌توان میزان اعمال کنترل رژیم امین را در اواخر ۱۹۷۹ ارزیابی کرد. یکی از محققان برجستهٔ افغان یعنی ح، کاکر ـ احتمالاً بر اساس منابع خلقی ـ ادعا کرده است که در زمان اشغال فقط مراکز چند ولسوالی و علاقه‌داری (فرمانداری و بخشداری) خارج از کنترل حکومت قرار داشت. مطمئناً این اظهارات از واقعیت بدور است. منابع شوروی سابق نشان می‌دهند که در پاییز ۱۹۷۹ فقط در ولایات کنر، ننگرهار و لغمان، مراکز پنج ولسوالی و علاقه‌داری در کنترل رژیم بود. بسیاری از منابع دیگر حکایت از آن دارند که بسیاری از مراکز ولسوالیها در هزاره‌جات نیز در دست مخالفان بود.

در تابستان ۱۹۷۹ دولت در چندین ولایت، فقط بر مراکز آنها، مسلط بود؛ در حالی که بسیاری از موقعیتهای کلیدی مانند خوست، اورگون و اسدآباد تحت محاصرهٔ مخالفان بود. در ماه سپتامبر، ۳۰ مرکز از مجموع ۱۸۵ مرکز ولسوالی در دست مخالفان بود. در پاییز ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) تشکلهای مخالفین در ۲۵ ولایت از مجموع ۲۸ ولایت فعال بودند؛ در حالی که در پایان سال ۱۷ ولایت و همچنین بیشتر از نیمی از مراکز ولسوالیها و اغلب روستاها عمدتاً زیر سلطهٔ مجاهدین بود. برخی منابع مدعی‌اند که در پاییز تعدادی از قبایل در ولایت پکتیا به دلیل ترس از حملات دولت شروع به مذاکره با آن کردند، اما منابع شوروی برآن‌اند که برخی قبایل دیگر به کوهها پناه بردند و انتظار می‌رفت در بهار به یک رشته عملیات نظامی دست بزنند. همچنین رژیم امین به دلیل مشکلات در مدیریت شبکهٔ حمل و نقل در اطراف کشور نیز به دردسر افتاده بود. از ۱۰۰۰۰ کامیون و لاری مورد استفاده برای حمل و نقل کالا از شمال، در پاییز ۱۹۷۹ فقط ۳۰۰ تا ۴۰۰ عراده از آنها قابل استفاده بود. این که چگونه این وضعیت در طول سال ۱۹۸۰ تغییر کرد، به درستی روشن نیست. منابع غربی و نیز جنبش مقاومت ادعا کردند که میزان اعمال

کنترل دولت در این زمان کمتر شده بود و تردیدی نیست که چنین امری بین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۸ اتفاق افتاد، اما منابع شوروی سابق از این موضوع طفره رفته و یا دربارهٔ آن سکوت کرده‌اند. تنها استثنا این است که ولسوالی لشکرگاه (اوایل زمستان ۱۳۵۸) کاملاً آرام بود و فقط بعدها تحت تأثیر فعالیتهای مجاهدین قرار گرفت.[۱۲]

جای تعجب است که رویدادهای مربوط به دولت پس از ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) علی‌رغم فراوانی منابع، با دقت لازم مورد بررسی قرار نگرفته است. با وجود این‌که طی این دوره بررسی‌های زیادی راجع به جنگ سرد صورت گرفته است، از تحولات مربوط به این رژیم به سادگی تحت عنوان «شوروی‌مداری» چشم‌پوشی شده و توجهات به حضور شوروی معطوف شده است. دربارهٔ رژیم کابل و سیاستهایش دیدگاههای ارزشمندی مطرح شده است،[۱۳] اما هیچ‌کدام را نمی‌توان یک بررسی کامل به شمار آورد. برای پُر کردن لااقل بخشی از این شکاف، بخش اول اثر حاضر با ماهیت این به اصطلاح «شوروی‌مداری» و تحولات مربوط به آن سر و کار دارد.

همچنین تحقیقاتی راجع به جنبهٔ نظامی قضیه صورت گرفته است.[۱۴] اما تنها مارک اوربان استراتژیها و روشهای عملی شورویها را به گونه‌ای تفسیر کرده که شایستهٔ این عنوان است. حتی او نیز به جنگهایی در مقیاس کوچک‌تر که بین افغانها جریان داشت، توجه نکرده است. بخش دوم کتاب به این موضوع پرداخته و در آن به بازسازی ارتش افغانستان توجه خاصی شده است، در حالی که اغلب پژوهشگران به عنوان یک مسئلهٔ بی‌ارتباط از کنار آن گذاشته‌اند.

راجع به جنبه‌های گوناگون سیاستهای صلح‌آمیز رژیم، مقالات کوتاهی منتشر شده است.[۱۵] اما به طور کلی تنها پس از سال ۱۹۹۰ بود که این موضوع و اثرات اقدامات انجام‌شده مورد توجه قرار گرفت، اگرچه به ریشه‌های این قضیه و تحولات اولیهٔ آن پرداخته نشد. در بخش سوم تلاش شده است که در حد ممکن این موضوع بررسی شود. در اینجا همچنین در نقش رو به رشد «ملیشه‌ها» یا شبه‌نظامیان (نیروهای نیمه‌منظمی که توسط دولت به وجود آمد) بحث شده است. در آغاز، به اهمیت این نیروها توجهی نشد و به همین دلیل دربارهٔ نقش و ویژگیهای آنان هیچ‌گاه بررسی کاملی صورت نگرفته است. بخش چهارم کتاب به همین موضوع می‌پردازد.

این چهار موضوع همچنین از این رو که ارتباطات متقابل با یکدیگر دارد، برای بحث در این اثر انتخاب شده است. محورهای کوچک‌تر دیگری را نیز - نظیر سیاستهای قومی رژیم کابل - می‌توان در تحقیقات علمی راجع به رژیم طرفدار شوروی در افغانستان یافت، اما در این کتاب به آنها پرداخته نشده است.

بخش اول

محدودیتهای سیاست شوروی‌مداری

راه حلی که شورویها سعی کردند پس از جنوری ۱۹۸۰ (زمستان ۱۳۵۸) برای بحران افغانستان به کار گیرند، قبلاً در اپریل ۱۹۷۹ (حمل ۱۳۵۸) و به دنبال شورش هرات، توسط پولیت بورو (دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی) مورد بحث قرار گرفته و از آن تعریف مشخصی شده بود. به نظر رهبری شوروی، از آنجا که تودهٔ مردم از ویژگیهای مترقیانهٔ برنامه‌های حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح.د.خ.ا) آگاهی نداشتند، می‌بایست که طبق برنامه قدم به قدم به پیش رفت.

تشکیلات دولتی باید ایجاد می‌شد و نیروهای مسلح تجدید سازمان یافته و تقویت می‌شد. به‌خصوص، نقاط ضعف دولت در ولایات نگران‌کننده بود. بزرگان مذهبی و قبیلوی نیروهایی تشخیص داده شدند که می‌بایست با آنها به تفاهم رسید. اما حتی حمایت اقشار و طبقات اجتماعی که به انقلاب نزدیک‌تر بودند (روشنفکران، کارمندان، خرده‌بورژواها، لایه‌های پایین‌تر رهبران مذهبی) باید به دست می‌آمد. پایه‌های سیاسی رژیم باید وسیع‌تر می‌شد، ولی با وجود این نقش رهبری حزب و در عین حال وحدت و انسجام درونی آن محفوظ می‌ماند.[1] اینها خطوط و ویژگیهای اصلی برنامه‌ای بود که انتظار می‌رفت رئیس جمهور کارمل پس از ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹، ۶ جدی (دی) ۱۳۵۸ (آغاز ورود نیروهای ارتش سرخ به افغانستان) به مرحلهٔ اجرا گذارد. برنامهٔ فوق را

می‌توان یک *استراتژی* ***ایدئولوژیک*** تعریف کرد، یعنی نوعی استراتژی جهانی و کاملاً مترقیانه، اما در درون محدودیتها و حصارهای مشخص که از نظر ایدئولوژیک تعریف شده بود. این برنامه در آغاز انقلاب (کودتا) در اپریل ۱۹۷۸ عملی به نظر می‌رسید، اما در اواخر ۱۹۷۹ وضعیت در کشور بسیار پیچیده‌تر شده بود.

فصل اول

پایه‌های اجتماعی اولیهٔ «جمهوری دموکراتیک» و تغییر و تحولات آن

وضعیت در سال ۱۹۸۰ (۵۹ـ۱۳۵۸)

درست در ابتدای تهاجم شوروی نوعی احساس آرامش در میان مردم افغانستان چیره گردید، لااقل از این جهت که دیکتاتوری خونین امین به پایان رسید. این امر به‌ویژه در پایتخت واقعیت داشت،[2] اما در برخی نواحی روستایی نیز وضعیت همین‌گونه به نظر می‌رسید.[3] با وجود این، از همان اواخر جنوری (جدی ۱۳۵۸)، وضعیت رو به خرابی رفت. نخستین حملات پراکندهٔ مسلحانه علیه نیروهای شوروی آغاز شد و موجی از فعالیتهای تبلیغاتی نیروهای مخالف به راه افتاد. دولت جدید در اواخر فبروری احساس کرد که عمدتاً به دلیل عکس‌العمل‌های گسترده علیه حضور نیروهای خارجی در کشور، تقریباً در انزوای کامل قرار گرفته است. این عکس‌العمل‌ها همچنین در کابل شکل یک رشته تظاهرات مردمی را به خود گرفت. برخوردهای مسلحانه روزبه‌روز شدت

بیشتری می‌یافت، به‌گونه‌ای که در اوایل ۱۹۸۰ جاده‌ها عمدتاً تحت کنترل نیروهای مقاومت درآمد و دولت چنان تضعیف شده بود که نمی‌توانست حتی حقوق کارمندان ولایات را بپردازد. سقوط فاحش درآمدهای مالیاتی از ۲۸۰ میلیون افغانی در ۱۳۵۸ (۷۹-۱۹۷۸) به ۱۶ میلیون در ۱۳۶۰ (۸۲-۱۹۸۱) اگرچه فقط اندکی بر درآمدهای دولتی تأثیر داشت، نشان می‌داد که کنترل دولت بر مناطق اطراف نسبت به سال ۱۹۷۹ به شدت تضعیف شده است.

اما برای کارمل و طرفدارانش در شوروی کمی طول کشید تا وخامت اوضاع را دریابند، چرا که در آغاز تصور می‌شد بحران ۱۹۸۰ (حوت ۱۳۵۸) مقطعی و کوتاه‌مدت است. از همین رو ***تابیف*** سفیر شوروی در کابل در ماه جون ۱۹۸۰ (جوزای ۱۳۵۹) پیام خوشبینانه‌ای به مسکو فرستاد حاکی از آن که اوضاع رو به خوبی و رژیم در حال تحکیم موقعیت خود است. ولی بحرانی که طی نیمهٔ اول ۱۹۸۰ (زمستان ۱۳۵۸ و بهار ۱۳۵۹) گسترش یافت، حتی پایگاههای اصلی ح.د.خ.ا (عمدتاً در کابل) را در بر گرفت. بنابراین بخش عظیمی از تلاشهای بعدی حکومت صرف آن شد که کم و بیش حمایتهای این بخشهای جامعه را دوباره به دست آورد.[۴]

ساختار قومی پیچیدهٔ کشور، طبقه‌بندی اجتماعی گروههایی را که بر اساس شواهد، دیدگاههای جمهوری دموکراتیک را می‌پذیرفتند (یا نظر مثبت‌تری دربارهٔ آن داشتند) دشوار می‌کند. با این حال، جالب توجه‌ترین موضوع، مطمئناً ویژگی شهری حزب و به ویژه تمرکز بسیار بالای آن در پایتخت بود. در پایان سال ۱۹۸۶، ـ که تنها در مورد این سال ما به آمارهای مفصل‌تری دسترسی داریم ـ ۶۹٪ (۱۱۱ ۰۰۰) اعضای حزب از کابل بودند. در مورد سازمان جوانان حزب که به نظر می‌رسید در توسعه یافته‌ترین نقاط پایتخت تقریباً مانند ***کومسومول*** (کمیتهٔ جوانان اتحاد شوروی) در شوروی کار می‌کند، این موضوع بیشتر مصداق داشت، به‌گونه‌ای که این رقم به ۷۷٪ می‌رسید.[۵]

در همین حال روشنفکران غیرمذهبی مطمئناً نخستین جایگاه را در میان آن دسته از گروههای اجتماعی دارند که از ح.د.خ.ا حمایت کردند. اینان ***فرزندان ناراضی اشراف*** و ***گروههای ناراضی نوگرا*** یعنی عمدتاً افسران، معلمان و محصلان (بر اساس طبقه‌بندی اولیور روا) بودند. در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۸۰ ـ که ظرفیت جذب حزب به اوج خود رسید ـ ۷۶ ۰۰۰ تن تحصیل‌کرده از میان حدود ۱۹۰ ۰۰۰ روشنفکر (یعنی ۴۰٪ مجموع آنان)

در صفوف حزب دموکراتیک قرار داشتند. در واقع این نسبت با توجه به دسته‌جات مختلف تحصیل‌کردگان، گوناگون بود. به عنوان مثال این امر در میان معلمان از حد متوسط کمتر بود. در ۱۹۸۶، ۶۶۹۱ نفر از کل تعداد ۲۲۰۰۰، یعنی ۳۰٪ آنان، عضو ح. د. خ.ا بودند. اگر در نظر گیریم که قشر متخصص همواره یکی از پایگاههای عمدهٔ ح. د. خ.ا بوده و این‌که در فاصلهٔ ۱۹۷۸ و ۱۹۸۷ (۱۳۶۶-۱۳۵۷) دولت جدید توانست ۱۰۰۰۰ معلم جدید را آموزش دهد، این رقم بسیار ناچیز خواهد بود. اما باید به خاطر داشت که بسیاری از معلمان سابق طی قیامها و شورشهای ۸۰-۱۹۷۸ کشته شدند. بسیاری از زنان جدیداً وارد این حرفه شده بودند، ولی لااقل به تعبیر ح. د.خ.ا تمایل چندانی به فعالیت سیاسی نداشتند.[۶]

عضویت حزب به طور نسبی میان مقامات و کارمندان دولتی بیشتر بود. اگر سایر احزاب چپ و هواداران آنها را اضافه کنیم، چنین برآوردی معقول به نظر می‌رسد که دست‌کم نیمی از روشنفکران داخل کشور طرفدار حکومت *انقلابی* بودند. باید در نظر داشت که بخش عظیمی از روشنفکران، پیش از انقلاب، در جریان فرار و مهاجرتی که در سراسر سالهای جنگ ادامه داشت، به خارج از کشور آواره شده بودند. رژیم جدید تمام سعی خود را به کار گرفت که جای خالی آنها را پُرکند. در واقع کسانی که تحصیلات اندکی داشتند نیز به پیشرفت اجتماعی چشمگیری دست یافتند. با این‌همه، روند یاد شده از نظر معیارهای فنی و تخصّصی با ضعف کیفی شدید توأم بود. حتی در مهم‌ترین روزنامهٔ کشور یعنی ***حقیقت انقلاب ثور*** اغلب روزنامه‌نگاران فاقد تجربه و تحصیلات عالی بودند. در برخی موارد ـ به ویژه زمانی که جایگزینی نیروی ورزیده دشوار و یا غیرممکن بود ـ وضعیت به سرعت رو به وخامت گذاشت. در سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) کمبود هشتصد کادر قضایی گزارش شد، در حالی که که دوره‌های اضطراری برای پُرکردن این شکاف ایجاد شده بود. همه می‌دانستند که معیارهای کیفی نیز سقوط کرده است. اگرچه دولت در سراسر جنگ ادعا داشت که تعداد پزشکان را در کشور به شدت افزایش داده و تا سال ۱۹۷۸ سه برابر کرده است، اطلاعاتی که بعداً توسط شورویها منتشر شد، نشان می‌داد که این تعداد حدود ۱۱۰۰ تا ۱۲۰۰ تن است، یعنی ۰/۷ (کمتر از یک پزشک) برای هر ۱۰۰۰۰ نفر؛ که این، ۱۰۰ تا ۲۰۰ نفر کمتر از ۱۹۷۹ بود. تنها در سال ۱۹۸۸ این رقم افزایش یافت و به ۲۳۷۹ نفر رسید. از سوی دیگر در سال ۱۹۹۰

تنها صد نفر از پزشکان سال ۱۹۷۸ در کشور مانده بودند، در حالی که پزشکان آموزش‌دیده در دوره‌های بعدی، تخصّص آنان را نداشتند. به علاوه، در سال ۱۹۷۸، ۸۰ درصد پزشکان افغان هنوز در کابل کار می‌کردند، در حالی که تعداد مراکز درمانی و صحی اطراف از ۲۳۰ واحد سال ۱۹۷۸ به ۹۰ مرکز کاهش یافته بود.[۷]

نکتهٔ دیگر این‌که ح.د.خ.ا حزب جوانان بود. در سال ۱۹۸۲، ۶۵٪ اعضا کمتر از ۳۰ سال داشتند. اگرچه در سالهای بعد از میان افراد دارای سن بالاتر گزینش عضو صورت گرفت (تنها ۴۰٪ گزینش‌شوندگان در سال ۱۳۶۵ زیر ۳۰ سال بودند.) وضعیت سن اعضا همچنان پایین بود. اعضای زیر ۳۰ سال در ۱۹۸۶، ۶۰ درصد بودند.[۸] جزئیات کامل این موضوع در پایان سال ۱۹۸۳ در جدول شمارهٔ ۱ آمده است.

راجع به ویژگی ساختاری رژیم، نقش ***سازمان جوانان*** شایستهٔ بررسی ویژه است. طبق برخی منابع، عضویت در سازمان جوانان برای محصلان دانشگاهها اجباری بود، اما چنین روایتی صحت ندارد. در تابستان ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۸۱ به ترتیب تنها ۳۵۰ و ۴۰۰ نفر از دانشجویان در کابل عضو سازمان جوانان بودند، اگرچه در ۱۹۸۱، ۱۲۵۰ تن عضویت حزب را داشتند. در سال ۱۹۸۴ تنها ۷٪ محصلان دانشگاهها به عضویت سازمان جوانان درآمدند و با این‌که این رقم در سال ۱۹۸۶ به ۱۷٪ رسیده بود، رهبری حزب هنوز آن را بسیار ناچیز می‌دانست. درصد مربوطه در سال ۱۹۸۶ در دانشکدهٔ طب یا پزشکی ۳٪ و در مرکز تربیت معلم ۶٪ بود. از طرف دیگر، اگرچه منصفانه نیست که سازمان جوانان را به سازمان استالینیستی ***کومسومول*** تشبیه کنیم، مطمئناً فشاری بر خانواده‌ها و شاگردان جوان وارد می‌شد که به عضویت آن درآیند. در واقع این میزان در مکاتب و مدارس سطوح پایین بیشتر بود. در سال ۱۹۸۴ در کابل، ۳۰٪ کل محصلان و دانش‌آموزان در سازمان جوانان عضویت داشتند، اما در حالی که فقط ۷٪ دانشجویان دانشگاهها به این سازمان پیوسته بودند، ۵۰٪ از محصلان ۸ سال تحصیلات اجباری (ابتدایی)، عضو سازمان بودند و این امر از تلاشهای مستبدانه برای آموزش سیاسی جوانان حکایت داشت.

در سال ۱۹۸۶ رئیس جمهور نجیب‌الله زبان به شکایت گشود که سطوح عضویت در سازمان جوانان در بسیاری از مکاتب و لیسه‌ها یا دبیرستانها بسیار پایین است ـ این میزان در برخی موارد کمتر از ۵٪ بود. مثلاً در دبیرستان معروف بلخی تنها ۹۰ تن از میان

۳۲۰۰ محصّل، به عضویت سازمان جوانان درآمده بودند. در واقع، در جایی که ***مخالفت با شوروی تقریباً افتخار به شمار می‌رفت***، حزب نمی‌توانست نفوذ چندان در نهادهای آموزشی داشته باشد. به علاوه چنین تلاشهای تبلیغی و ایدئولوژیک در اغلب ولایات نیز که سطوح متوسط عضویت بسیار پایین بود (مثلاً در ولایت تخار درصد عضویت فقط ۰٫۶٪ بود) زمینهٔ عملی چندانی نداشت. ارقام پایین عضویت در مؤسسات عالی آموزشی نشان می‌داد که عضویت آگاهانه و ایدئولوژیک در واقع بسیار کمتر از ادعاهای حزب بود. اگرچه سازمان جوانان و ح. د. خ. ا شمار اعضای خود را نزدیک به هم اعلام می‌کردند، در سال ۸۵-۱۹۸۴ (۱۳۶۳) فقط ۵۰٪ از اعضای جدید حزب از سازمان جوانان آمده بودند. به عبارت دیگر، اگرچه بخش عمده‌ای از جوانان طرفدار رژیم بودند، اکثریت اعضای سازمان جوانان هیچ‌گاه به حزب نپیوستند. البته این نکته باید یادآوری شود که چندی قبل از انقلاب (کودتای) ثور که حزب در موقعیتی نبود تا جوانان را به عضویت سازمان جوانان وادار کند، سازمان تنها ۱۰۰۰۰ عضو ولی خود حزب ۱۸۰۰۰ عضو داشت.[۹]

راجع به مناطق اطراف، تصویری که اولیور روا در سال ۱۹۸۵ دربارهٔ حمایت از رژیم ترسیم کرده است، هنوز از اعتبار برخوردار است. وی روستاییانی را که کم و بیش کارگر بودند (در مناطق ولایات هرات، قندهار، جلال‌آباد، پل‌خمری، میمنه، لغمان، مزارشریف، بگرام، چاریکار، شبرغان، گلبهار، کندوز، لشکرگاه) و قبایل کوچک پشتون و یا فقیرترین و ضعیف‌ترین بخشهای قبایل مختلف را مورد توجه قرار می‌دهد.[۱۰] نمونهٔ آن قبیله ۲۵۰۰۰ نفری صبری است که در شورشهای ۷۹-۱۹۷۸ شرکت نکرد، اما اعضای آن در بهار ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) به دو دسته تقسیم شدند. اکثریت افراد آن افغانستان را به قصد پاکستان ترک کردند و ۵۰۰۰ تن آشکارا جانب دولت را گرفتند. اگرچه حکومت انقلابی تا حدودی از پشتیبانی بسیاری از قبایل شرقی و جنوب شرقی کشور همچنان برخوردار ماند، دامنهٔ این امر کاملاً محدود بود. این حمایت تنها در میان برخی قبایل مانند شینواری، مهمند، جاجی، منگل، مندی و اسماعیل‌خیل گسترده‌تر و در برخی موارد برجسته بود، اما در مورد دیگر گروههای قومی، عموماً گفته می‌شود که برخی جوامع ازبک در ولایات تخار و فاریاب و همچنین برخی از پیروان اسماعیلیه در بغلان از حکومت کارمل پشتیبانی می‌کردند.[۱۱]

همچنین طبقهٔ کوچک کارگر را که در سال ۱۹۷۸ تنها ۰۰۰ ۶۰ نفر بودند (نیمی از آنها در کارخانه‌های پیشرفته کار می‌کردند) باید به فهرست بالا اضافه کرد. این تعداد در سالهای جنگ به ۰۰۰ ۳۰۰ تا ۰۰۰ ۴۲۰ نفر (بر اساس منابع گوناگون) رسید که از میان آنها ۰۰۰ ۷۵ نفر حرفه‌ای بودند و ۰۰۰ ۶۰ نفر در کارخانه‌های پیشرفته اشتغال داشتند. این رشد، به سرمایه‌گذاری اتحاد شوروی در بخش صنعتی مربوط می‌شود و احتمالاً دستکاری در آمارها نیز صورت گرفته است. دوسوم کارگران کارخانه‌ها غیرپشتون بودند و پرچم و دیگر گروههای چپ فعال در میان اقلیتهای قومی، به جز ح.د.خ.ا تأثیراتی بر آنها گذاشتند. برخی منابع مربوط به مخالفین اسلام‌گرا نیز به این تأثیرات اعتراف دارند، اگرچه باید به خاطر داشت که اشغال شوروی نیز احساسات ملی و عکس‌العمل‌های بیگانه‌ستیزی را در میان برخی گروههای کارگری برانگیخت. به عنوان مثال گفته می‌شود بارق شفیعی عضو نامزد کمیتهٔ مرکزی طی تابستان ۱۹۸۰، برخی کارگران را در نزدیکی قندهار مشاهده کرد که از دریافت حقوق خود به شکل کالاهای داده شده از اتحاد شوروی خودداری می‌کنند. بر اساس برخی آمارهای رسمی، در سال ۱۹۸۷، ۱۹۳۰۰ کارگر عضو ح.د.خ.ا بودند. (۴/۶٪ کلیهٔ کارگران کشور). اگر تلاشهای فراوان را برای جذب کارگران به حزب در نظر بگیریم، چنین درصدی چندان بالا نبوده است، اگرچه باید در نظر داشت که بسیاری از کارگران جدید خاستگاه روستایی داشتند. چنین دستاورد ضعیفی همچنین ممکن است متأثر از این باشد که به شرایط کاری در زندگی کارگران توجه کافی نمی‌شد. به عنوان مثال، وضعیت زندگی کارگران حوزهٔ گاز، حتی در منابع شوروی **بسیار بد** توصیف شده است که کارمل خود این واقعیت را پذیرفت. ح.د.خ.ا جدا از کارگران همچنین از میان شاغلین حوزه‌های خدماتی و رفاهی که بیشتر وجههٔ پرولتری داشتند نیز عضو جذب کرد. به عنوان مثال یک‌هفتم مستخدمان شرکت سرویس (اتوبوسرانی) دولتی عضو حزب بودند.[۱۲]

تغییر و تحولات پس از ۱۹۸۰

خاستگاه اجتماعی طرفداران ح.د.خ.ا پس از تحولات ناشی از قبضهٔ قدرت توسط حزب و وضعیت جنگ مداوم، اهمیت خود را تا حدودی زیادی از دست داد. گسترش

بوروکراسی و دیوان‌سالاری در حزب قبل از ۱۹۸۰ شروع شده بود، به‌طوری که در سال ۱۹۷۹ یک سوم اعضا در تشکیلات دولتی کار می‌کردند، اما وضعیت تا سال ۱۹۸۷ به نحو بی‌سابقه‌ای بدتر شد. در این زمان ۸۲۰۰۰ نفر از اعضای حزب یعنی تقریباً نیمی از آنان، در حوزه‌های اداری مشغول کار بودند. باید اضافه کرد که دیوان‌سالاری حزبی، اگر آن را از بوروکراسی دولتی تفکیک کنیم، نیز گسترش یافت و در سال ۱۹۸۷ یک تیم حزبی برای هر ۷۰ عضو و یک تیم سازمانی برای هر ۲۰۰ عضو سازمان جوانان وجود داشت.[۱۳]

گسترش نظامی‌گری در حزب جزء دیگر عواقب و حتی از پیامدهای اجتناب‌ناپذیرتر ناشی از این وضعیت بود (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۲). در زمان انقلاب از ۱۸۰۰۰ عضو حزب، حدود ۱۴۰۰ نفر یعنی ۷ تا ۸ درصد مجموع آنها، بر اساس قابل‌اعتمادترین برآوردها، نظامی بودند. از آنجا که ۸۰٪ اینان افسر بودند و ۲۰٪ درجه‌دار (سرباز عادی وجود نداشت)، تعداد تحصیل‌کردگان آنها را همین‌حدود باید در نظر گرفت. تعداد نظامیان در سالهای بعد گسترش چشمگیری پیدا کرد. در حوالی ۱۹۸۳ (۱۳۶۲) بیش از ۵۰٪ اعضای حزب در نیروهای مسلح خدمت می‌کردند و بعدها این نسبت در حدود ۶۵ـ۶۰٪ تثبیت شد.[۱۴] به علاوه، در ۱۹۸۸ (۱۳۶۷)، ۵۲۰۰۰ نفر از اعضای غیرنظامی حزب (یعنی تقریباً همهٔ آنها) در دوره‌های آموزش نظامی شرکت کردند. اگر تعداد بوروکراتها و نظامیان ترکیب شود، به سادگی می‌توان دید که در اواسط دههٔ ۱۹۸۰ یک عضو هم پیدا نمی‌شد که به یکی از این دو گروه تعلق نداشته باشد. میزان سایر تأثیرات جامعهٔ مدنی بر حزب در جدول شمارهٔ ۳ به خوبی نشان داده شده است.

در زمان انقلاب، پنج نظامی عضو ***شورای انقلابی*** بودند (از میان مجموع ۳۵ نفر)، در حالی که در ماه می ۱۹۷۸ (ثور ۱۳۵۷) ۱۰ نفر دیگر بر آنها افزوده شد. وقتی کارمل به قدرت رسید، از ۵۷ عضو شورای انقلابی ۱۲ تن نظامی بودند. اما این کاهش با برتری آنها در هیئت رئیسهٔ شورا ـکه چهار تن از هفت عضو را به خود اختصاص داده بودندـ جبران می‌شد. در کمیتهٔ مرکزی دفتر سیاسی کارمل در سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) فقط یک نظامی (سروری) را در میان هفت عضو آن می‌توان یافت، ولی در ماه جون ۱۹۸۱ (جوزای ۱۳۶۰) این نسبت سه به نُه شد، به اضافهٔ این‌که چهار نامزد دیگر نیز وجود داشت. در آغاز سال ۱۹۸۰، نظامیان ۲۸ درصد کمیتهٔ مرکزی (۱۰ نفر از ۳۶ عضو) را به

خود اختصاص داده بودند و تا پایان دورهٔ کارمل حضور آنها رشد ناچیزی پیدا کرده و تنها به ۳۲٪ رسید. در نخستین ماههای به قدرت رسیدن نجیب‌الله، رشد قابل توجهی در حضور نظامیان به وجود آمد و این نسبت به ۴۲٪ افزایش یافت. اگرچه این رقم ممکن است بالا به نظر برسد، نسبت آن کمتر از میزان عادی حزب است که در نیروهای امنیتی نام‌نویسی کردند. به هر حال، به نظر می‌رسد نظامیان تأثیر عمده‌ای بر روند تصمیم‌گیری نداشته‌اند، یعنی نظامی‌گری به طور مستقیم بر سیاستهای حزب حاکم نبود؛ اگرچه این امر بر تغییر شکل ماهیت حزب در درازمدت تأثیر گذاشت.[۱۵]

مناطق اطراف

هر میزان تأثیری که ح. د. خ. ا میان کارگران گذاشته باشد، با اطمینان می‌توان گفت که در مقایسه، این تأثیر در میان دهقانان و روستاییان بسیار اندک‌تر از آن بوده است. بر اساس منابع دولتی، در سال ۱۹۸۰ کمی بیشتر از ۵۵۰۰ روستا از میان ۳۵ ۰۰۰ روستا زیر کنترل حکومت بود. (نگاه کنید به بخش سوم فصل ۱۴، قسمت دوم). دربارهٔ این روستاها نیز اطلاعات زیادی در دست نیست، حتی اگر فرض کنیم که عمدهٔ آنها در مجاورت شهرها و جاده‌های اصلی قرار داشته است. در تئوری، ۲۹۶ ۰۰۰ خانواده که از اصلاحات ارضی بهره می‌بردند، باید پایه‌های اجتماعی دولت را در مناطق روستایی تشکیل می‌دادند. در واقع، همان‌گونه که منابع دولتی و شوروی بعدها پذیرفتند، در جریان *تعاونی‌سازی* مأمورین اعمال خودسرانه بی‌شماری را مرتکب شدند. در حقیقت این روند عمدتاً اجباری بود. به نظر محققین شوروی تقریباً نیمی از ۶۴ ۰۰۰ افراد دارای بیش از شش هکتار زمین (۳۱ ۰۰۰ نفر) هنوز پس از اجرای اصلاحات، بیشتر از این مقدار زمین در اختیار داشتند، در حالی که دو سوم از ۹۰۰ ۰۰۰ دهقان فقیر و بی‌زمین، صاحب چیزی نشدند. در همین زمان بسیاری از روستاییان متوسط‌الحال که فرض می‌شد اجرای اصلاحات ارضی تأثیری بر وضعیت آنان نداشته است، عملاً به شدت از آن متأثر شدند. به علاوه منابع دولتی نشان می‌دهد که تعداد زیادی از این خانواده‌ها شروع به کشت زمینهای به دست آورده نکردند و تعدادی دیگر شاهد آن بودند که صاحبان قبلی دوباره زمینهای خود را تصاحب کردند. در واقع اغلب دهقانان مالکیت

زمین را مصون از تعرض تلقی می‌کردند و حاضر نبودند زمینهای توزیع‌شده از طریق اصلاحات را تصاحب کنند.[۱۶]

دربارهٔ تعاونی‌ها نیز همین موضوع صادق است. پیش از تهاجم شوروی ۱۱۴۵ تعاونی پایه‌گذاری شد، اما تنها ۲۰ درصد آنها عملاً فعال بود. طی سال ۱۹۸۰ وضعیت بدتر شد، به‌گونه‌ای که در پایان سال ۱۹۸۱ (پاییز ۱۳۶۰) تنها ۱۰ درصد تعاونی‌ها کار عادی خود را انجام می‌داد. ایجاد تعاونی‌ها خصومت مجاهدین را با دولت بیشتر کرد و هیچ‌کدام از آنها از حملات آنان مصون نماند، به‌گونه‌ای که دست‌کم ۹۰۶ تعاونی از بین رفت. بنابراین می‌توان برآورد کرد که در مناطق روستایی تنها ۱۰ تا ۲۰ درصد جمعیت که هنوز عضو تعاونی‌ها بودند و حدود نیمی از آنها که زمینهای خود را کشت کردند، واقعاً از جمهوری دموکراتیک افغانستان حمایت می‌کردند. این دو گروه تا حدودی در هم تداخل داشتند، به‌گونه‌ای که تعداد دهقانانی که زمین دریافت کردند، عضو تعاونی‌ها نیز بودند و برعکس. به طور کلی جمعاً ۴۵۰۰۰۰ روستایی دست‌کم از یکی از جنبه‌های اصلاحات (اصلاحات ارضی و یا تعاونی‌ها) نفع می‌بردند. در مجموع طرفداران جمهوری دموکراتیک افغانستان کمتر از ۲۰۰۰۰۰ روستایی بودند (شاید حدود ۱۵۰۰۰۰ نفر) یعنی حدود ۱۲ درصد آنان، در حالی که دولت در نظر داشت حمایت قاطع دست‌کم ۹۰۰۰۰۰ تن از آنها (یعنی دهقانان فقیر و بی‌زمین) را به دست آورد.[۱۷]

روستای شینه در بگرامی در نزدیکی کابل نمونه‌ای از یکی از روستاهای طرفدار اصلاحات و جزء نخستین جاهایی است که به بازدیدکنندگان خارجی نشان داده شد. پیش از جنگ، جمعیت این روستا را دهقانان بی‌زمین و کارگران مزارع تشکیل می‌دادند.

شواهد دیگر حاکی از ضعف رژیم در مناطق روستایی این بود که تنها تعداد ۳۳۰۰ تن از دهقانان (***متحدین نزدیک طبقهٔ کارگر*** به تعبیر سلطانعلی کشتمند) در سال ۱۹۸۰ عضو حزب بودند، در حالی که در همین زمان کل اعضای حزب، ۲۵۰۰۰ بود و این رقم در طول سال به ۵۵۰۰۰ نفر افزایش یافت. به طور کلی نفوذ جمهوری دموکراتیک افغانستان در نواحی روستایی به جذب فقیرترین لایهٔ جمعیت و چند طایفهٔ ضعیف محدود می‌شد، چنان که هجوم جوانان پشتون از پاکستان (حدود ۵۰۰ تن در سال ۱۹۸۵) که برای تحصیل در افغانستان و یا اتحاد جماهیر شوروی گزینش شده بودند، نیز همین نکته را تأیید می‌کند.

به طور کلی جمهوری دموکراتیک افغانستان احساس کرد که مناطق اطراف و روستایی تقریباً به طور کامل خارج از حوزهٔ کنترل آن قرار گرفته است و بدین ترتیب خود را در نوعی حالت دایمی محاصره یافت. این در حالی بود که گسترش پایه‌های اجتماعی برای دولت ببرک کارمل یک ضرورت مسلم به شمار می‌رفت.

فصل دوم

برنامه‌های اجتماعی انقلاب و مشکلات اجرای آنها

آزادی زنان

از نقطه نظر رژیم ح. د. خ. ا و حامیان آن در شوروی، اجرای برنامه‌های اجتماعی کلید گسترش پایه‌های اجتماعی دولت به شمار می‌رفت. آزادی زنان از همان ابتدا شعار محوری دولت بود. انکار نمی‌توان کرد که اگر مشکلات ناشی از جنگ را نادیده بگیریم، اصولاً محیط تازه‌ای برای زنان در شهرهای اصلی به وجود آمد. این امر به ویژه در مورد اشتغال صادق است، به گونه‌ای که در برخی از شغلها تعداد بی‌سابقه‌ای از زنان به استخدام درآمدند. به گفتهٔ معصومه عصمتی وردک رئیس شورای سراسری زنان افغانستان، ***جنگ زمینهٔ اشتغال بیشتر زنان را فراهم آورد و آنان کارهایی را در کارخانه‌ها، ادارات پلیس و شفاخانه‌ها (بیمارستانها) به عهده گرفتند.*** خود شورای زنان آنان را آموزش می‌داد تا در صنایع کوچک نظیر فرش‌بافی، آرایشگری، منشی‌گری و کارخانجات برای خود کار پیدا کنند. به طور کلی، در ادارات دولتی در تابستان ۱۹۸۸

(۱۳۶۷)، ۱۸/۶٪ کارمندان، زنان بودند و از این میان بالاترین درصد یعنی حدود ۴۳٪ را وزارت تعلیم و تربیه (در سال ۱۹۸۷) به خود اختصاص داده بود. تعداد زیادی از زنان نیز در وزارت ارتباطات کار می‌کردند که بالغ بر ۱۵٪ کارمندان آن را تشکیل می‌دادند. بخش کوچکی از آنان اشتغالاتی را بر عهده گرفتند که قبلاً هرگز در آن حوزه‌ها حضور نداشتند، نظیر حمل و نقل که در این زمان ۴٪ نیروی کار به آنان تعلق داشت. به نظر یک محقق سویسی، تعداد معلمان زن در کابل بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶ سه برابر شده و حتی در یک شهر سنتی نظیر مزار شریف در سال ۱۹۹۰، ۴۳ معلم لیسه (دبیرستان) از میان ۴۶ تن، زن بودند. حتی در بخش صنعت، تعداد زنان مشغول به کار تا سال ۱۹۸۶ پنج برابر شد. در مجموع، در سال ۱۹۸۶ حدود ۲۷۰ ۰۰۰ زن شغلهای مختلفی داشتند، در حالی که در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) تنها ۵ ۰۰۰ زن مشغول به کار بودند. به علاوه، رژیم از حضور ۵ ۰۰۰ زن (در سال ۱۹۸۶ م-۱۳۶۵ ش) در صفوف پلیس و ملیشه‌ها (گروههای شبه‌نظامی طرفدار دولت) به خود می‌بالید، در حالی که ۸ ۰۰۰ زن دیگر در گروههای دفاع خودی آموزش می‌دیدند. اهمیت ابتکار جدید بیشتر جنبهٔ تبلیغاتی آن بود، اگرچه به گفتهٔ شاهدان عینی ملیشه‌های زن لااقل در دو حوزهٔ شجاعانه جنگیدند: در اورگون (پکتیکا) در سال ۱۹۸۳ و در کران و مونجان (بدخشان) در سال ۱۹۸۷. در مورد اخیر یکی از ملیشه‌های زن (که مخالفین طنزهایی دربارهٔ او می‌گفتند) چندین ساعت علیه کماندوهای مسعود، یعنی بااعتبارترین گروه مجاهدین، مقاومت کرده بود.

تحصیلات زنان بر اساس آمارهای سازمان ملل، نسبت به دوران پیش از انقلاب رشد قابل توجهی داشت. در حالی که میزان ثبت نام پسران در مدارس ابتدایی از ۴۴٪ در سال ۱۹۷۵ به ۲۷٪ در سال ۱۹۸۵ سقوط کرد، طی همین دوره این میزان در مورد دختران از ۸٪ به ۱۴٪ رسید. در مدارس‌متوسطه میزان ثبت‌نام پسران از ۱۳٪ در ۱۹۷۵ به ۱۱٪ در ۱۹۸۵ کاهش‌یافت؛ اما درمورد دختران این‌نسبت از ۲٪ به ۵٪ صعود کرد. در دانشگاهها در سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) بیش از نیمی از ۸۸۰۰ دانشجو را دختران تشکیل می‌دادند.

اما در مناطق روستایی، تقریباً هر نوع فعالیت در عرصهٔ آزادی زنان پس از سال ۱۹۷۹ متوقف شد. به نظر اناهیتا راتب‌زاد، وزیر تعلیم و تربیه (آموزش و پرورش) در حکومت کارمل، قبایل متعهد بودند که زنان بدون توافق بزرگان قبیله در دوره‌های سوادآموزی شرکت نکنند. این تعهد به قوت خود باقی بود، به گونه‌ای که در اواخر

۱۹۸۷ (پاییز ۱۳۶۵) جدا از کابل (به انضمام شهرها) تنها ۱۹۱۷ زن در دوره‌های سوادآموزی شرکت می‌کردند و اگر در نظر بگیریم که در این سال در مناطق روستایی جمعاً ۲۸۹۰ نفر در این دوره‌ها حضور پیدا کردند، می‌توان تصور کرد که چه تعداد از آنان را زنان تشکیل می‌داده‌اند. حتی در روستای نمونهٔ شینه که ۲۳ نفر عضو حزب داشت، زنان در صورت حضور یک فرد خارجی به خانه‌های خود پناه می‌بردند. در آنجا مردان با استدلالهای فراوان بالاخره پذیرفتند که زنان باید درس بخوانند، اما به هر حال از میان کل ۵۰۰۰ ساکنان آن تنها ۱۰ زن در دوره‌های سوادآموزی شرکت می‌کردند.[۲۰]

حتی در وزارت تعلیم و تربیه هیچ زنی پست بالایی نداشت، و در حالی که زنان ۱۰٪ اعضای ح.د.خ.ا را تشکیل می‌دادند، تنها ۳/۶٪ آنان در تشکیلات اداری حضور داشتند. در دادگاهها هنوز هم شهادت یک زن نصف ارزش شهادت یک مرد را داشت. طلاق هنوز در اختیار مردان بود، اگرچه برخلاف دوران قبل از انقلاب، انجام آن باید با حضور زن اتفاق می‌افتاد. حتی در مورد دخترانی که عضو حزب یا سازمانهای اجتماعی آن بودند، هنوز هم پدرانشان تصمیم می‌گرفتند که آنها با چه کسانی ازدواج کنند. مشارکت سیاسی زنان همچنان اندک بود. مثلاً در انتخابات شوراهای محلی سال ۱۹۸۶ تنها ۰/۴٪ انتخاب‌شدگان زن بودند.[۲۱] کشاندن زنان به امور نظامی بیهوده بود و این یکی از موانع مهم بر سر راه اجرای کامل اصلاحات در مورد زنان به شمار می‌رفت. حتی اگر اکثریت عمدهٔ زنان شهری از رژیم حمایت می‌کردند، در توازن نظامی در کشور تغییر چندانی پیدا نمی‌شد. علاوه بر آن، دیگر اصلاحات ضروری و مهم در این زمینه نیز موفقیت چندانی نداشت.

مبارزه با بی‌سوادی

مبارزه با بی‌سوادی الگوی مشابه دیگری بود که از ناکامی در کسب نتایج چشمگیر در خارج از شهرهای بزرگ حکایت داشت. حکومت هنوز هم برنامه‌ها و شعارهای حزب را در برنامه‌های درسی مدارس وارد می‌کرد، اگرچه این زمان فنون جدید به عنوان مثال در امور زراعت و یا صحت و بهداشت فردی همراه با آنها تدریس می‌شد. سازمان دموکراتیک زنان افغانستان (بعداً شورای زنان افغانستان) از این مبارزه برای گزینش

اعضای جدید استفاده می‌کرد. دولت هدف خود را از این اقدام ریشه‌کنی بی‌سوادی ظرف ده سال اعلام کرد، اما ـ همان‌گونه که در جدول شمارهٔ ۴ نشان داده شده است ـ پس از ۱۹۸۲ این برنامه رو به افول گذاشت، شاید به این دلیل که اهمیت آن به درستی توجیه نمی‌شد. در واقع، دوره‌های سوادآموزی در آغاز محدود به شهرهای بزرگ بود و تنها پس از ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) در ولایت جوزجان گسترش یافت. این برنامه تنها از سال ۱۹۸۴ در دیگر ولایات اجرا شد. در بسیاری موارد، همکاری پلیس برای شروع دوره‌ها ضروری به نظر می‌رسید. حتی در سال ۱۹۸۴ اگرچه ۱۷۵ گروه نظامی متشکل از ۷۰۰۰ عضو برای تبلیغ این دوره‌ها در بین مردم ایجاد شدند، ارقام ثبت نام در اغلب موارد بسیار کم بود؛ ۱۱۵۲۷ شرکت‌کننده در ولایت کابل، ۹۹۳۰ نفر در ننگرهار، ۳۸۰۰ نفر در بدخشان، ۱۹۰۰ در کندوز و فقط ۱۱۷ نفر در قندهار. به علاوه، نسبت آنهایی که گواهی پایان تحصیل را دریافت کردند نیز بسیار ناچیز بود. ۱۲۷ نفر از میان کل ۹۰۰۰ شرکت‌کننده در ولایت بلخ و ۳۱۸ نفر از کل تعداد ۱۶۵۶۶ نفر در ننگرهار در ۱۹۸۵؛ به گونه‌ای که غالباً تعداد معلمان در آخرین سال دوره چندان کمتر از تعداد محصلان نبود. میزان فراگیری محصلان نیز قابل بحث است و حتی شخص کارمل در ۱۹۸۳ به طور خصوصی پذیرفت که آمارهای مربوط به مبارزه با بی‌سوادی چندان قابل اعتماد نیست. در اواخر ۱۹۸۶ حتی ۲۰٪ اعضای حزب هنوز بی‌سواد بودند.

مکاتب و مدارس هم کارایی درستی نداشت، به طوری که در اواخر ۱۹۸۳ (پاییز ۱۳۶۲) تنها ۸۶۰ مکتب از کل تعداد ۳۷۰۰ باب هنوز باز بود و ۱۳۰ باب آنها در کابل قرار داشت. تلفات معلمان پس از ۷۹ـ۱۹۷۸ کاهش پیدا کرد، ولی هنوز بالا بود. تنها در بهار ۱۹۸۳ بیش از صد معلم در ولایات توسط مجاهدین کشته شدند. در مجموع تا اکتبر ۱۹۸۶ (میزان ۱۳۶۵) بیش از ۲۰۰۰ معلم به قتل رسیده و ۲۰۰۰ مدرسه تخریب شده بود و قبل از پایان ۱۹۸۳ حدود ۹۰۰۰ معلم مورد **توهین و *آزار* جسمی** قرار گرفته بودند. حکومت بعدها ادعا کرد که تعداد محصلانِ برخاسته از میان اقشار فقیر را به میزان چشمگیری افزایش داده است: در ۱۹۸۸، ۴۰٪ محصلان به خانواده‌های روستایی و اطراف تعلق داشتند، ۳۵٪ به خانواده‌های صنعتگر و ۵٪ به کارگران؛ در حالی که قبل از انقلاب، بر اساس ادعاهای دولت، ۸۰٪ محصلان به خانواده‌های مرفّه مربوط می‌شدند. چه این آمارها صحیح باشد یا نه، جای تردید نیست که حتّی بر اساس

آمارهای رسمی، در اواسط دهۀ ۱۹۸۰ تنها ۳۰٪ کل کودکان وارد مدارس ابتدایی شده بودند و متوسط میزان حضور در تحصیلات اجباری ۲۰٪ بود. این البته نسبت به سال ۱۹۸۳ -که فقط ۱۴/۸٪ کودکان در مدارس ثبت نام شده بودند- از رشد قابل توجهی حکایت می‌کرد، اما با انتظارات دولت فاصلۀ زیادی داشت. از سوی دیگر، تنها در کابل سیستم کامل تحصیلات وجود داشت. به علاوه، درسها در اغلب مکاتب باقی‌مانده در هوای آزاد برگزار می‌شد و در هر صنف (کلاس) حدود ۶۰ شاگرد درس می‌خواندند. سرانجام این که در سال ۱۹۸۹ از حدود ۲۲۰۰۰ معلم، تنها ۰/۵۵٪ تحصیلات عالی ناتمام و ۴۰٪ تحصیلات متوسطه داشتند و بقیه یا تحصیلات متوسطه‌شان ناتمام مانده بود و یا اصولاً فاقد تحصیلات متوسطه بودند. اکثریت معلمان، آموزش تربیت معلم ندیده بودند (دوره‌های آموزشیاری را نگذرانده بودند) همان‌گونه که نخست وزیر وقت حسن شرق در زمان خروج شوروی اعتراف کرد، بی‌سوادی عملاً به دلیل نابودی مدارس در ولایات، رو به افزایش بود.[۲۲]

اصلاحات ارضی

اصلاحات ارضی را با وجود تغییر شکل مکرّر آن، می‌توان باز هم الگوی مشابه دیگری در ناکامی اجرای اصلاحات به شمار آورد. انجام اصلاحات ارضی در نظر بود شکل رسمی و قاطعی به توزیع زمین بدهد و اگرچه در دوران امین عمدتاً به فراموشی سپرده شد، قرار بود **در زودترین فرصت ممکن** آغاز گردد. اگرچه ۱۱/۴۵ تعاونی‌ها قبل از اشغال شوروی ایجادشده و با مجموع ۳۰۰۰۰۰ عضو بیش از ۲۰٪ زمینهای زراعتی را تحت پوشش قرار می‌داد، اکنون بر اساس برنامۀ ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) پیش‌بینی می‌شد که ۳۳۰۰ تعاونی دیگر (برای عضویت ۱۸۰۰۰۰۰ نفر) به وجود آید و تعداد ۱۴۰۰ تعاونی دیگر ظرف برنامۀ پنج ساله موجود ایجاد گردد. در واقع، وضعیت در مناطق اطراف و روستاها به گونه‌ای بود که اصلاحات به مدت بیش از دو سال کاملاً متوقف ماند.

در ضمن، دولت در سال ۱۹۸۰ پس از تهاجم شوروی برای جلب رضایت روستاییان شروع به توزیع تجهیزات زراعتی (از جمله تراکتور)، تخم و بذر و کود وارداتی از روسیه و اروپای شرقی کرد که به شکل رایگان و یا با قیمتهای تعاونی داده می‌شد. این برنامه در

سالهای بعد گسترش بیشتری یافت. در سال ۱۳۶۲ (۴-۱۹۸۳)، ۰۰۰ ۱۱۲ تن کود شیمیایی و ۰۰۰ ۱۳ تن بذر، در ۱۳۶۴ (۶-۱۹۸۵) ۰۰۰ ۱۳۰ تن کود و ۰۰۰ ۱۵ تن بذر اصلاح شده، از جمله ۰۰۰ ۲۴ تن کود شیمیایی و فسفاته و ۰۰۰ ۱۰ تن بذر گندم دریافتی از شوروی، توزیع شد. در فاصلهٔ ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۲ تعداد ۱۲۰۰ تراکتور و ماشین‌آلات زراعتی از اتحاد شوروی وارد شد. اعتبارات لازم به میزان نسبتاً وسیعی در اختیار زارعان نهاده شد و حدّ فاصل ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۴ صد تا صد و بیست هزار نفر از آنان عملاً هر سال قرضه‌های یک ساله دریافت کردند و همچنین مبالغ قابل توجهی صرف آبیاری گردید. اما اگر در نظر بگیریم که برنامهٔ انکشافی و توسعهٔ ۱۳۶۱ (۳-۱۹۸۲) فقط به ۱۰/۴٪ منابع در دسترس زراعتی اختصاص داشت، متوجه خواهیم شد که ابعاد کل برنامه چندان وسیع و چشمگیر نبوده است.

دولت همچنین مجموع ۰۰۰ ۲۷۸ جریب از زمینهای دولتی و یا به‌جامانده از مهاجران را میان روستاییان و یا زمین‌داران به طور امانت توزیع کرد و صاحب زمین در صورت بازگشت فقط می‌توانست اجاره بهای یک‌سال را مطالبه کند. در فبروری-مارچ ۱۹۸۰ (دلو-حوت ۱۳۵۸) اقداماتی برای جبران سوءاستفاده‌هایی که طی سالهای ۷۹-۱۹۷۸ (۸-۱۳۵۷) صورت گرفته بود، انجام شد. نکتهٔ مهم تصمیم به بازگرداندن زمینهایی بود که طی انجام اصلاحات به طور خودسرانه از بسیاری از صاحبان زمینهای متوسط تصاحب شده بود، یعنی از آنها که زمینهایشان مشمول قوانین زمان اصلاحات نمی‌شد. لااقل زمینهای برخی از خانها -به عنوان مثال در برخی نواحی ولایت ننگرهار- بازگردانده شد و همچنین صاحبان زمین توانستند از بابت کل اجاره‌بهای سالهای گذشته درخواست غرامت کنند. اما در اغلب موارد برای این‌که صاحبان جدید زمین زیانبار نشوند، به صاحبان قبلی پیشنهاد شد که در ازای زمینهای اصلی خسارت دریافت کنند. این تاوان از طریق واگذاری زمینهای دولتی با میانجیگری شوراهای سنتی روستاها جبران می‌شد. این راه حل ظاهراً منطقی بود، اما تا اواخر سال ۱۹۸۵ چنین اقداماتی در مقیاس وسیع صورت نگرفته بود.[۲۳]

به طور کلی، دولت هنوز باور داشت که اهداف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌اش در مناطق روستایی یعنی ***تغییرات بنیادی در شیوه‌ها و وسایل تولید، انکشاف و توسعه اقتصادی و فرهنگی زارعان و دهقانان*** و غیره، تنها با ***اجرای قدم به قدم اصلاحات***

ارضی تحقق پیدا می‌کند. کارمل با توجه به اهمیت فراوان موفقیت در اصلاحات، خود شخصاً ریاست ***کمیسیون اصلاحات ارضی*** را به عهده گرفت و مقامهای ارشد تشکیلات ولایتی حزب به ریاست کمیسیونهای ولایات منصوب شدند. در هر صورت این واقعیت نیز پذیرفته شده بود که باید تغییراتی در فرمان اصلاحات ارضی پدید آید. در آگست ۱۹۸۱ (سرطان ۱۳۶۰) اصلاحیهٔ شماره یک بر فرمان شماره هشت به تصویب رسید و به برخی گروهها یعنی ملّاها، رهبران قبایل که به طرفداری از ***انقلاب*** مبارزه کرده و یا لااقل خدماتی برای دولت انجام داده بودند، افسران نیروهای امنیتی و صاحبان زمین که نظرات و ابتکارات نو داشته و مزارع خود را مکانیزه کرده بودند، اجازه داد که بیشتر از محدودیت قانونی زمین در اختیار داشته باشند و حتی زمینهای جدیدی دریافت کنند. محدودیت قانونی مالکیت زمین به طور غیررسمی از ۱۰ به ۳۰ جریب (۲ به ۶ هکتار) افزایش یافت.[۲۴] دولت به عودت‌کنندگان وعده داد که زمینهایشان تا حد قانونی ۳۰ جریب به آنان بازگردانده خواهد شد. همان‌طور که یکی از منابع شوروی ذکر کرد، ***شورای انقلابی به منظور جلب موافقت اعضای وطن‌پرست طبقهٔ استثمارکنندهٔ سابق (تصمیم گرفت) زمینهای مازاد ملّایان و رهبران بزرگ قبایل را که در مبارزه علیه ضد انقلاب مشارکت داشته‌اند، مصادره نکند.*** حتی زمینهای مربوط به مساجد نیز از خطر مصادره مصون گردید. آن دسته از زمین‌داران که زمینهایشان قبلاً توزیع شده بود، ***بهای عادلانه‌ای*** به ازای آن دریافت می‌کردند.[۲۵]

جدا از این تلاشها برای تعدیل شکل اولیهٔ اصلاحات ارضی، اجرای نخستین ابتکارات برای تعقیب بیشتر اصلاحات (نخستین پلان (برنامه) عملی مرحلهٔ دوم) در نوامبر ۱۹۸۱ (عقرب / آبان ۱۳۶۰) آغاز شد. برای این منظور گروههای ویژه‌ای در داخل وزارت زراعت تشکیل شد که ۲۶۰۰ تن از کل ۴۰۰۰ نفر از کارکنان وزارتخانه را شامل گردید. تعداد معینی از گروههای اجرایی مؤظف شدند که در ولایات بلخ، کندوز، بدخشان، بغلان و کابل به ارزیابی وضعیت بپردازند و نتایج نخستین مرحله را ارزیابی کنند. تکمیل این کار تقریباً در کلیهٔ ولایات (۲۷ ولایت از مجموع ۳۰ ولایت) تا بهار ۱۹۸۳ (۱۳۶۲) طول کشید، اگرچه تنها دو ولسوالی (در بعضی موارد فقط یکی) از هر ولایت واقعاً مورد بررسی قرار گرفت. در مجموع، وضعیت ۷۷۸۰۰ دهقان از مجموع ۲۹۶۰۰۰ نفری که طی مرحلهٔ اول زمین دریافت کرده‌بودند، ارزیابی شد. ۵۳٪ از آنان

زمینهای خود را کشت کردند، ۳۳٪ از آنان زمینها را به اجبار یا داوطلبانه بازگردانده بودند و ۱۳٪ نتوانسته بودند به دلیل نبود آب، زمین خود را کشت کنند. مشخص نبود مناطقی در هر ولایت بر اساس چه معیاری برای ارزیابی انتخاب می‌شد، اما مطمئناً مناطقی که بیشترین مشکل را داشت، ملاک سنجش نبود. بدین ترتیب احتمالاً اصلاحات ارضی در میان ۰۰۰ ۲۱۸ دهقان و روستایی دیگر موفقیت کمتری داشت. به عنوان مثال، در اواسط دهۀ ۱۹۸۰ در ولایت غزنی -یکی از ولایاتی که ح.د.خ.ا در آن ضعیف‌تر بود- تنها ۳۰۰ خانوار از ۹۰۰ خانوار که زمین را طی مرحلۀ اول دریافت کرده بودند، هنوز آن را در دست داشتند (۳۳٪ در مقایسه با ۵۳٪ بالا). دیگران یا زمینها را ترک کرده و یا آنها را به صاحبان سابق بازگردانده بودند.[۲۷]

برنامۀ عملی دوم اصلاحات ارضی، که عبارت بود از ***حل مشکلات قانونی ناشی از تطبیق مرحلۀ اول اصلاحات ارضی*** در عمل تنها در ماه مارچ ۱۹۸۲ (حوت ۱۳۶۰) در برخی ولایات شروع شد و بعدها به سایر ولایات گسترش یافت. ***سومین برنامۀ عملی*** که عمدتاً شامل ایجاد تعاونی‌ها می‌شد، در ماه می همان سال (ثور ۱۳۶۱) فقط در محدودۀ سه منطقه از ولایت کابل آغاز و یک تعاونی در ناحیۀ ده سبز تشکیل شد. ***برنامۀ عملی چهارم*** نیز که شامل انکشاف و توسعۀ زیربناهای اقتصادی و از جمله ایجاد مراکز مکانیزه و ترمیم شبکۀ آبیاری می‌شد، کمی بعد در همان سه منطقه آغاز گردید. به طور خلاصه، دولت که هنوز در نظر داشت اصلاحات را طبق همان طراحی اولیه به مرحلۀ اجرا گذارد، دقیقاً مراقب بود خصومت گروههای اجتماعی خاصی را برنینگیزد؛ از وقوع اعمال خودسرانه جلوگیری کند و شرایط محلی را مدّ نظر بگیرد. در ادامۀ اصلاحات ارضی مشوره‌های بزرگان روستایی به طور مداوم در نظر گرفته می‌شد و روند کار دقیقاً مورد توجه بود، اما هنوز خصومت شدیدی علیه زمین‌داران ابراز می‌شد. به گفتۀ نخست وزیر کشتمند، کمیسیونهای اصلاحات ارضی فاش ساخته بودند که بسیاری از زمین‌داران زمینهای خود را مخفی کرده و آنها را به ثبت نرسانده‌اند. به این موضوع در مرحلۀ اول توجهی نشده بود و ظاهراً اکنون لازم دیده می‌شد که با این قضیه برخورد جدی شود. به علاوه انتظارات در مورد نتایج اصلاحات هنوز بالا بود. به نظر کارمل، اصلاحات ارضی، برگشت‌ناپذیری انقلاب را تضمین کرد.[۲۸]

در فبروری ۱۹۸۴ (دلو ۱۳۶۲) فرمان شمارۀ ۸ مجدداً اصلاح شد، تا منافع دهقانان

متوسط و موفق، رهبران وفادار قبیله‌ای و بخشی از زمین‌داران در نظر گرفته شود. مالکیت حداکثر ۳۰ جریب زمین اکنون جنبهٔ قانونی پیدا کرد. به علاوه، اصلاحات جنبهٔ مردمی به خود می‌گرفت. در حالی که سابقاً اصلاحات از بالا اعمال می‌شد، اکنون به ابتکار تشکیلات دولتی، در نظر بود خود دهقانان نقش پیشاهنگی را بر عهده بگیرند. آنان در این رابطه به وضوح از حمایت گروههای کاری وابسته به حزب و تشکیلات دولتی برخوردار می‌شدند. شوراهای روستایی صلاحیتهای گسترده‌ای در زمینهٔ توزیع زمین پیدا می‌کردند و بالاخره مادهٔ مربوطه به مسئلهٔ ارث از فرمان شمارهٔ ۸ نیز بر اساس قوانین اسلام اصلاح شد. اکنون دهقانان اجازه داشتند زمینهای ارثی -حتی قطعه‌های کمتر از ۵ جریب که قبلاً ممنوع بود- را توزیع کنند. حق‌الزحمه‌های متعدد برای امور ثبت نیز منسوخ شد. تشکیل تعاونی‌ها هنوز تشویق می‌شد و دولت انگیزه‌هایی را برای گسترش کار آنها، به ویژه در مورد تهیه و توزیع تخم و بذر، کود شیمیایی و اعطای قرضه به وجود آورد. کارمل هرچند اکنون از دستاوردهای اصلاحات چندان راضی به نظر نمی‌رسید، همچنان بر این عقیده بود که آیندهٔ انقلاب به اصلاحات بستگی دارد: ***دهقانان نمی‌دانند که زمین متعلق به آنهاست، به همین دلیل از انقلاب دفاع نمی‌کنند.*** در واقع، کارمل انتظار داشت اصلاحات ارضی تعداد قابل‌توجهی از دهقانان را جذب نیروهای شبه‌نظامی و ملیشه‌های روستایی کند و بدین ترتیب کنترل کابل بر مناطق اطراف تحکیم شود.[۲۹]

حتی در سال ۱۹۸۶ دولت هنوز امیدهای زیادی به اصلاحات داشت. برنامه‌ای که در این سال قرار بود به اجرا درآید، اقدامات و اعتبارات مالی بیشتری را برای تشویق گسترش تعاونی‌ها پیش‌بینی می‌کرد. کارمل هنوز بر این تصور بود که ***اجرای روند دموکراتیک اصلاحات در زمینهٔ توزیع زمین و آب عامل مهمی در افزایش بازدهی زراعت و کشاورزی، کمک به دهقانان زحمتکش، تأمین عدالت اجتماعی، گسترش پایه‌های انقلاب و تحکیم قدرت دولتی در مناطق اطراف به شمار رود.*** اکنون در مورد اصلاحات آشکارا و بیشتر از گذشته انتقاد می‌شد که اجرای آن آهسته و غیرمؤثر است. به عنوان مثال در یکی از مقالاتِ روزنامهٔ **حقیقت انقلاب ثور** در فوریوری ۱۹۸۶ (ثور ۱۳۶۵) آمده بود: *«... نقطه ضعفهایی وجود داشته است که از عملکرد بخشهای زراعتی، توزیع زمین، نحوهٔ آبیاری و تعاونیها سرچشمه می‌گیرد. تلاش برای تغییر این وضعیت، که با روند انقلابی جامعه ناسازگار است، جهت تحقق سیاستهای اصلاحات ارضی حزب*

باید تشدید گردد.»[۳۰]

اما با روی کار آمدن نجیب‌الله در چند ماه بعد، این دیدگاه به سرعت تغییر پیدا کرد. یکی از مستشاران شوروی به نام **کیم. م. تساگولوف** ادعا کرد که دوبار به کارمل توصیه کرده است تا زمینها را به طور رایگان توزیع نکند، بلکه به یک قیمت نمادین آنها را بفروشد تا از مخالفت مذهبی‌ها برحذر بماند. دیگر مستشاران با این دیدگاه آشکارا مخالفت می‌کردند و واقعاً نمی‌توان گفت که آیا به کارگیری این روش در سالهای ۸۰-۱۹۷۹ کمکی به وضعیت می‌کرد یا خیر. در هر صورت، احتمال داشت وضعیت در این رابطه تا سال ۱۹۸۰ کاملاً تغییر پیدا کند. در نهایت، ثابت شد که دیدگاه نجیب‌الله اصولی‌تر است. برای شروع کار، تبلیغات دولتی پیرامون اصلاحات ارضی به شدت کاهش یافت. به نظر محقق روسی **وی. اسپولنیکف** رئیس جمهوری جدید قبلاً در اواسط ۱۹۸۶ اصلاحات ارضی را یک اشتباه اساسی به شمار آورده بود. پس از ۱۹۸۳. تعداد گروههای کاری -که متصدیان اجرای اصلاحات بودند- نسبتاً سریع رشد کرده و از ۳۶ گروه در این سال به ۶۰۹ گروه در ۱۳۶۳ (۵-۱۹۸۴) رسید، اما پیشرفت عملی کارها آهسته و مأیوس‌کننده بود. در برخی ولایات مانند جوزجان پیشرفت واقعی صورت گرفته بود و گفته می‌شد در همان اکتبر ۱۹۸۳ (میزان ۱۳۶۲) حدود ۰۰۰ ۲۰ هکتار زمین توزیع شده است. اما ولایات دیگر صرفاً در آغاز کار قرار داشتند. به گفتهٔ ناظران شوروی و هم شخص نجیب‌الله در اواخر ۱۹۸۶ (پاییز ۱۳۶۵)، در تمام کشور ۳۵-۳۰٪ برنامهٔ اصلاحات عملی شده بود. این بدان معنی بود که اگرچه ۰۰۰ ۳۳۵ خانواده زمین دریافت کرده بودند، حدود ۰۰۰ ۶۰۰ خانوار دیگر هنوز زمین نداشتند. در فاصلهٔ ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶ تنها ۰۰۰ ۴۰ خانوادهٔ جدید صاحب زمین شدند و از سوی دیگر بسیاری از ۰۰۰ ۲۹۶ خانواده‌ای که فرض می‌شد طی مرحلهٔ نخست اصلاحات ارضی زمین دریافت کردند، زمین خود را از دست داده بودند یا آن را بازگردانده بودند و یا قادر به کشت آن نبودند.

تأسیس تعدادی شورای روستایی، احتمالاً تصویر دقیق‌تری از وضعیت ارائه می‌دهد. تا پایان سال ۱۳۶۳ (۸۵-۱۹۸۴)، ۴۲۳ شورا تأسیس شده بود. تا تابستان ۱۹۸۵ (۱۳۶۴)، ۶۳۷ و تا تابستان ۱۹۸۶ تعداد ۱۰۶۵ شورا. به عبارت دیگر این شوراها در کمتر از ۵٪ کل روستاها وجود داشتند. علاوه بر آن، کارکرد این شوراها مانند اغلب سازمانهایی که پس از انقلاب در روستاها تشکیل شد (تعاونی‌ها، شوراهای محلی،

کمیته‌ها) بسیار ضعیف بود. تا اکتبر ۱۹۸۷ (میزان ۱۳۶۶) کمیسیونهای اصلاحات ارضی فقط ۱۱۰۰ روستا را از کل تعداد حدود ۲۵۰۰۰ روستا بررسی کرده بودند. اظهارنظرهای سخنگویان **جمهوری *دموکراتیک افغانستان*** اکنون با آغاز دههٔ ۱۹۸۰ کاملاً اختلاف داشت. به عنوان مثال یکی از آنان (صالح‌محمد زیرَی) صریحاً می‌پذیرفت که اصلاحات به شکست انجامیده و از زمینهای توزیع شده تنها ۲۵٪ عملاً کشت شده است. حتی کسانی مانند نخست وزیر سلطانعلی کشتمند که به شکست کامل اصلاحات معترف نبودند، آشکارا می‌گفتند که این اقدامات دستاورد چندانی نداشته است. **یک کمیسیون مشترک *از* کمیتهٔ مرکزی ح. د. خ. ا و *شورای وزیران* به *ریاست* رفیق زراعی** مؤظف شد (ظاهراً در اکتبر ۱۹۸۶) **شیوهٔ *جدیدی برای* توزیع *زمین بین* دهقانان** *پیدا کرده و* **شرایط** *را* **برای انتقال** *زمین* **به** *آنها* **که به دولت** *پیوسته‌اند* **و نیز به مهاجران** *مساعد* **سازد و همچنین** *برای* **اصلاحات ارضی و تأمین** *آب* **راه‌حلی** *عملی،* **مرحله‌ای** *و* **برنامه‌ریزی شده بیابد. شیوهٔ *متفاوت* جدید** که سرانجام چند ماه بعد مشخص شد، میزان حداکثر قانونی مالکیت زمین را ۱۰۰ جریب ـ به جای ۳۰ جریب قبل ـ تعیین کرد و مصونیت آن دسته از رهبران مخالفین که مصالحه با حکومت را بپذیرند، تضمین شد. یک نکتهٔ جالب در پیش‌نویس جدید اظهار این نکته بود که اگرچه زمینهای توزیع شده برای دهقانان متعلق به خود آنهاست، آنها **مختار هستند *که آن را به زمین‌داران برگردانند*.** اساساً دیدگاه جدید نسبت به اصلاحات ارضی مشابه چیزی بود که رئیس جمهور داوود در ۱۹۷۰ تبلیغ می‌کرد و در واقع حتی تا حدودی معتدل‌تر از آن به نظر می‌رسید. پس از ۱۹۸۶ پیشرفت اصلاحات به کندترین حد خود رسید و شعار تأمین عدالت اجتماعی جای خود را به مصالحه با رهبران گروههای مسلّح داد.[۳۱]

گسترش تعاونی‌ها نیز بر سر راه خود مشکلاتی داشت. تا سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) تنها ۱۲۱۷ تعاونی کار می‌کرد و این تعداد تا اوایل ۱۹۸۳ فقط به ۱۲۲۲ رسید، اگرچه اعضای آنها به‌طور شگفت‌انگیزی به‌ترتیب‌از تعداد حدود ۳۰۰۰۰۰ به ۱۸۳۰۰۰ کاهش یافت و بعد به ۱۹۳۰۰۰ عضو رسید. دولت امیدوار بود که به سرعت، اکثریت قابل توجهی از تعاونی‌های غیرفعال را مجدداً فعال سازد، اما حتی در سال ۱۹۸۳ فقط ۲۳۶ تعاونی فعالیت مناسب داشت. در سال ۱۹۸۴ تعداد ۳۰۸ تعاونی با ۹۴۰۰۰ عضو (یعنی ۷/۸٪ کل خانواده‌های دهقان و روستایی) فعال بود. از سوی دیگر حتی زمانی که تعاونی‌ها برچیده و یا تخریب نشده بود، اغلب ـ مانند تعاونی‌های ناحیهٔ اندخوی در ۱۹۸۲ ـ در

معرض تهدید مجاهدین قرار داشت؛ به گونه‌ای که لازم بود با ستونهای زرهی از آنها محافظت شود. بدین ترتیب، تصوّر فعال‌سازی حدود ۱۰۰۰ تعاونی دیگر چندی بعد به زودی به صورت یک خیال باطل درآمد و دولت تصمیم گرفت آنها را برچینند.[۳۲]

همان‌طور که نمودار شمارهٔ ۱ نشان می‌دهد، جریان تشکیل تعاونی‌های جدید در سالهای ۸۷-۱۹۸۶ به شدت کند و پس از ۱۹۸۸ از آن هم آهسته‌تر شد؛ به طوری که از این زمان به بعد تقریباً هیچ تعاونی دیگر تأسیس نگردید، همان‌طور که نخست وزیر کشتمند در سال ۱۹۸۷ با اظهار تأسف گفت: «*رشد ایجاد تعاونی‌ها هر ساله کمتر می‌شود.*» پس از آن دولت از طرحهای عظیم که ایجاد هزاران تعاونی را پیش‌بینی می‌کرد، دست کشید. ***اتحادیهٔ تعاونی‌های دهقانان و کمیتهٔ پلان (برنامه) دولتی*** اکنون فقط ایجاد پنجاه تعاونی را در هر سال در نظر داشت که عملاً همین انتظارات هم برآورده نشد. این نکته را نیز باید در نظر داشت که بسیاری از اعضای تعاونی‌ها دیگر نه دهقانان واقعی بلکه نیروهای ملیشه و شبه‌نظامی بودند: در ۱۹۸۳ از حدود ۵۰۰۰۰ عضو تعاونی‌های باقی‌مانده -پس از این‌که تعاونی‌های غیرقابل بهره‌برداری برچیده شد- ۶۰۰۰ عضو در گروههای مدافعین انقلاب و ۹۰۰۰ نفر در گروههای ملیشه دفاع از خود وارد شده بودند.

توسعهٔ ایستگاه مکانیزه (که در نظر بود تراکتور و دیگر ماشین‌آلات را به زارعان اجاره دهد) نیز چندان قابل توجه نبود. علاوه بر آن، کیفیت کار آنها نیز محل بحث است، چرا که به نظر نخست وزیر کشتمند اغلب تجهیزات آنها به خاطر نبود مکانیک بلااستفاده مانده بود. در واقع در سال ۱۳۶۴ (۶-۱۹۸۵) حجم کار آنها در مقایسه با سال قبل کاهش پیدا کرده بود. بسیاری از تراکتورهایی که در روستاها مورد استفاده قرار می‌گرفت، از پاکستان و یا از مزارع دولتی آورده شده بود. وضعیت نامناسب مزارع دولتی نیز این تصویر اندوهبار را تکمیل می‌کرد. آنچه برای سال ۱۳۶۴ (۸۶-۱۹۸۵) برنامه‌ریزی شده بود، در عمل فقط در حد ۵۹/۳٪ تولید شد. تعاونی‌های بخش خدمات -که با توجه به ویژگیهای پذیرفته شده بیشترین موفقیت را داشت- نیز نتوانست انتظارات کابل را برآورده سازد، چرا که آنها از ***هدف تقویت مناسبات با دهقانان به کمک خود آنان، سهم‌گیری در تثبیت قیمتها، تأمین نیازهای اولیهٔ اهالی و بهبود وضعیت رفاهی زحمتکشان*** انحراف پیدا کردند و اغلب به سمت سودآوری هدایت شدند. رئیس اتحادیهٔ تعاونی‌ها به همین دلیل از مقامش برکنار گردید.

فصل سوم

تحکیم پایه‌های اجتماعی انقلاب ثور
و محدودیتهای آن

گسترش شمار اعضای حزب و محدودیتهای آن

ارقام رسمی به وضوح حکایت از رشد تعداد اعضای **حزب دموکراتیک** ***خلق افغانستان*** *(ح. د. خ.ا)* به مرور زمان دارد و این نکته در نمودار شمارهٔ ۲ و جداول شمارهٔ ۵ و ۶ نشان داده شده است. البته این نکته مورد بحث بوده است که آیا این ارقام قابل اعتماد است یا خیر، اما اسناد محرمانهٔ یاد شده، این مطلب را تأیید می‌کند. اگرچه ممکن است ارقام رسمی راجع به صرف عضویت پذیرفتنی باشد، نمی‌توان این ادعا را قبول کرد که این اعضا بر اساس شاخصهای خالص *لنینیستی* برگزیده شده بودند و یا به عبارت دیگر ح. د. خ.ا واقعاً یک حزب **پیشرو** بوده است. وضعیت کیفی اعضا، یعنی چه تعداد از آنها واقعاً حزبی بوده و چه تعداد فرصت‌طلبانه به صفوف حزب راه یافته بودند نیز باید مورد توجه باشد. ما شاهد چندین تصفیه در حزب بوده‌ایم (جدا از تصفیه‌های ۱۹۸۰، ۱۹۸۱

و ۱۹۸۲ که احتمالاً به نزاع بین جناحها مربوط می‌شود)، یکی در سال ۱۹۸۴ که ۳۰۰۰ عضو از حزب اخراج شده و ۶۰۰۰ تن دیگر دوباره پذیرفته شدند و دیگری در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶-۷) که در اثر آن ۴۸۱۸ عضو (یا بر اساس منابع دیگر ۵۹۶۷ عضو) از حزب اخراج شدند. ۴۷۸ تن به اتهام فساد، ۵۵۷ تن به خاطر امتناع از خدمت در قوای نظامی و دیگران به خاطر رفتارهای **فرصت‌طلبانه** یا نقض مقررات حزب. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که لااقل به برخی جنبه‌های **کیفیت** اعضا توجه می‌شد.

در تأیید این نظر که اعضا کم و بیش نسبت به حزب احساس تعهد می‌کردند، باید اضافه کنیم که عضویت حزب به ویژه در ولایات، با میزان بسیار بالایی از مخاطرات شخصی توأم بود؛ به گونه‌ای که قتل و ترور اعضای حزب به امری کاملاً معمول تبدیل شده بود.[۳۴] جدول شمارهٔ ۷ همین مطلب را نشان می‌دهد. این نکته کاملاً در خور توجه است که حزب تعداد زیادی از اعضای خود را که تا سال ۱۹۹۰ به ۴۲۰۰۰ نفر می‌رسید، طی جنگ از دست داد؛ اگرچه به نظر می‌رسد بیشتر از ۱۰۰۰۰ تن قبل از ۱۹۸۰ از بین رفتند.

اعضای جدید طی دوران نامزدیِ عضویت، لااقل تا حدودی مورد بررسی قرار می‌گرفتند. این نکته را می‌توان از این واقعیت دریافت که هر ساله تعداد زیادی نامزد عضویت حزب می‌شدند، اما رشد واقعی تعداد اعضا نشان می‌داد که تعداد قابل توجهی از آنان نباید به عنوان عضو کامل پذیرفته شده باشند، اگرچه نسبت به بخشی از آنها امیدواریهایی وجود داشت. (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۸ و نمودار شمارهٔ ۲.)

به هر حال این نکته روشن است که اعضا *آموزش ایدیولوژیک* چندانی ندیده بودند. آژانش اطلاعاتی پاکستان تعداد اعضای حزب را که از نظر ایدیولوژیک متعهد بودند، در سال ۸۵-۱۹۸۴ حدود ۱۵۰۰۰ نفر برآورد می‌کند، در حالی که **سلیگ هاریسون** محقق امریکایی این رقم را ۲۵۰۰۰ تا ۳۵۰۰۰ در سال ۱۹۸۴ و ۴۰۰۰۰ در ۱۹۸۹ می‌داند و بدین ترتیب خوشبین‌تر از کارشناس روسی به نظر می‌رسد که در آغاز ۱۹۸۹ این‌گونه اعضا را حول و حوش ۳۰۰۰۰ تخمین می‌زند. یک محقق دیگر شوروی، ***اعضای واقعی*** را در سال ۱۹۸۶ حدود ۵۰۰۰۰ نفر می‌داند. یکی از منابع روسی ادعا کرد که در سال ۱۹۸۹، ۳۲ تا ۳۳ درصد اعضای حزب در شهر کابل عمیقاً مرام حزب را پذیرفته بودند، در حالی که در سال ۱۹۸۸ رئیس یکی از نمایندگیهای حزب محرمانه به یک مستشار

شوروی گفت که از ۵۰۰۰ عضو تحت هدایت او انتظار می‌رود فقط ۵۰۰ نفر در مقابل هر نوع حمله به کابل مقاومت کنند.

در میان صفوف کارمندان دولتی قویاً توصیه می‌شد که اگر کسانی انتظار ارتقاء مقام دارند، به حزب بپیوندند و علاوه بر آن با داشتن کارت عضویت حزب از دیگر مزایای آن برخوردار شوند. شکایتهای رئیس‌جمهور نجیب‌الله از اعضایی که به جای رفتن به مناطق اطراف و شرکت در جنگ، در پایتخت مخفی می‌شوند، نشانهٔ روشنی از وجود بسیاری از اعضای ضعیف در حزب بود. علاوه بر آن، کشمکشهای جناحی این گرایش را در میان اعضای حزب به وجود آورده بود که به منظور افزایش قدرت جناح خود، اقوام و دوستان خویش را وارد حزب سازند.

منابع روسی چنین برآورد می‌کنند که پس از رسیدن سپاه چهلم به افغانستان، ۷۰٪ اعضای حزب به این کشمکشهای خونین مشغول بودند، در حالی که حتی میان جناحهای قدیمی نیز نزاعهایی وجود داشت. جناح پرچم که ابتدا از لحاظ تعداد اعضا ـ از جمله به دلیل تصفیه‌های امین ـ در موضع ضعف شدید قرار داشت، برای مشروعیت بخشیدن حاکمیتش به گزینش وسیع اعضا دست زد. افزایش بیش از دو برابر اعضای ح.د.خ.ا طی سال ۱۹۸۰ عمدتاً مربوط به همین قضیه است. تقاضانامه‌های عضویت حتی در لیستهای ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفره ارائه می‌شد و بدین ترتیب حتی متقاضیانی که از نظر ایدئولوژیک ضعیف بودند، وارد صفوف حزب شدند. اثر جانبی دیگر بی‌توجهی به معیارهای تحصیلات در عضویت بود. (اگرچه گزینش سربازان نقش مهمی در این مورد داشت. نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۹.) برخی از محققان تردید دارند که طرفداران نجیب‌الله پس از به قدرت رسیدنش در ۱۹۸۶ بیشتر شده باشند. به طور خلاصه معقول به نظر می‌رسد که اعضای هستهٔ مرکزی حزب را بین ۱۵٪ تا ۲۵٪ مجموع برآورد کنیم، در حالی که بین ۳۰٪ تا ۴۰٪ اعضای حزب را افراد فرصت‌طلب تشکیل می‌دادند و بین ۳۵٪ تا ۴۵٪ آنان تا حدودی نسبت به مردم احساس تعهد می‌کردند.[۳۶]

توزیع جغرافیایی اعضای حزب در سراسر دوران جنگ، عمدتاً وضعیتی ثابت داشت، اما یک رشته تغییرات جانبی نیز روی داد که مهم‌ترین آنها رشد اعضا در برخی ولایات بود. تعداد اعضا در ولایات جوزجان، تخار، هلمند، فاریاب و کندوز در فاصلهٔ ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۷ سه تا چهار برابر شد و ولایت بادغیس در این مورد به رکورد بی‌سابقه‌ای

دست یافت، به گونه‌ای که شمار اعضای حزب در آن به هفت برابر رسید. در مقابل، افزایش شمار اعضا در ولایات کنر، لغمان، سمنگان، غور، قندهار، پکتیا و بامیان رضایت‌بخش به نظر نمی‌رسید. اما بهبود وضعیت در پایتخت ـ که رشد اعضای آن در همین فاصله سه تا چهار برابر شد ـ نیز کافی نبود. از طرف دیگر صرفاً رشد کمّی اعضا تضمینی ایجاد نمی‌کرد که حزب در وضعیت خوبی است. همان‌طور که قبلاً گفته شد، مقایسه بین گزینش اعضا و شمار آنان نشان می‌دهد که حتی با در نظرداشت کشته‌های جنگ و اثرات تصفیه‌سازیها، تعداد قابل توجهی هر ساله حزب را ترک می‌کردند. در سال ۸۱ـ۱۹۸۰ موج گسترده‌ای از ترک صفوف حزب گزارش شد و پس از آن نیز رویدادهای قابل توجه و مشابهی لااقل در برخی ولایات، مانند هرات در سال ۱۹۸۴، دیده شد. (نگاه کنید به جداول ۱۰ و ۱۱.)[۳۷]

با وجود این، ح. د. خ.ا پویایی نسبی خود را در نواحی تحت نفوذ اولیه‌اش حفظ کرد و تا حدودی حضور خود را در مزار شریف گسترش داد. پس از به قدرت رسیدن نجیب‌الله در سال ۱۹۸۶، تغییری در توازن قدرت در میان عناصر پشتون حزب روی داد و از میان قبایل شرقی (مستقر در ننگرهار و لغمان) منشی‌های جوان و مقامات حوزه‌ها و مناطق به کمیتهٔ مرکزی راه یافتند. تغییر مهم دیگر در این واقعیت نهفته بود که اکثریت قومی پشتون قدرت خود را در داخل حزب از دست می‌داد. اگرچه آمارهای دولتی در این باره متفاوت است، این روند کلی در آنها به چشم می‌خورد. (نگاه کنید به جداول ۱۲A و ۱۲B). با این‌که ترکیب نمایندگان در اولین *کنفرانس ملی* حزب (۱۹۸۷) هنوز از سلطهٔ پشتونها حکایت می‌کرد و ۵۲٪ به این گروه و فقط ۴۴/۸ به دیگر گروههای قومی تعلق داشت، وضعیت در میان اعضای عادی برعکس بود: در سال ۱۹۸۹ از ۲۰۰ ۰۰۰ عضو حزب فقط ۳۷/۷٪ پشتون بودند و تاجیکها بالغ بر ۴۷/۷٪ می‌شدند. این نکته همچنین رشد حزب در نواحی شمالی کشور را که اقلیتهای غیرپشتون بیشتری داشتند انعکاس می‌داد، در حالی که عضویت در کمربند پشتون حالت راکد به خود گرفته بود.[۳۸]

گسترش و توسعهٔ ساختار حزب

جدا از رشد کمّی صرف، رهبری حزب تلاش می‌کرد تشکیلات حزب را توسعه و

تحکیم بخشد و موفقیتهایی هم در این مورد به دست آورد. در پایان سال ۱۹۸۲ کمیته‌های حزبی در ۱۴۴ ولسوالی و علاقه‌داری (فرمانداری و بخشداری) وجود داشت. در اواسط ۱۹۸۴ این رقم به ۲۰۵ رسید. در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ در نواحی بسیار حسّاس مرزی، از ۵۵ ولسوالی، ۱۵ مورد فاقد هر گونه تشکیلات حزبی بود، ۱۹ مورد فقط یک نمایندگی داشت و در ۲۱ مورد باقی‌مانده حضور حزب به طور کلی خیلی ضعیف بود. شمار نمایندگیهای اولیه در این مناطق در سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) به ۴۴۳ و در سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) به ۱۳۳۱ رسید. اما همان‌طور که کارمل خود در سال ۱۹۸۵ گفت، نهادهای حزبی و دولتی ***رابطهٔ ضعیفی با اهالی*** و قبایل محلی داشتند و به خوبی در جریان تصمیمات کمیتهٔ مرکزی حزب قرار نمی‌گرفتند و قدرت دولت در این مناطق ***تأثیرات زیادی بر جریان امور نمی‌گذاشت***. در مناطق روستایی تعداد نمایندگیهای اولیهٔ حزب از ۲۷۷ مورد در ۱۳۶۲ (۴-۱۹۸۳) به ۱۱۶۰ مورد در ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) رسید که در واقع ۲۰۰۰ روستا از میان شاید ۲۵۰۰۰ روستا را شامل می‌شد (نگاه کنید به جدول ۱۳)[۳۹]

لازم به تذکر نیست که در ولایات و مناطق اطراف، مشکلات بیشتری وجود داشت. کارمل شکایت می‌کرد که اعضای رهبری حزب در دیدار از ولایات حتی با کادرهای محلی و اعضای حزب به ندرت وارد تماس نزدیک می‌شدند، چه رسد به این که با مردم عادی به گفت‌وگو بنشینند.[۴۰]

پس از به قدرت رسیدن نجیب‌الله، تلاش‌کردن برای بهبود وضعیت دشوارتر شده بود. در سال ۱۹۸۷ تصمیم گرفته شد به منظور تشویق اعضا، تعدادی از منشی‌های کمیته‌های روستایی حزب وارد کمیتهٔ مرکزی شوند و در همین دوره گزارش شد که ***اعضای کادر رهبری*** دیدار از ولایات را به سه برابر گذشته افزایش داده‌اند. اما حتی در ۱۹۸۸ در تعدادی از ولایات نظیر نیمروز، مقامات محلی عملاً فعالیتهای تبلیغاتی نمی‌کردند و حتی بروشور و اعلامیه توزیع نمی‌شد. مسئله این بود که کادرهای حزبی متوسط عموماً میل نداشتند در خارج از پایتخت اقامت گزینند. مثلاً از منشی‌های ولایتی حزب تنها دو تن در خود ولایات مربوطه به سر می‌بردند. در اواسط دههٔ ۱۹۸۰ از میان ۱۰۰۰۰ تن از مقامات ولایتی، منطقه‌ای و ناحیه‌ای حزب، ۵۰۰۰ تن در شهرها سکونت داشتند.[۴۱]

در سال ۱۳۶۱ (۸۳-۱۹۸۲)، والی فاریاب تصمیم گرفت طی زمستان ـ که مجاهدین به روستاهای خود عقب رانده شده بودند ـ به منظور دیدار با بزرگان محلی و تبلیغ میان روستاییان از مناطق مختلف ولایت بازدید کند. حزب در آنجا فعال نبود و ساکنان روستاها از تحولات جاری در کشور اطلاع چندانی نداشتند و از این رو، وی احساس کرد با وظیفهٔ دشواری دست به گریبان است ـ روستاییان فکر می‌کردند هنوز رئیس‌جمهور داوود بر سر قدرت است و تصاویر او همچنان بر دیوارها آویخته بود. در سالهای ۸۲-۱۹۸۰ منطقهٔ گوشته در ولایت ننگرهار تحت کنترل کامل حکومت به شمار می‌رفت، اما در تمام این مدت هیچ مسئول حزبی از آنجا بازدید نکرده بود. به تعبیر کارمل، توجه و برخورد ارگانهای حزبی ***در مواجهه با نیازمندیها و تقاضاهای روزمرهٔ زحمتکشان، جزیی و توأم با بی‌اعتنایی*** بود. آنها ***برای حل مشکلات که باید و می‌توانست منافع زحمتکشان را در سطح محلی تأمین کند دست به کاری نمی‌زدند.*** با چنین رویه‌ای ممکن نبود ***حمایت توده‌ها را از انقلاب و حاکمیت انقلابی افزایش دهیم*** و به جای آن توده‌ها (با انقلاب) بیگانه می‌شدند. ***سطحی‌نگری، هیاهوی سیاسی، لاف وگزاف و وعده و وعیدهای بیهوده در جریان کار میان توده‌ها*** امری رایج شده بود.[۴۲]

اغلب منشی‌های سازمانهای روستایی حزب به منظور افزایش کیفیت کادرها در مدارس حزبی داخل و خارج کشور، از جمله مؤسسهٔ علوم اجتماعی مربوط به کمیتهٔ مرکزی حزب (که در ۱۹۸۲ حدود ۲۵۰۰ محصل داشت و در پایان دهه به بیش از ۱۰ ۰۰۰ عضو حزب مدرک تحصیلی داده بود) به تحصیل پرداختند. **تحصیلات حزبی** طی سال تحصیلی ۴-۱۳۶۳ (۵-۱۹۸۴) نخستین بار به طور **سیستماتیک** انجام شد و در سال ۱۹۸۵، ۴۴۹۵ دوره آموزشی و سمینار برای حدود ۷۵ ۰۰۰ نفر از اعضای حزب برگزار شد، اگرچه اغلب اعضا، به ویژه اعضای جدید، هنوز برای دوره‌های آموزشی و سمینارها ثبت نام نشده بودند. از سوی دیگر میزان شرکت ثبت‌نام‌شده‌ها پایین به نظر می‌رسید.

با اطمینان نمی‌توان گفت که چنین دوره‌هایی برای کسب توانایی در دورهٔ پر از مناقشات و متلاطم سیاسی ـ نظامی به چه میزان مؤثر بوده است. بدین ترتیب، اگرچه ۱۲ ۰۰۰ نفر از اعضا تا سال ۱۹۸۵ آموزش لنینیستی ـ مارکسیستی دیده بودند (۴ ۰۰۰ تن از آنها در خارج) صرفاً معدودی از آنها برای کار در مناطق اطراف مناسب به نظر

می‌رسیدند. ادارهٔ سازمانی ح.د.خ.ا خود را درگیر آماده‌سازی کادرهایی کرد که در سالهای قبل روستاها را ترک کرده بودند، تا لااقل برای دوره‌های معینی به آنجا بازگردند. این اقدام، از مشکلات در گزینش افراد فعال و شایسته برای کار در محیط روستایی حکایت داشت. سازمانهای اجتماعی به موازات این تلاشها فعالیت می‌کردند. به عنوان مثال، شورای زنان افغانستان تعدادی از اعضای خود را به ولایات فرستاد تا ***کارهای سیاسی، آموزشی و تبلیغاتی در آنجاها انجام دهند.*** این شورا از اواخر ۱۹۸۴ ***خیمه‌های صلح*** میان زنان، نخست در کابل و سپس در بلخ، تخار، بغلان و کندوز، ***برای اشاعهٔ اهداف انقلاب*** بر پا داشت و همچنین به ارائهٔ خدمات صحی و بهداشتی و توزیع مواد مختلف میان آنان پرداخت.[۴۳]

فعالیتهای مقامات حزبی در ولایات به دلیل شرایط مجموعاً ناامن در بسیاری موارد با مشکلات عینی مواجه شد. به عنوان مثال در اواسط دههٔ ۱۹۸۰ در ولایت غزنی مسئولان منطقه‌ای حزب در وضعیت بسیار دشواری بودند. وقتی آنها برای شرکت در اجلاس کمیتهٔ ولایتی به مرکز ولایت می‌رفتند، باید دو یا سه ماه صبر می‌کردند تا با همراهی یک ستون زرهی یا هلی‌کوپتر بازگردند. وضعیت در ولایت زابل نیز همین شکل را داشت، اما در دیگر جاها حتی از این هم بدتر بود. مثلاً در ولایت ارزگان حتی در فاصلهٔ ۹۰-۱۹۸۸ هیچ ستون نظامی گسیل نشد و در سال ۱۹۸۵ نشریهٔ محلی آن به نام *ارزگان* به خاطر فقدان هیئت تحریریه از انتشار بازماند. در دیگر موارد، تاکتیکهای حزب خود اشتباهات فاحشی را در برداشت. در ولایت بلخ علی‌رغم فعالیتهای رهبری ولایتی ح.د.خ.ا ـ که در ۱۹۸۷ از شخص رئیس جمهور نجیب‌الله به دلیل اعزام افراد فعال به ۳۰ روستا تقدیرنامه دریافت کرد ـ و با وجود وضعیت نسبتاً مطلوب نظامی، زارعان و دیگر ساکنان روستاها از حزب فاصله داشتند. در سال ۱۹۸۶ از کل ۴۵۰ ۰۰۰ دهقان و روستایی تنها ۵۷۰ نفر و همین‌طور از مجموع ۶ ۰۰۰ تاجر و صنعتگر تنها ۵۲ نفر به عضویت حزب درآمده بودند. باید خاطرنشان کرد، در اواخر ۱۹۸۷ آن دسته از کمیته‌های ولایتی که در جذب روستاییان موفق بودند (در بدخشان، هرات، ننگرهار، جوزجان، فاریاب، تخار، بغلان، کندوز و بادغیس) هر کدام از ۱ ۰۰۰ تا ۲۵۰۰ عضو روستایی داشتند، ولی بلخ در شمار آنها قرار نداشت. این در حالی است که کارکرد حزب در ۸۷-۱۹۸۶ نسبت به ۱۹۸۳ ـ که حزب به طور کلی در مناطق اطراف غیرفعال

بود ـ پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشت. در دیگر ولایات روستاییان از پیوستن به حزب به‌شدت اکراه داشتند. وجود چند پایگاه مستحکم در ولایت کابل نیز نتوانست کل تعداد روستاییان را در سازمان ولایتی حزب تا سال ۱۹۸۷ به بیش از ۵۹۴ نفر برساند. در مورد ولایت بلخ ممکن است سلطهٔ خرده‌زمین‌داران یکی از دلایل عدم موفقیت حزب بوده باشد، اما حتی در ولایت لغمان که غالب آن را دهقانان بی‌زمین تشکیل می‌دادند، در سال ۱۹۸۵ تنها ۱۷۹ نفر از آنان عضو حزب بودند. کارمل، بار دیگر از ***نقطه ضعفها و نقایص جدی در برخورد با مردم در این مناطق*** یاد کرد که به گفتهٔ وی دشمن در آنها چندان قوی نبود تا مشکلات جدی به وجود آورد. به نظر او افراد حزب ***برای حل مشکلات*** برنامه‌ریزی نمی‌کردند و ***مواد سیاسی و آموزشی، پلاکاردها، بروشورها و جزوه‌های تبلیغاتی*** توزیع نشده و در انبارها انباشته شده بود و همچنین اشکال و روشهای کار سیاسی معمولاً ***کسل‌کننده و فاقد جذابیت*** بود، به‌گونه‌ای که در نهایتِ امر، مردم ***اطلاعات چندانی دربارهٔ اهداف حزب... و اقدامات آن*** به دست نمی‌آوردند.[۴۴]

به طور خلاصه ح.د.خ.ا گسترش نفوذ و رأی حوزهٔ اقتدار سنتی و محدودهٔ خود را حتی در شرایط مساعد، بسیار دشوار یافت. (نگاه کنید به نقشهٔ شمارهٔ ۱.) این ضعف باعث شد حزب در جست‌وجوی روشهای جدید تبلیغات سیاسی در مناطق اطراف شود.

گروههای تبلیغ

پیش از تابستان ۱۹۸۱ هیچ نوع ارتباط مستقیم بین دولت و روستاهای خارج ازکنترل آن وجود نداشت. تبلیغات فقط از طریق رادیو به گوش این روستاییان می‌رسید و حتی در این زمینه رقابت (با آژانسهای خبری خارجی) به ویژه با رادیوی بی بی سی کاملاً نمایان بود.

نخستین تلاشها برای چیرگی بر دودستگی شدید بین فعالیت نظامی و کار سیاسی به سال ۱۹۸۱ یعنی زمانی باز می‌گشت که برخی مستشاران سیاسی شوروی، به ویژه ***ال، آی شرشنف*** و ***کیم، م، تساگولوف*** تشکیل واحدهای ویژه برای کار سیاسی در مناطق اطراف را در هماهنگی با اقدامات نظامی به عنوان یک نیاز گوشزد کردند. شرشنف

به‌ویژه استدلال می‌کرد که شیوهٔ تنها نظامی ـ که تا آن موقع معمول بود ـ صرفاً وضعیت را بدتر می‌کند و بر خصومت مردم می‌افزاید. مقامهای بالای نظامی ابتدا با چنین ابتکارات مخالفت کرده و همچنان مصر بودند که تنها وظیفهٔ نیروهای مسلح، جنگ است.[۴۵]

اگرچه برای چند سال هیچ‌گونه هماهنگی بین فعالیتهای تبلیغی و مجموعهٔ عملیات نظامی به وجود نیامد، در آغاز تابستان ۱۹۸۱ نخستین دسته تبلیغی به دنبال تصمیم کمیتهٔ مرکزی ح. د. خ.ا شکل گرفت و قرار شد این گروه در شمال کابل کار کند. لااقل این ضرورت احساس می‌شد که باید شیوه‌های جدیدی، به جز اقدامات صرف نظامی، در برخورد با مردم اختیار شود. واحدهای جدید متشکل از افغانها و شورویها بودند. شورویها اغلب شامل سربازان مجهز به تانک می‌شدند، اما میان آنان پزشک، مکانیک، مستشاران سازمان جوانان و دو یا سه فعال سیاسی نیز وجود داشت. هنرمندان جوان، فعالان حزبی، ملّاها و نظایر آن واحدهای افغان را تشکیل می‌دادند. این تحوّل به خودی خود یک پیشرفت بود، اگرچه در آغاز اعضای این گروهها، بخصوص از میان شورویها، با دقت کافی انتخاب نمی‌شدند. دو گروه دیگر در پاییز ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) و طی سال ۱۹۸۲ (تا پاییز ۱۳۶۱) به روی صحنه آمدند و عمدتاً در بلخ، پروان و دیگر نواحی شمالی فعال بودند. اینها در روستاهایی که از آنها بازدید می‌کردند به سازماندهی میتینگ، کنسرت، مباحثات فردی و گروهی، نمایش فیلم، توزیع بروشور، پوستر، کتاب، ارائهٔ کالاهای مصرفی و کمکهای پزشکی می‌پرداختند. استناد به آیات قرآن، برداشتهایی از جزوات مربوط به کمیتهٔ مرکزی ح. د. خ.ا، نقل‌قول‌هایی از شاعران و بعدها بیانیه‌های *لویه جرگه* همه ترکیب سخنرانیها را تشکیل می‌داد. تبلیغات الحادی و طرح موضوعات اقتصادی ممنوع بود، ولی تبلیغ در مورد کمکهای شوروی و اصلاحات دولتی مورد توجه فراوان قرار داشت.[۴۶]

اگرچه شروع کار بسیار کند بود (فعالیت این گروهها برنامه و سازمان لازم را ندارد و آنها همیشه کار مؤثر انجام نمی‌دهند)، در زمان پلنوم نهم حزب در جولای ۱۹۸۲ (سرطان ۱۳۶۱) گفته شد که اقدامات این گروهها اثرات مثبتی داشته است و وجودشان **کمک بزرگی** برای حزب و دولت بوده است. واحدهای تبلیغی بعد از طی یک دورهٔ آزمایشی در فبروری ۱۹۸۲ (دلو ۱۳۶۰) حالت رسمی پیدا کردند و در این زمان تصمیم گرفته شد که تعداد آنها و فعالیتهایشان گسترش یابد. با گذشت زمان این واحدها در هر

فرقه (لشکر)، لوا (تیپ) و حتی هر غُند (هنگ) قوای مسلح افغانستان و شوروی ایجاد شدند و تا سال ۱۹۸۴ لااقل یک کندک (گردان) تبلیغی پلیس نیز وجود داشت. گروههای تبلیغی در ارتش شوروی همیشه شامل مبلّغان افغان نیز می‌شدند. به نظر می‌رسید که با گذشت زمان مأموریتهای بیشتری توسط این گروهها به طور ضربتی انجام می‌شود. معمولاً گروههای پانزده تا بیست نفری فعالان حزبی با اسکورت نظامی عازم روستاها می‌شدند. کار مهم آنها توزیع محصولات ساخت شوروی و عمدتاً کالاهای مصرفی بود. در همین حال، جرگه یا شورایی از بزرگان روستایی به منظور تشریح سیاستهای دولت برگزار می‌شد. بعضی وقتها مأموریتهای بزرگ‌تری، نظیر آنچه در نواحی ناوه و نادعلی ولایت هلمند در ۱۹۸۵ انجام شد، نیز به آنها محول می‌گردید. در این مورد، دو گروه تبلیغی از قوای مسلح اعزام شدند، مجموع ۱۷۰ نفر متشکل از نمایندگان کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، ارگانهای سیاسی قوای مسلح، سازمان زنان، سازمان جوانان، ارتش و جبههٔ ملی پدر وطن و ملّاها، دکترها، دسته‌ای از قوای مسلح و روزنامه‌نگاران. بر اساس منابع دولتی، بدین ترتیب آنان با ۳۰۰۰۰ نفر در روستاهای مختلف دیدار کردند.[۴۷]

شرشنف پیش از برکناری خود (ژانویهٔ ۱۹۸۶ / جدی ۱۳۶۴) یک ایستگاه رادیویی به نام **خیبرغژ** (صدای خیبر) ایجاد کرد که مستقیماً در نظر بود از اقدامات گروههای تبلیغی حمایت کند. این ایستگاه بعدها در اختیار وزارت دفاع افغانستان قرار گرفت. اما ابتکار واقعی سال ۱۹۸۶، ترکیب مجموعهٔ عملیات نظامی و فعالیت گروههای تبلیغی بود. بر اساس این طرح، ابتدا تهاجمات نظامی صورت می‌گرفت و سپس تیمهای تبلیغی وارد عمل می‌شدند. به دنبال آن نهادهای محلی باصلاحیت تشکیل می‌شد و پس از آن نیروهای ملیشه شکل می‌گرفت و سرانجام پایگاههای پلیس برپا می‌شد تا از جمعیت محلی آمارگیری و برای آنان کارتهای هویت صادر کند. معمولاً نیروهای شوروی بعد از برگزاری یک مراسم با شرکت جمعیت محلی، از منطقه بیرون می‌رفتند. چنین عملیاتهای مختلط در سراسر کشور به اجرا درمی‌آمد، اما مشکل اصلی این بود که در حالی که تهاجمات نظامی امکانات تازه‌ای در اختیار گروههای تبلیغی می‌گذاشت، اثرات آن محدود به ۱۵ یا ۲۰ روز بود که موفقیتهایی در این زمینه به دست می‌آمد، چون پس از آن مجاهدین به تجدید نیرو می‌پرداختند. بنابراین، در اغلب موارد، طرح به نتیجهٔ نهایی نمی‌رسید. در مجموع این مسئله روشن می‌کند که فعالیتهای مخفیانهٔ **خاد** و **واد** در

رسیدن به توافق با روستاییان بسیار مؤثر بود.[۴۸]

حداقل تا سال ۱۹۸۵ اغلب فعالیتهای تبلیغاتی هنوز هم به صورت ***اقدامات مجزا، پراکنده و ناگهانی*** انجام می‌شد، اما در زمان مصالحهٔ ملی (نگاه کنید به بخش سوم) وقتی تلاشهای این گروهها به اوج خود رسید، برنامهٔ گسترده‌ای سازماندهی شد. در این زمان ۲۳۰ دستهٔ تبلیغی همگام با قوای مسلح فعال بودند و طی پنج ماه اول ۰۰۰ ۳ مأموریت در مناطق انجام دادند. فعالیت در زمان خروج نیروهای شوروی، یعنی دوره‌ای که فقط واحدهای شوروی ۱۷۵۰ مأموریت بازدید از مناطق انجام دادند، نیز شدید بود.[۴۹]

جدا از گروههای بزرگ که در یک ستون حرکت می‌کردند، تیمهای کوچک تبلیغی هرکدام متشکل از سه تا پنج نفر نیز فعال بودند. در پایان سال ۱۹۸۷ در پکتیا ۶ گروه تبلیغی بزرگ و ۶۰ گروه کوچک‌تر متشکل از ۳۰۶ تبلیغات‌چی وجود داشت و ۴۷ نیروی فعال دیگر میان مردم قبایل کار می‌کردند. در کندوز در آغاز ۱۹۸۷ پنجاه گروه تبلیغی کوچک و پنج واحد کمکهای صحی و درمانی مشغول فعالیت بودند.[۵۰]

به نظر می‌رسید که کمکهای مادی، بیشتر از تبلیغات مورد استقبال قرار می‌گیرد. برای ارائهٔ تصویر روشن‌تر کافی است بگوییم که در نخستین چهار ماه مصالحهٔ ملی ۰۰۰ ۱ تن گندم، ۱۱۰ تن شکر، ۷۳ تن روغن خوراکی، ۰۰۰ ۱۰۰ قالب صابون، ۰۰۰ ۱۷ جفت کفش، ۰۰۰ ۲۳ متر پارچه، ۰۰۰ ۶ قلم لباس و پتو و ۳۲ تن تیل (نفت) بین مردم توزیع شد. جنرال وارنیکف ادعا کرد که منطقهٔ **کشکی‌نخود** در ولایت قندهار که در گذشته شدیداً در آنجا با رژیم کابل مخالفت وجود داشت، در سالهای ۸۸-۱۹۸۷ به دنبال اعزام گروههای تبلیغی شوروی آرام شد. آنان در این ولایت از جمله چاههایی با پمپهای الکتریکی ساختند و در نهایت بزرگان محلی جرگه‌ای تشکیل دادند تا از شورویها تشکر کنند. اما در برخی روستاها مبلّغین متوجه می‌شدند که اهالی از تحولات جدید در کشور به کلی بی‌اطلاع هستند و وقتی سیاستهای حکومت را برای آنها توضیح می‌دادند، معمولاً با واکنشهای ناشیانهٔ آنها روبه‌رو می‌شدند.[۵۱]

بی‌تردید حصول اهداف گروههای تبلیغی بسیار دشوار بود. در مجموع، نیروهای شوروی حد فاصل ۸۹-۱۹۸۱ به ۰۰۰ ۴۰۰ تن کمک پزشکی و صحی رساندند و به بیش از یک میلیون نفر، که درصد اندکی از جمعیتِ تقریباً ۸ میلیونی روستاها را شامل می‌شدند، کمکهای مادی ارائه کردند. برخی دیدگاهها در مورد وسعت اقدامات و

مجموعهٔ عملیات در این مورد در جدول شمارهٔ ۱۴ به تصویر کشیده شده است.[۵۲]

در ولایت هرات تلاش ویژه‌ای صورت گرفت، چون تصور می‌شد خستگی از جنگ، مجاهدین و غیرنظامیان را آسیب‌پذیر کرده است. در هرات، طی سال ۱۳۶۵ (۸۷-۱۹۸۶) ۱۳۰ تیم درمانی عمدتاً متشکل از پزشکان شوروی فعال بودند و ۰۰۰ ۱۵ نفر، از کمکهای صحی و درمانی برخوردار شدند. با وجود این، حتی در این ولایت، فعالیتهای نظامی همچنان به سایر امور سایه افکنده بود، مستشاران شوروی در سال ۱۹۸۷ برآورد کردند که عملاً ۹۰٪ تلاشهای دولت در آنجا به این امر اختصاص یافته است. به علاوه، کلیهٔ سرویسهای امنیتی و مسلّح همکاری لازم را با یکدیگر نداشتند. به عنوان مثال در ۱۹۸۸ پلیس در مقایسه با نیروهای *واد*، کار چندانی انجام نمی‌داد.[۵۳]

گروههای تبلیغی مجاهدین به زودی پس از آن از روستاها بازدید می‌کردند و دست‌کم در برخی موارد روستاییان را به دلیل قبول کمکهای شوروی و یا دولت مورد به مؤاخذه می‌گرفتند. از طرف دیگر، خود روستاییان نیز اغلب نمی‌خواستند کمکها را قبول کنند و به مبلّغین به چشم بیگانه نگاه می‌کردند. در ۸۸-۱۹۸۷ در پنجشیر زمانی که بخشی از جمعیت شروع به بازگشت کرده و بنابراین نیازمند کمک بودند، ساکنان محلی به هیچ‌وجه قبول نکردند که از مساعدت دولت به هیچ شکلی برخوردار شوند. بعضی وقتها مردم در روستاهایی که مورد بازدید گروههای تبلیغی قرار می‌گرفت، در خانه مانده و از دیدار با بازدیدکنندگان خودداری می‌کردند، به گونه‌ای که در بسیاری موارد مبلّغان مجبور می‌شدند پس از چند ساعت انتظار به مبدأ بازگردند. در مواردی وقتی دیدار با روستاییان سازماندهی می‌شد، برخی از شرکت‌کننده‌ها اجتماع را با پرسشها و یا رفتار تحریک‌آمیز بر هم می‌زدند.

فساد گسترده نیز تلاشهای حکومت را بی‌ثمر می‌کرد. کارمل از این واقعیت انتقاد کرد که برخی از کمکهای اتحاد شوروی به طور رایگان میان مردم توزیع نمی‌گردید و به جای آن به مغازه‌داران فروخته می‌شد. نجیب‌الله در پلنوم یازدهم حزب، زبان به شکایت گشود که برخی فعالان سازمان جوانان در منطقهٔ ده سبز و در ولایت کابل کمکهای مادی مورد نظر برای جمعیت محلی را اختلاس کرده‌اند و به نظر می‌رسید موارد مشابه فراوان اتفاق افتاده است. خصومت پزشکان افغان نیز مانعی بر سر راه تلاشهای بیشتر به شمار می‌آمد و اغلب آنان دربارهٔ اقدامات دولت از خود شور و حرارت نشان نمی‌دادند و

ـ همان‌طور که نخست وزیر حسن شرق در سال ۱۹۸۸ پذیرفت ـ مایل نبودند حتی به مراکز ولایات بروند. اما با وجود این‌که در اثر تلاشهای گروههای تبلیغی روستاهای چندانی به حکومت نمی‌پیوستند، لااقل امید می‌رفت خصومت سنتی مردمان اطراف نسبت به کابل تا حدودی کاهش پیدا کند. این قضیه همچنین بیشتر به کیفیت کادر تبلیغی بستگی داشت. به عنوان مثال در ولایت سمنگان، موفقیت تلاش گروههای تبلیغی شوروی تا حدود زیادی به دلیل وجود یک افسر تاجیک ارتش سرخ بود. مردم از او استقبال کردند، چون وی به رسوم و سنتهای محلی آشنا بود و در مقابل آنان *رویهٔ احترام‌آمیز* داشت.[۵۴]

گسترش پایه‌های اجتماعی

رهبری جمهوری دموکراتیک افغانستان تلاش کرد با جذب آن‌دسته از گروههای اجتماعی که از همان آغاز مخاطب قرار داده بود، و با توسعهٔ این سیاستها، پایه‌های اجتماعی خود را گسترش دهد. همان‌طور که قبلاً نشان داده شده است، ویژگی اصلی سیاستهای حکومت در مناطق اطراف همچنان تکیه بر اصلاحات ارضی و ایجاد تعاونی‌ها بود. به طور کلی ح.د.خ.ا که در اصل حزب روشنفکران بود و به‌ویژه علاقه داشت درصد اعضای خود را از میان *طبقات زحمتکش* افزایش دهد. در حالی که در زمان انقلاب تنها پنج درصد اعضا از کارگران و دهقانان تشکیل شده بود، در سال بعد ۳۸ تا ۴۷ درصد اعضای جدید به این دستهٔ اجتماعی تعلق داشت (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۱۵) در برخی ولایات (بغلان، تخار، بدخشان، بلخ، هرات، ننگرهار) درصد حتی بالاتر از این بود. در نتیجه، سهم کارگران و دهقانان در حزب در پنج سال اول انقلاب به طور منظم افزایش یافت و سپس در حول و حوش ۳۵-۳۴٪ تثبیت شد. (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۱۶). احتمالاً حضور حداقل ۵۱٪ آنان برای رهبری حزب کاملاً رضایت‌بخش بود، زیرا این ادعای آن که ح.د.خ.ا یک حزب کارگری است، توجیه می‌شد. یکی از موانع بر سر راه کسب چنین موفقیتی، این بود که دولت از روستاهای تحت کنترلش، به‌ویژه در مورد جلب سرباز برای نیروهای مسلح با همکاری سازمانهای حزبی در سطح روستاها، بهره‌برداری می‌کرد. به علاوه، کارگران و دهقانان به ندرت

نماینده‌ای در نهادها داشتند. به عنوان مثال، در شورای انقلاب تا سال ۱۹۸۵ از ۶۷ عضو تنها دو عضو آن کارگر و یک عضو دهقان بودند. تنها پس از این سال وضعیت بهتر شد و در سال ۱۹۸۶ شش تن از دهقانان در شورای انقلابی و ۱۲ کارگر و هفت دهقان در کمیتهٔ مرکزی عضویت داشتند.[۵۵]

در نهایت، اگر تعداد مطلق دهقانان در صفوف حزب در واقع افزایش یافت و از ۳۳۰۰ عضو در سال ۱۹۸۰ به ۱۹۲۰۰ تن در ۱۹۸۳، ۲۴۵۰۰ تن در ۱۹۸۵ (۶۶٪ یا کمی بالاتر از نیم درصد کلیهٔ دهقانان افغانستان) و ۳۵۳۰۰ تن تا بهار ۱۹۸۷ رسید، این میزان صرفاً بخش کوچکی از جمعیت روستایی را تشکیل می‌داد و رشد آن در مقایسه با بالارفتن شمار دیگر اقشار عضو حزب از نوعی افزایش حکایت نداشت، یعنی ۲۲/۵٪ کل اعضا در ۱۹۸۳، ۱۸/۲۸٪ در ۱۹۸۵ و ۱۹/۶٪ در ۱۹۸۷. به علاوه دلایل روشنی حکایت از آن دارد که تنها معدودی از این اعضا فعال بودند. در همین حال، درصد دهقانان در صفوف ***سازمان جوانان*** طی دهۀ ۱۹۸۰ به طور مداوم کاهش می‌یافت: ۹/۹٪ در ۱۹۸۳ و ۵/۳٪ در ۱۹۸۵ و ۴٪ در ۱۹۸۷. این می‌تواند بدان معنی باشد که رشد حزب در مناطق اطراف بیشتر جنبهٔ یافتن طرفدار داشته و عضوگیری آن چندان مبتنی بر گرایشهای ایدئولوژیک نبوده است. نجیب‌الله در سال ۱۹۸۷ هنوز بر ضرورت تبدیل مناطق اطراف به مرکز فعالیتهای حزبی تأکید می‌کرد، چرا که به نظر وی حاصل نهایی مبارزه در آنجا تعیین می‌شد و هنوز برای این‌که دهقانان و روستاییان به حکومت انقلابی احساس تعلق خاطر پیدا کنند، تمام اقدامات ممکن صورت نگرفته بود. در مجموع حتی با در نظرداشت نفوذ تنها سازمان دیگر طرفدار شوروی که هوادارانی در مناطق اطراف داشت، یعنی ***سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا)*** می‌توان برآورد کرد که جمهوری دموکراتیک افغانستان حتی در زمان اوج اقتدار خود حمایت سیاسی بیشتر از ۱۰ تا ۱۲ درصد روستاییان را جلب نکرده بود.[۵۶]

فعالیت دولت در میان زنان حتی از این هم ضعیف‌تر بود. اعضای ***سازمان دموکراتیک زنان*** از ۸۳۰۰ تن در ۱۳۶۰ (۲-۱۹۸۱) به ۱۲۵۰۰۰ تن در سال ۱۹۸۸ یعنی در زمان اوج اقتدار آن رسید (نهاد یاد شده در این زمان به ***شورای زنان افغانستان*** تغییر نام پیدا کرد.) دهقانان و کارگران در میان آنان اقلیت کوچکی را تشکیل می‌دادند؛ در سال ۱۹۸۷ از میان ۱۰۸۹۳۱ عضو این سازمان ۴۵۰۶ تن دهقان و ۱۱۴۰۱ تن کارگر

بودند و فقط بخش کوچکی از آنها عضویت حزب را نیز داشتند. در همان زمان سازمان به ۲۵۳ روستا معرفی شد. اگرچه این رقم در سال ۱۹۹۱ به ۳۵۹ روستا افزایش یافته بود، این یک دستاورد بزرگ به شمار نمی‌آمد. در ولایاتی نظیر غزنی که نفوذ حزب کمتر بود، تقریباً همهٔ اعضای شورا همسران افسران دولتی و حزبی یا معلمان کابلی بودند.[57]

ملیشه‌های حزبی

ایجاد نیروهای ملیشه، با در نظر داشت حالت پایدار جنگ، طبعاً یک جنبهٔ حیاتی گسترش پایه‌های اجتماعی جمهوری دموکراتیک افغانستان به شمار می‌رفت. از میان انواع گوناگون نیروهای ملیشه که در مراحل مختلف توسط حکومت انقلابی شکل گرفتند، در اینجا ما تنها با آنهایی سروکار داریم که دارای گرایش ایدئولوژیک بودند. ***سپاهیان انقلاب*** از اعضای جوان حزب و سازمان جوانان تشکیل شده بودند که برای یک دورهٔ موقت (سه تا شش ماه) خدمت می‌کردند و عمدتاً در شهرها فعال بودند، اگرچه بعضی وقتها ـ عمدتاً برای مأموریتهای تبلیغاتی ـ به نواحی روستایی اعزام می‌شدند. تعداد آنها خیلی زیاد نبود. شمار این نیروها، هنگام ایجادشان در سال ۱۹۸۰، به زحمت به ۲۰۰ تن می‌رسید و حتی در آغاز ۱۹۸۲ آنهایی که از کابل (منبع عمدهٔ گزینش این نیروها) برای خدمت به ولایات اعزام شدند، حداکثر ۵۰۰ تن می‌شدند.[58] در سال ۱۹۸۳، ۱۶۱۳ تن در کابل خدمت می‌کردند، در حالی که در کل دوره ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ تعداد ۱۷۷۰۰ تن از این‌گونه ***عساکر*** در پایتخت به خدمت فراخوانده شده بودند. بنابراین در یک مقطع زمانی بیشتر از چند هزار نفر از آنان در سراسر کشور مشغول خدمت نبودند. گروههای مدافعین انقلاب نیز به میزان قابل توجهی از مناطق روستایی نیرو جذب می‌کردند. در نخستین کنفرانس زراعت در کابل در ۲۶ و ۲۷ فبروری ۱۹۸۰ تصمیم گرفته شد که این گروهها، حتی در مناطق اطراف، ایجاد شوند. این تصمیم از ماه مارچ (حوت ۱۳۵۸) به بعد در برخی مناطق به ویژه در ولایات لغمان، جلال‌آباد، کندوز، بلخ و سپس در سال بعد در اطراف بگرام و چاریکار و سرانجام در سراسر کشور به اجرا گذاشته شد. جوانان طبقهٔ متوسط و همچنین دهقانان بی‌زمین در کابل و مناطقی چون بغلان، شبرغان، پل‌خمری و گلبهار تا حدودی به صفوف مختلف این نیروها پیوستند.

شمار گروههای مدافعین انقلاب بر اساس منابع رسمی تنها طی سال ۱۹۸۳ به سطح قابل ملاحظه‌ای رسید. در آغاز این سال بیشتر از ۱۰۰۰ گروه دفاع از انقلاب وجود داشتند و تعداد آنان ۱۳۰٪ بیشتر از سال ۱۹۸۲ بود. این نشان می‌دهد که اغلب آنها در شهرها متمرکز شده بودند و در ولایات بغلان، بدخشان، هرات و ننگرهار قدرت بیشتری داشتند. در مناطق اطراف، یکی از زمینه‌های مساعد برای جذب نیرو تعاونی‌ها بود که ۴۷۱۰ تن از اعضای آن در گروههای مدافعین انقلاب نیز حضور داشتند.[۵۹]

در پایان سال ۱۹۸۳، ۱۸۰۰۰ شبه‌نظامی (ملیشه) در گروههای مدافعین انقلاب عضویت داشتند. در تبلیغات دولتی از همان تابستان ۱۹۸۰ از موفقیتهای عملی آنها، به ویژه در ولایات کندوز و بلخ، صحبت می‌شد.[۶۰] در واقع، ملیشه‌های *انقلابی* که ایجاد آنها با ضعف رژیم در مناطق اطراف تقارن داشت، با شکاف بین جناحهای خلق و پرچم حزب وضعیت بدتری یافتند. خلقیها اغلب از سلطهٔ جناح مقابل که از نظر تعداد کمتر از آنها بود، ولی بخش بزرگی از قدرت را خارج از حوزهٔ فعالیت آنان در اختیار داشت، رنجیده‌خاطر بودند. یک جهانگرد فرانسوی چنین برداشت کرد که شبه‌نظامیان خلقی به خاطر احساسات قومی (پشتون) با شورویها خصومت ورزیده و تا حدودی هواخواه مجاهدین بودند. بدین ترتیب، پرداخت حقوق، عمده‌ترین عاملی بود که این شبه‌نظامیان را در اطراف حزب و دولت نگاه می‌داشت.[۶۱]

اگرچه در برخی ولایات نظیر قندهار بخش بزرگی از اعضای حزب (۶۰٪ در ۱۹۸۶) به خدمت نظامی فراخوانده شدند، تلاش چندانی صورت نگرفت تا بیشترین تعداد ممکن از آنان وارد ***گروههای مدافعین انقلاب*** شوند. با وجود این، لااقل از سالهای ۱۹۸۲-۸۳ ***ضد انقلابیون*** سابق به صفوف آنها راه یافته بودند - ۲۰۰ نفر فقط میان فعالان گروههای ***دفاع از انقلاب*** در ولایت فراه - و این شک و تردیدهایی را در مورد وجود تمایلات خالص ایدئولوژیک در میان آنان برانگیخت.[۶۲]

در آغاز سال ۱۹۸۸ اعضای گروههای مدافعین انقلاب به ۳۵۰۰۰ تن می‌رسیدند. از آنجاکه طرح ***مصالحهٔ ملی*** از جنوری ۱۹۸۷ (جدی ۱۳۶۵) روی دست گرفته شد، تنها ۲۰۰۰ نفر به آن پیوسته بودند. به عبارت دیگر، توانایی آنها از سال ۱۹۸۶ راکد مانده بود. جدول شمارهٔ ۱۷ نشان می‌دهد که در مجموع گسترش نیروهای دفاع از انقلاب از اواسط دههٔ ۱۹۸۰ تقریباً متوقف شده بود. چندی بعد این مسایل در تبلیغات رژیم کاملاً

به فراموشی سپرده شد. به علاوه، باید خاطرنشان کرد که گروههای ***مدافعین انقلاب*** در هیچ ولایتی در بیشتر از ۱۰ روستا حضور نداشتند، در حالی که هر ولایت افغانستان به طور متوسط از ۱۱۰۰ تا ۱۲۰۰۰ روستا تشکیل شده بود. به طور کلی، گروههای مدافعین انقلاب در زمان اوج گسترش خود ۱۲۵۰ دهکده را در سراسر افغانستان، یعنی ۶٪ ساکنان روستاها را پوشش می‌دادند.[۶۳]

در سال ۱۹۸۰ ملیشه‌های حزبی اثراتی بر وضعیت کلی داشتند و منابع شوروی به نقش ***نه چندان کوچک*** آنها در تثبیت وضعیت در ولایاتی مانند هرات، قندهار و ننگرهار اشاره می‌کنند. ممکن بود آنها در برخی مناطق نفوذ واقعی داشته باشند و گزارش می‌شد که برخی از آنان نیروهای جنگی مؤثری هستند، اما این وضعیت در یک دوره گذار و زمانی وجود داشت که مجاهدین هنوز تجهیزات چندانی نداشتند. بعدها قابلیتهای ***گروههای مدافعین انقلاب*** به طور روز افزونی تحکیم یافت و از آنان برای ***محافظت*** از روستاها و جاده‌ها بیشتر استفاده می‌شد. به زودی روشن شد که تواناییهای ح.د.خ.ا و هواداران آن به طور کلی برای مواجهه با چندین هزار نیروی کاملاً مسلح مجاهدین که در مناطق اطراف فعال بودند، کافی نیست. اگر جمهوری دموکراتیک می‌خواست حمایت کافی برای بقای خود به دست آورد و نیازی به مساعدت نظامی مستقیم شوروی نداشته باشد، باید سعی می‌کرد ـ همان‌طور که در بخش سوم نشان داده شده است ـ خط مشی ایدئولوژیک نیمهٔ اول دههٔ ۱۹۸۰ را کنار گذاشته استراتژیهای بدیل در نظر گیرد.[۶۴]

جمهوری سرشناسان

نکات چندی راجع به این‌که حزب در مناطق اطراف چندان مورد حمایت قرار نمی‌گرفت، قابل ذکر است. برخی محققان پس از مرحلهٔ نخست انقلاب ثور اظهار داشتند که ساختار روستایی ح.د.خ.ا غالباً (اگرچه نه فقط) مبتنی بر ***ائتلافهای عمودی*** بود. به ویژه در دوران امین زمینهٔ عضویت حزب با واسطه‌گری از طریق روابط خویشاوندی بین اعضای تحصیل‌کردهٔ آن که متعلق به بورژوازی شهری بودند و طبقات ملّاک و متمکن مناطق اطراف فراهم می‌شد. مقامات دولتی و حزبی حتی در زمانی که بسیج دهقانان فقیر و بی‌زمین موفقیت‌آمیز بود، به برقراری ارتباط با زمین‌داران تمایل

داشتند.[۶۵] حزب طی دوران جنگ در دو پایگاهش در نواحی لشکرگاه و گرشک (واقع در ولایت هلمند) پایه‌های اجتماعی خود را عمدتاً با بسیج مؤثرترین خویشاوندان عضو تحکیم کرده بود. خانو رهبر اصلی ملیشه قبل از جنگ به سیاست کاری نداشت، اما برادر یکی از اعضای محلی مشهور حزب بود. بدین ترتیب می‌توان گفت که وجود ترکیبی جدایی‌ناپذیر از ایدئولوژی و پشتیبانی، عامل اصلی جذب نیرو برای حزب و ملیشه به شمار می‌رفت.[۶۶]

به همین ترتیب، ساختار حزبی در ولایت فاریاب بسیار ضعیف و از نظر سیاسی فلج بود. منشی محلی حزب بسیار جوان بود و نمی‌توانست وضعیت را تحت کنترل خود نگه‌دارد. قدرت واقعی در دست والی متمرکز بود و ارتباطات شخصی اساس واقعی قدرت سیاسی محلی وی را تشکیل می‌داد و او کسی بود که ***قدرتی دیکتاتورگونه بر هرچیز و هرکس اعمال می‌کرد.***[۶۷]

بنابراین بزرگان روستایی همگی خصومت کامل با رژیم ***انقلابی*** نداشته و به دو گروه مخالفان و حامیان آن تقسیم شده بودند. به عنوان مثال در تاشقرغان از میان ۱۰ تن از بزرگان محلی که یک محقق فرانسوی در مورد آنها بررسیهایی انجام داد، پنج تن طرفدار حکومت بودند و به نظر نمی‌رسید که اصلاحات ارضی کوچک‌ترین اثری بر وضعیت زمینهایشان گذاشته باشد.[۶۸] بزرگان سنتی می‌توانستند حتی به عضویت حزب درآیند، مانند یکی از بزرگان دهکدهٔ کُشکک در نزدیکی مزارشریف که در سال ۱۹۸۵ عضو حزب شد. شخص کارمل در ۱۹۸۵ اظهار داشت که ***به جذب بزرگان، افراد صاحب‌نفوذ، علما و رهبران مذهبی مناطق توجه چندانی نمی‌شود.*** او در عین حال شکایت کرد که مقامات دولت ***خود را در حلقات دوستان خویش*** محدود می‌کنند و ***وفاداری طایفوی، تعلق خاطر به عواید مادی، وفاداری به خانواده و دسته‌بندی‌ها*** نیرومند است. این نکته قابل بحث است که آیا می‌توان این دو جنبه را از هم جدا کرد یا خیر؟[۶۹]

سرانجام این‌که، جمهوری دموکراتیک افغانستان در هر جایی از مناطق اطراف که نفوذ داشت، شکل ***جمهوریِ سرشناسان*** را به خود گرفته بود، چه این سرشناسان مردان صاحب نفوذ ***نوگرا*** بودند مانند استادان و معلمان، و یا نیروهای سنتی مانند اربابها. زادگاههای رهبران مهم حزبی عموماً تبدیل به پایگاههای حزب دموکراتیک خلق شده

بود. سورکلی (ده سرخ) در منطقهٔ ناوه در ولایت غزنی، زادگاه ترکی نخستین رئیس جمهور انقلابی، در سراسر جنگ، پایگاه ملیشه‌های طرفدار حکومت و تنها دهکدهٔ این ولایت بود که واقعاً یک سازمان حزبی در آنجا وجود داشت. قابیضان در درهٔ پنجشیر، زادگاه دستگیر پنجشیری یکی از رهبران برجستهٔ حزب، پیش از آنکه درّه به دست مجاهدین بیفتد به ***مرکز فعالیتهای چپی‌ها*** تبدیل شده بود. در مهمند درّه (ولایت ننگرهار) جهانگیر که یک حزبی متعلق به جناح پرچم بود، بلافاصله پس از رسیدن نیروهای شوروی به فرماندهی ملیشه‌های محلی منصوب شد. او حزب و ادارات منطقه و ولایت را از بستگان خود پر کرد و در فاصلهٔ ۸۸-۱۹۸۷ برای ارتقای خود در حد رتبهٔ جنرالی و عضویت در پارلمان زمینه‌سازی کرد. وقتی مجاهدین در سال ۱۹۸۸ به منطقه حمله کردند، در حالی که دیگر گروههای مسلح طرفدار حکومت ناپدید شدند، این ملیشه‌های محلی بودند که مقاومت شدیدی از خود نشان دادند و حتی تعدادی از زنان نیز در جنگ شرکت کردند.[۷۰]

بدین ترتیب، پشتیبانی و قوم و خویش‌گرایی به ویژه در جذب گروههایی که از نظر اقتصادی ضعیف بودند نقشی اساسی داشت. البته نمی‌توان منکر پیدایش شکافهای اجتماعی و اختلاف نظرهای ایدئولوژیک در بسیاری از روستاها شد. به عنوان مثال، در دهکدهٔ چهل دختران در جنوب کابل حدود پنجاه تن از میان ۴۰۰ نفر ساکنان، انقلاب را قبول نداشتند، اگرچه به خاطر آن از تحصیلات، برق و آبیاری مکانیکی برخوردار شده بودند. از این رو آنها به پاکستان مهاجرت کردند. مثال دیگر، یک روستا در ولایت غور است که در آنجا یک تعاونی، یک هستهٔ حزبی و نیروهای ملیشه وجود داشتند، اما در مارچ ۱۹۸۷ (حوت ۱۳۶۵) اعلام شد که حدود پنجاه تن از ساکنان **فریب‌خورده** (که قبلاً محل زندگی خود را ترک کرده بودند) به مناطق خود بازگشته‌اند. روستای گلزار را می‌توان یک مثال بهتر به شمار آورد که روزنامه‌نگاران غربی برای بازدید به آنجا برده شدند. ***اغلب ساکنان روستا مسلح بودند و رژیم کابل و اتحاد شوروی را که متعهد به آسایش افغانها می‌دانستند، تعریف و تمجید می‌کردند،*** اما از جمعیت ۲۰۰۰ نفری آنها تنها ۲۵۰ تن هنوز در محل باقی مانده و بقیه یا به مجاهدین پیوسته بودند و یا محل زندگی خود را به مقصد کابل یا پاکستان ترک کرده بودند. علاوه بر آن، هنوز نشانه‌هایی از حضور مجاهدین در آنجا وجود داشت.[۷۱]

علاوه بر آن، در بسیاری از مناطق حزب قادر نبود روی اعضای مؤثر محلی اتکا نماید و چه بسا اقدام به جذب عناصری می‌کرد که میان مردم بی‌اعتبار بودند. در بسیاری موارد دیگر، مقاماتی که از سوی کابل اعزام می‌شدند، در احاطهٔ هم‌قطاران خود در ادارات محلی قرار می‌گرفتند. به ویژه، رفتار برخی مقامات پشتون در مناطقی نظیر بادغیس، بلخ، جوزجان، سمنگان و فاریاب که سایر اقلیتهای قومی در آنها اکثریت داشتند، زیان‌آور بود. آنها لااقل در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ رویهٔ سابق امین را تکرار و شدیداً با رسوم و سنتهای محلی مقابله کردند. چنین رفتارهایی جمعیت محلی را با آنان بیگانه می‌کرد.[۷۲]

فصل چهارم

امتیازدهی و همکاری اکراه‌آمیز

تغییر شیوه‌های سیاسی

کارمل و رژیمش از همان آغاز دریافتند برای دادن نفس تازه به جمهوری دموکراتیک، جدا از تکیه بر ادامهٔ اصلاحات اجتماعی، ایجاد نوعی تغییرات سیاسی نیز ضرورت دارد. تلاش در جهت ایجاد یک تصویر لیبرال، بردبار و دموکراتیک‌تر از رژیم نسبت به گذشته جزء نخستین ابتکاراتی بود که به منظور کاهش خصومت کلی از سوی مردم به کارگرفته شد. در اوایل ۱۹۸۰ کارمل تغییراتی در زمینه‌های مختلف به وجود آورد. او وعده‌داد که آزادیهایی را که در دوران امین منسوخ شده بود، از طریق یک قانون اساسی جدید مبتنی بر اسلام، بازگردانَد و اطمینان داد که مذهب با وجود ادامهٔ برنامه‌های انقلابی، مورد احترام خواهد بود. تجدید پرچم ملی سابق و قبول مجمع سنتی جرگه به عنوان یک مکانیسم نمایندگی، جزء اقدامات گوناگونی بود که به اجرا در آمد و یا اعلام شد. اکنون تأکید می‌شد که اصلاحات ماهیت تدریجی دارد. اما تنها اقدام اساسی که به

نحو مؤثری عملی شد، انتصاب نیروهای خارج از حزب بود. بر اساس منابع دولتی ۴۵ تن از ۱۰۳ فردی که توسط دولت در فاصلهٔ جنوری تا مارچ ۱۹۸۰ (جدی تا حوت ۱۳۵۸) به موقعیتهای پرمسئولیت منصوب شدند، عضو حزب نبودند. در عین حال بر اساس برآورد یک محقق امریکایی، همین وضعیت دربارهٔ ۷۸ تن از ۱۹۱ تن مقاماتی که بین مارچ تا می ۱۹۸۰ (حمل تا ثور ۱۳۵۹) منصوب شدند، مصداق دارد. ناآرامی در کابل در ۱۹۸۰ و موج ترور و فعالیتهای دولت برای مقابله با آن در ۸۱-۱۹۸۰، چنان‌که حملات تروریستی ضد دولت، مرگ ۶۳ تن را در اپریل ۱۹۸۱ (حمل ۱۳۶۰) و ۲۰۱ تن را در می ثور همین سال باعث شد، فضای آرامش سیاسی را در کابل از بین برد. اما تا اپریل ۱۹۸۳ وضعیت کم و بیش تغییر کرده بود و مردم می‌توانستند نظریات خود را دربارهٔ حکومت آزادانه‌تر بیان کنند. در درون ح.د.خ.ا نیز انتقاد از رهبری تا حدودی قابل تحمل شده بود.[۷۳] از طرف دیگر، حکومت در درازمدت انتقادهایی را راجع به آنچه که ***شوروی‌گرایی*** خوانده می‌شد نیز از نظر دور نداشت. در ۱۹۸۲، ۶۵۱ تن از کسانی که در اتحاد جماهیر شوروی آموزش دیده بودند، به پستهایی در تشکیلات دولتی، از جمله ۲۶۶ موقعیت مهم، دست یافتند، در حالی که ۳۵۹ تن دیگر در مؤسسهٔ علوم اجتماعی حزب ـ که عمدتاً توسط مستشاران شوروی اداره می‌شد ـ آموزش یافته بودند. در همین حال، تعداد زیادی کارگران و متخصصان نیز ـ که در ۱۹۸۶ تعدادشان به ۹۰ ۰۰۰ نفر می‌رسید ـ در دوره‌هایی که توسط شورویها در افغانستان و یا اتحاد شوروی برگزار می‌شد، شرکت می‌کردند.[۷۴]

اقدامات یاد شده در حدی نبود که مردم را آرام کند. به نظر جنرال وارنیکف، لااقل تا سال ۱۹۸۲ تنها به صورت شفاهی سخن از سنتهای اسلامی و برتری اسلام به میان می‌آمد، ولی در عمل این موضوع نادیده گرفته می‌شد و شعارهایی در طرفداری از تغییرات تند اجتماعی داده می‌شد که شرایط به هیچ‌وجه برای طرح آنها مساعد نبود. در سال بعد گامهایی به جلو برداشته شد، اما مشخصهٔ این دوره تولید انبوهی از دستورالعملهای و توصیه‌ها بود که تعهدات چندانی در قبال آنها وجود نداشت. تعداد اعلامیه‌ها، قطعنامه‌ها و فرامین تا ۲۲ اگست ۱۹۸۵ (اسد ۱۳۶۴) به ۱۷۲۵۱ مورد رسیده بود. برآورد می‌شد که مقامات سطوح مختلف در پایتخت و ولایات ۵۰ تا ۸۰ درصد وقت خود را صرف کاغذبازی می‌کنند. به همین دلیل شورویها بعدها کابل را

متهم کردند که کار سیاسی در مرکز و نیز ولایات را تبدیل به تولید کاغذ کرده است. در واقع، مستشاران شوروی از همان آغاز از عدم فعالیت رژیم انتقاد می‌کردند. گروهی از آنها یک ماه پس از به قدرت رسیدن کارمل نامه‌ای به رؤسای خود نوشته و شکایت کردند که وی برای برآورده ساختن انتظارات مردم هیچ کاری نمی‌کند. آنها نگران بودند که اگر وضعیت به همین منوال ادامه یابد، ظرف دو یا سه ماه دیگر ممکن است یک جنگ داخلی واقعی شروع شود. اما کارمل وقت‌گذرانی می‌کرد و امیدوار بود از طریق انجام مجموعه عملیات نظامی و نیز حتی‌المقدور اجرای اصلاحات، آرامش نسبی پدید آورد.[۷۵]

کارمل چند سال برای نتایج اقداماتش انتظار بیهوده کشید و در مقابل فشارهای مشاوران روسی که می‌خواستند وی قدمهای قاطع‌تر بردارد، مقاومت کرد. اما در نهایت در سال ۱۹۸۵ با ضرب‌الاجل گورباچف روبه‌رو شد. وی سپس در نوامبر ۱۹۸۵ (عقرب ۱۳۶۴) تصمیم گرفت طی یک سخنرانی به یک ابتکار جدید مبادرت ورزیده و فرمانهای کاملاً مصالحه‌جویانه‌ای مشتمل بر ۱۰ ماده صادر کند:

۱ـ کلیهٔ مسائل ملی، به طریق سیاسی حل شود.

۲ـ حکومت باید بیشتر از اقشار و گروههای گوناگون نمایندگی کند و در انحصار ح.د.خ.ا نباشد.

۳ـ زراعت خصوصی باید تشویق شود.

۴ـ تاجران و پیشه‌وران تشویق گردند.

۵ـ سازمانهای مستقل تحصیل‌کردگان باید مجاز شناخته شوند.

۶ـ خودمختاری قبایل منظور شود.

۷ـ ***جبههٔ ملی پدروطن*** باید گسترش پیدا کند، اما سازمانهای دیگر نیز بتوانند اجازهٔ فعالیت داشته باشند.

۸ـ اسلام باید محترم شمرده شود.

۹ـ نیروهای مسلح باید تقویت شوند و زمانی که مداخلات خارجی توقف یابد، شورویها باید افغانستان را ترک کنند.

۱۰ـ سیاست خارجی فعالی مبتنی بر عدم تعهد و دوستی با کشورهای همسایه باید تعقیب شود.[۷۶]

انتشار تزهای ده‌گانه به حضور بیشتر ***اعضای غیرحزبی، نمایندگان کلیهٔ طبقات، ملیتها، و قبایل*** در موقعیتهای مهم ارگانهای اداری در طول ژانویه ۱۹۸۶ (جدی ۱۳۶۴) منجر شد. تعداد اعضای ***شورای انقلابی*** که اکنون کارکرد یک پارلمان را داشت، از ۶۹ تن به ۱۴۸ تن رسید، تا زمینه را برای ورود عناصر جدید از جمله افراد غیر حزبی مساعد سازد و تعداد آنان از دو یا سه نفر به ۴۸ تن افزایش یافت. از میان آنها شش تن دهقان، سه تن جزء ضدانقلابیون سابق، یک تن زمین‌دار و نُه تن جزء روحانیون مذهبی بودند. در این زمان بیشتر از ۳۹٪ اعضای ***شورای انقلابی*** غیرحزبی بودند، در حالی که این رقم قبلاً ۲/۹٪ تا ۴/۴٪ بود. در پایان سال ۱۹۸۶ حاجی محمد چمکنی نمایندهٔ سابق پارلمان در دوران سلطنت و والی سابق پکتیا که عضو حزب نبود، به ریاست شورای انقلابی یعنی مقامی رسید که صرفاً افراد قدرتمند بسیار معدودی بدان دست یافتند. علاوه بر آن، ده وزیر غیرحزبی به وزارت منصوب شدند. اگرچه بسیاری از این افراد غیرحزبی قبلاً با دولت کار می‌کردند، هیچ‌کدام در گذشته به چنین موقعیتهای بالا دست نیافته بودند. به‌هرحال همان‌طور که نجیب‌الله بعدها می‌گوید، تا سال ۱۹۸۷ تنها ***دوستان دیرین انقلاب به ارگانهای رهبری پیوسته بودند.*** آنها عمدتاً هواداران حزب حاکم بودند. بالاخره در عرصهٔ تجارت نیز شرایط مالی ویژه و تسهیلات آسان در نظر گرفته شد. در سطوح پایین‌تر نیز رژیم آماده بود برای هوادارانش امتیازهای وسیع‌تری در نظر گیرد. به عنوان مثال، از مجموع ۵۹۱ عضو شورای ولایتی کابل، تنها ۹۵ تن اعضای ح. د. خ.ا بودند.[۷۷]

واضح بود که هدف دولت حفظ و جلب قشر متخصص است که از سال ۱۹۷۹ به مقیاس وسیع کشور را ترک می‌کردند. کارمل شاید انتظار نداشت که ***تزهای دهگانه*** بسیاری از متخصصان را که از افغانستان بیرون رفته بودند به بازگشت تشویق کند، اما وی امیدوار بود نسل جدید روشنفکران را که در این زمان پرورش می‌یافتند، در داخل کشور نگه‌دارد. واضح است که در این زمینه موفقیتهایی به دست آمد.[۷۸]

سیاست مذهبی

یکی از سیاستهای بنیادی حکومت کارمل این بود که نسبت به اسلام از خود احترام

نشان دهد و روابط بهتری با علمای مذهبی برقرار کند. همان‌گونه که یک محقق فرانسوی خاطرنشان کرده است، تنها امر تازهٔ واقعی و ایدئولوژیک در برنامه‌های ح.د.خ.ا تحت رهبری کارمل عملاً همین نکته بود. این امر روشن می‌سازد که بسیاری از فعالان خلقی قویاً ضدّاسلام و یا لااقل ضدّ علمای مذهبی بودند و به همین دلیل ملّاها تا آن موقع شدیداً در معرض آزار و اذیت قرار گرفته بودند. البته ح.د.خ.ا همواره برخی ملّاها را وارد صفوف خودکرده بود. برجسته‌ترین آنها از جمله برخی از چهره‌هایی که به بدعت و انحراف منسوب می‌شدند، در میان هواداران **پرچم** و ***سازا*** حضور داشتند.[۷۹] اما در میان خلقیها نیز ملایانی دیده می‌شدند. به عنوان مثال در ولایت قندهار در زمان انقلاب ۱۲ یا ۱۳ تن از علمای مذهبی عضو حزب بودند و یکی از آنها به نام مولوی کبیر تا پیش از این‌که در ۱۹۸۱ به قتل برسد، عضویت کمیتهٔ ولایتی حزب را نیز داشت. در زمان حکومت جناح خلق (۸۹-۱۹۸۷) حدود **۱۵ نفر** از ملّاهای طرفدار حکومت توسط مخالفین ترور شدند. از همان زمانی که کارمل به قدرت رسید، برخی از بزرگان مذهبی، مانند عبدالغفار یکی از بزرگان شیعیان مزارشریف و عالم شیعه سید علی‌شاه توکلی، حمایت خود را از برنامه‌های وی اظهار نمودند. اما بی‌تردید این گفته‌های مولوی عبدالعزیز صادق رهبر روحانیون طرفدار حکومت که کلیهٔ ۵۰۰۰۰ ملّای پشتیبان دولت مترقی هستند و تنها ۵۰۰۰ تن از محافظه‌کاران آنها کشور را ترک کرده‌اند، یک تبلیغات صرف بود.[۸۰]

عکس‌العمل‌های اولیه نسبت به سیاستهای کارمل هرچه بود، وی با هدف بهبود اعتبار مذهبی رژیم به تعقیب گستردهٔ این سیاستها پرداخت. در سال ۱۹۸۱ قانونی به تصویب رسید که بر اساس آن دولت از سفرهای زیارتی به مکه و کربلا حمایت می‌کرد و برای ملّاهایی که مشمول اصلاحات ارضی و همچنین خدمت نظامی نمی‌شدند، کوپنهای مواد غذایی مقرر می‌کرد. به علاوه دروس مذهبی، به مدت مجموع سه ساعت در هفته، جزء برنامهٔ درسی مکاتب و نیز برنامهٔ دوره‌های مبارزه با بی‌سوادی قرار گرفت. تلویزیون نیز شروع به پخش برنامه‌های مذهبی، به مدت یک ساعت طی عصر کرد. به بازسازی مساجد و نیز احداث مساجد جدید نیز توجه ویژه‌ای شد: ۵۲۷ باب مسجد تا اواسط ۱۹۸۵ (تابستان ۱۳۶۴) ۱۲۵۷ باب تا اکتبر ۱۹۸۶ (میزان ۱۳۶۵) ۱۷۴۹ باب تا پایان سال ۱۹۸۹ (پاییز ۱۳۶۸). بالاخره در سال ۱۹۸۷ اسلام دین رسمی اعلام

شد. در برخی مناطق که به داشتن نیروهای محافظه‌کار بیشتری شهرت داشت، اقدامات بیشتر در این جهت صورت گرفت و به عنوان مثال در هرات مشروبات الکلی ممنوع شد.[۸۱]

همچنین تلاش زیادی در جهت گسترش تماسهای مستقیم با علمای مذهبی صورت گرفت تا کنترل شدیدی بر نهادهای مذهبی اعمال شود. در سال ۱۹۸۰ ***انجمن علما*** که قبلاً در زمان رژیم *سابق* وجود داشت، مجدداً فعال شد و در ماه جون همین سال (جوزای ۱۳۵۹) ادارهٔ امور اسلامی در شورای وزیران تشکیل گردید. در اپریل ۱۹۸۱ (شورای عالی علما و روحانیون) ایجاد شد. سرانجام در سال ۱۹۸۵ ***وزارت شئون اسلامی و اوقاف*** تأسیس شد. محکمه‌های شرعی نیز در کنار محاکم انقلابی برقرار ماند، اگرچه تعداد آنها در مقایسه با دورهٔ پیش از انقلاب به شدت کاهش یافته بود (از ۲۰۰ مورد به ۴۰ مورد).[۸۲]

تعدادی از ملّایان معتدل که قسمتی از آنان شیعه بودند، از ابتکارات حکومت استقبال‌کردند. دیدگاه آنان در نظرات مولوی عبدالشکور (سنّی‌مذهب از هرات) و مولوی رحمت‌الله انعکاس یافته است. به نظر آنها برخی کاستیها در برنامهٔ اصلاحات، از جمله عدم پرداخت غرامت به صاحبان زمین در جریان اصلاحات ارضی، لغو استقراض قابل بازپرداخت در برابر محصول (در موردی که طبق قانون اسلام محصول به عنوان وثیقه نگاه داشته می‌شود) و ایجاد محدودیت فراوان در مورد جهیزیه باعث ناسازگاری مردم با حکومت می‌شدند. حداقل تا سال ۱۹۸۵ حکومت سعی داشت بخش **مترقی** علمای مذهبی را تقویت کند. بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ حدود شش یا هفت تن از علما وارد نهادهای مرکزی دولت شدند. آنها عمدتاً چپی خوانده می‌شدند. بسیاری از علمایی که طی نیمهٔ اول دههٔ ۱۹۸۰ صمیمانه از حکومت حمایت می‌کردند، اگر نه همه، بیشتر آنان نواندیش بودند تا بدعت‌گذار و منحرف و یک نمونهٔ آن عبدالولی حجت بود که در سال ۱۹۸۵ وزیر شئون اسلامی شد. او از سال ۱۹۷۲ در پستهای حکومتی خدمت کرده بود. از ۱۹ تن علمای برجسته‌ای که تا اوایل ۱۹۸۳ توسط مجاهدین به قتل رسیدند، لااقل نُه تن به این دسته تعلق داشتند. در ضمن، نسل جدید ملّایان مترقی در مدارس دولتی آموزش می‌یافتند. به طور کلی تا سال ۱۹۸۸ حدود ده مدرسه مذهبی دولتی (با ۳۰۰۰ محصل) و ده مدرسه آموزش قرآن با ۴۰۰۰ محصل و تا سال ۱۹۹۱ پنج مدرسهٔ دیگر، از جمله یک مدرسهٔ زنان تأسیس گردید. ***سازمان جوانان***، در این مدارس نیز مانند سایر

مکاتب حضور داشت. علاوه بر آن در فبروری ۱۹۸۷ (دلو ۱۳۶۵) یک مرکز اسلامی شبیه دانشگاه در کابل افتتاح شد که در اواسط ۱۹۸۸ (تابستان ۱۳۶۷)، ۴۵۰ محصل داشت. ظرف ده سال، ۶۰۰ تن علما به این شکل آموزش دیدند.[۸۳]

طبق اندیشه‌های مترقیانهٔ این بخش علما (عمدتاً اقلیت) اصول انقلاب ثور با اصول اجتماعی اسلام ناسازگاری نداشت. آنان بر سکولاریسم تأکید داشتند و از برابری و رشد اجتماعی و همچنین مبارزه با بی‌سوادی حمایت می‌کردند. بر اساس گزارشهای تلویزیون شوروی *روزهای جمعه... ملّایان وطن‌پرست دربارهٔ رویدادهای کشور و آنچه جمهوری دموکراتیک برای مردم انجام می‌دهد، در محله‌ها موعظه می‌کنند. آنها برای مؤمنان دربارهٔ انقلاب و این‌که چگونه به آن کمک نمایند، سخن می‌گویند. بسیاری از افراد بی‌سواد، تنها از این طریق می‌توانند اطلاعات صحیح به دست بیاورند.* دولت تا حدود زیادی به تبلیغات مساجد اتکا پیداکرد و به نظر می‌رسید نتایج آن ـ همان‌گونه که در یک سند در سال ۱۹۸۸ راجع به ولایت هرات آمده بود ـ تا حدودی رضایت بخش است. قتل صدها نفر از این ملّاها توسط مجاهدین طی دوران جنگ، از جمله ۴۶ تن که تا سال ۱۹۸۳ ترور شدند، تأثیر قاطعی بر این قضیه داشت.[۸۴]

در هر صورت این شیوه محدودیتهایش را تا اواسط دههٔ ۱۹۸۰ (۱۳۶۰) نشان داد، اگرچه نیاز حکومت برای جذب علمای بیشتر قبلاً در پلنوم VI کمیتهٔ مرکزی ح. د. خ. ا در اواسط ۱۹۸۱ (تابستان ۱۳۶۰) پذیرفته شده بود. اما پیش از همه باید در نظر داشت که اکثریت عظیم علما به ویژه در مناطق اطراف همچنان نسبت به حکومت خصومت می‌ورزیدند و برخی مواقع موضع خود را آشکارا بیان می‌کردند. به عنوان مثال، در کنفرانس علما در ژوئیهٔ ۱۹۸۰ (سرطان ۱۳۵۹) یعنی زمانی که فضای دشمنی آشکار علیه حکومت وجود داشت، سخنان یک ملّا که در سخنرانی‌اش از حکوت دفاع می‌کرد، بارها قطع شد و مورد اعتراض قرار گرفت، در حالی که کنفرانس با سازماندهی حکومت برگزار شده بود. به گفتهٔ دیپلماتهای غربی، در یک اجلاس اسلامی دیگر در مرکز دانشگاهی پلی‌تخنیک کابل، چندین تن از ملّایان حضور شورویها را مورد انتقاد قرار دادند. بعدها در نوامبر ۱۹۸۴ (عقرب ۱۳۶۳) بود که بیست تن از ملّایان شهر کابل به دلیل انتقاد از حکومت از وظایف خود برکنار شدند. رژیم درمی‌یافت که گسترش نفوذ ملّایان مترقی فراتر از کابل و شهرهای اصلی دشوار است، چنان‌که محمد صادقی وزیر شئون اسلامی خود در سال ۱۹۸۸ این امر را پذیرفت. همچنین این واقعیت که تا سال

۱۹۸۴ وزارت شئون اسلامی، به گفتهٔ وزیر مولوی عبدالولی حجت، نتوانسته بود در دو ولایت از مجموع ۲۸ ولایت کشور نمایندگی بیابد، نیز دشواریهای نفوذ در مناطق اطراف را نشان می‌داد.[۸۵]

یک محقق هندی بر این اعتقاد است که حکومت از سال ۱۹۸۳ در صدد جست‌وجوی زمینه‌هایی برای نفوذ در میان علما، به ویژه در مناطق غیرپشتون برآمد، اگرچه در همین سال یک روزنامه‌نگار شوروی مناطقی را همچون ولایت پشتون‌نشین ننگرهار و نیز ولایت مختلط هرات و یا تاجیک ـ ازبک‌نشین جوزجان و بغلان نام می‌برد که در آنها به ویژه شوراهای علما فعال بودند. بخشی از دیدگاه محقق هندی ممکن است درست باشد، به ویژه اگر در نظر گیریم که در نخستین کنفرانس شورای علما درسال ۱۹۸۰ تنها ۵۰ تن از علما شرکت کردند، در حالی که در کنفرانس دوم در سال ۱۹۸۴ هشتصد تن از آنان حضور داشتند. اما با در نظر داشت این نکته که ملّایان و علمای **بالاخص** فعال طرفدار حکومت در ولایت ننگرهار در سال ۱۹۸۳ به ۱۰۰ نفر می‌رسیدند، در مقایسه با ۲۰ تن در قندهار، ۱۰ تن در زابل، ۲۰ نفر در پکتیکا، ۵۰ تن در پکتیا و ۵۰ تن در کنر ـ مجموع ۲۸۰ تن از کل ۵۰ ۰۰۰ تن علمای ساکن در این مناطق ـ می‌توان دریافت که میزان موفقیت رژیم در این رابطه چه بوده است.[۸۶]

این امر احتمالاً روشن می‌سازد که پیش از سالهای ۸۶ـ۱۹۸۵ رژیم کابل پیشرفت واقعی در این رابطه نداشت. به عنوان مثال در سال ۱۹۸۵ تعداد علما و ملّاهای طرفدار حکومت در ولایت کنر بیشتر از چهار برابر رشد کرده و به ۲۰۵ ملّا و ۱۱ عالم برجسته رسیده بود. در سال ۱۹۸۶ رژیم ادعا کرد که تعداد ملّاهای حقوق‌بگیر از ۱۱۵۰۰ تن سابق به ۱۶ ۰۰۰ تن در ۱۹۸۷ و بیشتر از ۲۰ ۰۰۰ تن در سال ۱۹۸۸ رسیده است. در سال ۱۹۸۷ دولت ادعا کرد به ۸۴۵۰ باب مسجد از مجموع ۱۵ ۰۰۰ باب، کمکهایی به شکل سوبسید اعطا می‌کند، به عبارت دیگر، تا حدّی بر آنها کنترل دارد. اتفاقی نیست که کابل پس از ۱۹۸۵ استراتژی خود را تغییر داد. بین سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ تعداد علمای درون رژیم به چهارده یا پانزده تن رسید که چندین تن آنها می‌توانستند از نظر صلاحیت با علمای مذهبی دانشگاه‌الازهر رقابت کنند و یک نفر از آنها سابقهٔ جهادی داشت. ملّاهای جدید طرفدار حکومت عمدتاً تعهد سیاسی خاصی نداشتند. ۱۲ تن از ملّایان نیز به عنوان اعضای کاندید وارد *شورای انقلابی* شده بودند. به غیر از سطوح عالی، تعداد نسبتاً قابل توجه علما و ملّایان نیز وارد دیگر بخشهای مختلف نهادهای

حکومتی شده بودند. ۱۴۰۰ تن، عضوِ ***جبههٔ ملی پدروطن*** یعنی سازمان اصلی مربوط به رژیم بودند. ۱۰۹۲ تن در نهادهای محلی حکومت درگیر در یک رشته امور بودند و والی ولایت بلخ مولوی ظریف بود که در دوران امین به زندان افتاد.[۸۷] در نخستین انتخابات ***ارگانهای قدرت محلی*** در سال ۱۹۸۶، ۲۰٪ انتخاب‌شوندگان ملّا بودند. در پایان سال ۱۹۸۶ حتی منابع طرفدار مجاهدین قبول داشتند که رژیم در همکاری با ملّاهای مناطق روستایی در شمال کشور موفقیتهایی داشته است. در سال ۱۹۸۵ ***شورای عالی علما و روحانیون*** ۱۰۰۰۰ تن را شامل می‌شد. اما دشوار است برآورد کنیم که این تعداد چه بخشی از علما و ملّایان را نمایندگی می‌کردند، زیرا تخمین تعداد کل آنها از ۵۰۰۰۰ تن تا ۳۲۰۰۰۰ تن متغیر بود. آنچه مشخص است این است که این تناسب در ولایات مختلف به میزان قابل توجهی فرق می‌کرد. در سال ۱۹۸۴، ۱۲/۵٪ علما در ولایت کابل از حکومت حمایت می‌کردند، در حالی که در ولایت قندهار این رقم فقط ۶/۷٪ بود. کاملاً روشن بود که حکومت اعمال درجاتی از کنترل را بر اماکن مذهبی آسان‌تر یافت. رژیم در سال ۱۹۸۷، ۱۶۷۰۰ مسجد بزرگ و کوچک را **تحت حمایت** قرار داد و طی این سال ۳۱۰۰ مسجد دیگر نیز زیر پوشش دولت قرار گرفت. کل تعداد مساجد حدود ۲۳۰۰۰ باب برآورده شده بود.[۸۸]

از طرف دیگر همچنین روشن است که یک بخش بزرگ‌تر علمای مذهبی متشکل از کسانی بود که تمایل داشتند بی‌طرف بمانند و یا مانند امام جماعت مسجد بازار کابل، بیشتر سعی می‌کردند هر دو طرف را با خود داشته باشند. او هم از مجاهدین حمایت می‌کرد و هم حکومت را می‌ستود. او در مورد این بحث مشاجره‌آمیز دربارهٔ زنانی که بدون چادری کار می‌کردند، چنین نظر داد که اگرچه این یک مشکل واقعی است، نیازمندیهای معیشتی در اولویت قرار دارد. برآورد نقش و اهمیت ملّاهای بی‌طرف از ملّایان طرفدار حکومت حتی دشوارتر است. به عنوان مثال در مزارشریف در سال ۱۹۸۶ یک سوم از مجموع ۳۷۰ ملّا از حکومت حقوق دریافت می‌کردند. بدین ترتیب دو سوم باقی مانده را که به فعالیت خود تحت نظارت حکومت ادامه داده و در عین حال از قبول معاش دولت به عنوان مصالحه‌جویی خودداری می‌ورزیدند، می‌توان ***بی‌طرف*** فرض کرد.[۸۹]

تا سالهای ۸۳-۱۹۸۲ خصومت با علمای مذهبی و ملّایان هنوز هم رایج بود و مثلاً زمانی که یک ملّا متقاضی عضویت در حزب شد، یک مقام حزبی اظهار تعجب کرد (و

طبعاً از پذیرش درخواست وی خودداری ورزید.) اما در اواخر ۱۹۸۶ به نظر می‌رسید چنین مخالفتهایی از بین رفته است و مثلاً در ناحیهٔ چهارآسیاب هفت تن از مجموع ۵۰ ملّای منطقه به عضویت حزب درآمده بودند. باز کردن درها به سوی اسلام به برگزاری مراسم نماز و عبادت در میان قوای نظامی و پلیس انجامید.

از سال ۱۹۸۶ هر غُند یا هنگ، دو مسجد و دو ملّا داشت. در همین حال رهبران ح.د.خ.ا تمام تلاش خود را به کار می‌بردند تا خود را معتقد به اسلام جلوه دهند. آنها به مساجد می‌رفتند و در تلویزیون از اسلام سخن می‌گفتند. در تبلیغات آنها همچنین سلمان رشدی به خاطر نوشتن کتاب *آیات شیطانی* محکوم شد.[۹۰]

در نتیجه می‌توان گفت تا سال ۱۹۸۶، رژیم طرفدار شوروی در کابل موفقیت بسیار محدودی داشت. در واقع رژیم در مناطقی که به طور سنتی نفوذ داشت، به ویژه شهرها، حمایت بیشتری کسب کرد، اما در خارج از این نواحی چیز تازه‌ای به دست نیاورد. موضوع مهم جدید، یعنی باز کردن درهای حزب به روی علما و ملّایان در ابتدا صرفاً با تردید و بی‌میلی پیگیری می‌شد، اما تغییرات واقعی در این عرصه پس از سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) روی داد. بدین ترتیب، بقای رژیم به جز با حمایت مستقیم شوروی تضمین نمی‌گردید. تحکیم پایگاههای رژیم، نقش مهمی در سال ۱۹۸۹ پس از خروج نیروهای شوروی بازی کرد. اگرچه روحیه و قدرت حزب، همان‌طور که بعداً از آن سخن خواهیم گفت، تا سال ۱۹۸۶ به اوج رسید و پس از آن رو به افول گذاشت. بدین ترتیب مناقشات را می‌توان به گفتهٔ یک جامعه‌شناس شوروی با اندکی توجیه، جنگ بین شهرهای انقلابی و روستاهای ارتجاعی توصیف کرد.[۹۱] شاید این نتیجه‌گیری درست باشد که دولت حزبی همیشه در نوعی وضعیت استراتژیک نامناسب قرار داشت. به هر حال سیاستی که در اینجا شرح داده شد، خط مشی مسلط رژیم طی سالهای ۸۶-۱۹۸۰ بود، اما در همین حال نشانه‌هایی حاکی از وجود نوعی فشار روزافزون برای مصالحهٔ واقعی با جامعه‌ای وجود داشت که سرسختانه در مقابل پذیرش الگوهای تحمیلی دولت انقلابی مقاومت می‌کرد. در سراسر این دوره امتیازدهی و مصالحه‌جویی اساساً محدود بود و در هر صورت بر پایهٔ این فرض اساسی تنظیم شده بود که افغانستان دیر یا زود باید به ***دولت سازگار با سوسیالیسم*** تبدیل شود. اینها حصارهایی بود که ***استراتژی ایدئولوژیک*** نمی‌توانست ورای آنها توسعه پیدا کند. تحول و عقب‌گرد واقعی و استراتژیک تنها با روی کار آمدن نجیب‌الله پدید آمد.

بخش دوم

نیروهای مسلح منظم افغانستان

بازسازی، تجدید سازمان و محدودیتهای ساختاری

فصل پنجم

«ارتش نمونهٔ جدید» کارمل
و نقش آن در جنگ

کارمل اغلب از نوع جدید نیروهای مسلح مردمی صحبت می‌کرد که باید بر اساس طبیعت اجتماعی انقلاب شکل می‌گرفت. این نوع جدید اساساً به مفهوم افزایش سهم افسران برخاسته از طبقات پایین جامعه و روشنفکران و ایجاد رابطهٔ نو میان آنان و سلسله مراتب نظامی بود. پیش از جنگ، ۳۱/۵٪ افسران متعلق به خانواده‌های کارگر و دهقان بودند و ۶/۶٪ مربوط به خانواده‌های پیشه‌ور؛ در حالی که چند سال بعد ادعا شد این سهم به ترتیب به ۷۰٪ و ۱۹٪ افزایش پیدا کرده و ۱۱٪ دیگر آنان هم از میان روشنفکران آمده‌اند. هر اندازه این ادعا حقیقت داشته باشد، به نظر نمی‌رسد تغییری واقعی در رابطهٔ میان افسران و سربازان به وجود آمده باشد، و این رابطه همچنان بد بود. به نظر یک مشاور اتحاد شوروی در افغانستان، ***ارتش نمونهٔ جدید*** کارمل در واقع به معنی ارتشی بود که به شخص وی وابستگی داشت. بی‌تردید، با وجود این‌که ارتش

نمونهٔ جدید شکل نگرفت، انقلاب تغییراتی را در عرصهٔ نظامی، اگرچه نه به آن میزان که حامیان آن انتظار داشتند، به وجود آورد.[۱]

یک افسر *کا.گ.ب* ادعا می‌کند که ساختار و تاکتیکهای نیروهای مسلح افغانستان در سراسر دوران جنگ از معیارهای اتحاد شوروی پیروی می‌کرد و ۲۰۰۰ تن از جنرالها و درجه‌داران ارتش سرخ که به عنوان مشاور در صفوف این نیروها کار می‌کردند، نتوانستند آنها را با شرایط محلی سازگار سازند. بی‌تردید اشغال شوروی اثرات بسیار گسترده‌ای بر شیوهٔ جنگ در افغانستان گذاشت. مستشاران شوروی حتی در سطح کندک یا گردان نیز در صفوف قوای مسلح افغانستان حاضر بودند و به‌طور مستقیم در درگیریها سهم داشتند و طی دوران جنگ ۱۸۰ تن از آنان کشته و بیش از ۶۰۰ تن زخمی شدند. حتی منابع شوروی در برخی موارد آنها را متهم کرده‌اند که جای همکاران افغان خود را گرفته و سعی ورزیده‌اند تا روشها و شیوه‌هایی را که در شوروی آموخته بودند، به طور مکانیکی در شرایط افغانستان تطبیق دهند. به عبارت دیگر آنان به جای مشوره دستور می‌دادند. علاوه بر آن، روز به روز بر تعداد افغانهایی که در اتحاد شوروی آموزش می‌دیدند افزوده می‌شد و آنان در دوران جنگ به تدریج نقش مسلط‌تری می‌یافتند، به‌ویژه پس از تغییرات گسترده در ارتش در ماه مارچ ۱۹۸۵ (حوت ۱۳۶۳) که طی آن حدود چهل جنرال ارشد و مقامات حزبی دارای مسئولیت نظامی از پستهای خود برکنار شده وکسانی جای آنها را گرفتند که به تازگی دوره‌های آموزشی را در شوروی به پایان رسانده بودند. زنجیرهٔ فرماندهی جداگانه‌ای حفظ شد، اما درواقع یک ساختار فرماندهی واحد (شوروی) بر سطوح عملیاتی و تاکتیکها کنترل داشت.[۲]

از سوی دیگر، گروه دیگری از مستشاران شکایت می‌کردند که افغانها ظاهراً مشورهٔ شوریها را می‌پذیرند، اما در عمل به طور کلی آن را نادیده می‌گیرند. به گفتهٔ یکی از مسئولین سرویسهای اطلاعاتی پاکستان، مناسبات بین افغانها و شورویها آنچنان که استراق سمع مکالمات بی‌سیمی آنها نشان داده، اغلب حالت ***خصمانه متقابل*** داشته است.[۳] صفحات آینده نشان خواهد داد که نیروهای مسلح افغانستان تا چه اندازه به ***مدل شوروی*** وابسته بودند و به چه میزان از خود نوآوری نشان می‌دادند.

مراحل بهبود نیروهای مسلح افغانستان

در اواخر سال ۱۹۷۹ (جدی ۱۳۵۸) هنگامی که ارتش شوروی وارد افغانستان شد، قوای مسلح افغانستان در یک وضعیت بحرانی عمیق به سر می‌برد. شمار نیروهای آن به ۴۰ تا ۶۰ هزار نفر، یعنی شاید کمتر از نصف تعداد آن در اپریل ۱۹۷۸ (ثور ۱۳۵۷) رسیده بود. در همین حال تعداد نیروهای وزارت داخله (ثارندوی یا پلیس) احتمالاً به حدود ۸۰۰۰ نفر یعنی کمتر از ۴۰ درصد سال قبل کاهش یافته بود. در واقع وضعیت نیروهای مسلح یکی از توجیهاتی بود که برای اشغال شوروی ارائه می‌شد. فکر اولیه، آن بود که شهرهای مهم و نقاط استراتژیک به اشغال ارتش سرخ درآید و کنترل مناطق اطراف به دوش *متحدان* افغان آن گذاشته شود. بر اساس این فرضیه پس از حدود شش ماه که نیروهای مسلح افغانستان ترمیم می‌شد و دولت جدید موقعیت خود را تحکیم می‌کرد، سپاه چهلم شوروی می‌توانست این کشور را ترک کند. اما این پروژه از واقعیت به‌دور بود، چرا که ساده‌انگاری بود اگر تصور می‌شد که نیروهای دولت افغانستان در چنین مدت کوتاهی بتوانند خود را ترمیم کنند. در واقع آنچه روی داد، برعکس این تصورات بود.[۴]

حتی امروزه منابع شوروی (روسیه) اطلاعات کامل و دقیقی دربارهٔ تحولات مربوط به ماههای اول استقرار ارتش سرخ در افغانستان ندارند. این امر ممکن است همچنین نتیجهٔ وجود مشکلات عینی در ارزیابی وضعیت آشفتهٔ خاص این دوره باشد، اما احتیاط و سکوت در مورد پذیرش اثرات منفی اشغال را نیز نباید از نظر دور داشت. بدین ترتیب ارقام چندانی در مورد ارتش در نیمهٔ اول سال ۱۹۸۰ (زمستان ۱۳۵۸ و بهار ۱۳۵۹) در دسترس ما نیست (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۲۷) و این امر انجام مقایسه را دشوار می‌سازد. اما تردیدی نیست که وضعیت آن بیشتر رو به ضعف گذاشت. فرقه (لشکر) ۲۰ پیاده‌نظام مستقر در بگرام که شمال شرق کشور نیز زیر پوشش آن قرار داشت، شاهد فروپاشی سه غُند (هنگ) خود بود، غُند ۴ توپخانه، یکی از کندکها (گردانهای) پیادهٔ غُند ۱۰ و دو کندک از غُند ۳۱ به مجاهدین پیوستند. در غُند ۳۱ که هنگام تکمیل باید متشکل از ۱۳۰ افسر و ۱۳۰۰ سرباز می‌بود، تنها ۶۰ افسر و ۱۰۰ سرباز باقی مانده بود. این غُند ضربهٔ شدیدی خورده بود و واحدهای آن تا سال ۱۹۸۲ نتوانستند فعالیتهای خود را از

سر گیرند. (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۲۸.) یک جنرال شوروی می‌پذیرد که وضعیت پس از اشغال، به ویژه از نظر روحیه، بدتر و روابط بین مستشاران شوروی و دست‌کم بخشی از افسران افغان نیز خراب‌تر شده بود.[۵]

با وجود این، شورویها اجازهٔ انجام عملیات تنهایی را نداشتند. دست‌کم افغانها به صورت فرعی و یا نمایشی باید در هر شرایطی حضور می‌داشتند و در مورد طرحهای عملیاتی همیشه با آنها به صورت مشترک تصمیم گرفته می‌شد، اگرچه به زودی روشن می‌شد که این طرحها به دست مجاهدین افتاده است. تا پایان حضور شوروی، در مورد جزئیات مشارکت نیروهای افغانستان در یک رشته عملیات مشترک در سطوح عالی، معمولاً طی اجلاس رهبران افغانستان با نمایندگان ارشد ارتش سرخ، توافق صورت می‌گرفت. کارمل همیشه خواستار آن می‌شد که ارتش نقش تهاجمی‌تری بر عهده بگیرد. با این حال، بدبینان در شوروی ادعا می‌کردند که وی فراتر از لفّاظی کاری نمی‌کند، عمدتاً به دلیل ترس از این که روزی تنها با ارتش تحت تسلط جناح خلق به حال خود گذاشته شود.[۶]

حتی در سال ۱۹۸۲ بسیاری از واحدهای ارتش افغانستان قادر نبودند عملیات مستقلی را به راه اندازند، اگرچه کارایی‌شان در این زمان در مقایسه با دو سال پیش بیشتر شده بود. به عنوان مثال در سال ۱۹۸۰ عملیات شیندند از سوی لوا (تیپ) ۵۰۰۰ نفرهٔ شوروی و تنها با شرکت ۱۱۵ تن از نیروهای افغانستان به راه انداخته شد. به طور کلی در یک عملیات مشترک، سربازان شوروی معمولاً در صف مقدم بودند و نیروهای افغان به دنبال آنها، اگرچه در عملیات تصفیه ظاهراً وضعیت به این‌گونه نبود. به نظر می‌رسد بسیاری از سربازان و افسران افغان عملاً از مشارکت در مجموعه عملیات نظامی خودداری می‌کردند. مستشاران شوروی که با واحدهای افغان کار می‌کردند خود را در موقعیتهای بسیار دشوار می‌یافتند. به عنوان مثال در سال ۱۹۸۲ در ولایت فاریاب یک واحد از نیروهای ازبک در آستانهٔ شورش قرار گرفتند و این مستشاران مجبور شدند به پرداخت غرامت (به شکل سلاح و مهمات) به گروه محاصره‌کنندهٔ مجاهدین تن دهند، اگرچه شمار آنان از تعداد نفرات این واحد کمتر بود. پیش از سال ۱۹۸۲ حتی گروههای دفاع خودی که از سوی اتحادیه‌های تجاری و سازمان جوانان سازمان‌دهی شده بودند، برخی مواقع به دلیل فقدان دسترسی به نیرو به جبههٔ جنگ اعزام می‌شدند.[۷]

نخستین عملیات مستقلی که تا حدودی اهمیت داشت، پنج روز زد و خورد در امتداد مرز با پاکستان در اکتبر ۱۹۸۲ بود. ارتش در این سال حتی در نقش پشتیبانی نیروهای بزرگ‌تر شوروی به رشته عملیاتی بالاتر از سطح کندک و غُند ـیعنی در حد لوا ـدست زد و یک‌سال بعد، از عملیات در سطح فرقه نیز یاد شده است. در برخی منابع از عملیات مستقل در حد لوا در سال ۱۹۸۴ و در سطح فرقه در سال ۱۹۸۵ یاد شده است، و تهاجمات گسترده‌ای که با شرکت چندین غُند در ولایت کنر انجام شد، جزء مورد اخیر به شمار می‌رود.[۸]

در اپریل ۱۹۸۵ (حمل ۱۳۶۴) ادعا شد که ***تجدید سازمان*** نیروهای مسلح افغانستان تکمیل شده است، اگرچه رهبری افغانستان به تحریک شورویها همچنان در تلاش بود تا کارایی آنها در رشته عملیات بزرگ بیشتر شود. ارتش سرخ بنا بر وظیفه‌ای که از ابتدا بر دوش آن بود، قرار بود تنها ***نقش حمایتی*** برای نیروهای افغانستان بازی کند، یعنی چیزی که تنها پس از سال ۱۹۸۵ عملاً اتفاق افتاد. از این زمان به بعد نیروهای دولتی در اغلب مجموعه عملیات درگیر بودند. جدول شمارهٔ ۱۸ ایده‌ای دربارهٔ فعالیت آنها در مقاطع مختلف جنگ به دست می‌دهد، اگرچه ارقام داده شده کامل نیست. به طور کلی به نظر می‌رسد ارتش افغانستان حداکثر به ۳۵ عملیات بزرگ در یک سال دست زده باشد. باید خاطر نشان کرد که تمامی این فعالیتهای نظامی در بخش محدودی از کشور انجام می‌شد (نگاه کنید به نقشهٔ شمارهٔ ۲). حتی در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶/۷) و ۱۳۶۶ (۱۹۸۷/۸) از مجموع ۱۹۰ ناحیه (ولسوالی) تنها ۶۵ ناحیه زیر پوشش این فعالیتها قرار گرفت. در سال اخیر نیروهای دولتی در ۳۶ مورد بدون حمایت شورویها جنگیدند.[۹]

تهاجمات مستقل نیروهای دولتی افغانستان (با حمایت محدود و غیرمستقیم شورویها) در سال ۱۹۸۶، یعنی دو حمله در ناحیهٔ ژاور و در جنوب شرق در نزدیکی مرز با پاکستان، نتایج مختلطی به دنبال داشت. اولین تهاجم در اوایل ۱۹۸۶ (زمستان ۱۳۶۴) صورت گرفت. نیروهای دولتی منفعلانه عمل کردند و عملیات با شکست وسیعی روبه‌رو شد. شورویها مجبور شدند پنج کندک را برای نجات افراد اعزام کنند. عملیات دوم چندی بعد انجام و به سقوط و نابودی پایگاه مخالفین در ژاور منجر شد، اگرچه نیروهای دولت تلفات سنگینی را متحمل شدند.[۱۰]

با این حال در عملیات در اطراف ژاور واقعاً یک هدف استراتژیک دنبال نمی‌شد.

نتیجهٔ آن اثر روانی بر مجاهدین و خود ارتش افغانستان بود و نشان می‌داد که نیروهای آن اکنون در هر جای افغانستان می‌توانند به تهاجم دست بزنند. نتایج مهم و درازمدت بیشتر از طریق اعمال فشار مداوم نظامی زمانی به دست می‌آمد که تدارکات و شرایط جغرافیایی در وضعیت مطلوب قرار می‌داشت. در واقع در تابستان ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) فعالیت اغلب واحدهای دولتی هنوز هم محدود به انجام عملیات پاکسازی بود. در ماه دسامبر (قوس) همین سال نجیب‌الله توضیح داد که اکنون وظیفهٔ دولت ***افزایش آمادگی ارتش در حدی است که بتواند به جنگ مسلحانه و مستقل در برابر نیروهای مسلح ضد انقلاب دست بزند.***[۱۱] البته زمان زیادی برای این کار باقی نمانده بود.

اثرات عملیات نظامی

به نظر می‌رسد استراتژی اولیه، پاکسازی منطقه به منطقه از طریق تهاجمات نظامیِ کم و بیش بزرگ بود، یعنی تاکتیکی که درباره تناسب آن در شرایط جنگهای چریکی تردید وجود دارد. برخی مواقع یک منطقه در واقع *آزاد می‌شد*، اما غیرممکن بود برای حفظ هر روستا در مقابل نفوذ مجاهدین یک پایگاه نظامی در آن برپا کرد. به عنوان مثال در ولایت ننگرهار نیروهای دولت ـ شوروی توانستند ۳۰ روستا را در اختیار بگیرند و پس از آن شبه‌نظامیان را نیز ثبت نام کردند. این مناطق برای مدتی زیر کنترل دولت قرار داشت، اما پس از مدتی مجاهدین دست به ضد تهاجم زده و توانستند ۲۰ روستا را از چنگ دولت بیرون آورند. گفته می‌شد که اغلب نیروهای ملیشه نیز از خدمت فرار کردند. هر ساله طرحهای بلندپروازانه‌ای تنظیم می‌شد که بر اساس آنها انتظار می‌رفت در مدتی کوتاه موفقیتهای چشمگیری به دست آید. (نگاه کنید به فصل ۱۴، قسمت دوم.) به همین دلیل نیروهای شوروی و افغانستان در سراسر کشور توزیع می‌شدند تا دشمن را در نقاط کلیدی درهم بکوبند. مخصوصاً نیروهای دولت به نحوی پخش می‌شدند که امکانی برای دست زدن به عملیات تهاجمی در هیچ سطحی باقی نمی‌ماند. در سالهای اول جنگ حدود نیمی از ارتش به انجام وظایف در پایگاهها و محافظت از اموال و تأسیسات اقتصادی مشغول بود. مستشاران منتقد ارتش سرخ بر آن بودند که هر سال باید تلاشها روی چند ولایت متمرکز شود؛ قدرت دولتی در آنها برقرار و زندگی

عادی اقتصادی دوباره احیا گردد. با توجه به این‌که به دلیل محدودیتهای سیاسی اجرای چنین طرحی دشوار بود، در واقع تغییرات چندانی رونما نشد، چه آن‌که ارتش چنان روحیهٔ خود را از دست داده بود که نمی‌توانست دست به هیچ نوع اقدامی بزند. شورویها به طور روزافزون از الگوهای موجود خسته می‌شدند، اما این بدان معنا نبود که تلاشهای نظامی هیچ اثری بر جریان و پویایی جنگ نمی‌گذاشت.[۱۲]

رشته عملیات نظامی شوروی ـ افغانستان به ویژه پیش از سال ۱۹۸۳ چندان مؤثر نبود. اما پس از آن وضعیت شروع به تغییر کرد، بخشی به این دلیل که ارتش افغانستان به تدریج ترمیم می‌شد. زیر فشار شورویها تلاش شد تا نیروهای بیشتری دست به تهاجمات بزرگ بزنند. در سال ۱۹۸۵ وظیفهٔ محافظت از داراییهای اقتصادی به دوش ثارندوی (پلیس) گذاشته شد. تقریباً در همین زمان نخستین نشانه‌های خستگی از جنگ در میان مردمی که به صورت مداوم در معرض تلافی‌جویی و مجازات قرار می‌گرفتند، پدیدار شد. بر اساس گزارشهای منابع غربی در سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) مردم در مناطق اطراف روز به روز بیشتر به این نتیجه می‌رسیدند که این جنگ بی‌پایان خواهد بود. رشد دامنهٔ این وضعیت همچنین باعث شد که دولت ***سیاست آشتی‌جویی*** را پیش بکشد، که در بخش سوم کتاب به تفصیل آن را بررسی خواهیم کرد. می‌توان گفت که دولت در اغلب مواقع توانست روستاییان را در نزدیکی پایگاههای خود، با این وعده که مناطق‌شان را بمباران نکند، وادار به بی‌طرفی سازد و در ازای دریافت اطلاعات از آنها در مورد جابه‌جایی نیروهای مجاهدین، به آنها کالاهای سوبسیدی بدهد، چنانچه در روستاهای ترکمن‌نشین در اطراف قیصار روی داد.[۱۳]

در عین حال یکی از دلایل توسل به انتقام‌جویی‌های خشونت‌آمیز و گسترده از سوی دولت، شاید وجود این تصور بود که ***مجاهدین در مقابل هر مقام و فردی که احساس کنند نیرومندتر است سر تسلیم فرود می‌آورند... و یک قدرت بزرگ‌تر می‌تواند آنها را به جانب خود بکشاند.***[۱۴] به عبارت دیگر، دستاورد فعالیتهای نظامی مشترک شوروی ـ دولت بیشتر به آن بستگی داشت که نیروها تا چه میزان از خود زور و بی‌رحمی نشان دهند و در نتیجه حالت جنگ فرسایشی را به وجود بیاورند. با این حال، به نظر می‌رسد در برخی وضعیتها تاکتیکهای عملی حاصل یک رشته عملیات بزرگ، موفقیتهایی را به دنبال داشته است. اثرات روانی یک عملیات موفق، هم بر طرفداران

دولت و هم بر مخالفان آن، نباید مورد کم‌توجهی قرار گیرد. در واقع تلاشهای موفقیت‌آمیز *آشتی‌جویی* عموماً ترکیبی از عواملی چون تهاجمات موفق نظامی، خستگی از جنگ و به‌کارگیری شیوه‌های ماهرانهٔ سیاسی را با خود داشت. شمال افغانستان در این مورد مثال خوبی به شمار می‌رود. دراواسط سال ۱۹۸۱ (اواخر بهار ۱۳۶۰) فرماندهی شوروی یک طرح استراتژیک ارائه کرد که بر اساس آن مجاهدین در ولایات شمالی تا خزان سال بعد باید نابود می‌شدند، یعنی طرحی که دست‌کم برای سالهای نخست جنگ بسیار بلندپروازانه به نظر می‌رسید. طبعاً نتیجهٔ آن بسیار کمتر از حد انتظارات بود، از جمله به این دلیل که نیروی لازم برای این کار وجود نداشت. البته موفقیتهایی نیز به دست آمد. در واقع نخستین شکست دیرپای مجاهدین ناشی از اجرای این طرح بود. در فبروری ۱۹۸۲ (دلو ۱۳۶۰) و بر اساس یک منبع دیگر در دسامبر ۱۹۸۱ (قوس ۱۳۶۰)، سه لوا (تیپ) ارتش سرخ و چهار فرقه (لشکر) نیروی دولت، یک پایگاه مخالفین را در ناحیهٔ درزاب ـ که گروههایی در ولایات فاریاب، جوزجان، بلخ و سمنگان تدارکات لازم را از طریق آن دریافت می‌کردند ـ از بین بردند. در نتیجه میزان فعالیتهای مجاهدین رو به کاهش گذاشت و ثبات نسبی در شمال برقرار شد. این پایگاه دیگر به هیچ وجه احیا نشد.[۱۵]

شمال کشور به صورت تصادفی مورد توجه قرار نگرفته بود. ارتش افغانستان و نیروهای شوروی، با توجه به عوارض طبیعی زمین در مناطق شمالی و دوری آن از نواحی مرزی قابل نفوذ در جوار ایران و پاکستان، در این منطقه بر مجاهدین برتری داشته و می‌توانستند به نتایج بهتری دست یابند، اگرچه آنها واقعاً نتوانستند مخالفین را در شمال کاملاً منزوی کنند. آنان تا سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) و پس از تلاشهای طولانی توانستند تنها یکی از راههای تدارکاتی مجاهدین از طریق پاکستان را قطع کنند. کنترل راه دوم دشوار و راه سوم خطرناک بود. در ارتباط با مهم‌ترین ولایت شمال یعنی بلخ، باید گفت که فضای محافظه‌کارانه‌ای در آن وجود داشت. به نوشتهٔ برخی از روزنامه‌نگارانی که در اوایل اشغال شوروی از این ولایت بازدید کرده بودند، خصومت نسبت به نیروهای تازه‌وارد در آنجا از سایر نقاط کشور کمتر نبود. دانشجویان و محصلان، مغازه‌داران، تاجران و رانندگان همگی به صراحت مداخله شوروی را محکوم می‌کردند. مناطق اطراف ظاهراً خارج از کنترل دولت بود، چنان‌که قطع عرضهٔ گوسفند و زغال سنگ از

روستاها، علی‌رغم فراوانی آنها در این مناطق، از همین موضوع حکایت داشت. حتی مسابقات بزکشی که یک ورزش سنتی به شمار می‌آمد دیگر برگزار نمی‌شد. حتی بعدها در اواخر ۱۹۸۶ (پاییز ۱۳۶۵) از مجموع ۲۱۰۵۷ تن از شاگردان دوره‌های سوادآموزی، تنها ۲۲۵ تن را زنان تشکیل می‌دادند. به طور خلاصه باید گفت بی‌تردید مزار شریف به عنوان یکی از مهم‌ترین شهرهای افغانستان اگرچه مانند هرات یا قندهار محافظه‌کار نبود، مانند جلال‌آباد هم یکی از پایگاههای ح.د.خ.ا به شمار نمی‌آمد. حتی در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) تقریباً تمامی زنان در این شهر پوشش سنتی داشتند، در حالی که در کابل حدود نیمی از آنها پوشش سنتی را کنار گذاشته بودند. معدود زنانی که به سبک غربی لباس می‌پوشیدند، کارمندان دولت بودند.[۱۶]

دولت مطمئناً توجه خاصی به این منطقه داشت. یکی از معاونان نخست وزیر برای نظارت بر روند رویدادها در آنجا مؤظف شده بود و برنامهٔ عظیم توسعهٔ اقتصادی در این مناطق به اجرا درمی‌آمد که یکی از اهداف آن هماهنگی اقتصادی نزدیک‌تر بین آنجا و جمهوریهای آسیای مرکزی شوروی بود. در این میان به مزار شریف توجه بیشتری می‌شد و اقدامات عام‌المنفعهٔ گسترده‌ای در آن جریان یافت. در زمینهٔ ارائهٔ خدمات اجتماعی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای به دست آمد. پیش از این در سال ۱۹۸۲ جرارد چالیاند تصور می‌کرد که در مناطق هموار شمالی ثبات برقرار شده است، اما واضح است که برآورد وی اغراق‌آمیز بود. احتمال داشت دولت توانسته باشد زیر ساختارهای دولتی را به نحوی برقرار کند، چنان‌که ادعای ازسرگیری جمع‌آوری مالیات در سال ۱۹۸۱ همین موضوع را نشان می‌داد. از سوی دیگر، در اسناد مربوط به ارتش سرخ پذیرفته شده که از ماه مارچ این سال (حوت ۱۳۵۹) مردم شیوهٔ صبر و انتظار را کنار گذاشته و به شکل گسترده‌ای به مقاومت فعال پیوستند و در همین حال احزاب مقاومت مستقر در پیشاور از تابستان این سال (۱۳۶۰) به شدت در این ولایت نفوذ کردند. این‌که دولت در سال ۱۹۸۴ ادعا کرد که کنترل ۹۰ درصد ولایت را در اختیار دارد، سخنی بسیار اغراق‌آمیز بود. یک افسر *کا.گ.ب* به خاطر می‌آورد که در سال ۱۹۸۳ حتی در مناطق اطراف مزار شریف ابتکار عمل در دست مجاهدین بود. این ادعای دولت که در سالهای ۴-۱۹۸۳ (۱۳۶۲) حملات چریکی کمتر شده بود، به واقعیت نزدیک است و نشان می‌دهد که نسبت به سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) وضعیت دست‌کم از نظر شرایط امنیتی در

مزار شریف، بهتر شده بود. در مناطق اطراف، وضعیت در بهترین حالت نیز پرمخاطره به نظر می‌رسید. بر اساس منابع دولتی، در پایان سال ۱۳۶۳ دولت تنها بر ۸۸ روستا از مجموع ۴۵۰ روستای این ولایت تسلط داشت که این رقم کمی بالاتر از آمارهای مربوط به سایر نقاط کشور بود.[۱۷]

به نظر می‌رسد بحران واقعی مقاومت محلی از سال ۱۹۸۵ آغاز شد، چراکه طی همین سال نمایندگیهای ولایتی ح. د. خ. ا نشانهای تحسین فوق‌العاده دریافت می‌کردند. این مسئله به وضوح با مرگ ذبیح‌الله خان فرمانده ارشد منطقه‌ای مجاهدین ربط داشت که یک بحران نظامی در میان نیروهای مقاومت به وجود آورد. ناتوانی مجاهدین در ترمیم این وضعیت و آغاز روند ازهم‌پاشی گروههای هزار نفری ذبیح‌الله نشان می‌داد که فشار مداوم نیروهای دولتی بیهوده نبوده است. این شکست، دیرپای بود و اثرات آن ظرف چند سال احساس می‌شد. در جنوری ۱۹۸۶ (جدی ۱۳۶۴) بیرون از کمربند امنیتی که به طول ۱۵ کیلومتر در اطراف مزار شریف کشیده شده بود، هنوز هم امن نبود. عصمت‌الله انصاری رهبر سابق مجاهدین که در سال ۱۹۸۵ با ۳۵۰ تن از نیروهای خود به دولت پیوست، از آن زمان قادر نبود به خاطر ترس از جان خود از روستایش دیدار کند، اگرچه این روستا حدود ۹۰ کیلومتر بیشتر از شهر فاصله نداشت. حتی در آغاز ۱۹۸۹ (زمستان ۱۳۶۷) تنها نیمی از ۶۲ روستای ناحیهٔ بلخ برای نیروهای دولتی امن به شمار می‌رفت. تنها پس از خروج نیروهای شوروی در این مناطق واقعاً آرامش برقرار شد.[۱۸]

اطلاعات دربارهٔ دیگر مناطق شمال از دستاوردهای مثبت ترکیب کامیابیهای نظامی، فشار مداوم و مهارتهای سیاسی حکایت دارد. در ولایت بادغیس درگیریهای شدید پس از سال ۱۹۸۵ متوقف شد، اما تنها پس از خروج نیروهای شوروی، مخالفین به شکل وسیعی به دولت تسلیم شدند که یکی از دلایل آن کشته شدن نیک‌محمد معلم فرمانده ارشد محلی در ماه می ۱۹۸۹ (ثور ۱۳۶۸) بود. مثال دیگر ناحیهٔ اندخوی در ولایت فاریاب است که در سال ۱۹۸۶ در اثر تهاجمات مشترک دولت و شوروی مقاومت محلی درهم کوبیده شد.[۱۹]

حتی در غرب کشور اجرای الگوی مشابهی را می‌توان مشاهده کرد، اگرچه چنین چیزی با تأخیر چند ساله روی داد. نخستین عملیات موفق علیه مجاهدین در ولایت

هرات در تابستان ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) روی داد و باعث شد که برای اولین بار مقاومت محلی به صورت شدیدی تضعیف گردد. در حالی که اسناد دولتی در سال ۱۹۸۴ از ادامهٔ یک وضعیت راکد در منطقه خبر می‌داد و مرکز شهر در طول شب از سوی مجاهدین کنترل می‌شد، اکنون کمربند دوم امنیتی به دور شهر ایجاد شده بود و گفته می‌شد که روحیهٔ مجاهدین کم‌کم تضعیف می‌شود. در این شرایط بسیاری از فرماندهان برای اظهار نارضایتی خود به اسماعیل خان فرمانده ارشد منطقه شکایت می‌بردند. تنشهای جناحی نیز به ایجاد بحران در میان صفوف مخالفین دامن می‌زد و باعث می‌شد که بسیاری از ساکنان مناطق، به نواحیِ زیر کنترل دولت پناه ببرند. حتی در چنین شرایطی یک تهاجم موفق نظامی دستاورد چندانی نداشت، مگر این‌که پس از آن فشار مداوم نظامی اعمال می‌شد.[۲۰]

در ولایت دیگر در غرب یعنی فراه وضعیت مشابهی روی داد. در سال ۱۹۸۵ در اثر یک تهاجم عمده، حاجی محمد انور که احتمالاً بزرگ‌ترین رهبر مجاهدین در این ولایت بود، شکست خورد. بدین ترتیب فعالیت مجاهدین در نواحی هموار شمال (که از مرز نیز جدا شده بود) و غرب، که امکان انجام عملیات به سبک شوروی با استفاده از نیروهای مکانیزه بیشتر عملی بود؛ ضعیف‌تر شد، در حالی که مجاهدین در شرق این ولایت (که از امکان ارتباط آسان‌تر با مرزهای پاکستان برخوردار بود) و نواحی دارای عوارض طبیعی در شمال شرق، همچنان از توانایی کامل برخوردار بودند. در ولایاتی که زیر فشار نظامی کابل ـ شوروی قرار نداشتند، چندان تمایلی به رسیدن به توافق با دولت احساس نمی‌شد، حتی اگر رژیم مزایای اقتصادی قابل توجهی را پیشنهاد می‌کرد. به عنوان مثال در دوران *مصالحهٔ ملی* هیچ روستایی در ولایات بامیان، ارزگان و کاپیسا که دولت در آنها حضور کمرنگی داشت، توافقی را با کابل امضا نکرد.[۲۱]

به هر حال، بدون حمایت شوروی، توانایی دولت در انجام یک رشته عملیات بزرگ محدود بود. برخی از این‌گونه عملیات، مهم‌تر از همه در ولایت هرات و اطراف کابل و جلال‌آباد، پس از خروج شورویها انجام شد، اما نتایج آنها محدود بود. دسترسی به واحدهای ارتش سرخ به عنوان یک نیروی احتیاط کمک بزرگی بود که اکنون دیگر وجود نداشت. از سوی دیگر، از آنجا که تجربهٔ منازعات نظامی برتری جنگ فرسایشی را بر نوع عملیات قاطع به سبک جنگ دوم جهانی نشان می‌داد، تصور نمی‌رفت نیاز خاصی

به انجام عملیات تهاجمی وجود داشته باشد. پس از خروج شورویها استراتژی جنگ فرسایشی عمدتاً به وسیلهٔ نیروهای شبه‌نظامی انجام می‌شد و عملیات تمام عیار از سوی ارتش منظم عمدتاً محدود به حملات متقابل بود.

تحولات سازمانی

هماهنگی فعالیتهای چریکی در چنین کشور وسیع و ناهمواری به خودی خود کاری دشوار بود. بی سر و سامانی شدید داخلی ارتش افغانستان در سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) همراه با روحیهٔ پایین نیروها، این کار را غیرممکن می‌ساخت. در این زمان فرقه‌های (لشکرهای) پیاده نظامی فقط پدیده‌ای روی کاغذ بود و وجود خارجی نداشت. واحدهای کوچک‌تر مادون هیچ‌گونه ارتباطی با یکدیگر نداشتند و بین آنها و فرماندهی فرقه نیز همین وضعیت حاکم بود. بدین ترتیب لازم بود که همه چیز به طور کامل تجدید سازماندهی شود. تلاشها در این جهت در جولای ۱۹۸۰ (سرطان ۱۳۵۹) یعنی زمانی آغاز شد که پلنوم سوم حزب تصمیم گرفت کشور را به هشت ناحیه تقسیم کند و مسئولین هر ناحیه برای ایجاد کلیهٔ هماهنگیهای نظامی، سیاسی و اقتصادی در داخل ناحیهٔ موردنظر خود در برابر کمیتهٔ مرکزی حزب پاسخگو باشند. این مسئول خود همیشه عضو کمیتهٔ مرکزی بود و بر کمیسیون متشکل از والیان هر ناحیه و یک مستشار شوروی ریاست داشت. فرض بر این بود که تاکتیکهای سیاسی و نظامی براساس نیازهای خاص هر منطقه تعیین شود. این نواحی هشتگانه خود نقش عملیاتی واقعی نداشتند به نظر می‌رسید در این ساختار از الگوی دسته‌بندی ***مناطق شوروی*** نسخه‌برداری شده است که هدف از آن بیشتر فعالیت در زمینهٔ جذب و بسیج نیروها و جمع‌آوری تدارکات بود. در همین حال، هر قول اردو (سپاه)، مقرّ عملیاتی منطقه‌ای به شمار می‌رفت. سه سپاه ایجاد شد و مسئولیت هماهنگی کلیهٔ واحدهای مادون وزارت دفاع را در مناطق مورد نظر بر عهده گرفت. این شبکه تنها پس از ایجاد قول اردوهای چهارم در هرات در سال ۱۹۸۷، پنجم در پروان در ۱۹۸۹ (در سال ۱۹۹۱ در حد گروه عملیاتی تنزل رتبه داده شد)، ششم در کندوز در ۱۹۹۰ و چهار گروه عملیاتی، با ساختار و نیروهای ضعیف‌تر، در ۹۰-۱۹۸۷ (در سروبی، خوست، پروان و شمال) بیشتر کشور

را زیر پوشش قرار داد.[۲۲]

یک تحول دیگر و کوچک‌تر در سال ۱۹۸۳ و زمانی روی داد که نیروهای مرزی از وزارت امور قبایل و سرحدات به وزارت دفاع انتقال یافت و وزارتخانه‌های دخیل در سازماندهی نیروهای منظم از ۴ به ۳ تقلیل داده شد.[۲۳]

یک ابتکار مؤثرتر در همین سال این بود که پلنوم دوازدهم حزب تصمیم گرفت تا زون‌ها یا مقرهایی را در سطوح مختلف، از مرکز گرفته تا ولسوالها و علاقه‌داری‌ها (فرمانداریها و بخشداریها) ایجاد کند، تا از طریق آنها مسئولین امور سیاسی، اقتصادی و حزبی فعالیتهای خود را هماهنگ سازند. یکی از مهم‌ترین وظایف آنها ایجاد هماهنگی بین فعالیتهای ارتش، پلیس، **خاد** و گروههای ملیشه بود. این تصمیم به آهستگی عملی می‌شد و در سپتامبر ۱۹۸۴ (میزان ۱۳۶۳) هنوز هم چنین زونهایی در اغلب مناطق ایجاد نشده بود. اگرچه کارمل از اثرات مثبت ایجاد برخی از این زون‌ها (در کابل، جوزجان و بدخشان) یاد کرد، به طور کلی ***سازماندهی و هماهنگ‌سازی فعالیتهای آنها کند و ضعیف*** بود. علاوه بر آن، هیچ ارگانی در پایتخت وجود نداشت که تا ***یک ساختار اداری دایم برای آنها ایجاد کند، برای زونها یا حوزه‌های سطوح پایین‌تر امکان رهبری را در شرایط اضطراری فراهم سازد و هماهنگی دایمی در جهت فعالیت وزارتخانه‌ها و ادارات برای حل مشکلات محلی به وجود آورد.*** برخی از اعضای این مقرها ***برای خود و ادارات مربوطه امتیازهای ویژه‌ای قایل شدند و بر استقلال خود*** پای فشردند و بدین ترتیب به فعالیت حوزه صدمه زدند. کارمل بار دیگر شیوهٔ **بوروکراتیک** موجود، ***بی‌تفاوتی*** و ***رهبری ضعیف کمیته‌های حزبی*** را عامل این کمبودها خواند.[۲۴]

هر اندازه موفقیتی که برخی از زونها یا مقرها به دست آورده باشد، به نظر نمی‌رسد هماهنگی بین سرویسهای مسلح گوناگون میان آنها نیز وجود داشته است. کارمل در فبروری ۱۹۸۴ (دلو ۱۳۶۲) به ***فرماندهان نیروهای مسلح دستور داد تا اصول تلاشهای مشترک را در فعالیتهای خود به کار بندند.*** ضرورت چنین هماهنگی‌هایی، به‌خصوص در ولایت هرات به شدت احساس می‌شد، چراکه فعالیتهای نظامی در آنجا بسیار شدید بود و چشم‌انداز یک رشته عملیات بزرگ و هماهنگ روشن به نظر می‌رسید. کارمل از فقدان چنین چیزی شکایت داشت و در همین حال با طرح تزهای ده‌گانهٔ خود در نوامبر ۱۹۸۵ (عقرب ۱۳۶۴) ادعا کرد که تلاشها برای ایجاد **یک سیستم یکپارچه و یک**

مجموعهٔ دفاعی متشکل از نیروهای مسلح، پلیس، خاد، گروههای مدافعین انقلاب، ملیشه‌ها، سربازان انقلاب، نیروهای دفاع خودی و نیز قبایلی در جریان است.[۲۵]

مشخصهٔ سال ۱۹۸۶ پیشرفت سریع‌تر در جهت تشریک مساعی بیشتر بود، به‌گونه‌ای که سرانجام ***اقدامات جدی در مسیر تأمین تلاشهای مشترک نیروهای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان*** روی دست گرفته شد. پیش از آن در ماه جنوری (جدی ۱۳۶۴) یک عملیات مشترک زیر فرماندهی مقر فرقهٔ ۱۷ پیاده در ولایت هرات انجام شده بود. ایجاد ***شوراهای دفاعی*** در این سال در سطوح ولایتی و مناطق، قدم دیگری در این مسیر بود. این شوراها شامل فرماندهان نظامی مناطق (ولایات)، والیان و افسران ارشد می‌شد. چندی بعد شوراهای دفاعی منطقه‌ای منحل شد و بدین ترتیب ***مسئولیتها و استقلال شوراهای دفاعی ولایات*** افزایش یافت.[۲۶]

یک اداره در وزارت دفاع مسئول هماهنگی ***کار ارتش، نیروهای دفاع خودی محلی و واحدهای مرزی قبایلی*** شد و در همین حال ایجاد وزارت امنیت ملی ***(واد)*** در سال ۱۹۸۶ دستاوردهای جدی‌تری به همراه داشت. البته پیش از این **خاد** با توجه به ماهیت خاص خود در سازماندهی تلاشهای مشترک ارتش و پلیس نقش داشت. نخستین قدمها در این مسیر در اپریل ۱۹۸۲ (حمل ۱۳۶۱) و زمانی برداشته شد که برای افسران **خاد** یک مجموعه رهنمود صادر گردید و در آن بر تقویت همکاری و مبادلهٔ اطلاعات بین ارگانها و واحدهای **خاد** و پلیس تأکید شده بود. وزارت جدید تا حد معینی بر نیروهای متعلق به دیگر وزارتخانه‌ها، به خصوص بسیاری از واحدهای پلیس و از جمله بر ستادهای فرماندهی ولایتی کنترل اعمال کرد. اکنون قدرت عملیاتی در اختیار فرماندهی ولایتی ***واد*** (پلیس) بود و کندکهای (گردانهای) عملیاتی پلیس ارتباط نزدیک‌تری با عوامل شبکهٔ ***واد*** برقرار کردند.[۲۷]

سرانجام در اواسط ۱۹۸۷ (اواخر بهار ۱۳۶۶) تصمیم گرفته شد نیروهای مرزی و واحدهای ***واد*** و پلیس زیر نظر فرماندهان ارتش در منطقه درآیند. به این شکل حوزه‌های لشکری و فرقه‌ای تبدیل به ستادهای منطقه‌ای شده و بر کلیهٔ نیروهای مسلح در منطقه در بخش مورد نظر فرمان می‌دادند. بدین ترتیب برای نخستین بار بسیاری از ستادهای منطقه‌ای کارکرد واقعی خود را پیدا کردند، چرا که پیش از آن واحدهای مادون آنها به‌ندرت به عنوان یک مجموعه، کار مشترکی را پیش می‌بردند. در این مقطع آنها به

وظیفهٔ اولیهٔ خود کاری نداشتند، چرا که قرار نبود به عنوان واحدهای عملیاتی کار کنند. واحدهایی که در تئوری به یک لشکر تعلق داشتند، در صورتی که در ناحیهٔ زیر پوشش یک حوزه یا ستاد دیگر قرار می‌گرفتند، عملاً می‌توانستند زیر فرمان آن باشند. به نوشتهٔ یک منبع، لواهایی که جایگزین برخی غُندها می‌شدند، همان کارکرد را به عنوان زون یا حوزه داشتند، یعنی ***متشکل از تمامی واحدهای موجود در منطقهٔ عملیاتی بودند.*** با این وصف، وضعیت در بسیاری جایها هنوز هم آشفته بود. به عنوان مثال در خوست در پاییز ۱۹۸۹ (۱۳۶۸)، تعداد ۴۴۰۰ نیروی پایگاه بین ۳۰ واحد متعلق به *واد*، ارتش، نیروهای مرزی و پلیس تقسیم شده بود که برخی از آنها شامل نفراتی بین تنها ۳۰ تا ۵۰ تن می‌شدند. علاوه بر این، فرماندهی عالی همچنان فقط در مورد نیروهای وزارت دفاع از صلاحیت برخوردار بود و هماهنگی‌ها تنها در سطح مناطق وجود داشت.[۲۸]

منازعات جناحی میان حزب احتمالاً مانع ایجاد هماهنگی مؤثر در سطح ملی می‌شد، چه آن‌که وجود سه دسته از نیروهای مسلح، بخشی از سیستم بررسی و اصلاح به شمار می‌رفت. شایان ذکر است که نجیب‌الله ـ که شخصاً پذیرفت تا اختیارات هدایت تمامی مجموعهٔ عملیات نظامی را به فرماندهی عالی اعطا کند ـ پس از اقدام شهنواز تَنی وزیر دفاعش به کودتا در سال ۱۹۹۰، شدیداً مخالف چنین طرحهایی (که مستشاران شوروی پیشنهاد کرده بودند) شد. از جمله ویژگیهای این وضعیت ضد و نقیض آن بود که *واد* و وزارت دفاع تنها به جنبه‌های اداری، آموزشی و تدارکاتی امور می‌پرداختند و فعالیتهای واحدهای‌شان را رهبری نمی‌کردند. تنها گارد ویژه، که در سال ۱۹۸۸ در چارچوب *واد* ایجاد شد ولی عمدتاً مستقل از آن عمل می‌کرد، فرماندهی نظامی خود را داشت، اگرچه این تشکیلات نیز قادر نبود عملیات روزانهٔ خود را هدایت کند.[۲۹]

فصل ششم

کمبودهای سیاسی نیروهای مسلح و واکنش حزب

کشمکشهای جناحی

مسایل داخلی رژیم یکی از مشکلاتی بود که شورویها و کارمل با آن روبه‌رو بودند. ح.د.خ.ا افغانستان چند ماه پس از انقلاب ثور، دوباره به دو شاخهٔ سنتی خلق و پرچم منشعب شد. در آغاز، رهبری شوروی نسبت به محرومیت پرچمیها از قدرت واکنش خاصی نشان نداد، اگرچه این جناح سیاستهای میانه‌روانه‌تری داشت که احتمالاً با منافع شوروی در افغانستان بیشتر سازگار بود. تنها در پایان سال ۱۹۷۹ که خلقیها هم در اثر رقابتهای درونی دچار چنددستگی شده بودند و شورویها هم آماده مداخله می‌شدند، رهبران پرچم از تبعید و فراموشی بیرون آمدند. پرچمیها که به کمک شورویها به قدرت بازگشته بودند، در نظر داشتند با دادن سهمی از آن به خلقیها آرامش را به درون حزب بازگردانند. با این وصف، اختلافات فروکش نکرد. پرچمیها در حالی که هدف اولیه‌شان تصفیهٔ طرفداران جدی امین بود، از تصفیهٔ وسیع افسران خلقی در ارتش نیز نتوانستند

صرف‌نظر کنند. این چیزی بود که خلقیها انتظار آن را داشتند و به همین دلیل بسیاری از آنان پیشاپیش واحدهای خود را ترک کرده و آمادگی موجود جنگی ارتش را بیشتر در معرض مخاطره گذاشتند. در این زمان، آنها حاضر نبودند مواضع ایدئولوژیک خود را کنار بگذارند و در برخی پایگاههای نظامی شعارهای خلقیها همچنان بر در و دیوار آویزان بود. روشن نیست که شخص کارمل تا چه میزان در تصفیهٔ افسران رده‌های متوسط و پایین دخالت داشت، اما وی مطمئناً موقعیتهای بالا را، ظاهراً بدون مشورت و جلب موافقت حتی وزیر دفاع خود، در اختیار پرچمیها گذاشت. در اواسط ۱۹۸۱ (بهار ۱۳۶۰) از مجموع ۵۰ تن از رؤسای بخشهای سیاسی، ۲۹ تن پرچمی بودند و تا آغاز سال ۱۹۸۲ (زمستان ۱۳۶۰) ۲۳ تن از فرماندهان ولایتی از مجموع ۲۹ تن به این جناح تعلق داشتند. در نهایت شورویها مجبور شدند به دلیل اثرات تخریب‌کنندهٔ تصفیه‌ها، دست به مداخله بزنند. (در پایان ۱۹۷۹ یعنی اواخر خزان ۱۳۵۸ خلقیها ۹۰ درصد افسران نظامی را تشکیل می‌دادند.) روند تصفیه پس از دیدار سولوکوف مستشار ارشد نظامی شوروی با ببرک کارمل عملاً متوقف شد. اما در این مقطع پرچمیها پیشاپیش سطوح بالا را زیر کنترل خود درآورده بودند و برخورد تبعیض‌آمیز در مقابل خلقیهای مادون را نیز کنار نگذاشتند. در نتیجه خلقیها در ارتش دست به اقدامات منفعلانه زدند؛ در برابر ابتکارات مرکز خرابکاری کردند و حتی در برخی از مواقع با مخالفین از در همکاری وارد شده یا از خدمت گریختند.[۳۰]

از سوی دیگر سیاست خلقی‌زدایی، نفوذ این جناح را در سطوح بالای ارتش فقط به صورت حاشیه‌ای و در موقعیتهای فرماندهی کل کاهش داد. بر اساس یک منبع، خلقیها در بهار ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) حدود ۶۴ تا ۶۵ درصد توانایی حزب را در ارتش از آن خود کرده بودند. در سال ۱۹۸۲، نمایندگان ارتش در کنفرانس ملی حزب، ۷۰ درصد مجموع را تشکیل می‌دادند. بعدها کاهش اندکی در این میزان رخ‌داد، ولی خلقیها در سال ۱۹۸۳ هنوز هم ۶۵ تا ۷۰ درصد اعضای حزب را در ارتش به خود اختصاص داده بودند. تنها در مراحل بعد این، ارقام رو به کاهش گذاشت و در سال ۱۹۹۱ به ۶۰ درصد تقلیل یافت. این کاهش عمدتاً تا آنجا که امکان‌پذیر بود، با انتقال هرچه بیشتر خلقیها به پلیس صورت گرفت، به گونه‌ای که تا سال ۱۹۸۳ حدود ۸۰-۷۵ درصد نیروهای حزبیِ آن، خلقی بودند. در مقابل پرچمیها بیشتر درون **خاد** را پر کردند، به گونه‌ای که ۹۰ درصد افراد

حزبیِ آن به جناح پرچم تعلّق داشت. البته آنچه علی‌رغم این نقل و انتقال موازنه را دست‌کم در روزهای اول تا حدودی حفظ می‌کرد، این واقعیت بود که برخی از مقامات تندرو پرچم در ادارات، خلقیها را به عنوان *داوطلب و رضاکار* به ارتش می‌فرستادند تا از شرّشان راحت شوند و به این ترتیب تلاشها به منظور افزایش سهم پرچمیها در آن، تا حدود زیادی خنثی می‌شد.[۳۱]

از قرار معلوم هدف آن بود که دو جناح حتی‌الامکان از هم جدا نگاه داشته شوند و در عین حال نوعی توازن قدرت بین آنان در بخشهای مختلف نیروهای مسلح برقرار باشد. آخرین موج افزایش نفوذ پرچم ظاهراً در جولای ۱۹۸۳ (سرطان ۱۳۶۲) در انتخابات درون‌حزبی در ولایت هرات مشاهده شد که طی آن پرچمیها به صورت قاطعی برنده شدند. یک افسر *کا.گ.ب* که در این زمان از افغانستان دیدار می‌کرد، به این نتیجه رسید که به دلیل کشمکشهای جناحی، ایجاد حتی یک واحد مؤثر در ارتش این کشور نیز غیرممکن است. بر اساس دیگر منابع، اختلافات پس از این سال، دست‌کم در درون ارتش رو به کاهش گذاشت، اگرچه هیچ‌وقت شعله‌های آن کاملاً خاموش نشد. به عنوان مثال در اکتبر ۱۹۸۵ (میزان ۱۳۶۴) دستهٔ لوگر ـ که گفته می‌شد یک گروه از تندروهای خلقی است ـ کنترل پلیس ولایت لوگر را به دست گرفت و رشته اصلاحاتی را به شیوهٔ اول انقلاب به شکل سرکوب‌گرانه در آنجا به راه انداخت؛ یعنی مالکیت قبایل وردک، ارمور و احمدزی را از زمینهایشان سلب کرد و با سنتهای قبیلوی بنای مخالفت گذاشت. گفته می‌شد که در پیش گرفتن این شیوه وضعیت را در این ولایت آشفته ساخت.[۳۲] در نهایت این حضورِ شوروی بود که اختلافات را تا حدودی مهار کرد و مانع تجزیهٔ حزب و نیروهای مسلح شد. با وجود این، فعالیتهای قوای مسلح به شدت تحت تأثیر این وضعیت قرار گرفته بود. در سال ۱۹۸۳ یک کارشناس شوروی که تحقیقی را در صفوف مختلف نظامی در افغانستان انجام داده بود، گزارش کرد که منازعات جناحی در میان افسران نظامی باعث تضعیف روحیهٔ نیروها می‌شود.[۳۳] شاید به همین دلیل به محض خروج لشکر چهلم شوروی بار دیگر شکافها سر باز کرد.

در این زمان خلقیها از مجموع ۳۱۰ پست فرماندهی در ارتش، ۱۳۷ پست را اشغال کرده بودند و بقیهٔ آنها اساساً به پرچمیها تعلق داشت. در حالی که توازن مشخصی بین در توزیع معاونان وزارت دفاع بین این دو جناح وجود داشت و از مجموع ۳۵ پست معاونت

۱۷ مورد آن را خلقیها در اختیار گرفته بودند، پرچمیها حساس‌ترین موقعیتها را در خود ارتش اشغال کرده بودند و نسبت به وفاداری چهار پنجم فرماندهان قول اردوها (سپاه‌ها) و سه چهارم فرقه‌ها (لشکرها) اطمینان داشتند.[۳۴]

اولین نشانه‌های شکاف، ظهور دوبارهٔ یک جناح افراطی خلق در پایان دههٔ ۱۹۸۰ و آغاز دههٔ ۱۹۹۰ بود، موسوم به زرغونیستها (که از نام یکی از رهبران خلقیها که در سال ۱۹۷۹ کشته‌شدگرفته شده‌بود.) در این مقطع زمانی، آنها تنها در میان رده‌های بالای ارتش بین ۳۵۰ تا ۵۰۰ طرفدار داشتند. پس از یک دوره آرامش، نقطهٔ اوج این روند را می‌توان در تلاش جنرال تنی وزیر دفاع به کودتا در سال ۱۹۹۰ مشاهده کرد. ظاهراً این اختلافات همچنین در سقوط نجیب‌الله نیز نقش داشت. اما مناقشات سنتی خلق و پرچم در نهایت جای خود را به کشمکشهای پیچیده‌تر و فراجناحی داد که ظرف سالها شکل گرفته بود. به گفتهٔ پنجشیری یکی از رهبران جناح خلق، در سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) حدود ۲۰۰ گروه و دسته در داخل حزب وجود داشت و دست‌کم یک جناح طرفدار کارمل نیز شکل گرفته بود. ح. د. خ. ا افغانستان برای مداوای این بیماری درونی کار چندانی از دستش برنمی‌آمد و مستشاران شوروی نیز نتوانستند بالاتر از رفع نشانه‌های ظاهری آن پیش بروند.[۳۵]

فرار از خدمت

مدت زیادی طول نکشید تا مستشاران شوروی دریابند که نشانهٔ دیگر عارضه ضعف ایدئولوژیک در ارتش افغانستان، میزان بالای فرار از خدمت است. اثرات این وضعیت در سال ۱۹۸۰، که میزان جذب نیرو به ویژه در ماههای اول سال کمتر بود، افزایش یافت. جدول شمارهٔ ۱۹ به خوبی نشان می‌دهد که ابعاد ترک خدمت حتی تا پایان جنگ همچنان بسیار بالا بود. به عنوان مثال فرقه (لشکر) ۱۴ پیاده مستقر در غزنی در سال ۱۳۶۳ به تنهایی از مجموع شمار ۲۵۰۰ نیرو، ۱۶۴۰ مورد فرار از خدمت را داشت.[۳۶] دلیل چنین وضعیتی کاملاً روشن بود. اگرچه ممکن است انگیزه‌های ایدئولوژیک در این امر نقش بازی کرده باشد، نیمی از کسانی که از خدمت فرار می‌کردند، در صدد پرهیز از جنگ بودند تا پیوستن به طرف مقابل. گفته شده است که میزان ترک خدمت هنگامی که فرماندهان از یک عملیات قریب‌الوقوع خبر می‌دادند، در اوج زمستان (که سربازخانه‌ها

خیلی سرد بود) و در طول تابستان (که فعالیت بیشتر می‌شد) بالا می‌رفت. بالاترین سطح فرار از خدمت (که زمانی به ۶۰ تا ۸۰ درصد رسید) ظاهراً درمیان نیروهای مرزی روی داد، که در نقاط بسیار گرم و نیز نزدیک به مرزها فعالیت می‌کردند. این پدیده در میان اعضای قبایل ***مخالف*** پشتون نیز بیشتر شایع بود، یعنی آنهایی که به شکل نیرومندتر در شورشها دست داشتند. یکی از جنبه‌های پیشنهادهای سخاوتمندانهٔ دولت در مورد جذب سرباز از میان قبایل شاید همین موضوع بوده باشد. (نگاه کنید به فصل هیجدهم) و سرانجام فرار از خدمت در میان نیروهایی که در مناطق زندگی دیگر اقلیتهای قومی اعزام می‌شدند، کمتر شایع بود.[۳۷]

عدم وجود رابطه میان میزان فرار از خدمت و وضعیت کلی سیاسی حکایت از آن دارد که این پدیده کمتر ویژگی سیاسی داشته است. منابع رسمی ادعا کردند که پس از تکمیل خروج نیروهای شوروی این میزان ۳۰ درصد کاهش داشت،[۳۸] اما ارقام نهایی (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۱۹) نشان می‌دهد که میزان کلی آن در سال ۱۹۸۹ کاملاً عادی بوده است. مشکلات دولت در تأمین معاش و غذا برای نیروها به وضوح بر این ارقام در سال ۱۹۹۱ تأثیر گذاشت.

میزان ترک خدمت پلیس در مقایسه بسیار کمتر بود. اغلب این نیروها در مناطق بسیار نزدیک به زادگاه افراد به کار گرفته می‌شدند. میزان حقوق بالاتر بود و ظاهراً برای گزینش نیروها نیز مراحل دقیق‌تری طی می‌شد. همهٔ اینها می‌توانست در این باره نقشی ایفا کند. به نظر می‌رسد خدمت اجباری در پلیس چندان معمول نبوده است.[۳۹] همچنین مهم است به خاطر داشته باشیم که پس از سال ۱۹۸۱ بسیاری از افراد تازه‌ای که جذب پلیس شدند، نیروهای احتیاط ارتش بودند که از آنجا به ثارندوی منتقل شدند. از آنجا که این افراد پیش از این ارتش را ترک نکرده بودند، اکنون با توجه به برخورداری از شرایط بهتری در پلیس، دلیلی وجود نداشت که دست به این کار بزنند. جدول شمارهٔ ۲۰ روشن می‌کند که چگونه پلیس شمار بیشتری از افراد در ولایات جذب کرد؛ در حالی که تازه‌واردان ارتش بیشتر به شهرها و عمدتاً کابل تعلق داشتند.

مستشاران شوروی نمی‌توانستند اتخاذ اقدامات مهمی را برای مقابله با مشکل فرار از خدمت، جدا از افزایش تواناییهای سازمانهای حزبی در میان نیروهای مسلح، پیشنهاد کنند. به نظر می‌رسید انداختن مسئولیت ترک خدمت افراد به دوش خانواده‌ها با تبلیغات

ایدئولوژیک و میهن‌پرستانه سازگاری نداشته باشد. با گذشت زمان ارتش دریافت تا از فعالیتهایی که ممکن است باعث ترک خدمت شود، اجتناب ورزد به عنوان مثال فرستادن واحدهایی در ابعاد کندک یا گردان برای یک مأموریت ممکن بود به این امر بینجامد که اغلب آنها ناپدید شوند.[۴۰] گونه‌ای از حالت دفاعی که دولت پس از خروج شوروی به خود گرفت، بر این امر تأثیر داشت؛ و باید خاطر نشان کرد که مشخصهٔ سال ۱۹۸۵ (۱۳۶۴)، که به طور نسبی شمار کمتری عملیات در آن صورت گرفت، سطح نسبتاً پایین‌تر فرار از خدمت نیز بود.

باید در نظر داشت که حتی حضور گستردهٔ سازمانهای اولیهٔ حزبی همیشه برای جلوگیری از ترک خدمت تمام یک واحد کافی نبود. در نیمهٔ نخستِ سالی نسبتاً آرام‌تر مثل ۱۹۸۷ (زمستان ۱۳۶۵ و بهار ۱۳۶۶) دست‌کم تمام یک کندک (گردان) پلیس و بخشی از یک غُند (هنگ) و همچنین یک کندک کامل ارتش به مخالفین پیوستند. فرار دسته‌جمعی از میان واحدهای برگزیده نیز همچنان ادامه داشت و به عنوان مثال در ماه می ۱۹۸۹ (ثور ۱۳۶۸) نیمی از دستهٔ ۴۰۰ نفری مربوط به لواهای ۱۵ تانک و ۳۷ تهاجمی در مسیر میدان جنگ در جلال‌آباد گریختند. نمونهٔ جالب‌تر یک لوای زرهی است که در آمودریا تشکیل شد و کادر آن در اتحاد جماهیر شوروی آموزش دیده بودند و هنگام انتقال به کابل ۲۴۳ تن از مجموع ۳۷۰ نیروی آن گریختند. طی مرحلهٔ حساس حملات عمومی همزمان با خروج نیروهای شوروی و پس از آن، فرار دسته جمعی از خدمت مشکلات زیادی را به ویژه در کندوز و طالقان به وجود آورد.[۴۱]

دولت و شورویها توانستند میزان ترک خدمت را در میان افسران به طور نسبی پایین نگه دارند (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۲۱) به جز در سال ۱۹۸۹ ـ که ممکن است ارقام بالای فرار از خدمت گمراه‌کننده باشد ـ افسران تمایل چندانی به این کار از خود نشان نمی‌دادند.[۴۲] بر اساس نمودار یا نصاب کادری، در ازای هر ده سرباز یک افسر وجود داشت؛ چرا که صفوف افسران در هر بخش از سلسله مراتب نظامی کامل‌تر از نیروهای عادی بود و آنان بیش از نُه درصد مجموع نیروی انسانی را تشکیل می‌دادند.

حزب و نیروهای مسلح

از دید مستشاران شوروی و دولت افغانستان، تقویت کنترل حزب بر نیروهای مسلح تا

سطح کوچک‌ترین واحدها، بیشترین اهمیت را داشت. در همان اوایل در ماه جون ۱۹۷۹ (جوزای ۱۳۵۸) حفیظ‌الله امین ۱۵۰۰ معلم و آموزشیار حزبی را به میان ارتش فرستاد تا مواضع حزب را در آن تقویت کنند؛ و این میزان تا پایان دورهٔ وی به ۵۰ درصد افزایش یافت. پس از سقوط وی نیز این برنامه با انرژی بیشتر ادامه پیدا کرد. این امر یک شیوهٔ واضح برای جلوگیری از ترک خدمت افراد و بهبود قابلیتهای جنگی ارتش به شمار می‌رفت. این اقدامات از جهت کمّی موفقیت‌آمیز بود و جدول شمارهٔ ۲۲ بهبود چشمگیری را از این نظر نشان می‌دهد. حتی از نظر درصدی میزان پیشرفت چشمگیر بود. (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۲۳.) بعدها در سال ۱۹۸۷ در دومین کنفرانس ملی ح.د.خ.ا به منظور افزایش سلطهٔ حزب تصمیم گرفته شد تا اعضا میان نیروهای مسلح فرستاده شوند و ۳۰۰۰ تن از آنان در سال بعد عملاً به ارتش پیوستند. در سال ۱۹۸۹، ۶۰۰ فعال دیگر حزبی به میان آنان اعزام شدند.[۴۳]

همچنین موفقیتها از نظر ایجاد تشکیلات اولیه در میان نیروهای مسلح نیز قابل توجه است (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۲۴)؛ به گونه‌ای که هر سازمان عموماً با یک واحد رابطه داشت. در سال ۱۹۸۱ این سازمانها تنها در یک سوم واحدها وجود داشت و در سال بعد بریدجنرال (سرتیپ) گل آقا، رئیس عمومی امور سیاسی قوای مسلح، به دلیل پیشرفت کُنْد در این عرصهٔ حساس مورد انتقاد قرار گرفت. بریدجنرال یاسین صادقی جانشین وی موفقیت بیشتری در این زمینه داشت. تا پایان سال ۱۹۸۴ (پاییز ۱۳۶۳) ۸۶ درصد واحدهای کوچک‌تر تولَی‌ها و بلوک‌ها (گروهانها و دسته‌ها) نیز سازمانهای حزبی خود را داشتند. اگرچه وضعیت در همه‌جا به همین منوال نبود و در خزان ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) ۵۲۷ واحد فاقد سازمانهای حزبی بودند، آنچه به دست آمده بود واقعاً یک دستاورد بزرگ به شمار می‌رفت.[۴۴]

اما جنبهٔ کیفی این تلاشها مورد بحث است. به عنوان مثال نشریهٔ نظامی حزب، به گفتهٔ یکی از فراریان، خوانندگان محدودی داشت. در سالهای ۸۵-۱۹۸۴ تیراژ روزنامهٔ ***حقیقت انقلاب ثور*** تنها ۲۰۰۰ نسخه بود و در همین حال نشریهٔ ارتش با شمار ۷۰۰۰ نسخه منتشر می‌شد. نکتهٔ جالب‌تر در همین رابطه میزان ترک خدمت در میان اعضای حزب به ویژه ***سازمان جوانان*** بود. البته در این رابطه به آمارهای زیادی دسترسی وجود ندارد، اما اطلاعات موجود نیز می‌تواند وضعیت کلی را روشن سازد. در سال ۱۳۶۲

شمار زیادی از اعضای حزب از میان نیروهای مسلح در ولایت هرات به مخالفین پیوستند. به طور کلی در این سال و نیمهٔ اول سال بعد، بیش از ۱۱۰۰ تن از اعضای سازمان جوانان از ارتش و پلیس گریختند. این البته به آن معنا بود که میزان فرار از خدمت هفت یا هشت مرتبه پایین‌تر از میزان کلی بود، یعنی اگر در نظر گیریم که اعضای این سازمان نسبت به اعضای حزب با سخت‌گیری کمتری انتخاب می‌شدند، این امر یک دستاورد خوب به شمار می‌رفت. به دشواری می‌توان ارزیابی کرد که آیا گسترش کمّی حزب و سازمان جوانان در مراحل بعد تأثیری در وضعیت به وجود آورد یا نه، یعنی تا چه حد به سنجش اعضا از نظر ***شناخت ایدئولوژیک*** توجه نشان داده می‌شد. یک ششم ترک خدمت از فرقه (لشکر) بیستم پیاده در نوامبر ۱۹۸۷ (عقرب ۱۳۶۶)، به اعضای ***سازمان جوانان*** مربوط می‌شد و این میزان با درصد فرار از خدمت اعضای این سازمان از ارتش نیز نزدیک بود. اما نمونه‌های آماری کمتر از آن است که بتوان نتیجه‌گیری قاطعی از آنها به دست آورد.[۴۵]

ایجاد شبکه‌ای از نیروهای سیاسی در میان نیروهای مسلح، اهمیتی بیشتر از رشد صرفاً کمی حزب دارد. هنگام ورود ارتش سرخ، تنها ۱۸ تا ۲۰ درصد موقعیتهای کادرهای سیاسی اشغال شده بود. یک برنامهٔ جدی روی دست گرفته شد و در کنار آن دوره‌های آموزشی یک‌ماهه از سوی نیروهای مسلح و دوره‌های سه‌ماهه از سوی مؤسسهٔ علوم اجتماعی حزب سازمان داده شد. تا سال ۱۹۸۴، این مؤسسه ۱۲۰۰ تن از اعضای نیروهای مسلح را آموزش داده بود. در سپتامبر ۱۹۸۷ (میزان ۱۳۶۶)، ***دانشگاه سیاسی ـ نظامی نیروهای مسلح*** آغاز به کار کرد. (جدول شمارهٔ ۲۶ نتایج کلی را نشان می‌دهد.)[۴۶]

به نظر می‌رسد که ابزار شناخته‌شدهٔ کنترل سیاسی تا حدودی کارایی داشته است. ادعا شده که در جریان کودتای ناموفق تنی وزیر دفاع، هیچ کارمند سیاسی جانب او را نگرفت. اما باز هم این موضوع قابل بحث است. هشیاری سیاسی برخی از افسران سیاسی زیر سؤال قرار دارد، چرا که آنها عموماً به ویژه در سطوح پایین‌تر، بی‌سواد بودند. حتی در مورد فارغ‌التحصیلان مؤسسهٔ علوم اجتماعی حزب نیز گزارشهایی از میزان بالای فرار از خدمت وجود دارد.[۴۷]

فصل هفتم

توانایی‌های کمّی نیروهای مسلح
و تلاشها برای بهبود آن

جذب نیرو

اگر جلوگیری از فرار نیروها کاری دشوار بود، روند رویدادها در درازمدت نشان داد که جذب نیرو کاری نسبتاً آسان است. اگرچه افراد می‌توانستند برای گریز از سربازگیری از کشور خارج شوند، هنوز هم جمعیت قابل توجهی در داخل افغانستان زندگی می‌کردند. در واقع، جریان مهاجرت مردم از شهر به روستا منابع کافی در اختیار ارتش برای جذب نیرو گذاشت. تلاش برای جلب سرباز در جنوری ۱۹۸۰ (جدی ۱۳۵۸) با ناکامی گسترده‌ای توأم بود، چنان‌که از مجموع ۵۹ ۰۰۰ تن واجد شرایط سربازی تنها ۸۷۵ نفر جذب شدند (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۲۵ و نمودار شمارهٔ ۳). پس از یک رشته تلاشهای تبلیغاتی برای ترغیب جوانان به انجام وظیفه، دفتر سیاسی حزب در سال ۱۹۸۱ شماری از اقدامات را روی دست گرفت که از جمله شامل کاهش سن سربازی از

۲۲ به ۲۰، افزایش طول خدمت از ۲ سال به دو سال و شش ماه و بسیج ۱۴ دسته از نیروهای احتیاط در ماه اگست (اسد) برای مدت یک‌سال می‌شد. در فبروری ۱۹۸۱ (دلو ۱۳۵۹) همچنین اقداماتی صورت گرفت تا سربازانی از ارتش برای بسیج در قالب پلیس تشویق شوند. با این وصف موفقیت در این زمینه بسیار زیاد نبود و تصور می‌رود صرفاً حدود ۸۰۰۰ نفر از مجموع ۱۳۰۰۰۰ نفری که در ماه اکتبر (میزان ۱۳۶۰) به خدمت فراخوانده شده بودند، عملاً ثبت نام شدند. اقدامات جدیدی باید روی دست گرفته می‌شد و در اوریل ۱۹۸۲ (حمل ۱۳۶۱) حداقل سربازی به ۱۹ سال کاهش و طول خدمت به سه سال افزایش پیدا کرد، اما نیروها از دستورات جدید استقبال نکردند. فرامین جدید ظاهراً در تابستان ۱۹۸۳ به اجرا درآمد و احتمالاً بخشی از فرار نیروها در این سال مربوط به آن می‌شد (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۱۹). علاوه بر این، پس از سال ۱۹۸۲ سربازان ترخیص شده یا نیروهای احتیاط مجبور شدند به پلیس بپیوندند و از ماه اگست همین سال (اسد) ۱۳۶۱ نیروهای احتیاط نیز به جای یک‌سال قبلی باید دو سال خدمت می‌کردند.[۴۸]

در اپریل ۱۹۸۳ (حمل ۱۳۶۲) در تلاش برای تقویت متصدیان جذب نیرو در ولایات، ***برخی از منشی‌های کمیتهٔ مرکزی حزب، معاون شورای وزیران و نیز رؤسا و فرماندهان بخشها و واحدهای وزارت دفاع به مناطق فرستاده شدند.*** ادارات محلی دولتی نیز در جلب سرباز دخیل شد، در حالی که این امر پیش از این منحصر به ارتش و پلیس بود.[۴۹] معافیتها، به ویژه در مورد محصلان و دانشجویان در سراسر این دوره به صورت مداوم کاهش یافت.

این سیاستها با مقاومتهای روزافزونی از سوی مردم روبه‌رو می‌شد. هنگامی که معافیت کارمندان دولتی و تاجران در آگست ۱۹۸۱ (اسد ۱۳۶۰) لغو شد و آنها نیز همراه با نیروهای احتیاط به خدمت فراخوانده شدند، تشکیلات دولتی و حزبی به شدت تکان خورد. بازرگانان، مقامات و کارمندان شروع به فرار به پاکستان کردند و این امر چنان نگرانی ایجاد کرد که گلاب‌زوی وزیر داخله مجبور شد برای مقابله با آن دست به اقداماتی بزند. در ماه سپتامبر (سنبله) دولت وادار شد کادرهای حزب و سازمانهای اجتماعی، کارمندان ادارات محلی، برخی از دستجات کارگران، رانندگان، کارمندان دولت و بعضی گروههای تاجران را از خدمت معاف کند. به نظر می‌رسد در این مرحله

تمایلات واقع‌گرایانهٔ جدیدی پیدا شد، چنان‌که نیروهای در دسترس احتیاط به میزان چشمگیری از ۴۵۰ ۰۰۰ نفر به ۸۵ ۰۰۰ تن کاهش یافت. علاوه بر این، دولت به دلیل نگرانی از واکنش منفی مردم از انتشار کارتهای شناسایی برای جمعیت عادی، آنچنان که مستشاران شوروی توصیه می‌کردند، خودداری ورزید. البته دولت به زودی به اشتباه بزرگ دیگری دست زد. در اکتبر ۱۹۸۲ (میزان ۱۳۶۱) جنرال قادر وزیر دفاع، زیر فشار شورویها، معافیت قبایل مرزی نظیر شینواری، جاجی و مهمند را از خدمت سربازی لغو کرد و بدین ترتیب پشتیبانی نسبتاً وسیعی که کابل در میان این قبایل به دست آورده بود، در معرض خطر قرار گرفت. جاده‌های منتهی به کابل در اعتراض مسدود شد و دولت در نهایت مجبور شد تصمیم خود را پس بگیرد.[۵۰]

عوامل جلب سرباز در تلاش برای تکمیل سهمیه در مناطق مورد نظر اغلب دست به بدرفتاری می‌زدند و این واقعیت وضعیت را بدتر می‌کرد. به نوشتهٔ یک منبع امریکایی، این مسئولان ممکن بود اسناد معافیت افراد را نادیده بگیرند و یا پسران زیر سن سربازی را ثبت نام کنند. یک جنرال شوروی تأیید می‌کند که آنها اغلب اسناد ترخیص از خدمت افرادی را که از دورهٔ سربازی خود را در ارتش گذرانده بودند پاره می‌کردند.[۵۱]

فقدان شور و اشتیاق برای خدمت نظامی محدود به مردم عادی نبود و در واقع گریز از سربازی حتی در میان اعضای حزب نیز شایع بود. نه فقط کارمندان حزب و دولت، بلکه حتی بستگان کادرهای بالا و افراد صاحب‌نفوذ عموماً سعی می‌کردند از خدمت سربازی خودداری کنند و این امر باعث رنجش مردم عادی می‌شد. کارمل در همان اوایل در دسامبر ۱۹۸۰ (قوس ۱۳۵۹) از این موضوع انتقاد کرد، اما تا زمان برگزاری پلنوم هیجدهم حزب (XVIII) در ماه می ۱۹۸۶ (ثور ۱۳۶۵) اقدامی عملی در این مورد انجام نشد. سرانجام نجیب‌الله با صدور فرمانی در نوامبر (عقرب) همین سال تلاش کرد این پدیده را ریشه‌کن سازد، اما تا ماه می سال بعد این مسئله هنوز هم موضوع بحث بود، چرا که حتی بر فرض جلب چنین افراد، آنها در ادارات نظامی در کابل مشغول کار می‌شدند، لباس غیرنظامی می‌پوشیدند و با اتومبیلهای رسمی بستگان قدرتمند خود به محل کار می‌رفتند.[۵۲]

مشکلات اداری و کاغذبازی نیز پیشرفت در کار سربازگیری را کند می‌کرد. تا اواسط دههٔ ۱۹۸۰ (۱۳۶۰) ادارات دولتی به این روند نپیوستند و ارتش مجبور شد منابع

قابل‌توجهی را وقف این کار کند و احتمالاً به سربازگیری اجباری بیشتر متکی شود. در سالهای ۴ـ۱۳۸۳ مراکز مجهز جذب نیرو فقط در کابل، ننگرهار، بلخ، هرات و کندوز وجود داشت و در سه ولایت دیگر زندانها نیز برای این منظور مورد استفاده قرار گرفت و در همین حال، کمیساریای نظامی قوامی مسلح برای سربازگیری فقط در ۱۲ ولایت در دسترس بود. شیوهٔ بوروکراتیک و ***کاغذپرانی*** این ادارات و نبود همکاری میان آنها و دیگر ارگانهای حزبی و دولتی، بیشتر در معرض انتقاد قرار گرفت. در چنین وضعیتی کمیسر نظامی ولایت قندهار به دلیل کارایی ناکافی از کار برکنار شد.[۵۳]

تا سال ۱۹۸۴ باید روشن شده باشد که بازدهی سیاستی که به طور روزافزون سختگیرانه‌تر می‌شد، در واقع محدود بوده است. نمودار شمارهٔ ۳ نشان می‌دهد که چگونه روند جذب نیرو در سالهای ۸۴ـ۱۹۸۳ راکد شد و در همین حال فرار از خدمت افزایش یافت. از سال ۱۹۸۵ تلاش شد با ارائهٔ مشوقهای گوناگون (عمدتاً مادی) میزان ناخوشایندی خدمت نظامی برای نیروها کمتر شود. اعلام شد که سربازی داوطلبانه، توأم با پاداش و برای دورهٔ دو ساله خواهد بود و این اقدامات موفقیت‌آمیز بود، زیرا بسیاری از آنها که نگران جلب خود بودند، تصمیم گرفتند داوطلب شوند. در همین حال، تلاشهایی صورت گرفت تا وضعیت زندگی سربازان بهبود پیدا کند و سرانجام در فبروری ۱۹۸۷ (دلو ۱۳۶۵) دورهٔ خدمت برای همگان به همان دورهٔ دو سالهٔ سابق بازگشت. مجموع این اقدامات، آنگونه که در نمودار ۳ نشان داده شده است، اثرات مثبتی به دنبال داشت.

روند جذب نیرو در مناطق اطراف در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۸۰ بهبود یافت. در سال ۱۹۸۸، ۵۰ درصد سربازان از میان روستاییان جلب شدند. این رقم البته در مقایسه با ارقام سال ۱۹۷۸ که روستاییان ۹۰ درصد ارتش را تشکیل می‌دادند چیز بالایی نبود، اما نسبت به اوایل این دهه نوعی پیشرفت به شمار می‌رفت. از سوی دیگر پس از سال ۱۹۸۸ نوعی بحران به وجود آمد، چرا که مجاهدین، بسیاری از مناطق را از دست دولت گرفتند و بدین ترتیب عرصهٔ جذب نیرو محدودتر شد.

دولت به منظور جبران این کمبودها در سال ۱۹۸۹ بسیاری از معافیتها (با توجه به سن، شغل و سپری کردن دورهٔ خدمت) را لغو کرد.[۵۴]

سربازگیری به گستردگی منطقهٔ زیر کنترل دولت بستگی داشت. کابل هیچ‌گاه قادر

نبود بیشتر از ۴۰ ۰۰۰ نیرو را در سال فراهم کند و بقیه از ولایات جذب می‌شدند. جدول شمارهٔ ۲۵ همچنین نشان می‌دهد که چگونه دولت پافشاری داشت طرحهایی برای جذب نیرو ترسیم کند که واقع‌بینانه نبود. دولت می‌خواست ولایاتی که تقریباً به طور کامل از دسترسی آن به دور بودند، در تأمین سرباز به نسبت جمعیت خود مشارکت کنند. چنین طرحهایی تنها در کابل کم و بیش زمینهٔ اجرایی داشت.[۵۵]

وضعیت نیروی انسانی

بهبود وضعیت سربازگیری به دولت امکان می‌داد تا توان نظامی خود را، اگرچه نه به اندازه‌ای که در نظر داشت، بالاببرد. جدول شمارهٔ ۲۷ پیشرفت در این عرصه را نشان می‌دهد. همچنین باید در نظر داشت که ارقام همیشه به سادگی به یک مقطع مشخص زمانی مربوط نمی‌شود. علاوه بر آن، شمار واقعی نیروها بسته به این‌که از زمان رسیدن آخرین گروه سربازان تازه‌وارد چه زمانی گذشته بود، تفاوت می‌کرد. شخص نجیب‌الله زمانی گفت که هیچ‌کس، حتی وزارتخانه‌های مربوطه، از ارقام واقعی اطلاعی ندارد. یکی از عوامل این واقعیت بود که افسران برخی مواقع در ارقام نیروهای زیر فرمان خود اغراق می‌کردند، تا حقوقی را که به آنها اختصاص داشت به جیب بزنند.[۵۶]

با این وصف، افزایش قابل توجهی در شمار نیروها، اگرچه نه به اندازه‌ای که دولت و شورویها انتظار داشتند، روی داد. در طول دوران جنگ، نصاب کادری نیروهای مسلح به صورت مداوم گسترش می‌یافت، به گونه‌ای که پس از ۱۰ سال تلاش به نظر می‌رسید تا هدف رسیدن به سطح کامل و مورد نظر حتی فاصله بیشتر شده است. جدول شمارهٔ ۳۰ رشد شمار فرقه‌ها و لواهای فعال را نشان می‌دهد، اما در جدول شمارهٔ ۲۹ همان روند با توجه به آن حجم نیروی انسانی که قرار بود فراهم شود، به تصویر کشیده شده است. نصاب کادری سال ۱۹۸۲، حتی با توجه به ارقام اغراق شدهٔ دولتی، تا اواخر دههٔ ۱۹۸۰ و اوایل دههٔ ۱۹۹۰ تکمیل نشده بود. قرار بود تا این زمان ارتش ۹۰هزار نیروی بیشتر داشته باشد. به نظر می‌رسد فشار شورویها ـ که به صورت مداوم خواستار گسترش ابعاد نیروهای مسلح افغانستان می‌شدند ـ یکی از دلایل اتخاد سیاستهای غیرمعقول از جانب دولت در این رابطه بوده است (جدول شمارهٔ ۳۱ سابقهٔ ایجاد واحدهای جدید را نشان

می‌دهد.) رژیم در این زمینه، مانند بسیاری از دیگر عرصه‌های فعالیت خود، تصمیماتی اتخاذ کرد که توانایی عمل به آنها را نداشت و در نهایت مجبور شد علی‌رغم رنجش شورویها، زمان بیشتری برای رسیدن به اهداف خود در نظر گیرد. همچنین، شمار افسران نیز باید افزایش پیدا می‌کرد و بدین ترتیب زمینه برای دادن پاداش به بسیاری از اعضای حزب و طرفداران جناحی (از طریق ارتقای رتبه) فراهم می‌شد. در سال ۱۹۸۳ یک فراری از خدمت گزارش داد که در یک شاخه تأمین تدارکات (ارتش) در کابل، در میان ۴۰۰ نیروی موجود، ۲۰ برید جنرال (سرتیپ) وجود داشته است.[۵۷]

فصل هشتم

تلاش برای حل مشکلات استراتژیک

نقش عملیات پلیس

اگرچه فعالیتهای ثارندوی (پلیس) در مقایسه با ارتش کمتر بر سر زبان مطبوعات بود، با وجود این پلیس در اغلب شهرهای کوچک و روستاها نقش حساسی داشت. اهمیت استراتژیک ثارندوی نباید دست‌کم گرفته شود، دقیقاً از این رو که منازعهٔ افغانستان عمدتاً یک جنگ در سطح روستاها بود. پیش از اشغال شوروی پلیس عموماً قادر نبود مناطق اطراف را زیر کنترل خود درآورد و وضعیت در اوایل ۱۹۸۰ (زمستان ۱۳۵۸) بسیار وخیم‌تر شد. در پایان سال ۱۹۷۹ (پاییز ۱۳۵۸) تنها ۱۰ درصد واحدهای پلیس در برخی ولایات کامل بود و در همین حال ارگانهای قدرت محلی به حال خود رها شده و آنان به دلیل قطع خطوط ارتباطی از سوی مجاهدین، حتی نمی‌توانستند با مرکز در تماس شوند. در یکی از مناطق ولایت ننگرهار، تنها نیروی باقی مانده تعدادی از افراد پلیس محلی بود، یعنی ۱۱ تن برای جمعیتی حدود ۸۰۰۰۰ نفر. در ۲۸ دسامبر ۱۹۷۹

(۹ جدی ۱۳۵۸) در ولایت بغلان از مجموع ۵۶۰ نیروی پلیس تنها ۵۸ نفر باقی مانده بودند.[58] اگرچه نیروهای ارتش نیز به این ولایت اعزام شد، ولی در اغلب مناطق تنها ثارندوی حضور داشت. در آغاز سال ۱۹۸۰ (زمستان ۱۳۵۸) ظاهراً شماری نیروهای تقویتی به بغلان فرستاده شدند، اما حضور دولت در آنجا هنوز هم پرمخاطره بود.[59] در ناحیهٔ دوشی، ۷۰ نیروی پلیس وجود داشت، در نهرین ۹، در پل‌خمری ۶۵، در آی‌خانم ۱۸ و در خنجان ۱۵.

شاید به همین دلیل بود که در چند ماه نخست ۱۹۸۰ (زمستان ۱۳۵۸ تا بهار ۱۳۵۹) بسیاری از مراکز ولسوالیها (فرمانداریها) به دست مجاهدین سقوط کرد. ناحیهٔ موسی‌قلعه در ولایت هلمند به دست گروه ملّا نسیم افتاد که پیش از این نیز برای مدت کوتاهی آن را به اشغال خود درآورده بود. این بار تمامی کسانی که با ح. د. خ. ا ارتباط داشتند، قتل عام شدند. منابع داخلی دولت برآورد می‌کنند که حدود ۲۰۰۰ نفر از اعضای حزب یا طرفداران آن و یا بستگان آنها جان خود را از دست دادند. ملّا نسیم همچنین ناحیهٔ سنگین ولایت هلمند را نیز تسخیر کرد و به اقدام مشابهی دست زد. این بار ۶۰۰ نفر به طور دسته‌جمعی از بین برده شدند و ۶ مکتب ابتدایی، لیسه (دبیرستان) و شفاخانه سوزانده شد. دولت بعدها و تنها در اوایل ۱۹۸۸ توانست این مناطق را باز پس بگیرد. قتل عام وسیع دیگر طرفداران دولت در قسمت سنگوخیل قبیلهٔ شینواری صورت گرفت، یعنی در میان آنهایی که شدیداً از امین طرفداری می‌کردند. حتی در جاهایی که تحولات خونینی روی نمی‌داد، دست‌کم از دولت کارمل و حضور شورویها استقبال نمی‌شد. همچنین در اوایل ۱۹۸۰ مردم ناحیهٔ قیصار در ولایت فاریاب از قبول دولت جدید، و در نتیجه از پرداخت مالیات و دادن سرباز، خودداری کردند. تلاشها برای جلب حمایت مردم ناکام ماند. برخی از مقاماتی که برای مذاکره رفته بودند، به قتل رسیدند. یک دسته ارتش اعزام شد تا به زور منطقه را پس بگیرد، اما حملات آنها از سوی مجاهدین دفع شد.[60]

بدین ترتیب تجدید سازمان پلیس یکی از وظایف استراتژیک بسیار فوری دولت کارمل در سال ۱۹۸۰ بود، به ویژه از این‌نظر که ارتش سرخ قرار نبود وظیفهٔ پلیس را نیز، مانند ارتش، بر عهده بگیرد. جدول شمارهٔ ۲۷ نشان می‌دهد که چگونه نیروی انسانی ثارندوی در نخستین سال پس از اشغال شوروی سریع‌تر از ارتش افزایش یافت. در پایان

آگست ۱۹۸۰ (سنبله ۱۳۵۹) دفتر یا بیروی سیاسی حزب (پولیت بورو) تصمیم گرفت سهم جذب نیرو برای پلیس را ۳۰ درصد افزایش دهد، اگرچه ارتش هنوز در اولویت قرار داشت. بر جذب داوطلبان تأکید بیشتری شد و در سال ۱۹۸۱ کمیتهٔ مرکزی حزب تصمیم گرفت تا ۱۵۰۰۰ نیروی تازه وارد صفوف کندکهای عملیاتی ثارندوی شوند. در واقع، پلیس احتمالاً داوطلبان خدمت بیشتری نسبت به دیگر سرویسهای نظامی داشت، چنان‌که در سال ۱۹۸۴ از مجموع ۷۷۰۰۰ نیروی انسانی آن ۲۴۰۰۰ تن داوطلب بودند، اگرچه در همین زمان در برخی از پایگاههای محلی بخشی از نیروها را مجاهدین سابق تشکیل می‌دادند.[۶۱]

پلیس توانایی انجام اغلب وظایف اساسی را تا سالهای ۸۴-۱۹۸۳ به دست آورد. تا این زمان کابل و شهرهای اصلی دیگر تحت نظارت آن قرار گرفت و ثارندوی حتی توانست حصارهایی را برای **محافظت** از شهرها و روستاها ایجاد کند، اگرچه تشخیص نیروهایی که از روستاها حفاظت می‌کردند با ملیشه‌های محلی دشوار بود. در حدود اواسط دهۀ ۱۹۸۰ (۱۳۶۰) نیروی پلیس، امنیت ۶۷ درصد ولسوالیها (فرمانداریها) و ۱۹ درصد جمعیت مراکز را بر عهده داشت. علاوه بر این، محافظت تأسیسات اقتصادی و اموال دولتی نیز از دوش ارتش برداشته و به عهدۀ آنها گذاشته شد، تا سال ۱۹۸۵ حدود ۲۰۰۰ واحد اقتصادی و تا سه سال بعد تا ۲۷۰۰ واحد از سوی آنها مراقبت می‌شد. در واقع از سال ۱۹۸۸ نقش آنها در محافظت از تأسیسات اقتصادی رو به کاهش گذاشت و ضرورت فراهم‌سازی نیروهای بیشتر باعث شد تا حتی‌الامکان این وظایف به ملیشه‌های دفاع خودی سپرده شود. تا آگست این سال (اسد ۱۳۶۷) حدود ۱۲۰ مقر و پایگاه پلیس به نیروهای ملیشه واگذار شد.[۶۲]

وظیفۀ عملیات ضد چریکی نیز به عهدۀ پلیس گذاشته شد. در همان اوایل در اپریل ۱۹۷۹ (حمل ۱۳۵۸) بخش ویژه‌ای برای این منظور ایجاد شد. این وظیفه از طریق اعزام تولَی‌های (گروهانهای) موتوریزه (زرهدار) به ولایات انجام می‌شد که نصاب کادری آنها شامل ۴۰۰۰ نفر می‌شد. دستاوردهای اولیۀ این واحدها نومیدکننده بود، اما شمار واحدهای سیار ظرف سالهای بعد، چند برابر شد و تا سال ۱۹۸۴ میزان آنها به ۶ غُند و ۵۰ کندک رسید. در بسیاری از ولایات کندکهای ویژه‌ای نیز برای همراهی کاروانها در مناطق دیگر کندکهای کوهی ایجاد شد.[۶۳]

در سال ۱۹۸۴ صحبت از افزایش *آمادگی جنگی* واحدهای پایگاهی ثارندوی در میان بود، تا آنها بتوانند به عملیات تهاجمی نیز دست بزنند. روند تبدیل واقعی این واحدها به چیزی شبیه واحدهای ارتش در سال ۱۹۸۶ آغاز شد و به ایجاد دست‌کم دو فرقه و چندین لوا انجامید. (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۲۸.)[۶۴]

عملیات استخبارات و اطلاعاتی

سرویس استخبارات افغانستان (*خاد*) در اوایل ۱۹۸۰ (زمستان ۱۳۵۸) بسیار ضعیف بود و شمار افراد آن فقط به چند هزار نفر می‌رسید (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۲۷.) جمع‌آوری اطلاعات بسیار اندک بود و ارگانهای دولتی نمی‌توانستند جزئیات دقیقی از تحرکات مخالفین به دست آورند (نگاه کنید به فصل نهم). ***خاد*** حضور چندانی در ولایات نداشت و به عنوان مثال شمار عوامل آن در ولایت مهمی چون بلخ تنها به ۲۸ تن می‌رسید. بدیهی بود که گزارشهای استخباراتی برای مقابله با شورشها بسیار اهمیت داشت و از همین رو به زودی، به ویژه پس از روی‌کار آمدن اندروپف در شوروی، منابعی در اختیار این آژانس قرار گرفت. حدود ۶۰۰ مستشار *کا.گ.ب* به گسترش ***خاد*** کمک کردند. گفته می‌شد که بودجهٔ آن از ۳۶ میلیون افغانی در سال ۸۳-۱۹۸۲ (۱۳۶۱) به ۸ میلیارد افغانی در سه سال بعد رسید. ضمناً بر اساس برخی منابع، شمار کارمندان حرفه‌ای ادارهٔ استخبارات وزارت داخله نیز در فاصلهٔ ۸۶-۱۹۸۰ (۶۵-۱۳۵۹) دوازده برابر شد. در جنوری ۱۹۸۶ (جدی ۱۳۶۴) ***خاد*** که سابقاً اداره‌ای در دفتر نخست‌وزیر بود، ارتقا پیدا کرد و به یک وزارتخانه (***واد*** = وزارت امنیت ملی) تبدیل شد. نقش آن گسترش یافت، به‌گونه‌ای که وظیفهٔ امنیت نواحی اداری مانند کابل و جادهٔ کابل-حیرتان به دوش آن گذاشته شد.[۶۵]

تا اواخر ۱۹۸۲ (پاییز ۱۳۶۱) تقریباً تمام کشور زیر پوشش شبکهٔ ***خاد*** قرار گرفت و در برخی مناطق، به عنوان مثال شمال کشور، این شبکه پیش از این زمان نیز کاملاً بر اوضاع تسلط یافته بود. با توجه به این‌که در گزارشهای شورویها اطلاعات لازم ارائه شده بود، می‌توان گفت که ***خاد*** تا سال ۱۹۸۳ می‌توانست تصویر نسبتاً کاملی از جنبش مقاومت را ترسیم کند. ***خاد*** توانست تا تابستان همین سال ۱۳۰۰ تن از عوامل خود را بین

واحدهای مجاهدین، ۱۲۲۶ تن را در امتداد خطوط ارتباطی، ۷۱۴ تن را میان سازمانهای مخفی سیاسی و ۲۸ تن را در پاکستان به کار گیرد. فرماندهان مجاهدین از افزایش تهدید کاروانها و دیگر اهداف و همچنین مخاطرات جانی خود گزارش دادند. **خاد** همچنین در کشاندن گروههای مخالف به جانب دولت و در انواع اقدامات ضد مخالفین از جمله ایجاد واحدهای دروغین مجاهدین به منظور تخریب ذهنیت مردم نسبت به نیروهای *خالص* مقاومت، نقش مهمی داشت. نحوهٔ گسترش **خاد** در جدول شمارهٔ ۲۷ تصویر شده است.[۶۶]

افراد **خاد** *(واد)* نقش پلیس سیاسی را نیز بازی می‌کردند و در دستگیری ۱۵۰ ۰۰۰ تن پیش از سال ۱۹۹۰، که حدود ۸ ۰۰۰ تن از آنها بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ اعدام شدند،[۶۷] دست داشتند و در عین حال فعالیتهای خالص نظامی نیز انجام می‌دادند. واحدهای مسلح آن وظیفهٔ محافظت از موقعیتهای مهم نظامی نظیر فرودگاهها را نیز در مقابل خطر فرار دسته‌جمعی از خدمت برعهده داشتند. دست‌کم در برخی از موارد این واحدها مانع سقوط موقعیتهای مهم به دست دشمن شدند. به طور متوسط چندصد تن از این نیروها در هر ولایت حضور داشتند. به طور کلی، آنگونه که جدول شمارهٔ ۳۰ نیز نشان می‌دهد، اثرات آنها بر موازنهٔ نظامی در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۸۰ به نحو چشمگیری افزایش یافت.

شایان توجه است که کندکها و دیگر واحدهای عملیاتی نیز ایجاد شد. در آغاز، ظاهراً در اوایل دههٔ ۱۹۸۰، سه کندک ویژه عملیاتی تشکیل داده شد. تا سال ۱۹۸۶، ۳۰ واحد عملیاتی سیار وجود داشت که در تلاشهای دولت برای مقابله با شورشها در حدّ قابل ملاحظه‌ای مؤثر بود.[۶۸] بعدها دو فرقه (لشکر) کامل ایجاد شد که هر دو در کابل استقرار داشت. سرانجام قابل یادآوری است که گارد ویژه بخشی از **واد** را تشکیل می‌داد.

مرزهای قابل نفوذ

نیروهای مسلح افغانستان جدا از محافظت از شهرها و روستاها، همراهی کاروانها، انجام مجموعه عملیات کوچک ضد مخالفین ـ در جایی که مجاهدین ضعیف‌تر بودند ـ و

پشتیبانی از رشتهٔ عملیات بزرگ توسط سپاه چهلم شوروی، همچنین وظیفه داشتند تا (همراه با نیروهای شوروی) امکان نفوذ مخالفین را از طریق مرزها کمتر سازند. در آغاز قرار بود این کار وظیفهٔ افغانها باشد، چرا که شورویها نمی‌خواستند خود را به انجام عملیات در مناطق بسیار نزدیک به مرزها متعهد سازند. به همین دلیل در سال ۱۹۸۰ تصمیم گرفته شد گارد مرزی ایجاد شود. یک گارد کوچک مرزی متشکل از تنها ۱۲۰۰ نیرو از مدتها قبل وجود داشت، اما وظیفهٔ آن عمدتاً انجام امور گمرکی بود. قرار بود تشکیلات جدید یک نیروی جنگی باشد. در سال ۱۹۸۱ زمینهٔ عملی این طرح فراهم و نیرویی متشکل از ۸۰۰۰ نفر ایجاد شد. ابعاد این نیروها، حتی اگر ملیشه‌های سرحدی (مرزی) نیز به آنها اضافه می‌شد، در حدی نبود که برای مخالفین تهدیدی ایجاد کند، چرا حدود ۱۰۰ مسیر تدارکاتی وجود داشت. از آنجا که در این زمان نصاب کادری این نیروها فقط ۲۵ تا ۳۵ درصد کامل بود، تصمیم گرفته شد که افراد تازه‌ای بر شمار آنها افزوده شده و چارت آنها تا ۷۰ درصد تکمیل شود. در همین حال مناطق بیشتری در مرزها مین‌گذاری شد ـ نخستین بار در جولای ۱۹۸۰ (سرطان ۱۳۵۹) دست به این کار زده شد. اما در هر صورت امکان نداشت جلو نفوذ از مرزها گرفته شود، چنان‌که در سال ۱۹۸۴ از مجموع ۲۵ جادهٔ اصلی منتهی به پاکستان تنها ۱۰ مسیر آن، تمامی جاده‌های مرزی با ایران و تمامی مسیرهای کاروانی زیر کنترل مجاهدین قرار داشت.[۶۹]

در آغاز ۱۹۸۴ (زمستان ۱۳۶۲) طرح *زاس* به تصویب رسید. هدف از اجرای این طرح، مسدود کردن مسیرهای قابل نفوذ بود. ارتش سرخ ۱۱ کندک یا گردان پیاده موتوریزه (زرهدار)، سه کندک شناسایی و ۸ کندک سپتناز (نیروی ویژه، به زبان روسی) و همچنین ۱ تولَی (گروهان) سپتناز و ۱۱ تولَی شناسایی و ۶۰ کندک شناسایی را برای این منظور اختصاص داد. قرار بود مجموع این نیروها به ۱۸۰ حمله در روز دست بزنند. اما عملاً در بهترین حالت هم بیشتر از ۳۰ تا ۴۰ حمله در روز صورت نگرفت. در فاصلهٔ ماههای می تا سپتامبر ۱۹۸۴ (ثور تا سنبلهٔ ۱۳۶۳) به طور متوسط ۱۳ تا ۱۴ حمله طی ۲۴ ساعت و طی زمستانهای ۸۵-۱۹۸۴ (۳-۱۳۶۲) ۱۶ تا ۱۷ حمله در سطح کشور انجام شد. قابل ذکر است که این ارقام پیش از آغاز طرح بالاتر بود و به عنوان مثال در فاصلهٔ ماههای می تا سپتامبر ۱۹۸۳ به طور متوسط ۱۸ تا ۱۹ حمله در روز انجام می‌شد. در جایی که گارد مرزی از خود تعهد نشان می‌داد، دیگر واحدهایی که در نقاط نزدیک به

مرز اعزام شده بودند، همچنان برخورد منفعلانه‌ای داشتند. گزارشهایی وجود داشت که کاروانها از نزدیکی پایگاههای ارتش (۱۰ تا ۱۳ کیلومتری) می‌گذشتند و اقدامی علیه آنها صورت نمی‌گرفت. مناطق بیشتری مین گذاری شد، اما این اقدام در صورتی مؤثر بود که به طور مداوم تجدید می‌شد. به عنوان مثال در ولایت کنر مینهایی که در ماه دسامبر ۱۹۸۴ (قوس ۱۳۶۳) کارگذاشته شده بود، ظرف یک ماه از سوی مجاهدین خنثی شد، اگرچه ۱۵۰ نفر نیز در اثر انفجار مینها جان خود را از دست دادند. گفته می‌شد که بعدها مخالفین بارها از حیوانات یا زندانیان برای پاکسازی مینها استفاده کردند.[۷۰]

در بهار ۱۹۸۵ شمار نیروهای سپتناز به دو لوا (تیپ) کامل افزایش یافت و ۶۰ درصد مناطق همجوار با ایران و پاکستان زیر پوشش آنها قرار گرفت. برخی کندکهای سپتناز واقعاً از خود کارایی نشان داده و هر ماه به یک یا دو کاروان حمله می‌کردند، اما به طور کلی مقامات نظامی (با خوشبینی) چنین برآورد می‌کردند که جلو تنها ۱۲ تا ۱۵ درصد کاروانها گرفته می‌شود. در واقع چنین تخمین زده می‌شد که بستن کامل مرزها تنها با داشتن نیرویی در حد ۰۰۰ ۸۰ نفر مقدور است. در بهترین حالت، نیروهای مرزی افغانستان تنها می‌توانستند ـ بدون این‌که واقعاً مرزها را ببندند ـ از موقعیت خود دفاع کنند. آنها هنوز هم فاقد توان لازم و تجهیزات حمل و نقل بودند و حقوقشان ماهها دیرتر از موعد پرداخت می‌شد.[۷۱]

در سال ۱۹۸۴ براساس آمارهای دولتی در فاصلهٔ ماههای جنوری تا اکتبر (جدی ۱۳۶۲ تا میزان ۱۳۶۳) از مجموع ۲۳۰ کاروانی که قصد عبور از مرزها را داشته‌اند ۱۶۰ کاروان (به طور متوسط ۱۶ کاروان در ماه) نابوده شده‌اند. و در همین حال نیروهای شوروی توانسته‌اند در فاصلهٔ ماههای می تا سپتامبر ۱۹۸۳ (ثور تا سنبلهٔ ۱۳۶۲) به ۵۲ تا ۵۳ کاروان و طی همین دوره در سال بعد به ۳۷ کاروان در ماه حمله کنند. حتی بر فرض این‌که این ارقام درست بوده و کاروانها هم واقعاً نابود شده و یا به شدت صدمه دیده باشد، میزان واقعی عبور از مرز مطمئناً بسیار بیشتر از اینها بوده است. یک محقق امریکایی برآورد می‌کند که هر ساله ۰۰۰ ۲۰ کاروان از مرزها می‌گذشته‌اند (یعنی ۱۶۰۰، تا ۱۷۰۰ کاروان در هر ماه) و براساس گفت‌وگو با فرماندهان مجاهدین چنین نتیجه می‌گیرد که به طور کلی حدود ۳ درصد کاروانها در معرض حمله قرار می‌گرفته

است. براساس ارقامی که وی ارائه می‌کند، تنها نیمی از حملات توأم با تلفات بوده است. شایان ذکر است که اگر رقم ۰۰۰ ۲۰ درست باشد، ادعاهای دولت و مجاهدین در مورد تلفات با هم ناسازگار نیست. براساس منابع داخلی، در طول زمستانهای ۸۵-۱۹۸۴ (۳-۱۳۶۲) ۱۹۸ کاروان فقط از سوی نیروهای شوروی نابود شده است. (۶۶ کاروان در ماه) اگرچه این رقم چیزی قابل توجه است، ولی فقط سهم کوچکی از مجموع را نشان می‌دهد (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۳۲).[۷۲]

در اواسط ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) نجیب‌الله که ***اساسی‌ترین وظیفه را در لحظهٔ حاضر، بستن مرزها*** می‌دانست، تصمیم گرفت گاردهای مرزی را از توانایی کامل برخوردار سازد و بدین ترتیب شمار آنها در ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) به ۰۰۰ ۳۰ نفر رسید (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۲۷). البته هنوز هم تعداد آنها در حدی نبود که بتوانند تمام مناطق مرزی را زیر پوشش قرار دهند. در بهار ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) سیستم جدیدی ایجاد شد. برنامهٔ تازه آن بود که ارتفاعات کوهستانی زیر کنترل درآید و از این طریق بر مسیرهای عبور و مرور نظارت صورت گیرد. بدین ترتیب براساس این فرضیه، مجاهدین متکی به تدارکات موجود در پایگاههای خود می‌شدند و سپس با نیروی هوایی، که در نتیجه نقش آن افزایش می‌یافت، بدانها حمله می‌شد. به این طریق دولت توانست در این سال ادعا کند که کنترل ۷۴ مسیر از مجموع ۹۹ مسیر را به دست گرفته است. در واقع چندین منبع پذیرفتند که نفوذ در این زمان، به ویژه به سمت شمال و غرب کشور، دشوارتر شده است.[۷۳]

در سال ۱۳۶۶ فعالیت نیروهای دولتی برای بستن راه کاروانها به اوج خود رسید و تقریباً ۳۰ حمله در هر روز انجام می‌شد. در همین حال سهم‌گیری شورویها در این اقدامات کمتر شده و به ۱۲ تا ۱۳ حمله در روز کاهش یافت. در نیمهٔ دوم ۱۹۸۸ (تابستان و پاییز ۱۳۶۷) میزان قطع راه کاروانها از سوی نیروهای شوروی به میزان متوسط ۶۹/۵ در ماه رسید و باید این نکته را در نظر داشت که در این زمان سیستم حفاظت از مرزها از کار انداخته شده بود. به نظر می‌رسد در نیمهٔ اول سال وضعیت بهتر بوده است و نقطهٔ اوج آن ماه فبروری (دلو ۱۳۶۶) بود که جلو عبور ۱۳۲ کاروان گرفته شد. البته با وجود افزایش کمّی این فعالیتها، نباید از نظر دور داشت که به بسیاری از کاروانها در اثر این حملات تنها اندکی صدمه وارد می‌شد. به عنوان مثال، در سال ۱۹۸۷ نیروهای شوروی به ۰۰۰ ۱ کاروان حمله کردند (۸۵ حمله در ماه)، اما تعداد کاروانهایی که واقعاً نابود شد

بسیار کمتر از اینهاست. اکثریت قاطع کاروانهایی که نابود می‌شد، قربانیان تهاجمات نیروهای سپتناز بودند که گزارش شد ۱۳۱ مورد در نیمهٔ اول سال با چنین وضعیتی روبه‌رو شده‌اند. دیگر واحدهای زمینی شوروی نیز راه ۱۲۸ کاروان دیگر را بستند، ولی توانایی آنها در ضربه‌زدن به کاروانها مطمئناً در سطح پایین‌تری قرار داشته است. بدین ترتیب در تمام سال ۱۹۸۷ بر اساس برآوردها حدود ۵۰۰ کاروان تنها در معرض حملات هوایی قرار گرفت و بر اساس همه گزارشها این نوع حملات چندان مؤثر نبوده است.[۷۴]

پس از سال ۱۹۸۸ توانایی دولت در قطع جریان تدارکات برای مجاهدین به شدت رو به ضعف گذاشت. در ماه اکتبر (میزان ۱۳۶۷)، دولت از عبور ۱۰۰ کاروان اطلاع یافت (مقدمهٔ حمله به آنها و احیاناً نابودی‌شان) و در نیمهٔ اول سال ۱۹۸۹ (زمستان ۱۳۶۷ و بهار ۱۳۶۸) تنها ۲۷۰ کاروان کشف شد.[۷۵]

نیروی ذخیرهٔ استراتژیکی

یک محدودیت مهم در مورد ظرفیت تهاجمی دولت، مشکلات آن در گردآوری قوای جنگی برای انجام عملیات تهاجمی بود. کابل خود را متعهد می‌دانست که دست‌کم از پایگاههای تاریخی خود دفاع کند، هرچند که آنها از نظر امکان کمک‌رسانی در موقعیتهای دشوار استراتژیک قرار داشته باشند. واضح‌ترین نمونه در همین رابطه، شهر خوست در ولایت پکتیا بود. خوست از شاهراه‌های اصلی دور و به مرز پاکستان بسیار نزدیک بود و در محاصرهٔ قبایل طرفدار مجاهدین قرار داشت و در عین حال پناهگاه طوایف پشتیبان دولت در جنوب این ولایت به شمار می‌رفت. تا زمانی که لشکر چهلم ارتش شوروی در افغانستان حضور داشت، سازماندهی عملیات نجات به منظور تأمین تدارکات مورد نیاز آن و شکستن حلقهٔ محاصره امکان‌پذیر بود، چنان‌که در اواخر ۱۹۸۷ (پاییز ۱۳۶۶) چنین چیزی روی داد. اگرچه در این مورد نیروهای شوروی نقش پشتیبانی داشتند، این نقش نیز فاقد اهمیت بنیادی نبود. اما پس از خروج ارتش سرخ، دسترسی ستونهای تدارکاتی دولت به خوست با محدودیت مواجه شد. یک فرقه (لشکر) کامل (فرقهٔ ۲۵) در طول دوران جنگ، تنها با اتکا به تدارکات هوایی، وقف حفظ این پایگاه شده بود و سقوط آن، که با تلفاتی در حدود ۱۰۰۰۰ نیروی دولتی و شبه‌نظامی همراه

بود، امری ناگزیر به نظر می‌رسید.[۷۶]

خروج ارتش سرخ ایجاد نیروی ذخیره یا احتیاط استراتژیک را مطلقاً اجتناب‌ناپذیر ساخت. برخی از منابع شوروی نوشته‌اند که دولت نجیب‌الله تا آخرین روزها باور نداشت که ارتش سرخ واقعاً افغانستان را ترک خواهد کرد و از همین رو اقداماتی که از سوی مستشاران شوروی توصیه شده بود، بسیار دیر و به آهستگی به کار بسته می‌شد. در واقع، حضور این شورویها نیروهای مسلح افغانستان را به گونه‌ای شکل داده بود که هیچ پایگاه دولتی از خود تانک یا توپخانهٔ ذخیره (یا در واقع هیچ نوع ذخیره‌ای) نداشت. ناکامی در امر سربازگیری در سال ۱۹۸۸ وضعیت را بدتر کرد. عواقب این امر با اولویتی که به گارد ویژهٔ پلیس داده شد، وخامت بیشتری پیدا کرد، به گونه‌ای که طرح جلب نیروی این سال فقط ۱۸ درصد تکمیل شد.[۷۷]

اقداماتی، به ویژه در مناطق هم مرز با پاکستان، روی دست گرفته شد تا نیروها از موقعیتهای غیرمستحکم و یا غیرقابل دفاع خارج شده و در اطراف چند پایگاه، نظیر ننگرهار و قندهار و در امتداد خطوط ارتباطی کلیدی، تجمع پیدا کنند. گاردهای مرزی مراکز خود را ترک کرده و به پایگاههای ارتش پیوستند. به این شکل، مجاهدین به آسانی نمی‌توانستند به پیروزی دست‌یابند و روحیهٔ نیروهای دولتی نیز بیشتر تضعیف نمی‌شد. تصور بر این بود که انرژی مجاهدین ظرف دو سه ماه تخلیه شود و پس از آن نیروهای مسلح بتوانند به موجی از ضد حمله در سطح محلی دست بزنند. به تعبیر نجیب‌الله، هر مرکز ولایت باید به یک **دژ نظامی** تبدیل شود، به گونه‌ای که نه فقط از خود دفاع کند، بلکه دست به حمله نیز بزنند. برخی از تحلیل‌گران نظامی غربی تصور می‌کنند که این استقرار مجدد استراتژیک نیروها به اندازهٔ کافی اساسی نبود و برخی مناطق و مراکز ولایات که دولت می‌خواست آنها را حفظ کند، به دست مجاهدین افتاد. علاوه بر آن، ضدحمله‌های محلی همیشه مؤثر نبود. اما به طور کلی این استراتژی کارایی خود را داشت.[۷۸]

از نظر نجیب‌الله آنچه حتی اهمیت بیشتری داشت، تضمین کنترل دولت بر بخشهای مهم شبکهٔ جاده‌ها تا ماه می ۱۹۸۹ (ثور ۱۳۶۸) یعنی تا زمانی بود که انتظار می‌رفت حملات مجاهدین رو به کاهش بگذارد. پل هوایی شوروی برای کابل تنها بخشی از نیازها را زیر پوشش قرار می‌داد. در فاصلهٔ پایان خروج شورویها در ۱۵ فبروری ۱۹۸۹

(۲۶ دلو ۱۳۶۷) و پایان ۱۹۸۹ (اواخر پاییز ۱۳۶۸) ۳۴۰۰۰۰ تن کالا به کمک ۴۸۴۳۴ وسیلهٔ نقلیه از طریق مرز حیرتان به کابل منتقل شد و در همین حال تنها ۷۱۰۲۷ تن کالا از طریق ۵۲۸۹ پرواز انتقال یافت. مستشاران شوروی و شخص نجیب‌الله اطمینان نداشتند که دولت خود به تنهایی از عهدهٔ امور برآید. گرومف به صراحت گفت که دولت در حفظ ارتباط با شمال کشور با چندین مشکل روبه‌روست. برآورد می‌شد که برای اطمینان از امنیت شاهراه کابل حیرتان، به ۴ تا ۵ هزار نیروی دیگر نیاز وجود دارد. چندین طرح برای مشارکت شورویها مد نظر بود، از جمله اعزام یک فرقه (لشکر) ۱۲۰۰۰ نفره در مسیر شاهراه کابل حیرتان که ستونهای تدارکاتی آن از سوی سربازان شوروی همراهی می‌شد و یا استقرار برخی از نیروهای شوروی در نقاط مهم در امتداد شاهراه شمال.[۷۹]

این وضعیت بی‌تردید نگران‌کننده بود. تا سال ۱۹۸۹ به طور متوسط ۴۵ لاری (کامیون) در هر ماه از سوی مجاهدین در جنگ جاده‌ها نابود می‌شد، یعنی تا اپریل ۱۹۸۳ (حمل ۱۳۶۲) احتمالاً حدود ۱۴ درصد وسایل حمل و نقل دولت از بین رفته بود. در سال ۱۳۶۷ تنها در مسیر جادهٔ کابل ـ حیرتان ۱۲ تا ۱۳ کامیون در هر ماه از بین می‌رفت. این رقم در فاصلهٔ بین مارچ تا جون ۱۹۸۹ (حوت ۱۳۶۷) تا جوزای ۱۳۶۸ به ۶۹ لاری رسید که توسط آنها ۵۰۰۰ تن کالا حمل می‌شد (جمعاً ۱۱ هزار تن در کل دورهٔ ۱۳۶۷).[۸۰]

یک راه حل احتمالی برای حل این مشکل، ایجاد گارد ویژه در ماه مارچ ۱۹۸۸ (حوت ۱۳۶۶) بود. هدف اصلی از ایجاد آن ***دفاع از امنیت... شهر کابل و واکنش سریع نسبت به تغییر اوضاع در دیگر نقاط کشور***، اطراف شهرهای بزرگ و شاهراهها بود. دست‌کم در آغاز، جذب نیرو برای آن، داوطلبانه و از میان نیروهای مجرّب بود. حدود بیست سرباز در ***یونیفورمهای جدید گارد*** با هدف تشویق افراد به خدمت در قالب آن به ولایات فرستاده شدند. بعدها تنها اعلام شد که اکثریت نیروهای گارد را افراد داوطلب تشکیل می‌دهند. مهم‌تر از همه این‌که نخستین فعالیتهای نظامی آن در اواخر ۱۹۸۸ و اوایل ۱۹۸۹ (پاییز و زمستان ۱۳۶۸) در امتداد شاهراه سالنگ در شمال کابل، در کندوز و در امتداد شاهراههای کابل ـ جلال‌آباد و جلال‌آباد ـ تورخم گزارش شده و توأم با ***موفقیتهای چشمگیر*** توصیف گردید. فرض بر این بود که گارد یک واحد نخبه و برگزیده

است، اگرچه ناظران از نامتجانس بودن نیروها در آن در شگفت می‌شدند. زنان و مردان از ۱۷ ساله گرفته تا ۴۵ ساله می‌توانستند برای خدمت در صفوف آن داوطلب شوند (اگرچه ظاهراً برخی وقتها این محدودهٔ وسیع نیز رعایت نمی‌شد) و این افراد به انواع واحدها از جمله ***واد*** تعلق داشتند. شگفت‌آور نبود که **یونیفورمها یک شکل نداشت** و اغلب هنگام مارشها و تمرینات نظامی این ناهماهنگی خودنمایی می‌کرد. حقوق این نیروها دو برابر دیگر واحدها بود و همین امر احتمالاً روحیهٔ آنها را نیز بالا می‌برد. در نهایت این‌که کارایی جنگی نیروهای گارد قطعاً بهتر از یک واحد متوسط در ارتش افغانستان بود و آنها توانستند دست‌کم شاهراههای اصلی را باز نگه دارند، اگرچه برای دیگر کارها چندان مناسب نبودند.[۸۱] در آغاز قرار بود شمار این نیروها به ۱۶ ۰۰۰ تن برسد، اما روشن نیست که آیا این رقم هیچ‌گاه به دست آمد یا نه (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۲۷).

علاوه بر این، برخی دیگر واحدها، به ویژه فرقه (لشکر) ۵۳ پیاده که جنگی‌ترین واحد تمام ارتش به شمار می‌رفت، از سوی فرماندهی عالی به عنوان نیروی احتیاط غیررسمی به کار گرفته شد. با وجود این، تا پایان جنگ توانایی ذخیرهٔ استراتژیک یا نیروی احتیاط موجود بسیار پایین‌تر از حد مورد نیاز بود و هرگاه تهاجمی لازم می‌شد، معمولاً واحدهای مربوط به ولایات مختلف تجدید سازمان داده شده و به نقاط مورد نظر اعزام می‌شدند. چنین اقدامی در سال ۱۹۸۷ در ناحیهٔ ارغنداب ولایت قندهار و زمانی صورت گرفت که قوای مسلح افغانستان نیروهای زیر را وارد عمل کرد: پنج کندک (گردان) از فرقه (لشکر) هفتم پیاده، پنج کندک از فرقهٔ ۱۵، دو کندک از لوا (تیپ) هفتم تانک، دو کندک از غُند (هنگ) ۴۶۶ کماندو، دو کندک از لوای ۳۸ کماندو، دو کندک از لوای ۲۱ موتوریزه (زرهدار) پیاده، دو کندک از غُند اول عملیاتی پلیس، یک کندک از غُند ۹۳ عملیاتی به اضافهٔ برخی از کندکهای عملیاتی مستقل ***واد*** و پلیس ـ و این **یک سیستم پیچیده و مشکل بود.**[۸۲]

فصل نهم

کارایی نیروهای مسلح افغانستان

روحیه و تخصص

روحیهٔ ضعیف نیروها به وضوح مانعی بر سر راه مقابله با شورشها بود. افسران با سربازان زیر فرمان خود برخورد تحقیرآمیزی داشتند و تنبیه جسمی هنوز هم شایع بود. علاوه بر این، افسران برخی مواقع در کابل و دیگر شهرها به سر می‌بردند و نیروها را در مناطق اطراف در جریان جنگها به حال خود رها می‌کردند. به گفتهٔ نیروهایی که به پاکستان گریختند، وضعیت آموزشی خراب شده بود و طول دورهٔ آن از سه سال برای افسران و سه تا چهار ماه برای سربازان عادی قبل از جنگ در دوران پس از انقلاب، به دو سال برای گروه اول و یک تا دو ماه برای گروه دوم کاهش پیدا کرده بود. البته اینها در تئوری بود. در عمل امکان داشت دورهٔ آموزشی برای افسران حدود سه ماه و برای سربازان تنها یک هفته باشد. تلاش می‌شد شرایط زندگی سربازان، که در آغاز بسیار نامناسب بود، بهبود پیدا کند. وزارت دفاع در سال ۱۹۸۷ به عنوان یک موفقیت ادعا کرد

که اکنون اغلب سربازان ***تخت خواب و تشک، ملحفه، بالش و کمپل (پتو)*** دارند. واقعیتها نشان داد که مهم‌ترین وسیله برای بهبود روحیهٔ نیروها، افزایش معاش و دسترسی به سیستم کوپن غذا و مواد سوختی بود. در همان اوایل در جنوری ۱۹۸۱ (جدی ۱۳۵۹) حقوق نیروها دو برابر شد، اما بهبود واقعی در سال ۱۹۸۷ و زمانی روی داد که میزان آن برای سربازان عادی به ۷ تا ۸ برابر و برای افسران ارشد به دو برابر رسید.[۸۳]

اقدامات بیشتری در این‌باره صورت گرفت. تنها برای سال ۱۳۶۷ طرح این بود که میزان حقوق به ۵ یا حتی ۱۰ برابر برسد. گزارشهای وسیعی دربارهٔ بهبود روحیهٔ نیروهای مسلح پس از خروج نیروهای شوروی وجود داشت. واقعاً به نظر می‌رسید که افسران دست‌کم حالا ستیزه‌جوتر شده‌اند. با این وصف بعدها و در سال ۱۹۹۰ بر اساس ارزیابی خود مستشاران شوروی شمار سربازانی که به مجاهدین تسلیم می‌شدند، سه برابر مجاهدینی بود که به خود را تسلیم نیروهای دولتی می‌کردند. یک اقلیت نیروها تا آخرین نفر می‌جنگید، چنان‌که در ترین‌کوت در سال ۱۹۹۰ حتی پس از این‌که والی تسلیم شد، از میان حدود ۵۰۰ نیروی موجود در پایگاه، ۶۰ سرباز و شماری از نیروهای ***واد*** در فرودگاه به مقاومت خود ادامه دادند. در مقابل موارد دیگری وجود داشت که پایگاههای بزرگ‌تر از خود ضعف نشان دادند و به عنوان مثال در کندوز در سال ۱۹۸۸، ۴۵۰۰ سرباز در رویارویی با ۱۱۰۰ تن از نیروهای مجاهدین دست به فرار زدند. رویدادهای مشابهی در طالقان و خان‌آباد پیش آمد، به گونه‌ای که مجاهدین این مناطق را بدون درگیری اشغال کردند.[۸۴]

مشکل اصلی در این واقعیت نهفته بود که برای سربازان عادی افغانستان بسیار دشوار بود توجیهی برای جنگ در راه انقلاب یعنی پدیده‌ای بیابند که تنها دردسر را برای آنها و خانواده‌هایشان به ارمغان آورده بود و برخی از آنها در تابستان سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) به صراحت این موضوع را با یک جنرال شوروی در میان گذاشتند. واحدهای برگزیده که بیشتر از حزب طرفداری می‌کردند، شانه‌شان زیر بار تعهدات بیش از اندازه خم شده بود. پیلوتها (خلبانان) نیروی هوایی ۵ تا ۶ نوبت پرواز در روز انجام می‌دادند. همان‌گونه که در جدول شمارهٔ ۳۳ مشخص شده است، به ویژه پس از خروج نیروهای شوروی (با در نظر داشت این نکته که نیروی هوایی افغانستان در سال ۱۹۸۸ حدود ۳۰۰

هواپیما و هلیکوپتر در اختیار داشت) تلفات سنگین بود و غالب خدمهٔ هوایی امیدواری زیادی نداشتند که در دراز مدت خطر جانی دامنگیرشان نشود. اگرچه فرار از خدمت در این نیرو پایین بود (در سال ۱۹۸۹ هفت خلبان به مجاهدین پیوستند)، کارایی نیروی هوایی به شدت مختل شده بود.[۸۵]

با وجود این، میزان تلفات نمی‌تواند کارایی ضعیف نیروهای زمینی را توجیه کند، چراکه اندازهٔ آن بسیار شدید نبود. بین سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۸ (۱۳۵۸ تا ۱۳۶۷) جمعاً ۷۰ ۰۰۰ نیروی دولتی کشته شدند[۸۶] که این میزان تلفات یعنی به طور متوسط ۷ ۰۰۰ نفر در سال، رقمی چشمگیر بود، اما غیر قابل تحمل به شمار نمی‌رفت. منابع استخباراتی پاکستان این رقم را تأیید می‌کنند (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۳۴). البته ضایعات وسایل و تجهیزات به این اندازه بالا نبود (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۳۶). جدول شمارهٔ ۳۵ نشان می‌دهد که میزان تلفات ماهیانهٔ ارتش، به جز در سال ۱۹۸۹، نسبتاً محدود بوده است.

دربارهٔ عدم محبوبیت رژیم در میان صفوف ارتش باید گفت که مخالفت ایدئولوژیک با آن، فقط بخشی از عوامل می‌تواند باشد. چنین مخالفتی البته به آن اندازه بود که به تلاشهای مجاهدین برای نفوذ، زمینه ایجاد کند. در سال ۱۹۸۰ پنج مورد از چنین تلاشهایی کشف شد و در سال ۱۹۸۷، ۳۰۰ مورد. به نظر می‌رسد که حزب اسلامی فعال‌ترین گروه مخالف در این زمینه بوده است: در سال ۱۹۸۱، ۴۰۰ تن از اعضای آن در میان نیروهای مسلح افغانستان دستگیر شدند که ۱۷ افسر ارتش، ۴ عضو **خاد** و ۴۷ دانشجوی مکاتب نظامی جزء آنان بودند.[۸۷] علاوه بر آن روشن شده است که بسیاری از افسران عالی‌رتبه و همچنین رهبران ارشد حزب با مخالفین تماسهایی برقرار کرده بودند، چنان‌که در اپریل ۱۹۹۱ (حمل ۱۳۷۱) این موضوع آشکار شد.

جدا از نفوذ مجاهدین، روحیهٔ ضعیف نیروها نیز گرایشهایی را در میان نیروهای دولتی برای معامله با مجاهدین به وجود می‌آورد. این امر در حد تحویل تسلیحات نیز گسترش می‌یافت؛ چنان‌که ظاهراً لواهای پنجم و هفتم مرزی در سال ۱۹۹۰ در چنین معامله‌ای درگیر شدند.[۸۸]

حتی روابط با مردم عادی نیز چندان مناسب نبود. نیروها در پایان یک عملیات ضدمخالفین اغلب دست به غارت اموال مردم می‌زدند. به نظر می‌رسد شبه‌نظامیان وابسته به ثارندوی و سازمان جوانان، به دلیل رفتار خودخواهانه و این عادت‌شان که

اجناس مغازه‌داران را برداشته اما بهای آن را نمی‌پرداختند، بیشتر از دیگر نیروها مورد نفرت مردم بودند. اما نیروهای **خاد ـ واد** موقعیت بهتری نزد مردم داشتند.[89] در مناطق اطراف بمباران روستاها به امری معمول تبدیل شده بود.

یکی از کمبودهای بزرگ دیگر، کمبود وسیع در نصاب کادری نیروهای مسلح بود. همان‌گونه که جدول شمارهٔ ۳۸ به خوبی نشان می‌دهد، مشکل واقعی واحدهای رزمی این بود که هم از نظر نیرو و هم از نظر خدمات، آمادگی جنگی بسیار ضعیفی داشتند. علاوه بر این، واحدهای مستقر در مناطق فعالیت مجاهدین حتی از سطح متوسط نیز ضعیف‌تر بودند. مستشاران شوروی به ویژه از کمبود افراد فنی نظیر تانکیست و توپخانه‌چی شکایت می‌کردند و آموزش فنی افراد نیز کار آسانی نبود. افراد داوطلب برای این کارها بسیار کم بودند و اگر فراهم می‌شدند هم کیفیت‌شان بسیار ضعیف‌تر از حد انتظار بود، چون ۶۰ درصد نیروها اصولاً بی‌سواد بودند. در پاییز ۱۹۹۰ (۱۳۶۹) یک کمیسیون صحی شوروی وارد کابل شد تا ۶۰ کارآموز را برای مراکز آموزش پرواز در شوروی انتخاب کند. از میان ۲۵۰۰ نامزد این کار، تنها ۵۳ نفر قبول شدند؛ چرا که بقیه یا مشکلات صحی داشتند و یا بی‌سواد بودند. از همان آغاز تلاشهای زیادی صورت گرفت تا افغانها در اتحاد شوروی آموزش ببینند، چنان‌که تا آگست ۱۹۸۸ (اسد ۱۳۶۷) ۰۰۰ ۱۶ تن از افراد پلیس افغانستان در شوروی آموزش دیده بودند و ۰۰۰ ۲ تن دیگر همراه با ۰۰۰ ۱ تن از نیروهای وزارت دفاع دوره‌های مشابه را می‌گذراندند.[90]

با این وصف، در همین ماه، ۳۵۰ تانک، ۱۵۰ پی.ام.پی (تانک سبک) و ۳۵۰ بی.تی.آر (تانک زرهپوش) هیچ‌گونه خدمه‌ای نداشت. ۰۰۰ ۶ وسیلهٔ نقلیه بدون راننده و ۷۶۰ توپ و ۰۰۰ ۱ هاوان (خمپاره‌انداز) نیز بدون توپچی مانده بود. این ارقام تجهیزات قابل توجه به نظر می‌رسد، اما در عمل ارتش افغانستان پیش از این نیز مقادیر عظیم سخت‌افزار نظامی در اختیار داشت (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۳۷). در هر صورت تانکهای عملیاتی مورد استفاده زیادی نداشت، چرا که کاربرد آنها تنها در شبکهٔ بزرگراهها، در دفاع از کابل و جلال‌آباد و مناطق هموار مانند شمال و غرب کشور زیاد بود. پیش از این حتی در آغاز جنگ فرماندهی شوروی به این نتیجه رسیده بود که ۳۹ کندک تانک آنها در اغلب نقاط افغانستان بلااستفاده هستند و از این رو تصمیم گرفت تعداد آنها را به ۱۷ کاهش دهد. تکنیسین‌ها و افراد فنّی، تنها متخصصانی بودند که ارتش

افغانستان از وجود آنها بسیار نفع می‌برد، چرا که بسیاری از تجهیزات، خراب و غیر قابل استفاده بود. در نخستین سالها شرایط بدتر بود. مثلاً در سال ۱۹۸۴ تنها ۲۰٪ وسایط نقلیهٔ زرهی وضعیت مطلوب داشت. اما هنوز هم در برخی نقاط حساس نگرانی احساس می‌شد. در پایگاه دورافتادهٔ خوست طی پایان ۱۹۸۹ تنها ۴ توپ (توپخانه) ام. ۳۰ از مجموع ۱۸ قبضه قابل تعمیر بود. پس از خروج نیروهای شوروی برخی از تأسیسات از جمله فرودگاه به دلیل نبود کادر فنی مورد استفاده قرار نمی‌گرفت.[۹۱]

مشکل واقعی، ضعف بی‌اندازهٔ واحدهای پیاده بود که در واقع از آنچه آمارها نشان می‌دهد، وضعیت نامساعدتری داشت. پیش از این اشاره شد که برخی افسران در لیست خود شمار غیرواقعی سربازان را اضافه کرده بودند، تا سهم آنها را به جیب بزنند. علاوه بر این، آمارها وضعیتی را به تصویر می‌کشید که میزان دسترسی به نیروی انسانی در اوج خود قرار داشت و در آن، میزان فرار از خدمت که در سال به طور متوسط به ۴۰۰ تا ۷۰۰ تن در هر لشکر می‌رسید، در نظر گرفته نمی‌شد. بدین ترتیب در سال ۱۹۸۸ اغلب لشکرها تنها ۲۰۰ تا ۳۰۰ و به ندرت تا ۵۰۰ سرباز پیاده، هر کندک بین ۲۰ تا ۳۰ و هر تولَی بین ۵ تا ۷ سرباز را می‌توانستند بسیج کنند.[۹۲]

نجیب‌الله به تلاشها برای ***انتقال سربازانی که وضعیت صحی سالمی داشتند از واحدهای غیرجنگی به واحدهای جنگی*** شدت بخشید، چنان‌که گفته می‌شد ***وزارتخانه‌های دفاع، امنیت ملی و داخله از افسران و سربازان اضافی پُر هستند***. او همچنین پیشنهاد کرد به واحدهای جنگی برای هر عملیاتی که انجام می‌دهند پول اضافی پرداخته شود. تلاشهایی صورت گرفت تا نیروها از بخشهای خدماتی به واحدهای جنگی انتقال یابند. اما عموماً آنها بیشتر از دو یا سه ماه در آنجا نمی‌ماندند. یکی از نتایج روحیهٔ ضعیف در ارتش این بود که بخش شناسایی و اکتشاف آن بسیار ضعیف شده بود، چرا که فرستادن واحدهای کوچک‌تر برای انجام چنین مأموریتهایی به معنی استقبال از مخاطرهٔ از هم‌پاشی آنها و فرار آنها از خدمت بود. از استراق سمع رادیویی به شکل گسترده‌ای استفاده می‌شد، اما این اقدام به اندازهٔ کافی مؤثر نبود.[۹۳]

از نظر شمارِ افسران، کمبودی وجود نداشت، اما این امر به بهای سقوط آنها از نظر کیفی تمام می‌شد. در سال ۱۹۸۳ (۱۳۶۲) ۹۶ درصد کادر آنها کامل بود، اما تنها ۲۶ درصد آنان کاملاً آموزش‌دیده و ۴۳ درصد فاقد هرگونه آموزش خاصی بودند. در سال

۱۹۸۰ بسیاری از افسران پایین‌رتبه ترفیع درجه داده شدند تا در موقعیتهای بالای فرماندهی به کار گرفته شوند. در تمام دوران جنگ بسیاری از درجه‌دارها به درجهٔ افسری رسیدند: ۸۰۰ تن تنها در سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) و ۱۰۵۰ تن در سال ۱۳۶۵. این ارقام درصد بسیار بالایی از مجموع افسران ارتش را تشکیل می‌دهد که در سال ۱۹۸۸ شمارشان به ۰۰۰ ۱۰ تن می‌رسید (به اضافهٔ ۰۰۰ ۵ تن از فرماندهان واحدهای کوچک) این امر همچنین باعث بروز کمبود شدید در شمار درجه‌داران، به ویژه با تجربه‌ترین آنها شد، چرا که همهٔ آنها پس از سه سال خدمت به صفوف افسران راه یافتند.[۹۴]

یک رشته اقدامات دیگر در پایین آوردن وضعیت کیفی افسران مؤثر بود، نظیر این شیوهٔ مرسوم که کسانی که به دلیل انجام اشتباهاتی از خدمت برطرف می‌شدند، به موقعیتهای بالاتر منصوب می‌گردیدند. یک نمونهٔ برجسته در این رابطه قضیهٔ مهمی چون سقوط خوست در سال ۱۹۹۱ است که نمایندگان نجیب‌الله در آنجا دست به معامله زده و برای حفظ جان خود شهر را در اختیار مخالفین گذاشتند. آنها که به سلامت به کابل بازگشتند، از موقعیتهای خود برکنار شدند، ولی از تنبیه و مجازات در امان ماندند. این امر مخالفتهای شدیدی را در درون حزب برانگیخت. در سطح پایین‌تر، تنها در سال ۱۹۹۰ حدود ۰۰۰ ۱۰ کادر نظامی به وزارت داخله منتقل شدند، تنها به این دلیل ساده که گفته می‌شد در امور نظامی کاری از دست‌شان برنمی‌آید.[۹۵]

وسایل و تجهیزات

دولت افغانستان بی‌تردید از حمایت نظامی گستردهٔ مسکو برخوردار بود. اما نوع این حمایت به هیچ وجه توازن نداشت. اگرچه سیستمهای تسلیحاتی خیلی مدرن و به‌روز نبود، مطمئناً اسلحه به فراوانی در دسترس قرار داشت. (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۳۹.)

در آستانهٔ خروج ارتش سرخ، شورویها از رهبری افغانستان نیازمندیهای این کشور را پرسیدند و همهٔ درخواستهایشان متقاعدکننده بود. نیروهای مسلح اساساً تجهیز دوباره شدند، تا به توانایی کامل دست یابند. دولت در سال ۱۹۹۰ خواستار کمک نظامی بیشتر به میزان ۶/۴ میلیارد روبل شد، اما مساعدتی به میزان ۲/۲ میلیارد روبل در اختیار آن قرار گرفت. (برای بررسی سیر روزافزون کمک شورویها نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۴۰.)

تقاضاها برای دریافت تسلیحات پیشرفته نظیر جنگنده‌های میگ ۲۹ و تانکهای تی ۷۲ پس از یک رشته تبادل‌نظر رد شد. اما ۴۵ هلیکوپتر ام. آی ۳۵ در سالهای ۹۰-۱۹۸۹ به افغانستان تحویل داده شد.[۹۶]

دیگر تجهیزات اغلب کمیاب بود. در مورد طرح ایجاد ذخایر استراتژیک سه ماهه ظرف زمستانهای ۹۰-۱۹۸۹ (۸-۱۳۶۷) توافق به دست آمد، اما تعهدات آن در مورد غذا تنها ۵۰ تا ۶۰ درصد، دربارهٔ مواد سوختی تنها ۲۵ تا ۳۰ درصد و مهمات صرفاً ۱۰ تا ۲۰ درصد برآورده شد. در اواسط ۱۹۸۸ (تابستان ۱۳۶۷) وزارت داخله از کمبود مهمات برای نیروهایش شکایت می‌کرد.[۹۷]

توازن کلّی استراتژیک

به درستی روشن نیست که دولت کابل قادر بود تا چه اندازه نیروی جنگی را به شکل مؤثری وارد عرصهٔ نبرد سازد. در سال ۱۹۹۰، ۰۰۰ ۳۵ تن در کابل مشغول بوده و کار دستگاه مرکزی را انجام می‌دادند و بنابراین آنها را باید از این مقوله استثنا کرد. ارتش می‌توانست در سالها ۸۷-۱۹۸۶ (۱۳۶۵) تعداد ۰۰۰ ۵۰ و در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) تعداد ۰۰۰ ۷۵ مرد جنگی را بسیج کند که مورد آخر ظاهراً شامل گارد مرزی نیز می‌شد. درصد بیشتری از پلیس عملاً متشکل از مردان مسلح بود و سیستم تدارکاتی ضعیفی در اختیار آن بود. به نظر می‌رسد واحدهای سیار آنها حدود ۰۰۰ ۲۵ نفر می‌شد و نیروهای پایگاهها و روستاها احتمالاً دو برابر این تعداد بود. *واد* به شمول گارد ویژه (ملی) حدود ۰۰۰ ۴۰ نیروی جنگی داشت. بدین ترتیب هنگام خروج نیروهای شوروی، تعداد مجموع نیروهای جنگی منظم به ۰۰۰ ۱۹۰ تن می‌رسید (و این با ارقام ۰۰۰ ۱۶۰ تا ۰۰۰ ۲۰۰ نفر که شاهدان عینی و ناظران شوروی ارائه می‌کردند، ناسازگار نبود) و حدود ۰۰۰ ۱۰۰ نیروی واقعی شبه‌نظامی (ارقام رسمی شمار آنها را ۰۰۰ ۲۰۰ عنوان می‌کرد) را نیز باید به آن افزود.[۹۸] رقم ۰۰۰ ۱۴۵ نیروی جنگی منظم برای سال ۱۹۸۶ و ۰۰۰ ۱۰۰ تا ۰۰۰ ۱۱۰ نفر برای سال ۱۹۸۳ نیز با موارد بالا قابل مقایسه است، اما در این دوره شمار ۰۰۰ ۷۳ نیروی جنگی ارتش سرخ را نیز باید به آنها اضافه کرد.

وقتی این ارقام با میزان توانایی مجاهدین مقایسه می‌شود (نگاه کنید به فصل

چهاردهم و جدول شمارهٔ ۴۷) روشن خواهد شد که در سال ۱۹۸۹ از نظر کمی نوعی تعادل نیرو وجود داشت. اما مهمات جنگی مجاهدین با سرعت بیشتر از نیروهای دولتی تأمین شد. در پایان سال ۱۹۸۲ (پاییز سال ۱۳۶۱) برخی منابع غربی چنین برآورد می‌کردند که مجاهدین تا آن زمان ۰۰۰ ۵ تا ۰۰۰ ۷ قبضه سلاح سنگین و گروهی و ۰۰۰ ۱۰۰ تا ۰۰۰ ۱۵۰ قبضه سلاح انفرادی دریافت کرده بودند. در سالهای ۸۴-۱۹۸۳ آنها هر ساله ۰۰۰ ۱۰ تن تدارکات دریافت می‌کردند که این رقم در سال ۱۹۸۵ به ۰۰۰ ۵۰ و در سال ۱۹۸۷ به ۰۰۰ ۶۵ تن رسید. ارقام مربوط به سالهای ۸۹-۱۹۸۸ مطمئناً بالاتر است، چرا که بر اساس برآورد منابع استخباراتی آنان تنها در نیمهٔ سال ۱۹۸۹ (زمستان ۱۳۶۷ و بهار ۱۳۶۸) ۴۰۰ قبضه راکت ضدّ تانک، ۸۵ توپخانه، ۴۵۰ هاوان (خمپاره)، ۱۴۰ راکت‌انداز ضد هواپیما، ۹۰۰ قبضه ماشیندار، ۹۰۰-۸۵۰ قبضه راکت‌انداز آر. پی. جی و ۸۶۰۰ قبضه سلاح سبک دریافت کردند. این ارقام ممکن است در مقایسه با کمکهای تسلیحاتی‌ای که به دولت می‌شد کوچک به نظر برسد، اما مجاهدین از این مزیت مهم برخوردار بودند که ضرورت نداشت برای فعالیتهای خود به تدارکات سنگین یک ارتش منظم متکی باشند. علاوه بر این، تجهیزات آنها به نوع جنگ در مناطق اطراف کشور سازگاری بیشتری داشت (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۴۱). بر اساس منابع شوروی، در برخی مناطق (جلال‌آباد، خوست، گردیز، غزنی) مجاهدین نسبت به ارتش افغانستان جنگ‌افزارهای سنگین بیشتری در اختیار داشتند.[۹۹]

مجاهدین همچنین از تسهیلات عظیم آموزشی در پاکستان برخوردار بودند. بر اساس برآوردهای منابع شوروی، حدود ۶۰ درصد مخالفین فعال در ولایت ننگرهار در سال ۱۹۸۸ در آنجا آموزش دیده بودند. در مناطق دورتر از مرز پاکستان ارقام احتمالاً پایین‌تر است. اما ستونهایی از نیروهای مجاهدین که به تازگی آموزش دیده بودند، حتی تا مرزهای شوروی هم فرستاده می‌شدند. اردوگاههای آوارگان افغان در پاکستان پناهگاههای امنی بود که شمار عظیمی از نیروهای ذخیره (بر اساس تخمینهای استخباراتی ۰۰۰ ۵۰ تن در سال ۱۹۹۰ و ۰۰۰ ۲۰ تن دیگر در ایران) در آنها در دسترس قرار داشت تا از فعالیتهای مجاهدین، به ویژه در ولایات مرزی، پشتیبانی کند. در اغلب دوران جنگ تنها ۵ تا ۸ درصد مجاهدین از خاک پاکستان دست به عملیات می‌زدند[۱۰۰] اما اغلب این نیروهای احتیاط یا ذخیره، در دوران حملهٔ عمومی سالهای ۸۹-۱۹۸۸

یعنی زمانی فعال شدند که میزان عبور نیروهای مجاهدین از مرزهای پاکستان (در هر ماه) به اوج خود رسید:[۱۰۱] ۸۲-۱۹۸۰، ۰۰۰ ۲ نفر، ۱۹۸۵، ۱۷۰۰ نفر، ۸۷-۱۹۸۶، ۰۰۰ ۲ نفر (علاوه بر آن ۱۲۵۰ نفر از ایران)، می تا اکتبر ۱۹۸۸ (ثور تا میزان ۱۳۶۷) ۳۶۰۰ نفر و جنوری-فبروری ۱۹۸۹ (جدی-دلو ۱۳۶۷) ۰۰۰ ۱۰ نفر.

ما در اینجا به تفصیل دربارهٔ کارایی نظامی مجاهدین نمی‌پردازیم، ولی شایان ذکر است که آنها هیچ‌گاه نتوانستند پایگاهی را با بیش از چند صد نیروی مدافع به تصرف درآورند (مگر این‌که نیروهای پایگاه به آنان تسلیم می‌شدند)، اگرچه در برخی مواقع توازن نیروها تا حدود زیادی به نفع آنها بود.[۱۰۲] پایگاه ۷۰۰ نفره قلات که کاملاً در انزوا قرار داشت، در تابستان ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) از سوی ۰۰۰ ۷ تن از مجاهدین مورد حمله قرار گرفت، ولی به تسخیر آنان در نیامد. مثالهای مشابه فراوانی وجود دارد، اما مخالفین از جانب دیگر ضایعات سنگینی بر ستونهای دولتی در هنگام عبور از شاهراهها وارد می‌کردند.

ضایعات اندکِ تانکهای ارتش نشان می‌داد که دولت دست‌کم در نواحی هموار عمدتاً به دلیل فقدان پشتیبانی نیروهای پیاده نمی‌توانست به مجاهدین ضربه بزند؛ چرا که این نیروها می‌توانستند فشار بر قوای زرهدار را دوچندان سازند. تنها واحدهای معدود پیاده که عموماً به ملیشه‌ها تعلق داشتند یا از بین آنها به نیروهای منظم منتقل شده بودند، توانایی جنگ با مجاهدین را در مناطق خود آنان داشتند.

در مورد تلفات مجاهدین منابع معتبری وجود ندارد. تنها ارقام تقریبی مربوط به استخبارات پاکستان است که تلفات آنان را در فاصلهٔ ۸۹-۱۹۸۰، ۰۰۰ ۹۰ تن (از جمله ۰۰۰ ۵۶ کشته) برآورد می‌کند. این رقم احتمالاً کمتر از میزان واقعی است، چرا که در آن، تلفاتِ گروههای مستقل مجاهدین که یک سوم مجموع را تشکیل می‌دادند، در نظر گرفته نشده است، اگرچه آنها نسبت به گروههای هم‌طراز سیاسی به طور متوسط فعالیت بسیار کمتری داشتند. برآورد تقریبی میزان زخمی‌ها (۱۷۰۶۵) باید کمتر از ارقام واقعی باشد. از طرف دیگر دقت و صحت آمارهای دولت افغانستان و ارتش سرخ از این هم کمتر است، چرا که محاسبهٔ آنها به شکل استنتاجی انجام می‌شد. در آنها براساس میزان مهماتی که به مصرف می‌رسید، شمار کشته‌های مجاهدین تخمین زده می‌شد.[۱۰۳] آمارهای مربوط به میزان تسلیحاتی که نیروهای مسلح به آنها دست می‌یافتند (نگاه کنید

به جدول شمارهٔ ۴۲) که بین ۳۰۰ تا ۸۰۰ قبضه در ماه بود، می‌تواند برآورد مفیدی در این مورد به دست دهد. البته مطمئناً همهٔ این اسلحه‌ها از کشته‌های مجاهدین به دست نمی‌آمد و از طرف دیگر بسیاری از تسلیحات مربوط به کشته‌ها، از سوی همقطارانشان برده می‌شد. با در نظر داشت همهٔ این ارقام می‌توان چنین برآورد کرد که نیروهای مسلح در موفق‌ترین دوره‌های جنگ هم نمی‌توانستند تلفاتی بیش از ۱۲۰۰۰ تن در سال بر مجاهدین وارد سازند. این رقم احتمالاً ۳ درصد مجموع نیروی انسانی گروههای مسلح مخالف را تشکیل می‌داد. یک برآورد مقدماتی از مجموع تلفات مجاهدین در فاصلهٔ سالهای ۹۲-۱۹۸۰ رقم بین ۱۵۰۰۰۰ تا ۱۸۰۰۰۰ تن را نشان می‌دهد که احتمالاً نیمی از آنها کشته شده‌اند. به طور کلی، ارقام مربوط به تلفات دو جانب این ویژگی را برجسته می‌سازد که رویارویی نظامی نتیجه‌ای در برنداشت.

فصل دهم

اثرات منفی تغییرات ناشی از جنگ بر ارتش

وجود بسیاری از کمبودها ـ‌که در فصلهای گذشته مورد بررسی قرار گرفت ـ مانع از آن شد تا نیروهای منظم بتوانند از مزایای بالقوه و متعدد خود نسبت به مجاهدین، از جمله هماهنگی در سطح کشور، به خوبی استفاده کنند. به هر حال نیروهای مسلح افغانستان توانستند نقشی، هرچند غیرقاطع، در جنگ بازی کنند. مستشاران شوروی افغانها را زیر فشار گذاشتند تا از الگوی نظامی خودشان نسخه‌برداری کنند، اما دولت نتوانست به نحو مطلوب از عهدهٔ چنین کاری برآید. برخی از طرحهای مورد حمایت این مستشاران، نظیر تقویت نهادهای حزبی و کنترل سیاسی بر ارتش و یا ایجاد سرویس کارآمد استخباراتی، برای بقای دولت مؤثر بود. برخی دیگر، نظیر تراکم بیش از اندازهٔ وسایط زرهی و اسلحهٔ سنگین در واحدهای نظامی، نتایج منفی به دنبال داشت.

نیروهای منظم افغانستان نیز به نوبهٔ خود باعث شدند تا در الگوهای شورویها با توجه به نیازهای جنگ تغییراتی پدید آید. اما محدودیتهای ساختاری موجود باعث

می‌شد که بیشترین موفقیت آنها جلوگیری از شکست در جنگ باشد. تلاشها برای کسب پیروزی در جنگ، از نخستین تهاجمات متعارف و تمام‌عیار گرفته تا اتخاذ استراتژی بستن مرزها، روز به روز پیچیده‌تر می‌شد، ولی هنوز هم ناکافی بود. از سوی دیگر توسل به راه حل صرفاً سیاسی نیز واقع‌بینانه نبود، چرا که مجاهدین اگر در برابر چالش جدی نظامی قرار نمی‌گرفتند، تن به مصالحه نمی‌دادند. تنها راه ممکن خروج از این وضعیت دشوار، ایجاد واحدهای شبه‌نظامی بود تا بتوانند با مخالفین در مناطق خودشان دست به رویارویی بزنند (نگاه کنید به بخش چهارم). و در همین حال این امر می‌توانست نوعی واکنش ***سیاسی*** در مقابل قدرت مجاهدین در مناطق اطراف باشد. رشد شبه‌نظامیان از سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) در نقش اساسی ارتش در جنگ تغییراتی پدید آورد. اکنون تصور می‌شد که نیروهای ارتش ذخیرهٔ مرکزی برای تهاجمات و ضد حملات بزرگ هستند و در سطح محلی، محافظت از مراکز اصلی استراتژیک و شهرها را بر عهده دارند و در همین حال در مقابل گسترش ملیشه‌ها ـ که در اغلب موارد کنترل‌شان از سوی قدرت مرکزی دشوار بود ـ نوعی توازن ایجاد می‌کنند. واقعیتها نشان داد که انجام وظیفهٔ آخری کاری آسان نیست (نگاه کنید به بخش چهارم). در واقع در سالهای ۸۹-۱۹۸۸ فعالیت نیروهای منظم به امور صرفاً دفاعی محدود شده بود. تقریباً همهٔ مجموعه عملیات ضد تهاجمی بود و آنها نتوانستند دست به ابتکارات تازه‌ای بزنند.

مهم‌ترین تحول ساختاری، دادن اختیارات بیشتر به فرماندهان محلی ارتش بود، به گونه‌ای که آنها بتوانند جنگ را با توجه به ویژگیهای اصلی منطقه هدایت کنند. به گفتهٔ یک کارشناس شوروی، واحدهای نظامی افغانستان به گونه‌ای سازماندهی شدند تا ***نیروها شخصاً به فرمانده خود وفادار باشند و بی‌توجه به گرایش سیاسی*** از وی فرمانبرداری کنند. چنین چیزی ممکن بود در میدان جنگ مفید باشد، اما امکان مانور زیادی به یک افسر ارتش که به شدت در معرض جناح‌بندیها قرار گرفته بود، نمی‌داد. اغلب فرماندهان، حتی در ***واد*** و پلیس، خود را در حلقهٔ خاصی محدود ساخته و حتی با دیگر فرماندهان نیروهای امنیتی ارتباط برقرار نمی‌کردند، چه رسد به مردم محلی.[۱۰۴]

یکی از اهداف اعلام شدهٔ انقلاب ثور، پایان بخشیدن به تبعیض علیه اقلیتهای قومی بود. در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) ارتش عمدتاً زیر تسلط پشتونها بود و تا پایان سال ۱۹۷۹ (پاییز ۱۳۵۸) نیز امکان تغییر وضعیت وجود نداشت، چرا که طرفداران امین را اصولاً

پشتونها تشکیل می‌دادند. پس از به قدرت رسیدن کارمل، انجام اقداماتی در این‌باره آغاز شد. در ارتش به تدریج تبعیض کمرنگ می‌شد، اگرچه هیچ‌گاه چنین پدیده‌ای به کلی از بین نرفت. به ویژه تاجیکها از این موقعیت سود بردند و در نهایت آنها تنها گروه قومی بودند که بیش از اندازهٔ جمعیت خود در ارتش حضور داشتند. (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۴۳). در سال ۱۹۸۵ شمار تاجیکها (۴۸٪) در مکاتب نظامی، بیشتر از پشتونها (۴۵٪) بود و این امر حکایت از یک روند طولانی‌مدت داشت. این واقعیت که در مناطق پشتون‌نشین زمینه برای جذب سرباز مساعد نبود نیز مطمئناً دلیل این امر می‌تواند باشد، اما در عین حال باید در نظر داشت که دیگر اقلیتهای ساکن در همان مناطق، مانند تاجیکها، از این موقعیت سود نبردند.[۱۰۵]

این‌که ظهور تاجیکها یک تحول مثبت بود یا نه، بستگی به آن دارد که از چه زاویه‌ای به قضیه نگریسته شود. البته تردیدی وجود ندارد که سیاست رژیم دربارهٔ قومیتها در بستر جنگ داخلی نقشی را در بیداری اقلیتها بازی کرد. این امر در مراحل پایانی جنگ به آنان امتیازهای ویژه‌ای بخشید و در نهایت قضیه از کنترل دولت خارج شد. یک مورخ نظامی شوروی نوشته است که حضور ازبکها و تاجیکها در میان نیروهای شوروی (به‌ویژه زیادیِ شمار آنها در سالهای اول جنگ) نقشی منفی داشت، چرا که این امر، حساسیتهای قومی و بیگانه‌ترسی پشتونها را شدت بخشید. اولویتی که مستشاران شوروی به مترجمان تاجیک و ازبک قایل می‌شدند نیز اثرات مشابهی داشت. گزارشها در مورد نقش مسائل قومی در حرکت چرخشی خشونتها بین گروههای مجاهدین و نیروهای دولتی، به سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) باز می‌گردد. در تابستان همین سال نیروهای ازبک در ولایت فاریاب دست به انتقام‌جویی علیه کوچیها و عشایر پشتون زدند. این قضیه به آنجا باز می‌گشت که گروهی از پشتونها در یک روستای ازبک‌نشین حملهٔ خونینی را سازمان داده بودند و در تلافی آن، یک گروه ازبک در یک روستای پشتون‌نشین دست به قتل عام زدند. وضعیت در سالهای بعدی جنگ بدتر شد و کار به جایی رسید که انتقال واحدهای نظامی متشکل از نیروهای شمال کشور به جنوب بسیار دشوار و پرمخاطره شده بود. فرار از خدمت جمعیِ چنین نیروهایی، در سال ۱۹۹۱، یعنی زمانی روی داد که واحدهایی از فرقه (لشکر) هیجدهم پیاده (در مزار شریف) به گردیز منتقل شدند. انتقال واحدهای ازبک از لشکر پیاده ۵۳ به خوست در همین سال به

فرار از خدمت منجر نشد، اما واکنش منفی پشتونها را به دنبال داشت. در سال ۱۹۹۰ چندین درگیری قومی در میان واحدهای نیروهای مسلح در ولایات کابل، بلخ، بغلان و هرات روی داد. در نتیجهٔ کودتای ناموفق جنرال تنی وزیر دفاع در سال ۱۹۹۰، نجیب‌الله برخی از غیرپشتونها را به پستهای بالایی در تشکیلات نیروهای مسلح منصوب کرد. وی در اواخر ۱۹۹۱ (پاییز ۱۳۷۰) تلاش کرد در این سیاست تجدید نظر کند، اما دیگر بسیار دیر شده بود.[۱۰۶]

بخش سوم

سیاست آشتی‌جویی (۱۹۹۱ ـ ۱۹۸۰)

در بخشهای اول و دوم روشن شد که شیوهٔ سنتی شورویها برای تقویت یک رژیم متحد در افغانستان ـکه از نظر ایدئولوژیک به آن نزدیک بودـ کارایی نداشت. همچنین واضح است که مستشاران شوروی و رهبران افغانستان به تدریج نسبت به محدودیتهای استراتژی خود آگاهی پیدا کردند. در بخشهای سوم و چهارم تلاشها برای ارائهٔ یک دیدگاه و شیوهٔ جایگزین به بررسی گرفته شده است.

اصطلاح ***آشتی‌جویی*** در متون غربیها (عمدتاً فرانسویها) برای اشاره به سیاستهایی در افغانستان به کار رفته است که در آنها این **دیدگاه جایگزین** جست‌وجو می‌شده است. این اصطلاح، آن‌گونه که در بخش چهارم نیز توضیح داده شده است، ممکن است مناسب‌ترین تعبیر برای تشریح موضوع فوق نباشد، اما می‌تواند منظور ما را برآورده سازد. اساساً این اصطلاح در متن حاضر اشاره به تلاشهایی برای جلب همکاری مخالفین مسلح در مناطق اطراف و توافق و معامله با فرماندهان منفرد و یا روستاهای

منفرد دارد.

اجرای این سیاست، با گذشت زمان، تغییراتی را در اهداف اولیهٔ آن پدید آورد. در آغاز عمدتاً از آشتی‌جویی به عنوان یک تاکتیک و ابزار کمکی (و شاید موقت) برای آرام‌کردن وضعیت در مناطق خاص استفاده می‌شد، اما با گذشت زمان این شیوه به یک استراتژی درازمدت تبدیل شد که سرانجام ماهیت خودِ رژیم را دستخوش تغییرات کرد. بدین ترتیب ***استراتژی ایدئولوژیک*** اولیه تبدیل به نوعی ***استراتژی انعطاف‌پذیری*** شده و به این طریق تلاشهایی صورت گرفت تا سیاستهای متوازن و مختلطی در پیش گرفته شود، با این هدف که نسبت به ادامهٔ حیات رژیم پس از خروج شوروی اطمینان بیشتری به دست آید. از طرف دیگر سعی شد تا شکل آن به گونه‌ای تغییر یابد که با شرایط موجود افغانستان سازگاری بیشتری داشته باشد. کسب یک رشته موفقیتهای نسبی و محلی در دههٔ ۱۹۸۰ (۱۳۶۰) باعث شد این سیاست بیشتر تقویت گردد. بدین ترتیب تا زمان خروج نیروهای شوروی ملاکهای پیروزی تغییر کرده بود و اکنون دستیابی به آن سخت‌تر شده بود. کسی انتظار نداشت که تمامی ***گروههای ضد انقلاب*** به رژیم بپیوندند، اما تثبیت وضعیت سیاسی ـ نظامی در کلیهٔ مناطق مهم کشور یک هدف واقع‌بینانه به نظر می‌رسید.

فصل یازدهم

دیدگاهها و شیوه‌های اولیه

نخستین اقدامات

اولین نشانه‌های به کارگیری شیوهٔ *آشتی‌جویی* در بحران افغانستان بـه جـنوری ۱۹۸۰ (جدی ۱۳۵۸) یعنی زمانی باز می‌گردد که گروهی از کارشناسان شوروی به سرپرستی وی. سافرانچوک تلاش کردند سیاست جدیدی از جـمله تـماس بـا بـرخـی گـروههای مجاهدین را در پیش گیرند که این امر با آنچه بعدها *مصالحهٔ ملی* نام گرفت، همانندی داشت. شورش شهری ۲۲ فبروری (۳ حوت) به این تلاشها نقطهٔ پایان گذاشت، اگرچه کاملاً این احتمال وجود دارد که مخالفت نسبت به آن هم میان مستشاران شوروی و هم در بین رهبران افغانستان وجود داشت.[1] به هر حال، احتمالاً *تماسها* با مخالفین مسلح در سطوح بالای رهبری سیاسی مطرح بوده است. در واقع در این زمان هم دولت کارمل و هم شورویها از مهارتها یا آگاهیهای لازم برای رسیدن به توافق و معامله با جنبش مقاومت ـ که ریشهٔ مردمی داشت ـ برخوردار نبودند. تواناییهای آنان در این زمینه، بـا تـوجه بـه

تجربیات عینی که در سالهای نخست جنگ به دست آمد، به تدریج رشد یافت.

در شرایط مبهم سال ۱۹۸۰، دولت جدید همراه با مستشاران شوروی به این نتیجه رسید که بهترین راه برای بهبود وضعیت در مناطق اطراف، ایجاد و یا حفظ ***سلولها*** (واحدهای اداری و گروههای حزبی) در بیشترین مناطق ممکن به منظور گسترش قدرت ***خلق*** است. امید می‌رفت با توجه به نتایج به دست آمده از ترکیب اصلاحات اجتماعی و در پیش گرفتن رویهٔ نرم نسبت به مسائل اسلامی، حضور آنها نفوذ رژیم ***انقلابی*** را توسعه بخشد و همکاری مردم محلی را جلب کند. البته اعمال این سیاست به زمان نیاز داشت، نخست از این‌رو که برخی از مناطق از کنترل دولت خارج شده بود و باید دوباره تسخیر می‌شد و دوم به این دلیل که جمهوری دموکراتیک پیش از آغاز ۱۹۸۳ (زمستان ۱۳۶۱) قادر نبود والیان و مقامات اغلب مناطق دورافتاده را منصوب کند. در واقع، قدرت ***خلق*** در اغلب نواحی به مراکز اداری و یا کمی فراتر از آن محدود می‌شد، چنان‌که در آخرین فصل این بخش این موضوع بررسی شده است. بعدها شماری از مفسّران شوروی و روسی به ویژه این سیاست را ـ از جمله بر اساس شرایط نظامی ـ استراتژیک موجود ـ مورد انتقاد قرار دادند، اما دشوار است به سادگی بگوییم که کل قضیه یک اشتباه بوده است یا نه (نگاه کنید به فصل پنجم). این شیوه دست‌کم تا حدودی به دولت امکان داد که حضور نمادین خود را در مناطق وسیعی حفظ کند و ممکن است در واقع بخشی از جمعیت روستایی و گروههای مخالف را متمایل کرده باشد تا به‌ویژه پس از دورهٔ اول و آشفتهٔ پس از اشغال شوروی، در جست‌وجوی نوعی همکاری با دولت برآیند.[۲]

فعالیتهای تبلیغاتی در فضای خصومت و خشونت مسلط بر مناطق اطراف افغانستان، کارِ آسانی نبود. یک شیوهٔ مشهود و بی‌خطر، گسترش پخش برنامه‌های رادیویی به زبانهای مختلف این کشور بود. بلافاصله پس از انقلاب اپریل، زمان پخش رادیوی مرکزی در کابل از ۲۰ ساعت به ۳۱/۵ ساعت در هفته رسید و تا اگست ۱۹۸۳ (اسد ۱۳۶۲) به آهستگی تا ۴۰ ساعت رسید. تا پایان دورهٔ کارمل این مدت به ۵۱/۳۹ ساعت در هفته رسید و قرار بود ظرف برنامهٔ پنج‌ساله به مجموع ۱۰۵ ساعت برسد. البته محتوای تبلیغات با آنچه مستشاران شوروی مناسب می‌دانستند، سازگاری نداشت. به عنوان مثال در اوایل ۱۹۸۷ (زمستان ۱۳۶۵) یک محقق شوروی انتقاد کرد که تنها

۹ درصد برنامه‌ها در میان کارگران و دهقانان مخاطبانی خواهد یافت. توانایی رقابتی ضعیف رادیو کابل با رادیوهای خارجی به زبان پشتو و فارسی دری (نظیر پرطرفدارترین آنها یعنی رادیو بی. بی. سی.) بیشتر از کمبودهای یاد شده بر کارایی ضعیف این رادیو اثر می‌گذاشت. در ولایات وضعیت از این بدتر بود و اگرچه کارمل در سال ۱۹۸۵ برای گسترش شبکه‌های محلی رادیو فوریت زیادی قایل شد، در سال ۱۹۸۸ رادیوی محلی ولایت پکتیا تنها دو ساعت در روز برنامه پخش می‌کرد.[۳]

بدین ترتیب، نبودِ یک راه حل عملیِ جایگزین، بخشی از دلایلی بود که باعث شد دولت کابل و شورویها در سالهای اول جنگ برای شکستِ ***ضد انقلاب*** اساساً به یک رشته عملیات نظامی متکی شوند. آنها دربارهٔ مسائل سیاسی نوعی شیوهٔ صبر و انتظار را در پیش گرفتند، با این امید که سقوط امین باعث خواهد شد تا اغلب مخالفین دست از خصومت بردارند. اگرچه برخی از افسران ارشد ارتش سرخ (سولوکوف، آخرومیف و وارنیکف) پیش از این در سال ۱۹۸۰ دریافتند که پیروزی صرفاً نظامی دست‌یافتنی نیست. آنها حتی اوستینوف وزیر دفاع را تشویق کردند که خروج نیروهای شوروی را از افغانستان در اوایل ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) پیشنهاد کند. فعالیتهای نظامی، همان‌گونه که در بخش دوم به آن پرداخته شد، در عمل کاملاً بی‌تأثیر نبود. تصادفی نیست که نخستین گروههای ملیشه و شبه‌نظامی در اطراف پایگاههای دولتی، یعنی جاهایی که فشار نظامی شدیدتر بود، شکل گرفتند. پس از مدتی حلقه‌ای از روستاهای طرفدار دولت، با توجه به فشار جمعیت بر فرماندهان مجاهدین، در اطرف آنها ایجاد شد و سپس زمینه برای توافقات آتش‌بس با مناطق همجوار هموار گردید. شکل فیزیکی مناطق نیز بر این موضوع تأثیر داشت. حلقه‌های حمایتی در مناطق هموار و دره‌های بزرگ وسعت بیشتری داشت.[۴]

البته خستگی از جنگ میان مردم و نیز مجاهدین تنها زمانی واقعاً اثرگذار بود که با اقدامات فعالانه در جهت جلب ***دلها و افکار*** مردم همراه می‌شد. به منظور گسترش نفوذ دولت در مناطق اطراف، لازم بود تاکتیکهای ماهرانه‌ای طراحی شود. در اثر عدم آمادگی سیاسی و احتمالاً **فرهنگی** حلقات مهم در کابل و در میان مستشاران نظامی شوروی، نخستین تلاشهای جدی برای مذاکرهٔ مستقیم با مجاهدین ـ در نتیجهٔ مواجههٔ مداوم با شرایط بسیار گوناگون منطقه‌ای ـ شکل تاکتیکهای عمل‌گرایانه را به خود گرفت، با این هدف که دشمن در سطح محلی تضعیف شود و یا توقفی در فعالیتهای آن پدید آید. در

آغاز، از آنجاکه دولت کارمل ضعیف‌تر از آن بودکه بسیاری آن را یک طرف مذاکره تلقی کنند، سپاه چهلم شوروی اغلب کارها را انجام داد. هنگامی که هر ساله یک رشته عملیات با هدف نابودی اغلب گروههای فعال مجاهدین سازماندهی می‌شد، در اغلب موارد واحدهای شوروی تلاش می‌کردند تا توافق موقتی با گروههای محلی به دست آید، با توجه به این انتظارات که دولت پس از تحکیم موقعیت خود هدایت امور را بر عهده خواهد گرفت. البته در برخی مواقع واحدهای شوروی بیشتر علاقه داشتند کار خود را آسان کنند و توافقات به بهای ایجاد مخمصه برای نیروهای دولت به دست می‌آمد. به عنوان مثال، در ولایت سمنگان چریکها قبول کردند که در ازای دریافت آرد و روغن، دیگر نیروهای شوروی را مورد حمله قرار ندهند و حتی از خط لولهٔ میان مرز شوروی و مناطق کوهستانی محافظت کنند. اما در همان حالی که روابط با شورویها چنان گرم شده بود که مجاهدین از پایگاه نظامی آنها دیدن می‌کردند، حملات علیه نیروهای دولتی ادامه داشت.[۵]

بر اساس گزارش یک افسر سپتناز، شورویها پس از مدتی کوتاه دریافتند که مجاهدین دو دلیل برای همکاری با ارتش سرخ و دولت دارند: تنشها بین طوایف مختلف و تمایل برخی قبایل به زندگی صلح‌آمیز در کنار روسها که از توانایی نظامی عظیم‌شان (یا به عبارت بهتر قدرت تخریبی آنها) بیم داشتند. قبایل اخیر به ویژه طرفدار رسیدن به توافق با کا. جی. بی یا جی. آر. یو بودند و اطلاعات مربوط به جابه‌جایی کاروانهای مجاهدین در مناطق خود را در اختیار آنها می‌گذاشتند. در برخی موارد بزرگان قبایلی به افسران فرمانده سپتناز به اندازهٔ افراد هم‌سطح خود احترام می‌گذاشتند. مهم‌تر از همه این‌که برخی از این قبایل و یا گروههای محلی از برقراری تماس آشکار مشابهی با دولت کابل خودداری می‌کردند.[۶]

حتی در ولایت هرات ـ که در نتیجهٔ مناقشات میان گروههای مجاهدین، برای نخستین بار دو گروه به دولت پیوستند ـ اولین تماسها پس از طی یک روند طولانی و ماهرانه برقرار شد. هر فرمانده ارتش سرخ مسئول منطقهٔ خاص مربوطه بود و دربارهٔ حضور مجاهدین در آنجا اطلاعات مفصلی در اختیارش قرار می‌گرفت. اولین قدم، تشخیص تمایلات گروههای مختلف بود. حتی یک تماس سادهٔ یک گروه از مجاهدین با شورویها، این تضمین را به دنبال داشت که این گروه فوراً مورد حمله قرار نمی‌گرفت و

علاوه بر آن، غذا و دوا در اختیار گروه مربوطه قرار می‌گرفت. برخی از انواع ***تماسهای استخباراتی*** یعنی همکاری با آژانسهای استخباراتی، از سوی گروههای فعال در هر منطقه وجود داشت، به گونه‌ای که هرگاه گزارشی دربارهٔ تردید یک فرمانده مخالف به دست می‌آمد، بلافاصله و بدون این‌که برای دریافت پاسخ وی در مورد پیشنهاد و یا معاملهٔ خاصی انتظار کشیده شود، کمکهایی در اختیار وی قرار می‌گرفت. هنگامی که در مورد ملاقاتی توافق به دست می‌آمد، مذاکرات در سطوح پایین آغاز می‌شد و سپس مرحله به مرحله تا بالاترین سطحی که از نظر فرماندهی عالی مناسب تشخیص داده می‌شد، پیش می‌رفت.[۷]

این نوع رابطه در هر منطقه‌ای، در آغاز **بدون هماهنگی** و سپس با تأیید و تصویب کامل فرماندهی ارتش سرخ، توسعه یافت. به مسیر منتهی به ترمز در مرز شوروی توجهات خاصی مبذول گردید، اما همکاریها با گروههای فعال در شمال و شرق کابل، در مسیر جلال‌آباد، در هرات و در ناحیهٔ سروبی نیز به خوبی گسترش پیدا کرد. از سوی دیگر برقراری روابط با گروههای مستقر در جنوب و غرب کابل به آسانی مقدور نبود و تثبیت وضعیت در بگرام و اطراف فرودگاه دشوارتر شده بود، اگرچه پس از مدتی پیشرفتهایی در این نواحی نیز به دست آمد. در نتیجه از زمستان سالهای ۸۲-۱۹۸۱ تحولات مثبتی روی داد، به گونه‌ای که ارتباط بین کابل، پکتیا و لغمان آسان‌تر شده بود و رفت و آمد مانند سالهای گذشته دشوار نبود. به گفتهٔ جنرال گرومف، در طول ۹ سال جنگ هیچ یک از گروههای مجاهدین از امضای توافق آتش‌بس، دست‌کم برای کوتاه‌مدت خودداری نکرد.[۸]

در جریان جنگ، این تاکتیکها روزبه‌روز بیشتر از سوی دولت در معرض تصحیح و تحول قرار می‌گرفت و چنان‌که نمونه‌های سطرهای آینده نشان می‌دهد، این امر بخشی پایدار از فعالیتهای آن را تا هنگام سقوط در سال ۱۹۹۲ تشکیل می‌داد.

کشیدگیها و اصطکاک میان گروههای مجاهدین آشکارترین فرصتی بود که زمینهٔ مداخلهٔ دولت را فراهم می‌ساخت و بدین ترتیب کابل سعی می‌کرد که یکی از جناحهای متعارض را به سوی خود بکشاند. اغلب این کشمکشها نتیجهٔ خصومت خانوادگی و دشمنی‌های دیرین بود. به عنوان مثال ام. پولی می‌نویسد: **یک گروه ۱۰۰ نفرهٔ مجاهدین تنها به این دلیل که رهبرشان از سوی یک گروه دیگر ترور شده بود، به دولت پیوستند.**

برخی مواقع عامل مشابهی در سطح وسیع‌تر مطرح بود. در دوران مصالحهٔ ملی تمامی مجاهدین مربوط به ***حرکت انقلاب*** در ولایت غور وارد ملیشه‌های دولتی شدند تا به شکل مؤثرتری علیه حریف خود در منطقه یعنی ***حزب اسلامی*** بجنگند. یکی از فرماندهان ***حرکت انقلاب*** که از این فرصت استفاده کرد، ابراهیم‌بیگ تغای‌تیمور بود که در تابستان ۱۹۸۹ (۱۳۶۸) به دولت پیوست و در طول جنگ ۲۵۰ تن از نیروهای خود را در جنگها در مقابل گروههای حریف مجاهدین از دست داد، در حالی که تنها ۱۲ تن آنان پیش از این در جریان درگیری با شورویها کشته شده بودند. او به خبرنگاران گفت که پیشنهاد کابل را پذیرفته است، چرا که پس از خروج شورویها دیگر دولت کافر به شمار نمی‌رود و علاوه بر آن دیگر از پاکستان اسلحه و تجهیزات به دست آنها نمی‌رسد.[۹]

اما مسئله الزاماً موضوع گروههای رقیب در میان ***جنبش مقاومت*** نبود که سعی داشتند در مقابل حریف به موقعیت بهتر نظامی دست یابند. بسیاری از روستاها نیز با دولت از درِ توافق وارد می‌شدند تا از درگیریهای مداوم و خونینی که از سوی گروههای مسلح اطراف‌شان تحمیل می‌شد در امان بمانند. به عنوان مثال در سال ۱۹۸۶ در مناطق شمال ۳۰۰۰ خانوادهٔ ازبک که از ***برادرکشی*** بین دو گروه مجاهدین در منطقه یعنی ***جمعیت اسلامی*** و ***حزب اسلامی*** به ستوه آمده بودند، به دولت پیوسته و یک گروه ملیشه تشکیل دادند. حتی در ناحیهٔ کجکی ولایت هلمند بخشی از مردم در سال ۱۹۸۸ از ورود نیروهای شوروی استقبال کردند، چرا که مناقشات خونین بین مجاهدین، منطقه را به لرزه درآورده بود.[۱۰]

اغلب رقابتهای محلی صبغهٔ قومی داشت. در واقع دولت به ویژه در نواحی مختلط قومی موفقیت داشت. به عنوان مثال، در روستاهای پشتون‌نشین ولسوالی دولت‌آباد واقع در ولایت فاریاب، بسیاری از افراد به دلیل تنفر از حریفهای سنتی قومی، در گروههای شبه‌نظامیِ طرفدار دولت ثبت نام کردند. دولت کابل سعی کرد از تنش بین ازبکها و پشتونها در سراسر ولایت فاریاب سود ببرد و ترکمنهای ناحیهٔ مورچاق در ولایت بادغیس نیز احتمالاً به دلیل مشابهی پس از اشغال شوروی دست به تشکیل یک گروه ملیشه زدند.[۱۱]

خشونت و بدرفتاری مجاهدین با مردم ظاهراً موهبتی برای دولت بود که معمولاً سعی می‌کرد به سرعت از رنجش به وجود آمده بهره‌برداری کند. به همان ترتیب که

سرکوب دولت یکی از دلایل تنفر بسیاری از افغانها از جمهوری دموکراتیک به شمار می‌رفت، رفتار مشابهی (اگرچه به طور کلی با شدت کمتر) از سوی گروههای مقاومت اثرات معکوسی به دنبال داشت و مردم را به سوی دولت می‌کشاند. در همان اوایل در سال ۱۹۸۰ اقدام حزب **جمعیت اسلامی** به یک لشکرکشی خونین و تنبیهی در ولایت کندوز باعث شد که تمام جمعیت یک درّه به دولت بپیوندند و نیرومندترین گروه ملیشه را در این ولایت به وجود آورند. در سال ۱۹۸۱ در یکی از نشریات این حزب نوشته شده بود که بدرفتاری با غیرنظامیان، طرفداران بالقوهٔ آن را دلسرد کرده است. در سراسر دوران جنگ، رویهٔ احزاب مجاهدین باعث شد بسیاری از روستاها به دولت متمایل گردند. این نوع مشکلات به تدریج و پس از آن‌که همکاری با دولت و نیروهای اشغالگر بیشتر شایع شد، افزایش یافت. در سال ۱۹۸۴ گزارش شد که بخشی از مردم ولایت کنر به دلیل اخّاذی بیش از حد مجاهدین به جنگ به آنان متوسل شدند. آوارگانی که از افغانستان وارد پاکستان می‌شدند، صحبت از آن داشتند که مجاهدین در مناطق متعددی اعتبار خود را از دست داده‌اند. بر اساس برخی منابع، در سال ۱۹۸۵ آوارگان افغانی مقیم اصفهان طی یک گردهمایی به این نتیجه رسیدند که بهتر است با کابل به توافق برسند، تا این‌که وضعیت تحقیرآمیز در محیط مهاجرت را تحمل کنند. یک ملّای طرفدار مجاهدین به یک گزارشگر غربی گفت که در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۸۰ (۱۳۶۰) بسیاری از افراد *بی‌طرف* در درهٔ نازیان در جنوب جلال‌آباد از سوی مجاهدین کشته شدند، چرا که روستاهای آنها از سوی نیروهای هوایی بمباران نمی‌شد و همین شواهد برای مجاهدین کافی بود تا نتیجه بگیرند که روستاییان با دولت همدستی دارند. و سرانجام (البته این گونه مثالها فراوان است) در سال ۱۹۸۷ گزارش شد که ساکنان کندوز نه به دلیل بمباران دولت که به خاطر درگیریهای مجاهدین از این ولایت می‌گریزند. شهر کندوز در مراحل اولیهٔ خروج نیروهای شوروی در سال ۱۹۸۸ برای مدت کوتاهی به اشغال مجاهدین درآمد. بر اساس اسناد محرمانهٔ شوروی به دلیل خشونت مجاهدین در این مورد، مردم که در آغاز از آنها به گونهٔ قهرمانان استقبال کردند، در مراحل بعد با آنان دشمن شدند. در نتیجه، برخی از فرماندهان مناطق همجوار از در مصالحه با دولت درآمدند. ***کارمندان مؤسسات کمک‌رسانی خصوصی غربی*** نیز بروز خشونتها در این منطقه را تأیید کرده‌اند.[۱۲]

البته جای شگفتی نیست که **خاد** هم در چنین فعالیتهایی دست داشت، به ویژه در مناطقی که نفوذ کابل ضعیف بود و اتخاذ یک شیوهٔ واضح و آشکار می‌توانست بسیار خطرناک باشد. هنگامی که یک گروه، ضعیف یا دچار اختلاف بود، به همان نسبت **خاد** امکان نفوذ بیشتری پیدا می‌کرد، چنان‌که در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ در ولایت فاریاب همین وضعیت وجود داشت. بر اساس اطلاعات به دست آمده از گروههای مقاومت، اعضای **خاد** تمایل داشتند در مناطق اصلی خود کار کنند و از وابستگیهای قومی، قبیله‌ای و خانوادگی بهره‌برداری نمایند. نقش آنان به ویژه زمانی برجسته می‌شد که هدف تشدید دسته‌بندیهای جامعهٔ افغانستان بر اساس وابستگی به گروههای حریف به منظور ایجاد شکاف در میان جنبش مقاومت بود. گفته می‌شد ادارهٔ قبایل در وزارت امور قبایل و مرزها راکسی سرپرستی می‌کرد که ادارهٔ مشابهی در **خاد** را زیر کنترل داشت. مثال ولایت زابل در ماه می ۱۹۸۴ (ثور ۱۳۶۳) نمونه‌ای از فعالیتهای **خاد** را به دست می‌دهد. دو **چهرهٔ عمده** در ادارهٔ محلی با رؤسای قبایل محلی تماس گرفته و پیشنهاد آتش‌بس را ارائه کردند. روشن نیست که آیا اقدام به گروگان‌گیری میان بزرگان محلی شایع شده بود یا نه، اما در این مورد چهار تن از بزرگان قبایلی در مرکز ولایت نگه‌داشته‌شدند تا امنیت عوامل **خاد** که مشغول دیدار با رؤسای قبایل بودند تضمین شود. در ازای توقف حملات به کاروانهای دولتی و پایگاههای ارتش به آنان پیشنهاد شد که معاش منظم پرداخت خواهد شد و مناطق‌شان از بمباران مصون خواهد بود. در این مورد پس از این‌که عوامل **خاد** به مرکز بازگشته و گروگانها رها شدند، رؤسای قبایل پیشنهاد را رد کردند و از همین رو هواپیماهای دولت به زودی دست به بمباران این مناطق زدند. اما در موارد دیگر اغلب چنین تحرّکاتی به آتش‌بس با گروههای مسلح می‌انجامید و سپس آنان از درِ منازعه با مناطق اطراف وارد می‌شدند. در مراحل بعد ممکن بود این گروهها به صورت آشکارا وارد دستجات ملیشهٔ طرفدار دولت شوند و سرانجام پس از آن که منطقه کم‌وبیش از وجود مجاهدین پاکسازی می‌شد، تشکیلات دولتی به تدریج فعال می‌گردید. برگزاری یک مراسم که طی آن مجاهدین سابق اسلحهٔ خود را به زمین می‌گذاشتند، اقدامی بود که پایان مخالفت با دولت را به نمایش می‌گذاشت. آنها سپس اسلحهٔ خود را دوباره برمی‌داشتند تا از ***انقلاب دفاع کنند***. نقش **خاد** به ویژه زمانی اساسی بود که توافقهای غیررسمی به دست می‌آمد. چنین توافقاتی

در مناطقی ضرورت داشت که دولت در آنها قدرت کافی برای پشتیبانی آشکارا از نیروهای ملیشه را نداشت. تا پایان سال ۱۹۸۳ (پاییز ۱۳۶۲) **دهها و دهها مورد** از چنین توافقاتی به امضا رسید و تا ماه می ۱۹۸۸ (ثور ۱۳۶۷) حدود ۱۰۰۰۰ تن از نیروهای مجاهدین زیر پوشش آنها قرار گرفتند. فعالیتهای **خاد** همچنین با طرح شعارهایی نظیر ***پایان جنگ*** و ***دولت دیگر کمونیست نیست*** و پس از خروج ارتش سرخ، ***دیگر شورویها رفته‌اند*** و ***صلح میان افغانها*** با هدف تأثیرگذاری بر مردم عادی انجام می‌شد.[۱۳]

به زودی دولت همچنین دریافت که جاه‌طلبی‌های بسیاری از فرماندهان محلی و منطقه‌ایِ مجاهدین برای گسترش پایه‌های قدرت‌شان، فرصتهای بزرگی را در جهت نفوذ در مناطق اطراف به دست می‌دهد. به ویژه مشخص شد که جذب رهبران قبایلی که ساختار سلسله‌مراتبی دارند بر این‌اساس بسیار آسان‌تر است. علاوه بر این، رهبران یادشده قابلیت بیشتری در جهت تغییر موضع اعضای قبایل خود داشتند. از سوی دیگر، هرچه ساختار یک قبیله بیشتر **دموکراتیک** بود، مانند قبایل مرزی شرق ـ که تا حد زیادی این ویژگی را داشتند ـ تلاشهای دولت به همان نسبت اثرات کمتری داشت، زیرا حتی اگر بزرگِ قبیله به جانب دولت کشانده می‌شد، پیروان وی ممکن بود خود را به یکی دیگر از بزرگان محلی نزدیک کرده و به جنگ علیه رژیم ادامه دهند. بدین ترتیب در برخی موارد بزرگان قبیله مانع موفقیت تلاشهای دولت برای ایجاد نیروهای مؤثر شبه‌نظامی حتی در میان طوایف طرفدار کابل می‌شدند، تنها به این دلیل که سنتهای قبیله‌ای را حفظ کنند. به عنوان مثال ایجاد غُند (هنگ) ملیشه‌های مرزی در بهار ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) در میان قبیلهٔ تَنَی به دلیل مخالفت بزرگان نتیجه‌ای نداشت، چون آنها سلاحهایی را که دولت به ملیشه‌ها داده بود جمع‌آوری و آنها را میان مردان قبیله، از جمله طرفداران مجاهدین، مجدداً توزیع کردند.

در عین حال، نمونه‌هایی را می‌توان یافت که در آنها مقامات قبیله، حتی هنگام مخالفت شدید خودِ اعضا، با دولت توافقنامه امضا کرده‌اند.[۱۴]

با وجود این، یکی از شیوه‌های واضح تأثیرگذاری بر مناطق اطراف، استفاده از اهرم اقتصادی بود. همان‌گونه که یک محقق شوروی خاطر نشان کرده، روابط بین یک قبیله و دولت یا سازمان سیاسی همیشه مبتنی بر منافع مادی بود. این امر احتمالاً یکی از دلایل ایجاد یک مدار قدرت ملی از سال ۱۹۸۳ بود. بدین ترتیب، به گفتهٔ لنین، برق به عنوان

پاداش به روستاهایی داده می‌شد که موافقت می‌کردند وارد شبکهٔ شوراهای محلی تحت حمایت دولت شوند. در بخش اول نگاهی گذرا داشتیم به حمایتهای اقتصادی مستقیم از کشاورزی و زراعت، اما دولت همچنین به تاکتیکهای پیچیده‌تری متوسل شد، به ویژه در شمال افغانستان. ***کشمکش بر سر تولید محصولات معیشتی و مصرفی (مانند گندم) به جای محصولات نقدی و قابل فروش (مانند پنبه) یک موضوع کلیدی در تلاش برای اعمال کنترل اجتماعی بود.*** گزارشها از برخی ولایات از ***فشار دولت بر دهقانان برای تولید محصولات نقدی و فشار مجاهدین بر آنان برای تولید محصولات معیشتی*** حکایت داشت. البته نتایج آن برای دولت امیدوارکننده نبود، چنان‌که در سال ۱۹۸۶ توزیع ۲۰۰۰ تن بذر به تولید تنها ۱۴۰۰۰ تن پنبه منجر شد، در حالی که در دهۀ ۱۹۷۰ زارعان با دریافت ۸۰-۶۵ تن بذر ۴۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ تن پنبه تولید می‌کردند. دولت همچنین بهای معاملهٔ پنبه و دیگر محصولات تجاری را تا سال ۱۹۹۱ بالا نگاه‌داشت تا از تولیدکنندگان حمایت کند. همچنین دولت اقدام به خرید مقادیر عظیم گندم با قیمت بالاکرد تا بهای آنها را برای مجاهدین افزایش و در عین حال دسترسی آنان به موادغذایی را در زمستان کاهش دهد. اما این اقدامات موفقیت چندانی به دنبال نداشت، چنان‌که در ولایات کندوز، بلخ و بدخشان در سال ۱۹۸۲ و در ولایت هلمند در سال ۱۹۸۵ گزارشهایی در این مورد وجود دارد. اقدامات پیشگیرانه مانند خریداری گروهیِ حیواناتی که برای حمل و نقل مورد استفاده قرار می‌گرفتند نیز در ولایات شرقی گزارش شده است، تا مجاهدین از دسترسی به آنها بازداشته شوند. یکی از مشکلات اعمال فشار اقتصادی بر مناطق اطراف در این واقعیت نهفته بود که وضع اقتصادی کشاورزان در برخی مناطق خارج از کنترل کابل، از مناطق تحت کنترل آن، بهتر بود؛ در حدی که مناطق اخیر به واردکردن کالاها از نواحی اول ـ که به نوبهٔ خود تدارکاتشان از پاکستان می‌رسید ـ دست می‌زدند. بدین ترتیب تنها در مناطقی که تخریب واقعاً در ابعاد وسیع صورت گرفته بود، مانند ولایت هرات، قحطی بیداد می‌کرد. یا مانند وضعیت در ولایت فاریاب در پاییز ـ زمستان ۹۰-۱۹۸۹ (۱۳۶۸)؛ یا این‌که حمایت با برتری استراتژیک خاص از جانب دولت همراه بود، مانند ولایت بلخ که حمایتهای اقتصادی دولت می‌توانست موازنه را در تلاش برای نفوذ در دلها و افکار مردم به نفع آن تغییر دهد. تلاش دولت در ولایت فاریاب موفقیت خاصی به دنبال داشت، چراکه ارسال

محموله‌های گندم جمع زیادی از مجاهدین را به جانب دولت کشاند. البته اعمال چنین سیاستهایی در طولانی‌مدت هزینه‌های سنگینی را در بر داشت و دولت را برای حل بحرانها آسیب پذیرتر می‌کرد. از سوی دیگر آن‌گونه که نجیب‌الله در اواسط سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) اشاره کرد، توزیع مواد غذایی برای مناطق، عملاً سقوط در تولید را به دنبال داشت، زیرا گندم به مناطقی برده می‌شد که ***ساکنان آنها پیش از این نه تنها نیازهای خود را از این نظر تأمین می‌کردند، بلکه دست به فروش محصولات اضافی خود نیز می‌زدند.*** [۱۵]

سیاست دولت در مورد قبایل

سیاست سنتی دولت افغانستان در مورد قبایل مرزی، ابزار آماده‌ای در اختیار رژیم کارمل گذاشت تا از آن به منظور آرام‌کردن وضعیت در نواحی مرزی بهره‌برداری کند، یعنی در جایی که گروههای مخالف مسلح در مراحل اولیهٔ جنگ فعال‌تر بودند. به نظر می‌رسد که حتی امین در اواخر ۱۹۷۹ (پاییز ۱۳۵۸) تلاش کرد از چنین شیوه‌ای استفاده کند و ـ بر اساس برخی منابع ـ موفقیتهایی در این زمینه داشت. تلاشهای اولیهٔ کارمل در این عرصه با فرستادن نمایندگانی به ولایات نتایج چندانی در برنداشت، به‌ویژه که اغلب اعضای هیأت حتی به مقصد نرسیدند. به والیان دستور داده شد تا بزرگان محلی را فراخوانند و دیدگاه دولت جدید را با آنان در میان بگذارند، اما این تلاشها نیز چندان موفقیت‌آمیز نبود. در اپریل ۱۹۸۰ (حمل ۱۳۵۹) کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا بر اهمیت ***سیاست سنتی صلح و همکاری دولت افغانستان با قبایل مرزی*** تأکید کرد. قبایل باید از نظر اقتصادی در حمایت می‌بودند، به سنتهای آنها احترام گذاشته می‌شد و جرگه یا مجمعی از نمایندگان قبایل باید در درون ***جبههٔ ملی پدروطن*** ایجاد می‌گردید (نگاه کنید به فصل دوازدهم). در اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان به نقش میهن‌پرستانهٔ رؤسا و بزرگان قبایل در حفظ صلح در مناطق قبایلی اشاره و تشکیل لویه‌جرگه (شورای سنتی قبیله‌ای) به عنوان یک نهاد دولتی اعلام شد. [۱۶]

البته عملی کردن تمامی این پروژه‌ها زمان زیادی را دربرگرفت. در جریان سال ۱۹۸۰ وزارت امور قبایل و سرحدات (مرزها) ابتکارات جدیدی را با هدف اولویت دادن به

سیاستهای دولت در مورد قبایل روی دست گرفت. ساختار این وزارت متکی بر سه بخش عمده در جلال‌آباد، قندهار و خوست و چند ادارهٔ کم‌اهمیت‌تر در اسمار، اسدآباد، تورخم، لشکرگاه و سپین‌بولدک بود. واضحاً ولایات ننگرهار، پکتیا و کنر علائق اصلی دولت را تشکیل می‌داد. سرپرستی هر منطقهٔ قبایلی را یک معاون وزیر بر عهده داشت که گفته می‌شد اختیارات کاملی در مورد مصرف پول و انجام کارهای لازم برای آرام‌کردن گروههای محلی دارد. در آغاز، فعالیت این وزارتخانه در اثر کمبود منابع انسانی و مالی شدیداً با مانع مواجه می‌شد. این وزارت تنها متکی به ۱۰۰ کادر خود بود که برخی مظنون به همکاری با مجاهدین بودند. پول کافی حتی برای پرداخت به مقامات وجود نداشت، چه رسد به این‌که به بزرگان و رهبران قبایل به دلیل همکاریشان پاداش داده شود. مشکلات مالی پس از مدتی رفع شد، اما مشکلات هماهنگی میان فعالیتهای وزارتخانه به همان اندازه بود که تداخل صلاحیتها با دیگر وزارتخانه‌ها و ارگانهای دولتی یعنی وزارتخانه‌های دفاع، داخله، ترانسپورت، تجارت، مالیه و **خاد**. اگرچه بعدها کادر بیشتری فراهم شد، کیفیت آنها همچنان نامناسب به نظر می‌رسید، چنان‌که کارمل در پایان سال ۱۹۸۵ (پاییز ۱۳۶۴) بر نیاز به انتصاب ***شماری از کادرهای مجرب از حزب و دستگاه دولت که به مناطق قبایلی متعلق بوده و یا از خود قبایل که آگاهی عمیق از مسایل آنها داشته باشند برای تقویت (این وزارتخانه)*** تأکید کرد و به وضوح ***نمایندگان وزارت امور ملیتها و قبایل در مناطق*** مانند دست‌اندرکاران دیگر حوزه‌های فعالیت جمهوری دموکراتیک افغانستان، از سوی کارمل متهم شدند که در اغلب موارد به صورت منفعلانه و کند، کار می‌کنند. اعمال این سیاست در سال ۱۹۸۶ با تصویب قانونی که حقوق سنتی قبایل را به رسمیت می‌شناخت، به اوج خود رسید.[۱۷]

آغاز کار، کاملاً امیدوارکننده به نظر می‌رسید. بر اساس ارزیابی یک سیاستمدار پاکستانی (از ایالت شمال غرب صوبهٔ سرحد) این واقعیت که وزرا از مردان قبایل پذیرایی می‌کردند، نقش مثبتی داشت و باعث می‌شد آنها احساس کنند که دولت به آنان اهمیت می‌دهد. برخی از قبایل که در پایان سال ۱۹۷۹ (پاییز ۱۳۵۸) علیه دولت می‌جنگیدند، سال بعد دست از این کار کشیدند. طی سال ۱۹۸۰ فیض‌محمد وزیر امور ملیتها و قبایل، که پیش از این در دوران جمهوری داوود به این پست منصوب شده بود،

توانست با طوایفی از قبایل شینواری، مهمند و تَنَی به توافق برسد که آنها بر اساس آن ۷۰۰۰ نیروی ملیشه در اختیار دولت می‌گذاشتند و سپس با بخشهایی از قبایل منگل و جاجی نیز (با توجه به بیگانگی آنها با بنیادگرایان) داد و ستدهای مشابهی صورت گرفت. به طور کلی بر اثر فعالیتهای وی طی تابستان ۱۹۸۰ رویارویی بین دولت و قبایل، کم و بیش فروکش کرد. اما این وزیر بعدتر در جریان تلاش مشابهی با قبیلهٔ جدران به قتل رسید. جانشین وی سلیمان لایق خط مشی او را تعقیب کرد و دولت تا پایان سال ۱۹۸۱ (پاییز ۱۳۶۰) سرانجام به این نتیجه رسید که مشکل قبایل تنها در چهارچوب یک نوع مصالحهٔ درازمدت قابل حل است و تنها توسل به شیوهٔ نظامی راه به جایی نخواهد برد.

در دسامبر ۱۹۸۱ (قوس ۱۳۶۰) سیاست جدیدی در مورد قبایل (عمدتاً از سوی نجیب‌الله) در پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب اعلام شد. پس از سال ۱۹۸۲ و به دنبال بیش از یک‌سال حالت وقفه و سکون، مذاکرات با بزرگان قبایل، عمدتاً به دلیل آمادگی کابل برای امضای توافقات ـ که بر اساس آنها تمامی فعالیتهای دولت در مناطق قبایلی نظم پیدا می‌کرد و طبق برنامه پیش می‌رفت ـ کم‌کم نتایج بهتری می‌داد. از قبایل خواسته شد تا دست به اقدامات مسلحانه علیه دولت نزنند؛ به مجاهدین از مناطق خود اجازهٔ عبور ندهند و از آنان حمایت نکنند و امنیت کاروانهای دولتی را تضمین نمایند. در عوض دولت به آنان پیشنهاد کرد که کالاهای مختلفی را برایشان عرضه نماید؛ مکاتب و مراکز صحی را در مناطق‌شان فعال کند؛ مساجد بسازد و در سنتهای محلی آنان مداخله نکند. آقای لایق همچنین به تشکیل مجدد بازار در مناطق قبایلی مساعدت کرد تا توجه قبایل را جلب کند.[۱۸]

بدین ترتیب، سلیمان لایق توانست روابط خوبی با بزرگان به ویژه در ولایت ننگرهار برقرار سازد و در همین حال مذکرات با متنفذین نورستان پس از سال ۱۹۸۳ ممکن است نقشی در توافقات بعدی با سرور نورستانی داشته باشد که به عنوان یک جنگ‌سالار بخشی از منطقه را زیر کنترل خود داشت. شیوهٔ جدید همچنین راه را برای توافق با طوایفی از قبایل جاجی، صافی و مَنگَل باز کرد و در مراحلی زمینه را برای تفاهم با قبایل در ولایات کُنَر و هلمند مساعد نمود. قابل ذکر است که دست‌کم یک‌بار به جان وزیر در جریان فعالیتهایش در مناطق قبایلی سوء قصدی صورت گرفت که او از آن جان سالم به در برد.[۱۹]

وزارت امور قبایل و سرحدات با وجود همهٔ مشکلات، فعالیتهای چشمگیری داشت. در سال ۱۹۸۳ (۱۳۶۲) گفته می‌شد که تمامی هتلهای کابل زیر کنترل آن قرار دارد و مملو از مهمانان آن از مناطق قبایلی است. در سال بعد حدود ۷۰۰ جلسه با مقامات قبایل در سراسر افغانستان برگزار شد و در سال ۱۹۸۳ سلیمان لایق در گفت‌وگو با یک افسر ک.گ.ب توانست ادعا کند که دست‌کم ۵ ۰۰۰ تن از بزرگان قبایلی را به جانب دولت کشانده است. البته میزان واقعی حمایت آنان را باید زیر سؤال برد و بر اساس اسناد دولتی، شمار بزرگان قبایل که دولت واقعاً می‌توانست به آنان اعتماد کند بسیار کمتر از اینها و جمعاً حدود ۵۰۰ تن می‌شد. در ولایت قندهار ۸۰ نفر، در زابل ۲۰، در پکتیکا ۵۰، در پکتیا ۱۰۰، در ننگرهار ۱۵۰، و در کنر حدود ۱۰۰ نفر.[20]

منطق اساسی در سیاست دولت در مورد قبایل این بود که به طور کلی قبایل پشتون نسبت به دیگر بخشهای جمعیت که دولت در نظر داشت حمایتشان را بخرد، انعطاف و نرمش بیشتری داشتند، اگرچه دست‌کم از سال ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) این سیاست به تدریج در تمام کشور به کار برده شد. اما این امر نیز درست است که اغلب گروههایی که با دولت وارد تماس شدند، استقلال خود را نیز حفظ کردند و همان‌طور که نجیب‌الله گفت، می‌خواستند ***هم خدا را داشته باشند و هم خرما را.*** فیض‌محمد، همان‌گونه که در همان اوایل در اپریل ۱۹۸۰ (حمل ۱۳۵۹) به یکی از مقامات شوروی گفت، به خوبی آگاه بود که قبایل مرزی را نمی‌توان به طور دایم در کنار دولت نگاه‌داشت، اما وی همچنین می‌دانست که تلاشهای مشابه از سوی احزاب اسلامی نیز ناکام خواهد ماند. در بازیِ جلب منافع، برای قبایل پیش از هر چیز کسب موقعیت بهتر نقش داشت تا جهت‌گیریهای مذهبی. در پلنوم دوازدهم کمیتهٔ مرکزی حزب در جولای ۱۹۸۳ (سرطان ۱۳۶۲) کارمل به صراحت این نیتش را برملا کرد که باید از سنتها در جهت ثبات بخشیدن به انقلاب بهره‌برداری کرد، اما در عین حال نباید اسیر آنها شد. تا پایان این سال (پاییز) کادرهای حزبی مؤظف شدند به نیرومندترین شکل ممکن با بزرگان و علمای مذهبی تماس برقرار و با آنان به صورت دائم مشورت کنند، تا از نفوذ آنها در جهت تقویت ***دولت انقلابی*** استفاده شود.[21]

اگر فرض بر این بود که جمعیت قبایلی به طور کلی نسبت به مباحث سیاسی زیاد حساس نیستند، بخشهای کوچی و عشایری آن، قطعاً توجه کمتری به این مسایل داشتند.

به نظر می‌رسید به باور کوچیها دولت جدید تفاوت چندانی با دولتهای گذشته نداشت. آنها از خدمت سربازی معاف بودند (و به همین دلیل ملیشه‌های مرزی از میان آنها ایجاد شده بود) و امکانات کلنیکهای حیوانی و دامی و نیز مکاتب سیّار در اختیارشان گذاشته می‌شد، اگرچه دولت مبارزات تبلیغاتی را برای اسکان آنها نیز افزایش داد.[۲۲]

جدا از این‌که رسوم و سنتهای کوچیها و نیز ***مناسبات موجود سنتی قبایلی، تجاری، اقتصادی، فرهنگی و خانوادگی آنان و مسیرهای مهاجرت‌شان*** رعایت می‌شد، اقداماتی نظیر حفر و اعمار چاههای آرتزیَن برای آبیاری، بهبود خدمات صحی حیوانی و دامی، سازماندهی مراکز صحی و ساخت مکاتب نیز برای جلب رضایت آنان روی دست گرفته شد. قرار بر این بود که ***کالاها در قدم نخست میان آن‌دسته از ساکنان قبایل که به صورت فعالانه با جمهوری دموکراتیک افغانستان همکاری داشته و خانواده‌های آنهایی که از ثمرات انقلاب ثور مسلحانه دفاع می‌کنند، توزیع شود.***[۲۳]

اگرچه همان‌گونه که نشان داده شد، برخی منابع به کسب موفقیتهایی در سالهای ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) و ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) اشاره کرده‌اند، دستاورد کلی سیاست قبایلی دولت نومیدکننده است. به نظر می‌رسد جریان پیوستن گروههای محلی به دولت در برخی مناطق به طور کلی فاقد اهمیت نبود و به عنوان مثال به نوشتهٔ یک خبرنگار (هوادار دولت) در سال ۱۹۸۰ در بخشهایی از ولایت کنر ۱۲ تن از رهبران قبیلهٔ مهمند و سه تن از رهبران قبیلهٔ صافی چنین قدمهایی برداشتند. با این حال در سال ۱۹۸۵ کارمل هنوز هم تأکید می‌کرد که به برقراری، گسترش و تقویت روابط با رهبران و بزرگان قبایل، ملّاها و علمای مناطق مرزی توجه جدی شود، چرا که تلاشهای قُبلی دستاوردهای کافی به همراه نداشت.[۲۴]

یکی از عواملی که جاذبهٔ سیاست قبایلی دولت را کاهش می‌داد، اقدامات خنثی‌کنندهٔ مجاهدین بود. به عنوان مثال در تابستان ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) دین‌گل منگل یکی از بزرگان منگل در پاکستان ربوده شده و از وی خواسته شد تا همکاری خود را با دولت متوقف کند. وی پس از امتناع از پذیرش از درخواستها به قتل رسید. اما مانع دیگر در درون دولت وجود داشت. کشمکشهای جناحی و ناسازگاری در بین مقامات دولتی، اتخاذ یک استراتژی واحد را غیرممکن می‌ساخت. یکی از محققان شوروی در سال ۱۹۸۴ شکایت کرد که برخی از رهبران جناح پرچم گرایش به استفاده از زور در مقابل

قبایل دارند، تا یک‌بار و برای همیشه از شرّ آنان راحت شوند و بدین ترتیب آنها تمام تلاش خود را به کار می‌برند تا فعالیتهای این وزارتخانه و اعتبار شخص سلیمان لایق را تضعیف کنند. مطمئناً در مورد فرستادن کالاهای حیاتی برای قبایل نیز اغلب مواقع کارشکنی می‌شد. رؤسای قبایل شکایت می‌کردند که چنین اقداماتی به اعتبار آنها و از همین رو به دورنمای *آشتی‌جویی* که مورد حمایت آنهاست، ضربه می‌زنند. کارمل نیز بارها در این مورد زبان به انتقاد گشود: کالاهایی که برای قبایل مقرر شده اغلب از مراکز ولایت دورتر نمی‌رود یا در بازار سیاه فروخته می‌شود. لازم است اقدامات مؤثری در زودترین فرصت ممکن در نواحی مرزی روی دست گرفته شود. باید به مسئلهٔ تدارکات و وسایط حمل و نقل، از جمله مشکل ترانسپورتی قبایل مرزی، توجه ویژه‌ای مبذول شود تا کالاها به مناطق مرزی رسانده شده و محصولات قبایل نیز به کابل و دیگر مناطق کشور انتقال داده شود. کارمل همچنین پیشنهاد کرد تا یک گروه عملیاتی متشکل از *مقامات مسئول و برخوردار از صلاحیت و قدرت کافی* تشکیل شود، تا بتوانند اغلب مشکلات را مستقیماً در خود مناطق حل و فصل کند. اما یک سال بعد، رئیس جمهور جدید نجیب‌الله هنوز انتقاد داشت که ادارات دولت پروتکلهای امضا شده با قبایل را نقض می‌کنند. در برخی از موارد ارتش سرخ مشکل‌ساز بود. به عنوان مثال، نیروهای آن در سال ۱۹۸۱ وارد قلمرو قبایلی جاجی شده، توافقات را نقض کردند و مخالفت قوای ملیشه را برانگیختند.[۲۵]

به طور خلاصه، نتایج هرچند ضعیفی که در دورهٔ اول به دست آمد؛ ناشی از این برداشت برخی از رهبران گروهها بود که جمهوری دموکراتیک افغانستان به سرعت سقوط نخواهد کرد. این ویژگی دولت جدید که (نسبت به رژیم امین) کمتر دست به خونریزی زد، نیز تا حدودی بر این قضیه بی‌تأثیر نبود. برخی از *فرصت‌طلب‌ترین* عناصر جنبش مقاومت (یا نیروهای کمتر ایدئولوژیک آن) در همین زمان، راهی مخالفِ بخشهای ملی‌گرا و یا ضد بیگانهٔ جامعه را در پیش گرفتند. در نهایت اشغال شوروی دو اثر ضد و نقیض داشت. از یک طرف ورود ارتش سرخ بسیاری را به مخالفت فعالانه کشاند و از جانب دیگر این اقدام مانع سقوط دولت کابل در کوتاه‌مدت شد. هر قدر جمهوری دموکراتیک پایه‌های خود را مستحکم می‌کرد، به همان نسبت اعتبار آن به عنوان یک گزینهٔ بدیل برای گروههای جنگ‌گریز مجاهدین بیشتر می‌شد. ضعف کلی

قدرت دولتی در سال ۱۹۷۹ و اوایل ۱۹۸۰ (۱۳۵۸) بسیاری از گروههای محلی را وادار کرد تا بر استقلال خود پافشاری کنند، اما از آن رو که دست‌کم یک دولت سایه دوباره شکل گرفت و توانست ظرفیت تلافی‌جویی و توزیع منابع را به دست آورد، برخی از این گروهها راه سازش و معامله را در پیش گرفتند.

فصل دوازدهم

نخستین استراتژی سیاسی «آشتی‌جویی»

نهادهای محلی قدرت

نخستین تحول در سیاست دولت در مورد قبایل، در جهت تلاش برای بهبود هرچه بیشتر روابط با قبایل مرزی، به شکل نهادی‌ساختن جرگه یا مجمع سنتی قبایلی به عنوان نوعی شورای محلی و پذیرش آن در سراسر کشور یعنی حتی خارج از قلمرو قبایل تبارز یافت. امین پیش از این برخی از جرگه‌های متشکل از بزرگان قبایلی را سازمان داد و در همین حال در سالهای ۱۹۷۹ـ۱۹۸۰ شماری از این نوع گردهمایی‌ها از سوی قبایل مخالف با حمایت احزاب مخالف سنتی برگزار شد که آزمونی بود برای ارزیابی میزان نفوذ گروههای اسلامی. اما روشن نیست که دولت از این رویدادها الهام گرفته باشد.

نخستین جرگه‌ها از سوی دولت به عنوان گردهمایی‌های موقتی بزرگان در سال ۱۳۶۰ برگزار شد که شمار آنها در این سال به ۱۵۰ می‌رسید، اگرچه به زودی روشن شد که چنان اقداماتی چندان مؤثر نیست. در سال ۱۹۸۱ پیش‌نویس قانون ارگانهای قدرت

محلی پیشنهاد شد، اما تصویب آن تا جون ۱۹۸۴ (جوزای ۱۳۶۳) و پس از انجام **بحثهای عمیق** در این مورد طول کشید. بر اساس این قانون جرگه‌های محلی دایمی تشکیل شدند که به عنوان شوراهای اداری محلی تا سطح روستاها عمل می‌کردند و اعضایشان از میان مردم انتخاب می‌شدند. این جرگه‌ها تبدیل به بالاترین ارگانهای دولتی در مناطق مربوطه شدند و حتی مسایل مهمی چون سربازگیری (بر اساس قانون) به تصمیم آنها واگذار شد. حزب، جبههٔ ملی پدروطن (نگاه کنید به قسمت بعد)، دیگر سازمانهای تعاونی، اجتماعی و سیاسی حق داشتند نامزدهایی را معرفی کنند ـ که نقش نمایندگان مردم را در جرگه‌های محلی می‌یافتند ـ و سپس انتخاباتی در بین مردم محلی (با بلند کردن دست) برگزار می‌شد. جرگه‌ها پس از انتخاب، فعالیتهای خود را ***در خط سازگار با حزب*** و در جهت تحکیم ثمرات انقلاب ثور و ***الغای بقایای روابط فئودالی و ماقبل فئودالی*** انجام می‌دادند. وظایف آنها شامل همکاری در اجرای اصلاحات اجتماعی، مبارزه با بی‌سوادی و کمک به جلب سرباز می‌شد. اعلام شد که هدف از اقدامات اخیر، ***ارزش نهادن به جرگه به عنوان یک ستون در تعریف جدید از قدرت محلی است*** یعنی تبدیل آن به حلقهٔ اتصال رسمی با قدرت مرکزی. قانون جدید، بر اساس یک فرمول بلندپروازانه، حق مشارکت وسیع ***همهٔ وطن‌پرستان واقعی... و شخصیتهای با اعتبار اجتماعی همهٔ ملیتها، قبایل و طوایف*** را در آنها تضمین می‌کرد. دولت ظاهراً امید زیادی به نهاد جدید بسته بود و در فبروری ۱۹۸۴ (دلو ۱۳۶۲) نخستین فارغ‌التحصیلان دانشکدهٔ ارگانهای قدرت محلی (بخشی از مؤسسهٔ علوم اجتماعی وابسته به کمیتهٔ مرکزی حزب) گواهینامه‌های خود را دریافت کردند. این دانشکده دو سال پیشتر از آن ایجاد شده بود.[۲۶]

تلاشهای گسترده‌ای در سال ۱۹۸۵، پس از تدوین طرح مفصلی در اوایل ۱۹۸۳ (زمستان ۱۳۶۱) به راه افتاد تا این دیدگاه در سراسر کشور تبلیغ شود که دولت به سنتها و رسوم احترام می‌گذارد و با خودمختاری محلی موافق است. دو رویداد اصلی در همین مورد برگزاری لویه جرگه‌هایی در کابل در اپریل (حمل ۱۳۶۳) با حضور نمایندگانی از سراسر افغانستان و در سپتامبر (میزان) با حضور نمایندگان قبایل مرزی بود که در اولی ۱۷۹۶ تن و در دومی ۳۷۰۰ تن (عمدتاً از پشتونهای ایالت شمال غرب پاکستان) شرکت داشتند. این گردهماییها نقطهٔ اوج تلاشهای قبلی برای گزینش شوراهای محلی به

شمارمی رفت. شرکت‌کنندگان به هیچ وجه همگی بزرگان قبایلی نبودند. در جرگهٔ اولی حدود ۲۵/۴ درصد به آنها و ۱۱ درصد به علمای مذهبی تعلق داشت و در همین حال ۱۳۰ تن از آنان نمایندگان **رژیم سابق** و ۳۸ تن فرماندهان ملیشه بودند. در جرگهٔ دوم بزرگان محلی حضور پر رنگ‌تری داشته و ۶۰ درصد شرکت‌کنندگان، و ملّایان ۱۰ درصد آنان را تشکیل می‌دادند. دشوار است میزان اثرگذاری این ابتکارات را ارزیابی کنیم، اما مجاهدین در اثر این اقدامات تحریک شدند و موجی از ترور **همدستان** دولت به راه افتاد. به موازات و در ارتباط با برگزاری جرگه‌هایی در کابل، دولت تلاش کرد جرگه‌های دائمی هرچه بیشتری را در مناطق سازماندهی کند. جرگه‌های قبایلی از هر قبیله نمایندگی می‌کرد و ۸۸ جرگه در سالهای ۸۶-۱۹۸۵ در مناطق مرزی تشکیل شد که در آنها ۵۰۰ تن از نمایندگان ***امین و مورد اعتماد*** قبایل شرکت کردند. هر شهر جرگهٔ خاص خود را داشت و به زودی صدها جرگهٔ روستایی به وجود آمد.[۲۷]

در ارتباط با شکل انتخابات، به کار بردن تعبیراتی چون **مشارکت وسیع** و **دموکراسی** ظاهراً بیشتر تبلیغات بود تا واقعیت. در انتخابات جرگه‌های محلی شهر کابل در اگست ۱۹۸۵ (اسد ۱۳۶۴) از میان ۴۶۶ نامزد، ۴۱۳ تن به اتفاق آراء و ۴۸ تن با اکثریت آراء انتخاب شدند و تنها ۵ تن آرای لازم را کسب نکردند. به نظر می‌رسید این انتخابات بالاترین جلوهٔ دموکراسی باشد. در خارج از خود پایتخت، در ولایت کابل تمامی ۵۹۱ نامزد به اتفاق آراء انتخاب شدند. مشارکت رأی‌دهندگان ۹۰/۳٪ بود و تنها ۲۲/۰٪ رأی مخالف دادند.[۲۸]

در واقع نقش جرگه‌ها بیشتر مشورتی بود. به تعبیر کارمل، ***رهبران قبایل و اعضای جرگه‌های دائم... باید از طریق همکاری فعالانه با قدرت انقلابی بر پایهٔ منافع مشترک جذب شوند، تا به مشکلات محلی و نیازهای مناطق رسیدگی شود.*** به گفتهٔ وی در صورت دستیابی به این هدف، ***مردم نیز همکاری فعالانه با دولت را شروع خواهند کرد. بدین وسیله حزب و ارگانهای دولتی نفوذ خود را در میان توده‌های قبایلی گسترش خواهند بخشید.*** برخی از ناظران در سال ۱۹۸۴ خبر از افزایش محدود ظرفیت دولت برای جذب نیرو از میان طوایف محلی دادند، اما باز هم کابل اجرای سیاستهای مورد نظر خود را دشوار یافت. آغاز روند بسیار آهسته بود، تا آنجا که تا جولای ۱۹۸۶ (سرطان ۱۳۶۵) تنها در ۱۳۰۰ ناحیهٔ مسکونی جرگه‌هایی ایجاد شد. علاوه بر این

ـ همان‌گونه که رئیس جمهور نجیب‌الله بعدها پذیرفت ـ **گسترش ارگانهای مرکزی و محلی عمدتاً با جذب افرادی از قشر روشنفکر و تحصیل‌کرده امکان‌پذیر شده است، در حالی که سرمایه‌گذاران خصوصی، تاجران، دهقانان، زمین‌داران کوچک و کوچیها عملاً فراموش شده‌اند و یا حضور نمایندگان آنها بسیار کمرنگ بوده است.** از میان ۱۴۰۰۰ نفری که برای جرگه‌های محلی انتخاب شدند، به طور کلی دست‌کم ۲۵۰۰ نفر معلم و ۴۳۳۸ تن جزء روشنفکران و تحصیل‌کردگان بودند. کارمل شخصاً با لحنی انتقادآمیز گفت، از میان **نقایص و کمبودهای کار با قبایل مرزی** باید به این واقعیت نیز اشاره کرد که جرگه‌های مشورتی به صورت منظم برگزار نمی‌شوند. زمانی در تابستان ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) پذیرفته شد که شوراهای محلی هنوز هم تبدیل به **ارگانهای واقعی** نشده‌اند.[۲۹]

علاوه بر این، اکثر بزرگان محلی حتی وقتی که طرفدار تماس با دولت بودند، تمایل زیادی به پشتیبانی از تشکیل این ارگانها نداشتند، به ویژه زمانی که با اجرای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی (هرچند به شکل ملایم) همراه می‌شد. یکی از کمبودهای جدی در این واقعیت نهفته بود که به تعبیر نجیب‌الله، ارگانهای محلی در مورد مسایل جدی صلاحیت واقعی نداشتند. مهم‌تر از همه به این دلیل که متصدیان محلی حزب ـ که نمی‌خواستند قدرت خود را از دست بدهند ـ دست به خراب‌کاری می‌زدند.[۳۰]

از جانب دیگر، در حالی که طرحها برای تجدید ساختار ادارات محلی براساس جرگه تدوین می‌شد، در سطح ادارات ولایتی گرایش دیگری وجود داشت. در افغانستان به طور سنتی قدرت محلی در دستان والیان ولایات متمرکز شده بود. اما پس از انقلاب ثور، این قدرت به ارگانهای حزبی منتقل شد. در برابر این تحول نه تنها دهقانان ـ که همچنان برای رسیدگی به اکثر تقاضاها و شکایات خود با والیان سر و کار داشتند ـ بلکه خود والیان نیز مقاومت می‌کردند. به عنوان مثال یکی از مفسّران شوروی در سالهای ۸۴-۱۹۸۳ در ولایت غزنی به چنین موضوعی اشاره می‌کند و شخص کارمل در اواخر ۱۹۸۴ (پاییز ۱۳۶۳) این مسئله را پذیرفت. ظاهراً کارمل از اوایل ۱۹۸۲ (زمستان ۱۳۶۱) بر این سیاست تأکید کرد و منشیان ولایتی حزب از **صلاحیت بالایی برخوردار شدند.**[۳۱]

در هر صورت این روند به زودی جهت معکوس به خود گرفت. قدرت والیان با این تصمیم که آنها بتوانند ولسوالها (فرمانداران) و علاقه‌دارها (بخشداران) را پس از

مشورت با کمیته‌های ولایتی حزب انتخاب کنند، افزایش یافت و در همین حال ***شوراهای ولایتی*** به ریاست والیان ایجاد شد. با تصویب بودجهٔ ادارات محلی نیز صلاحیتهای والیان بیشتر شد. فرض بر این بود که والیان ***تصمیمات و مصوبه‌های رهبری حزب و دولت و رهبری کمیته‌های حزبی را مورد ملاحظهٔ جدی قرار دهند و براساس این تصمیمات عمل کنند*** به‌گونه‌ای که هماهنگی کاملی به دست آید. موقعیت والیان ولایات در سالهای بعد، هنگامی که قرار شد ***منشی‌های کمیته‌های ولایتی حزب، فرماندهان واحدهای قوای مسلح*** پلیس و رؤسای امنیت دولتی ولایات نه تنها با آنها کار، بلکه از آنها اطاعت کنند، افزایش بیشتری پیدا کرد.[۳۲]

تصمیم آخری (طبق برخی از منابع) براساس توصیهٔ مستشاران شوروی اتخاذ شد که در سالهای ۸۸-۱۹۸۷ (۷-۱۳۶۶) بر تقویت ساختار قدرت از جمله در سطوح محلی تأکید می‌کردند. به نظر می‌رسد این اقدام، به ویژه زمانی که والی یک چهرهٔ متنفذ محلی بود، اثرات مثبتی داشته است. به عنوان مثال می‌توان به اثرات چنین اقداماتی در هرات و قندهار (نگاه کنید به فصل سیزدهم، قسمت سوم) و بنا بر ادعای شورویها، همچنین (به میزان کمتر) در ننگرهار، ارزگان و هلمند اشاره کرد. در مورد ولایت ننگرهار، یک افسر ارشد ک.گ.ب گزارش داد که والی وکیل‌اعظم شینواری بیشتر از منشی حزب، که فقط دربارهٔ فعالیتهای تبلیغاتی و میتینگها صحبت می‌کرد، در جریان اوضاع قرار داشت. در اغلب ولایات، والیان نتوانستند از صلاحیتهای جدید خود به صورت مؤثری استفاده کنند و مستشاران شوروی پس از خروج ارتش سرخ مدیریت اصلاحات را مورد انتقاد قرار دادند، چراکه هرچند والیان در مناطق خود تبدیل به ***خانهای واقعی*** شده بودند، همچنان برای خلاصی از شرّ مجاهدین به پشتیبانی مرکز (و پیش از آن ارتش سرخ) متکی بودند.[۳۳]

جنبهٔ دیگر بهره‌برداری از ساختارهای محلی دولت در تلاشها به منظور ***آشتی‌جویی***، ایجاد و ترفیع واحدهای اداری، ظاهراً به دلیل مصالح محلی بود. چندین علاقه‌داری (بخشداری) جدید ایجاد شد. به عنوان مثال در ولایت کابل، گلدره (ولسوالی شکردرّه) در سال ۱۹۸۳ و موسایی (ولسوالی چهارآسیاب) در سال ۱۹۸۶. شماری از علاقه‌داریها هم به ولسوالی تبدیل شدند؛ مثل کلدار (در ولایت سمنگان) در سال ۱۹۸۳. در همین سال ولسوالی اصلی در ولایت خوست به صورت مستقیم زیر نظر

ادارهٔ عمومی ارگانهای قدرت محلی قرار داشت که بدین ترتیب از ولایت پکتیا کنترل می‌شد. حتی دو ولایت جدید نیز ایجاد شد: سرپل در ۱۹۸۸ و نورستان چند ماه پس از آن.[۳۴]

اصلاحات جرگه‌ها به مفهوم گسترش سیاست قبایلی دولت در سراسر کشور بود. در همین راستا، ***وزارت امور قبایل و سرحدات*** در ماه می ۱۹۸۱ (ثور ۱۳۶۰) به ***وزارت ملیتها و قبایل*** تغییر نام داد که در آن ریاستهایی برای ملیتها و نیز قبایل ایجاد شد. ادارهٔ دوم باگروهها و جوامع محلی در سراسر کشور سر و کار داشت.[۳۵]

جبههٔ ملی پدر وطن

نخستین تلاشهای سیاسی دولت برای بیرون رفت از حال انزوایی که احساس کرد دامنگیرش شده، در سال ۱۹۸۱ صورت گرفت. در ۱۸ جولای این سال (۲۷ سرطان ۱۳۶۰) عفو عمومی ضدّانقلابیونی اعلام شد که سلاحهای خود را به زمین بگذارند. این خود نوعی اعتراف غیررسمی به عدم امکان ریشه‌کنی مخالفین تنها با توسل به زور بود. (به نظر می‌رسد عفو غیررسمی حتی پیش از این زمان جریان داشته است.) ابتکار اصلی، ایجاد ***جبههٔ ملی پدروطن*** بود، یک سازمان عظیم طرفدار ح.د.خ.ا با هدف جلب حمایت کسانی که آمادهٔ همکاری با دولت بودند، اما نمی‌خواستند با دیدگاه ایدئولوژیک آن همنوایی کنند. ایدهٔ ایجاد ***یک جبههٔ وسیع ملی*** در واقع پیش از آن در مارچ ۱۹۸۰ (حوت ۱۳۵۸) از سوی ببرک کارمل مطرح شد. اما تلاش به طرفداری از این جبهه تنها از جنوری ۱۹۸۱ (جدی ۱۳۵۹) همراه با موج تظاهرات ***خودانگیخته*** آغاز گردید. نخستین قدم واقعی در این جهت برگزاری جرگهٔ قبایل در کابل در ماه می ۱۹۸۱ (ثور ۱۳۶۰) در چارچوب وزارت امور قبایل و سرحدات بود که سپس حمایت خود را از ایجاد جبهه اعلام کرد. (و کمی بعد شرکت‌کنندگان آن جمعی از اعضای جبهه را تشکیل دادند.) کنگرهٔ افتتاحیهٔ آن سرانجام در ماه جون ۱۹۸۱ (جوزای ۱۳۶۰) و پس از آن‌که سه بار طی ماههای مارچ، اپریل و می (حوت، حمل و ثور) به تعویق افتاد، برگزار شد. البته اجلاس آن به جای آن‌که بر اساس برنامه‌ریزی قبلی چهار روز به درازا بکشد، یک روزه به پایان رسید. ولی برای این‌که فعالیتهای جبهه ریشه بگیرد، زمان زیادی لازم

بود. نخستین کمیته‌های ولایتی از نوامبر ۱۹۸۱ (عقرب ۱۳۶۰) ایجاد شد و نخستین جرگهٔ آن (که ربطی به جرگه‌های محلی نداشت) در روستایی در ولایت کابل در ماه دسامبر (قوس) برگزار گردید. در واقع، تلاشهای جبهه در دو سال اول به هیچ وجه ثمراتی به دنبال نداشت و به نظر می‌رسد تنها پس از سال ۱۹۸۳ اهمیت واقعی پیدا کرد. یکی از دلایل کندی فعالیت جبهه در اثر موج تروری بود که علیه اعضای ارشد آن به راه افتاد و ۲۷ تن از آنان تنها ظرف یک ماه پس از انعقاد کنگرهٔ تأسیس، کشته شدند.[۳۶]

جبهه، مسئولِ تعیین امامان مساجد، انتصابات در ادارات محلی، توزیع کمکهای رایگان اتحاد شوروی و نظایر آن بود. صالح‌محمد زیرَی رئیس این جبهه و یکی از چهره‌های برجستهٔ ح.د.خ.ا اظهار داشت که ***در همکاری محض با رهبران قبایل*** کار کرده است. در واقع حزب از یک موقعیت کاملاً مسلط در درون جبهه برخوردار بود و تمامی پستهای مهم را در اختیار داشت. به زودی اعلام شد که جبههٔ ملی پدروطن، ۷۰۰ ۰۰۰ عضو دارد که بعد گویا شمار آن به یک میلیون نفر رسید، اما در واقع اکثریت آنها اعضای سازمانهای وابستهٔ موجود نظیر ***شورای دموکراتیک زنان افغانستان***، ***سازمان دموکراتیک زنان افغانستان*** و اتحادیه‌های تجاری بودند که همگی از سوی حزب کنترل می‌شدند. اندازهٔ واقعی قدرت جبهه را می‌توان از شمار اعضای فردی آن دریافت که در سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) بسیار کمتر از ارقام یاد شده بود و به ۰۰۰ ۶۷ تن می‌رسید. این رقم در سال ۱۹۸۶ و در اوج فعالیتهای جبهه به ۱۱۲۲۰۹ تن رسید که چشمگیر، اما کمتر از اعضای خود حزب بود. در ماه می ۱۹۸۵ (ثور ۱۳۶۴) در تلاش برای گسترش فعالیت جبهه، عبدالرحیم هاتف که یک تاجر غیرحزبی ولی نزدیک به صالح‌محمد زیری بود، به ریاست آن منصوب شد. این اقدام احتمالاً اثرات محدودی داشت، چرا که در سالهای ۶-۱۹۸۵ شمار قابل‌توجهی از چهره‌هایی که به عنوان ***مسلمانان پاک*** شناخته می‌شدند، به دولت کابل پیوستند.[۳۷]

میزان موفقیت جبههٔ ملی پدروطن در مناطق اطراف، موضوعی جنجالی است. جبهه در سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) تنها از ۲۹۵ روستا و در اوج گسترش خود در سال ۱۹۸۶، از ۹۲۲ روستا نمایندگی می‌کرد، یعنی تنها ۲۰ درصد از شوراهای آن در روستاها فعال بودند. به هر حال، اغلب شوراها در نواحی شهری کار چندانی بیشتر از جذب اعضای ***سازمانهای اجتماعی*** نمی‌کردند، به گونه‌ای که ساکنان روستاها درصد بیشتری را در

میان اعضای فردی جبهه تشکیل می‌دادند، اگرچه شمار مطلق آنها هنوز هم بسیار پایین‌تر از انتظار بود. در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) الگوی عضویت به ترتیب زیر بود: دهقانان ۵۴/۵ درصد؛ زمین‌داران کوچک ۳ درصد؛ کارگران ۹ درصد؛ صنعتگران ۱۳ درصد و روشنفکران ۱۱ درصد.

هدف اولیهٔ دولت جلب همکاری بزرگان پشتون، به ویژه از میان قبایل مرزی بود. به همین دلیل اولین رئیس جبهه از میان قبیلهٔ درانی قندهار انتخاب شده بود و در همین حال حلقهٔ مهم رهبری آن در سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) از سه پشتون، یک تاجیک و یک ازبک تشکیل می‌شد. در کمیتهٔ ملی توازن بیشتری برقرار شده بود و در ترکیب (۹۶ عضوی) آن ۴۵/۸ درصد پشتون، ۳۵/۴٪ تاجیک، ۵/۲٪ ازبک، ۵/۲٪ هزاره، ۳/۱٪ ترکمن و ۵/۱٪ مجموع دیگر ملیتها مشاهده می‌شد. در عمل، نفوذ آن در مناطق روستایی هرچه بوده باشد، توجه اصلی به مناطق شمال کشور متمرکز شده بود، چنان‌که این مسئله در جدولهای شمارهٔ ۴۴ و ۴۵ نشان داده شده است. توزیع قومی اعضای فردی و مستقل (۱۹۸۸) به گونهٔ ذیل بود: پشتونها ۳۰/۴ درصد، تاجیکها ۴۰ درصد، ازبکها ۱۳/۵ درصد، هزاره‌ها ۷/۷ درصد و ترکمنها ۳/۵ درصد. به نوشتهٔ یکی از محققان فرانسوی، بزرگان مناطق قبایلی فرار به پاکستان را در مقایسه با طرفداری از دولت آسان‌تر و بی‌خطرتر یافتند. همچنین گفته می‌شد که تلاشها در جنوب غرب (ولایات نیمروز، فراه و هلمند) و نیز در نواحی کوهستان و نورستان نتایجی به دنبال داشته است.[۳۸]

در برخی از محیطهای محلی جبهه به طور نسبی در جلب نیروهای ملیشه برای مخالفت با مجاهدین موفقیتهایی به دست آورد. به عنوان مثال در ولسوالی شولگره در جنوب مزارشریف، که جبهه یکی از نخستین موفقیتهای خود را به دست آورد. حزب اصلی مجاهدین (*جمعیت اسلامی*) توانست در اوایل ۱۹۸۴ (زمستان ۱۳۶۲) ۳۰۰ مرد مسلح فراهم کند. نیروهای ملیشه در این ناحیه در آغاز این سال (جدی ۱۳۶۲) و زمانی شکل گرفت که عصمت‌الله خان، ***زمین‌دار ثروتمند ولی بی‌سواد و رهبر طایفه*** با دولت به توافق صلح رسید و وارد جبهه شد. وی ادعا می‌کرد که پس از قبول اصلاحات ارضی رابطه‌اش با جمعیت خراب شده و پس از آن در اپریل ۱۹۷۹ (حمل ۱۳۵۸) به پاکستان گریخته است. او ۳۴۰ مرد را که ۱۲۰ تن از آنها مسلح بودند فراهم کرد. وی با توجه به

پشتیبانی دولت به سرعت توانست یک گروه ملیشهٔ ۲۵۰ نفری تشکیل دهد.[۳۹]

پیامی که جبههٔ ملی پدر وطن برای مناطق اطراف داشت، بسیار ساده و درک آن آسان بود. بر اساس گزارشها، روستاییان جنوب ولایت بلخ در سال ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) تصور می‌کردند که برای جلوگیری از بمباران روستاهایشان بهتر است به جبهه بپیوندند. برخی مواقع القای این ذهنیت کافی نبود و باید با بزرگان روستایی توافق می‌شد تا در ازای توقف بمبارانها، رابطهٔ خود را با مجاهدین متوقف کنند. منابع جنبش مقاومت ***برخی از رهبران سنتی*** را متهم می‌کردند که از ***سادگی*** دهقانان استفاده نموده و خود را به دشمن فروخته‌اند.[۴۰]

به هر حال، در نهایت فعالیت چند سالهٔ جبههٔ ملی پدر وطن نومیدکننده بود. پس از سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) نشانه‌های انحطاط در استراتژی دولت پدیدار شد. در دومین کنفرانس حزب ***ائتلاف نیروهای مختلف سیاسی در جبههٔ ملی پدر وطن*** همراه با تبدیل جبهه به یک ***نهاد مستقل*** که بر روستاییان مؤثر باشد پیشنهاد شد، اما این اقدامات نتایج خاصی به دنبال نداشت. شخص رئیس جمهور نجیب‌الله در اکتبر ۱۹۸۷ (میزان ۱۳۶۶) پذیرفت که ***فعالیتهای جبههٔ ملی پدر وطن هنوز هم عمدتاً شکلی و صوری است و تنها شهرهای بزرگ زیر نفوذ آن قرار دارد*** و این‌که ***این سازمان بخش کاملی از حزب و فاقد استقلال سیاسی تصور می‌شود.*** در پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب از تأخیر در آموزش کادرها و سپردن برخی از موقعیتها به افراد بی‌تجربه و تحصیل‌نکرده انتقاد شد. همچنین انتقادهایی نسبت به همکاری محدود جبهه با سازمانهای اجتماعی تشکیل‌دهندهٔ آن وجود داشت. آمارها نیز از سقوط جبهه حکایت داشت. ارقام مربوط به سال ۱۹۸۸ کاهش محدودی در شمار اعضا را نشان می‌دهد، به طوری که مجموع اعضای مستقل آن به ۱۰۶۰۰۰ تقلیل یافت، اما در دو سال بعد سقوط تسریع شد و در آغاز ۱۹۹۰ (زمستان ۱۳۶۸) کمی پیش از انحلال جبهه در بحبوحهٔ انتقادها از عدم فعالیت آن، این رقم به ۷۲۶۶۵ نفر کاهش پیدا کرد.[۴۱]

همان‌گونه که اشاره شد، سیاست جبههٔ ملی پدر وطن واضحاً مزایا و اثرات مثبتی نسبت به سیاستهای دولت در مورد قبایل داشت، چرا که این سیاست به آسانی برگشت‌پذیر نبود و دستاوردها پایدارتری داشت. جای شگفتی نیست که این سیاست میان قبایل مرزی از محبوبیت چندانی برخوردار نبود. در مواردی، شماری از بزرگان که

هیچ‌وقت کمترین تماس با ح.د.خ.ا را قبول نداشتند، از این شیوهٔ برخورد غیرایدئولوژیک استقبال کردند. از سوی دیگر موفقیت چنین سیاستی به شدت وابسته به دستاوردهای نظامی نیروهای شوروی و افغانستان و حتی بیشتر از آن به ایجاد قوای مستحکم ملیشه بود، چراکه در غیر این صورت بزرگان محلی اغلب مجبور می‌شدند از ترس انتقام‌جویی مجاهدین، به شهرها پناهنده شوند و طرفداران روستایی خود را از دست بدهند و در موارد زیادی چنین رویدادهایی اتفاق افتاد. کمبود اصلی جبههٔ ملی پدروطن اثرات محدود آن بر ایجاد نیروهای ملیشه بود. جبهه همچنین نتوانست به هدف کلی‌تر بسیج جامعه برای پشتیبانی از رژیم دست یابد. به عنوان مثال جبهه در سال ۱۹۸۴ توانست تنها ۵۰۰ جوان را در کابل **متقاعد** کند که به نیروهای مسلح بپیوندند و بخش ناچیزی از اعضای آن از پایتخت عملاً وارد دورهٔ خدمت نظامی شدند. وضعیت در سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) و در اوج فعالیتهای آن تفاوت چندانی نکرد. بر اثر تلاشهای آن در تمام افغانستان ۳۶۸۵ نفر به نیروهای مسلح پیوستند، ۷۹۵ نفر به گروههای دفاع خودی و ۱۳۰۰ نفر به گروههای مدافعین انقلاب. در همان سال در دوره‌های سوادآموزی سازماندهی شده از سوی جبهه، که بخش کوچکی از مجموعهٔ فعالیتهای آن را تشکیل می‌داد، ۱۷ ۰۰۰ تن شرکت کردند.[۴۲]

سال ۱۹۸۳ نخستین سالی بود که وزیر خارجهٔ شوروی بر اساس یک سند محرمانه تعبیر **تحکیم** رژیم افغانستان را در مورد آن به کار برد (و چنین چیزی از سوی منابع نزدیک به جنبش مقاومت نیز تأیید شده است)، اگرچه گرومیکو در عین حال پذیرفت که وضعیت هنوز هم **پیچیده** است. در واقع، اگر چه دولت در این زمان ممکن بود روند ایجاد ثبات در برخی مناطق را در اطراف کشور آغاز کرده باشد، توانایی آن در کنترل اوضاع هنوز هم بسیار محدود بود. در سال ۱۹۸۳ (۱۳۶۲) دولت افغانستان توانست تنها ۳۴ ۰۰۰ تن گندم را جمع‌آوری کند. برخی منابع شوروی اگرچه این برداشت غربیها را رد کرده‌اند که دولت کابل در صورت خروج ارتش سرخ بلافاصله سقوط می‌کرد، به طور خصوصی دربارهٔ ادامهٔ حیات آن، حتی در صورت توقف حمایت خارجی از مجاهدین، شک و تردیدهایی را مطرح ساخته‌اند.[۴۳]

گفت‌وگوهایی میان چهره‌های برجسته در اردوگاههای آوارگان افغان در پاکستان دربارهٔ برگزاری یک لویه جرگه به منظور مذاکره با دولت کارمل وجود داشت. اما نتایج

خاصی از آنها به دست نیامد. در داخل افغانستان معیار اصلی برای اندازه‌گیری میزان گسترش نفوذ دولت، تسلیم شدن گروههای مسلح بود. این‌که پیش از تشکیل **نیروهای منطقه‌ای** در سال ۱۹۸۳ دولت با آنها چه برخوردی داشت (رجوع کنید به بخش چهارم کتاب) به درستی روشن نیست. این ادعا که ۲۰۰ فرمانده همراه با ۰۰۰ ۲۱ تن از مخالفین تا ماه مارچ این سال (حوت ۱۳۶۱) سلاحهای خود را به زمین گذاشته باشند معتبر به نظر نمی‌رسد و ممکن منظور از آن بیشتر شمار مردان دارای توانایی جسمی بوده باشد که از فرمان رهبران تبعیت می‌کردند و نه آنهایی که واقعاً اسلحه داشتند. کارمل در جولای ۱۹۸۲ (سرطان ۱۳۶۱) ادعا کرده بود که **صدها تن** از مجاهدین به دولت تسلیم شده‌اند. ارقام واقعی هرچه بوده باشد، بسیاری از آنان وضعیت دوپهلو داشت، چراکه به نظر نمی‌رسید آنان به دولت پیوسته باشند، بلکه تنها پروتکلهای مقدماتی را امضا کرده بودند. بی‌تردید در این مرحله آنها در ازای این توافقات، فقط تدارکات دریافت می‌کردند و نه اسلحه. در آغاز سال ۱۹۸۳ (زمستان ۱۳۶۱) مذکرات در مورد رسیدن به توافق با حدود ۰۰۰ ۵۶ تن از مجاهدین جریان داشت، که رقم بسیار چشمگیری بود. اما روشن است که اغلب آنها در نهایت به دولت نپیوستند. در ماه مارچ ۱۹۸۳ (حوت ۱۳۶۱) جرگهٔ رؤسای مخالفین سابق که اکنون به جانب دولت رفته بودند و یا به توافق آتش‌بس با آن رسیده و یا سرگرم مذاکره با کابل بودند، به عنوان یک عملیات تبلیغاتی برگزار شد. بنا بر ادعای دولت، این اقدام سرآغاز تسلیم‌شدن مجاهدین به صورت گروهی به دولت بود. اما در واقع، کارمل در پایان اکتبر ۱۹۸۳ (اوایل عقرب ۱۳۶۲) دوباره ادعا کرد که **صدها تن** به جانب دولت آمده‌اند. که این اظهارات از دستاوردهای محدودی در این زمینه حکایت داشت. به طور کلی، از مجموع ۵۹۸ گروه مجاهدین که در سالهای ۸۳-۱۹۸۲ (۲-۱۳۶۱) با دولت توافق آتش‌بس امضا کردند، تنها ۱۱ کندک (گردان قبایلی) و سه تولی (گروهان) تشکیل شد. به نظر می‌رسد برآوردهای راجا انور که بر اساس آن تا پایان ۱۹۸۳ (پاییز ۱۳۶۲) دو تا سه هزار تن از مخالفین واقعی و مسلح به دولت پیوسته تسلیم شده بودند، به واقعیت نزدیک‌تر است.[۴۴]

گروههایی که با دولت از در آشتی درآمدند، عمدتاً گروههای کوچکی بودند. تلاش برای جلب گروههای بزرگ‌تر و به ویژه آنهایی که از نظر نظامی اهمیت بیشتری داشتند هنوز هم چندان موفقیت‌آمیز نبود، اگرچه امیدواریهای زیادی در این زمینه احساس

می‌شد. به نظر می‌رسد بسیاری از گروهها در مواجهه با تلاشهای بی‌سابقهٔ کابل در سال پس از برگزاری جرگهٔ مارچ ۱۹۸۳، دست‌کم به متارکهٔ موقت جنگ با کابل و شورویها تن دادند. بر اساس یکی از منابع داخلی کابل، تا مارچ ۱۹۸۴ (حوت ۱۳۶۲) چنین توافقاتی با ۹۰۰ گروه (متشکل از حدود ۰۰۰ ۱۰۰ تن که در بسیاری از آنها در واقع مسلح نبودند) به دست آمد و در همین حال تماسهایی با ۴۶۰ گروه دیگر (شامل ۰۰۰ ۵۰ تن) برقرار شده بود. به نظر می‌رسد ولایات بغلان و پروان بیش از همه از این تلاشها تأثیر پذیرفتند. به نوشتهٔ یکی از جهانگردان غربی، در پروان اغلب گروهها به دولت پیوسته یا با آن توافق آتش‌بس امضا کرده بودند. باز هم دولت نتوانست این آهنگ را حفظ کند و موج متارکه‌ها را به فرار شمار قابل توجه نیروها از جبههٔ دشمن تبدیل سازد. در ماه مارچ ۱۹۸۵ (حوت ۱۳۶۳) کارمل یک‌بار دیگر از تسلیم‌شدن ***صدها تن*** از مجاهدین خبر داد. یک مثال نمونهٔ توافق آتش‌بس با احمدشاه مسعود (مشهورترین فرمانده مخالفین) در سالهای ۱۹۸۲-۸۳ بود. این توافق، خلاف آنچه شورویها انتظار داشتند، به هیچ وجه به مصالحه تبدیل نشد.[۴۵]

در سال ۱۹۸۴ به نظر می‌رسید آهنگ ***آشتی‌جویی*** با وجود موج رفتن اعضای حزب سنتی ***شورای اتفاق*** در هزاره‌جات به سوی دولت، که در کشمکش با احزاب ***نصر*** و ***پاسداران جهادِ*** طرفدار ایران مغلوب می‌شدند کند شده بود. همچنین گزارشهایی وجود داشت که در برخی نقاط مانند پکتیا تمایلاتی برای رسیدن به توافقات صلح جداگانه با دولت وجود دارد، اما ضعف نظامی دولت به مجاهدین امکان داد تا به شکل افزایش حملات هشداردهنده علیه شبه‌نظامیان واکنش نشان دهند. مشکلات در تبدیل توافقهای متارکهٔ جنگ به معاهدات واقعی صلح احتمالاً باعث شد که تبلیغاتی که دولت زیر عنوان پشیمانی و توبهٔ مجاهدین به راه انداخته بود نسبت به سال قبل سیر نزولی پیدا کند. به نظر می‌رسید دولت اعتماد به نفس بازیافتهٔ خود را از دست می‌دهد.[۴۶]

به نظر می‌رسد دولت آنچه را تا آن زمان به مخالفین پیشنهاد می‌کرد برای بسیاری از آنها مزایای اندکی بیشتر نسبت به تسلیم‌شدن آبرومندانه داشت و شاید همین واقعیت باعث شد تا تلاشها در سالهای ۱۹۸۴-۸۵ (۱۳۶۳-۴) نتایجی کمتر از انتظارات در پی داشته باشد. از سوی دیگر اعطای امتیازات بیشتر مفهوم انقلاب و نیز ایدهٔ **مدرنیزه کردن** و نوسازی کشور را زیر سؤال می‌برد. با وجود این سیاستِ برداشتن قدمهای کوچک‌تر

در سال ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) ـ هرچند در فضای تنش روزافزون بین دولت کارمل و شورویها ادامه یافت ـ مشارکت بزرگان محلی، روحانیون و دیگر چهره‌ها نقش مثبتی در تدوین برخی از مقررات وضع شده در سال ۱۹۸۴ دربارهٔ مذاکرات با فرماندهان مجاهدینی داشت که متمایل به انعقاد توافقات صلح با دولت بودند. با این‌حال کارمل در سال بعد نیاز به برقراری روابط پایدار با ***قریه‌دارها*** به عنوان بزرگان محلی و به رسمیت شناختن اقتدار آنها را پذیرفت. گفته شد که آنها را باید ***فعال*** کرد، تا به حل مشکلات فوری کمک کنند. چنین امری ظاهراً مستلزم انتقال بخشی از قدرت از کادرهای حزبی به بزرگان محلی بود. تنها چیزی که باید در مورد آن احتیاط می‌شد، آن بود که از طریق برگزاری انتخابات با شرکت همهٔ روستاییان، خانهای فئودال سابق از قبضهٔ کنترل بر ارگانهای محلی بازداشته شوند. به طور کلی، به تعبیر یک مستشار روسی، از ***دیدگاه انقلابی*** این تنها ***قدم عملی*** و یک گام به عقب بود که اگر حزب نمی‌خواست ***در حرکت به جلو خیلی از مردم فاصله بگیرد*** برداشتن آن ضرورت داشت.[۴۷]

اگرچه روشن نیست که آیا پروژهٔ کارمل به شکلی در سیاست عملی دولت بازتاب داشت یا نه، در سالهای ۸۶ـ۱۹۸۵ (۵ـ۱۳۶۴) ادعا شد که پیشرفتهایی به دست آمده است. در سال نخست منابع دولتی و شوروی از میزان روزافزون فرار از خدمت نظامی در میان گروههای مجاهدین خبر دادند و چندین منبع غربی نیز این ادعاها را پذیرفته‌اند. در همین سال فردوس خان مهمند، یکی از رهبران مهم ***حزب اسلامی*** در ولایت ننگرهار، به دولت پیوست. موج فرار از خدمت در میان قبایل خوگیانی، شینواری و درانی نیز گزارش شده است.[۴۸]

یک سال بعد چنین گزارشهایی بیشتر تأیید شد. به نوشتهٔ نشریهٔ آسیاویک، نیروهای ملیشهٔ طرفدار دولت در مرز با پاکستان در حال گسترش بودند و حتی از داخل پاکستان افراد به آنها می‌پیوستند. به عنوان مثال عصمت‌الله مسلم یکی از رهبران ملیشه از میان قبیلهٔ اچکزی نیز به جذب نیرو می‌پرداخت که اعضای آن همچنان در اردوگاههای آوارگان افغان در پاکستان می‌زیسته و سهمیهٔ کمک به پناهندگان را دریافت می‌کردند. یک خبرنگار امریکایی در بازگشت از سفر افغانستان در تابستان ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) گزارش داد که ساکنان بسیاری از روستاها از نزدیک شدن دسته‌های مجاهدین به مناطق خود خشمگین می‌شوند و سپس آنها را وادار به ترک منطقه می‌کنند و در برخی از مناطق مردم

با مجاهدین همکاری نمی‌کنند. نشریهٔ اکونومیست نوشت که مردم به میزان بالایی با دولت همکاری می‌کنند، در ایجاد نیروهای ملیشه مشارکت می‌ورزند و اطلاعات در اختیار دولت می‌گذارند و در برخی از مناطق از مجاهدین می‌خواهند که منطقهٔ آنها را ترک کنند. بار دیگر، وجود شمار زیادی از روستاهای بی‌طرف و همکاری مردم، نقشی اساسی در افزایش توانایی دولت برای کنترل مناطق اطراف نداشت. در سال ۱۹۸۶ از مجموع ۰۰۰ ۲۸۰۰ ۰۰۰ تن تولیدات زراعتی تنها ۰۰۰ ۴۰ تن گندم از سوی دولت جمع‌آوری شد.[۴۹]

به طور کلی ***سیاست آشتی‌جویی*** اولیهٔ دولت مبتنی بر این فرض بود که بی‌طرفیِ بخش عمدهٔ مردم وضعیت آیندهٔ افغانستان را شکل می‌دهد و برخی از ناظران غربی نیز در این دیدگاه شریک بودند. یک دیپلمات شوروی در سال ۱۹۸۱ گفت، موضع بسیاری از افراد و گروهها که در مناقشه بی‌طرف می‌مانند، مسیر تحولات آینده را تعیین می‌کند. ظاهراً کارمل در گفت‌وگوهای خصوصی با ناظران غربی نیز بر همین نظر بوده است. به طور کلی می‌توان پذیرفت که بسیاری از گروههای مسلح دشمنی عمیق و ایدئولوژیک با دولت نداشتند، بنابراین کاملاً بی‌دلیل نخواهد بود اگر بسیاری از آنان را دارای فاصلهٔ مساوی بین رژیم و مجاهدینِ ***واقعی*** یعنی آنانی که از نظر ایدئولوژیک در صف احزاب مقاومت قرار داشتند، تلقی کنیم. به نوشتهٔ یکی از منابع معتبر شووری، یک سوم از میان مجموع ۰۰۰ ۶ گروه مجاهدین، وابستگی به هیچ‌کدام از احزاب مجاهدین مستقر در ایران یا پاکستان نداشتند. از نقطه نظر جمعیتی منابع شوروی در اپریل ۱۹۸۸ (حمل ۱۳۶۷) برآورد کردند که ۲۵ تا ۳۰ درصد مردم از دولت پشتیبانی می‌کنند و ۳۰ درصد هم طرفدار مخالفین هستند و دست‌کم ۴۰ تا ۴۵ درصد خودشان را بی‌طرف می‌خوانند.[۵۰]

اصطلاح ***بی‌طرف*** همچنین این معنی را داشت که بسیاری از روستاها اگرچه کاملاً مستقل از دولت بودند، از هیچ‌یک از گروههای مسلح مجاهدین نیز (دست‌کم به صورت کامل و آشکارا) پشتیبانی نمی‌کردند. اگرچه در ادبیات غرب در مورد جنگ اصطلاح توافقات ***بی‌طرفی*** به صورت پراکنده یافت می‌شود، به نظر می‌رسد منابع دولت افغانستان و شوروی تنها از سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) به بعد این اصطلاح را به صورت وسیع به کار می‌بردند. در این زمان دولت روستاهایی را ***بی‌طرف*** می‌شمرد که بزرگان آن قول

داده بودند در محدودهٔ خود اجازهٔ انجام عملیات نظامی، تمرکز نیروهای مجاهدین و ایجاد انبارهای سلاح و مهمات را ندهند و در همین حال دولت هم نتواند واحدهای مسلح خود را به این مناطق اعزام کند و یا ارگانهای محلی خود را در آنها تشکیل دهد. در عوض دولت این مناطق را بمباران و یا به آنها حمله نمی‌کرد. توافقاتی با ماهیت مشابه در سراسر دوران جنگ به چشم می‌خورد، اما روشن نیست که آیا سیاست خاص و مدونی برای پیشنهاد چنین وضعیت خاصی برای روستاها به اجراگذاشته شده است یا نه؛ و اگر آری، چه زمانی. اماگزارشها در مورد روستاهای ***بی‌طرف*** در اواخر ۱۹۸۶ (پاییز ۱۳۶۵) فراوان است. در آغاز ۱۹۸۷ (زمستان ۱۳۶۵) پنجاه روستای بی‌طرف تنها در ولایت قندهار وجود داشت و در همین دوره یک جهانگرد غربی از وجود بسیاری از چنین روستاها در ولایت غزنی خبر داد. شمار دیگری از جهانگردان غربی (به عنوان مثال ا. بونر) منکر وجود روستاهای بی‌طرف هستند و برخی از ناظران غربی، از جمله اولیور روا، موضع بی‌طرفانهٔ بخشی از جمعیت را می‌پذیرند.

اگرچه آنچه می‌توان آن را ***سیاست بی‌طرفی*** خواند، احتمالاً از آغاز وجود داشته است، ظاهراً این سیاست پس از به قدرت رسیدن نجیب‌الله شدت پیدا کرد. با حضور کمرنگ‌تر احزاب تندرو مجاهدین در خارج از مناطق محدود، تمایل خاصی به این نوع ***بی‌طرفی*** مشاهده می‌شد و تا پایان ۱۹۸۷ (پاییز ۱۳۶۶) در ۷۲۸ روستا چنین موضعی در پیش گرفته شد که این امر در تمام افغانستان امری بی‌سابقه بود.

تلاشها برای گسترش بیشتر دامنهٔ این سیاست با مشکلات جدی روبه‌رو شد. پیش از این در اگست ۱۹۸۳ (اسد ۱۳۶۲) شماری از رؤسای روستایی که عزم دیدار فرمانده منطقه‌ای نیروهای دولت و شوروی را داشتند تا به منظور کشت محصولات خود با دولت به توافق آتش‌بس برسند، از سوی مجاهدین ترور شدند. گاه و بیگاه فرماندهان کوچک مخالف حتی به دلیل توافق آتش‌بس موقت با شورویها کشته می‌شدند. در مواردی که روستاها به توافق با دولت دست می‌یافتند، مجاهدین همیشه به درخواست بزرگان روستایی برای عدم عبور از مناطق خود تن نمی‌دادند و نیروهای دولتی روستاهایی راکه مجاهدین در مجاورت آنها دست به حمله می‌زدند، بمباران می‌کردند.[۵۱]

در ضمن، دولت برای نخستین بار در معرض انتقادات مسکو قرار گرفت. در اکتبر

۱۹۸۵ (میزان ۱۳۶۴) میخاییل گورباچف از ***انحراف و جنبه‌های منفی عملکردهای ح. د. خ. ا*** سخن گفت و پیشنهادهایی برای بهبود وضعیت و تقویت نیروهای مسلح، با در نظر داشت خروج نیروهای شوروی، ارایه کرد. کارمل در دسامبر (قوس) این سال با اعلام این‌که یک عملیات دو مرحله‌ای انجام خواهد شد، نسبت به این اظهارات واکنش نشان داد. هدف از انجام آن استقرار قدرت دولتی در اکثریت روستاها و تمامی ولسوالیها اعلام شد و قرار بود این مراحل به ترتیب دو ماه و چهار ماه طول بکشد. این اهداف چنان بلندپروازانه به نظر می‌رسید (در واقع بازخوانی طرحهایی بود که در ۱-۱۹۸۰ به تصویب رسید، نگاه کنید به فصل چهاردهم، قسمت اول) که تفسیر یکی از مستشاران شوروی دربارهٔ آن مناسب به نظر می‌رسد: اینها صرفاً اقداماتی ظاهری برای جلب رضایت مسکو بود.[۵۲]

فصل سیزدهم

مصالحهٔ ملی

ابتکارات نجیب‌الله

در اینجا به جزئیات دلایل جایگزینی نجیب‌الله با ببرک کارمل نمی‌پردازیم و تنها به گفتن این نکته بسنده می‌کنیم که نجیب‌الله اساساً به عنوان یک چهرهٔ فعال‌تر و پویاتر از کارمل شناخته شده بود. نجیب‌الله با توجه به انتظارات شورویها برنامهٔ بلندپروازانهٔ مورد نظر خود ***مصالحهٔ ملی*** را به پیش برد تا پشتیبانی توده‌های وسیع روستایی را برای دولت به دست آورد (در واقع کارمل نیز همیشه ادعا می‌کرد که در صدد به دست آوردن چنین حمایتهایی است) و همچنین با نیروهای مخالف به توافق برسد و به مذاکرات علنی با محمدظاهر، شاهِ سابق افغانستان بپردازد. به نظر می‌رسید دفتر سیاسی حزب با چنین اقداماتی مخالفت کرده بود، اما شورویها نسبت به آن رضایت داشتند. در اواخر سال ۱۹۸۶ (پاییز ۱۳۶۵) مذاکره‌کنندگان شوروی به دیه‌گو کوردووز فرستادهٔ سازمان ملل متحد برای افغانستان گفتند که نجیب‌الله دولت جدیدی را با مشارکت انبوه چهره‌های

سنتی به وجود خواهد آورد. در واقع به دلیل وجود اختلاف در دولت شوروی در مورد سیاست این کشور در قبال افغانستان، نجیب‌الله همیشه در تعقیب سیاستهای خود فضای کافی برای امکان مانور داشت.[۵۳]

نجیب‌الله در آغاز، قاطعانه در امتداد راهی گام برداشت که کارمل ترسیم کرده بود، اما تنها در سالِ آخرِ رهبری خود صرفاً بخشی از آن را به مرحلهٔ اجرا گذاشته بود. کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی با ارزیابی چند ماه اول رهبری وی افزایش فعالیت ارگانهای حزبی، توسعهٔ اشکال و شیوه‌های جدید تبلیغات و بهبود کارایی ارتش را ستود. با این وصف، او به زودی به اقداماتی فراتر از اینها دست یازید. در نوامبر ۱۹۸۶ (عقرب ۱۳۶۵) یک قانون اساسی جدید به تصویب رسید (پیش‌نویس آن ۶ سال پیش ارائه شده بود.) این قانون، قدرت مطلق **وتو** راکه پیش از این اختیار رئیس جمهور بود، لغو می‌کرد. نجیب‌الله هنگام معرفی این قانون از ضرورت تقسیم واقعی قدرت سخن به میان آورد. در ۱۳ جولای ۱۹۸۷ (۲۲ سرطان ۱۳۶۶) کلمهٔ دموکراتیک از ***جمهوری دموکراتیک افغانستان*** حذف شد. در قدم بعدی، شورای انقلابی ـ ارگان قانونگذاری و نمایندگی که تا جون ۱۹۸۸ (جوزای ۱۳۶۷) فعال بود و اعضای آن از سوی رهبری حزب انتخاب می‌شدند ـ جای خود را به یک مجمع انتخابی ملی یعنی جرگهٔ ملی داد. ویژگی ***سوسیالیستی*** ح.د.خ.ا اکنون شدیدتر از گذشته مورد انکار قرار می‌گرفت. در سال ۱۹۹۰ طاهر عنایت رئیس دانشگاه کابل طی سخنانی توضیح داد که تمام اعضای حزب مسلمان هستند و مارکسیسم کنار گذاشته شده است. در سال ۱۹۸۹ (۱۳۶۸) یک وزیر غیرحزبیِ تحصیلات عالی، کار خود را برای زدودن تأثیرات شورویها بر دانشگاهها شروع کرد. انحصار دولتی بر حمل و نقل مواد سوختی و شکر برداشته شد و دولت اجازه داد تا تاجران خصوصی در توزیع مواد غذایی در شهرها سهم بگیرند، یعنی کاری که پیش از آن انحصاری بود. البته در این مورد، اعطای امتیاز، بیشتر ناشی از نیاز به کمک بود، چون دولت پیش‌بینی می‌کرد که در امر رساندن مواد غذایی برای مردم در طول زمستان با مشکل روبه‌رو شود. عبدالکریم میثاق شهردار کابل حتی گفت که قاچاقچیان کالاهای مسروقه اگر این کالاها را وارد بازار کنند، مورد تعقیب قرار نخواهند گرفت.[۵۴]

هنگام خروج نیروهای شوروی، ورنتسف فرستادهٔ گورباچف موافقت ح.د.خ.ا را برای واگذاری سمتهای ریاست سازمان برنامهٔ دولتی، ریاست شورای وزیران، وزارت

دفاع، امنیت دولتی، ارتباطات، مالیه و دارایی و ریاست بانکها و دادگاه عالی به مخالفین به دست آورد. از جانب دیگر، در نظر بود معاونت کلیهٔ پستهای یاد شده در اختیار حزب باشد که این امر علاوه بر حفظ وزنهٔ حزب در بوروکراسی دولتی، به مقامات حزبی امکان اعمال درجهٔ بالایی از کنترل را بر کل ساختار دولت می‌داد. همچنین در تعیین والیان ولایات تغییری پیش نمی‌آمد. علاوه بر این، تردید وجود دارد که دولت تا چه حد واقعاً تمایل داشت این موقعیتها را به مخالفین واگذار کند. بنا بر یک رشته دلایل، دولت نمی‌خواست به صراحت اعلام کند که در مورد وزارتهای دفاع و امنیت دولتی نیز پیشنهادهای مشابهی دارد.[۵۵]

به نظر می‌رسید بخش بزرگی از روشنفکران، چه هوادار دولت و یا مخالف، این موضوع را جدی گرفتند و با صراحت بیشتر شروع به بحث دربارهٔ آن کردند. اما امیدواریها در هیجدهم فبروری ۱۹۸۹ (۲۹ دلو ۱۳۶۷) یعنی زمانی که وضعیت اضطراری اعلام شد و ۱۷۰۰ تن از ***روشنفکران*** دستگیر شدند، به سردی گرایید. در چنین وضعی مهاجرتِ چهره‌های فرهنگی و روشنفکری ادامه یافت. تمامی رسانه از جمله چند نشریهٔ مستقل که عمدتاً در سال ۱۹۹۰ (۱۳۶۹) سر برآوردند، هنوز هم در معرض نظارت دقیق قرار داشتند و گردانندگان دستهٔ اخیر نشریات در نوامبر ۱۹۹۱ (عقرب ۱۳۷۰) مجبور شدند فعالیتهای خود را متوقف کنند.[۵۶]

از جانب دیگر حتی اعضای حزب ابتکارات نجیب‌الله را جدی گرفتند که به نظر وی باعث ایجاد ***سراسیمگی و نومیدی*** شد و با مخالفت شدید آنها و نیز بسیاری از مستشاران شوروی نیز روبه‌رو گردید. در کنفرانس ملی دوم حزب، نمایندگان شاخهٔ تندرو اکثریت داشتند و شاید ۶۰ درصد مجموع را تشکیل می‌دادند. براساس منابع شوروی، یک بحث داغ در درون حزب (در پایان ۱۹۸۷) بین دو گروه درگرفت: آنها که از ***اسلام‌گرایی*** در حیات سیاسی کشور بیم داشتند و آنها که می‌خواستند قانون اساسی ***ویژگیهای اسلامی*** بیشتری داشته باشد. در واقع نجیب‌الله از زمانی که طرح آشتی ملی را با ردهٔ بالاتری از حزب در اپریل-می ۱۹۸۶ (حمل-ثور ۱۳۶۵) در میان گذاشت، با مخالفان این سیاست به ویژه طرفداران کارمل دیدار کرده بود. به طور کلی، بسیاری از اعضای حزب از ***فروختن*** انقلاب و یا آنچه بدبینان (و شخص نجیب‌الله) تقسیم منابع نه چندان فراوان و پستهای دولتی با مخالفین می‌خواندند، ترس داشتند. به همین دلیل وی

در درون حزب با مخالفت شدید از سوی دشمنان داخلی روبه‌رو شد که ***آه و ناله سر داده بودند و ادعا داشتند که ما عقب‌نشینی می‌کنیم و منابع انقلاب را بر باد می‌دهیم.*** برخی از جناحها ظاهراً حتی به صراحت شعارهای ضد شوروی می‌دادند، چراکه به درستی تشخیص داده بودند که اتحاد شوروی محرک این سیاست جدید است. شخص نجیب‌الله در ماه جون ۱۹۸۶ (جوزای ۱۳۶۵) از تحریکاتی که در برخی مکاتب دخترانه انجام می‌شد، سخن گفت.

بدین ترتیب نجیب‌الله باید به حزب اطمینان می‌داد که ***مصالحه*** نه با ***ملّاهای مرتجع*** و یا همهٔ ***فئودالها***، بلکه تنها با کسانی صورت خواهد گرفت که ***واقعیتهای جدید را تشخیص داده‌اند*** و می‌خواهند نسبت به ***جرایم خود اظهار پشیمانی کنند و وفاداری خود را نسبت به وطن ثابت سازند***، اگرچه او با هرکسی که در دسترس بود به مذاکره می‌پرداخت. در چنین وضعی نشریات نوشتند: ***مسایلی وجود دارد که برای اعضای حزب ماهیتی مقدس دارد... ما ذره‌ای هم از دستاوردهای انقلاب ثور عقب نشینی نخواهیم کرد... آنهایی که با ما می‌آیند باید نقش رهبری ح. د. خ. ا را به رسمیت بشناسند.***

نجیب‌الله بسیاری را نتوانست متقاعد کند و توافقات ژنو موج تازه‌ای از انتقادها و اعتراضات را در پی آورد. بر اساس اسناد شورویها، تنها در ولایت جوزجان دو جناح در درون حزب سر برآوردند که با توافقات مخالفت می‌کردند. بحث‌وجدل‌ها تا برگزاری پلنوم حزب در اکتبر ۱۹۸۸ (میزان ۱۳۶۷) ادامه داشت، ولی در آستانهٔ آن نجیب‌الله مخالفین داخلی را در هم کوبید و بیش از ۳۰۰ تن از جمله چند تن از مقامات برجستهٔ طرفدار ببرک کارمل را دستگیر کرد. وی تلاش کرد بلافاصله پس از آن به نوعی مصالحه دست یابد و اگرچه قریب‌الوقوع بودن حملهٔ عمومی مجاهدین باعث شد برای مدتی از شدت مناقشات کاسته شود، تنشها گاه‌به‌گاه چهرهٔ خود را نشان می‌داد. در جنوری ۱۹۸۹ (جدی ۱۳۶۷) رئیس مجلس سنا ـ که عضو ح. د. خ. ا نبود ولی جزء روشنفکران انقلابی چپ به شمار می‌رفت ـ زبان به انتقاد گشود که نجیب‌الله به هر قیمتی می‌خواهد راه مذاکره را در پیش بگیرد، و مخالفت خود را با تبدیل ح. د. خ. ا به یک حزب جدید اعلام کرد. اختلاف برداشتها و نظرات نسبت به احتمال حملهٔ عمومی جنبش مقاومت و نحوهٔ برخورد با آن عاملی بود که تنشها را زنده نگاه می‌داشت. برخی از مقامات حزب در

ولایات و دولت، از آن نگرانی داشتند که نیروهای مسلح محلی نتوانند در مقابل این حملات تاب بیاورند (به عنوان نمونه در ولایت هلمند)، در حالی که دیگران، به ویژه شماری از افسران ارتش، اعتماد به نفس زیادی از خود نشان می‌دادند و در برخورد با مجاهدین خواستار موضع سخت‌تر بودند، چنان‌که در جنوری ۱۹۸۹ درخواستی در همین رابطه از سوی حدود ۷۰۰ افسر به امضا رسید.[۵۷]

سیاستِ واردساختن افراد غیرحزبی در دولت بسیار دیر و در فاصلهٔ بهار و تابستان ۱۹۹۰ (۱۳۶۹) به اوج خود رسید. در فبروری ۱۹۸۲ (دلو ۱۳۶۱) آندروپف از کارمل خواسته بود تا موقعیتهای برجستهٔ دولتی را به اعضای غیرحزبی واگذار کند. اما وی با این کار موافقت نکرد. نجیب‌الله اگرچه توصیهٔ ورنتسف برای تقسیم قدرت را زیاد جدی نگرفت، دست‌کم قدمهایی در این جهت برداشت. در ماه می (ثور) دولت جدید قدرت را به دست گرفت که در آن رسماً تنها ۱۲ وزیر از مجموع ۳۶ وزیر به حزب تعلق داشتند (البته این ۱۲ وزارتخانه کلیدی بودند.) البته در مورد برخی وزرا فقط فرض بر این بود که حزبی نیستند، مانند غفار رحیم معاون وزارت آب و برق و فتح‌محمد ترین وزیر امور عودت‌کنندگان، که هر دو کارت حزبی داشتند ـ چرا که نجیب‌الله چنین تصمیمی گرفته بود. فضل‌الحق خالق‌یار یکی از چهره‌های برجستهٔ دوران سلطنت و والی هرات به عنوان نخست وزیر تعیین شد. در واقع جدا از محمد حکیم وزیر مالیه که روابطی با خانوادهٔ سلطنتی داشت، هیچ‌کدام از دیگر وزرا تماسی با مخالفین نداشتند. در نتیجه، تردید وجود دارد که حضور چهره‌های غیرحزبی چه اثراتی می‌توانست بر مردم داشته باشد و آن‌گونه که یک منبع شوروی خاطر نشان می‌کند، بسیاری از آنها از هیچ فرد و یا گروهی نمایندگی نمی‌کردند.

در ماه جولای (سرطان) در جریان دومین کنگرهٔ حزبی، ***حزب دموکراتیک خلق افغانستان*** به ***حزب وطن*** تغییر نام داده شد و خط مشی تازه‌ای به تصویب رسید که در آن خواسته شده بود تا تمامی اعضاء مسلمان باشند و طرفدار مصالحهٔ ملی. اساسنامهٔ حزب اعضا را ملزم می‌کرد که زندگیشان مطابق شریعت باشد و این در حالی بود که ۷۰ وظیفه‌ای که تازه فهرست شده بود، کاملاً با گذشته تفاوت داشت. در این کنگره، نجیب‌الله به هیچ‌وجه به ***انقلاب ثور*** اشاره نکرد و در مورد حوادث این ماه تعبیر ***شورش افسران ارتش با حمایت توده‌های مردم*** را به کار برد. او همچنین اعلام کرد که ورود

نیروهای شوروی به افغانستان به منافع ملی کمک نکرد، اگرچه به کمکهای شوروی پس از خروج نیروهایش اشاره کرد.[۵۸]

سازمانهای انبوه اطراف حزب نیز در امتداد خطوط مشابهی حرکت کردند. به عنوان مثال سازمان جوانان اعلام کرد که ***برخی اصول برگرفته از کومسومول*** را کنار می‌گذارد. قانون اساسی بار دیگر اصلاح و افغانستان تبدیل به یک کشور اسلامی شد. دیگر به نقش ویژهٔ حزب اشاره نمی‌شد. در این نقطه اساس تغییرات سیاسی مورد نظر نجیب‌الله کامل شده بود و تنها تعدیلاتی کوچک و نمادین به دنبال آن صورت گرفت ـ به عنوان مثال در سال ۱۹۹۱ (۱۳۷۰) گویندگان زن تلویزیون شروع به پوشاندن موهای خود کردند.[۵۹]

تلاش برای جذب روحانیون و علمای مذهبی به سوی دولت نیز ادامه یافت، اما تحولات چشمگیری در این مورد به وجود نیامد. بر اساس آمارهای رسمی، در فاصلهٔ ماههای مارچ تا اکتبر ۱۹۸۹ (حوت ۱۳۶۷ تا میزان ۱۳۶۸) حدود ۲۰ تن از آنان مخالفت فعالانه را کنار گذاشتند و به دولت متمایل شدند. بدون تردید عناصر متخاصم هنوز هم وجود داشتند، حتی در میان ملّایانی که در نواحی زیر کنترل حکومت کار می‌کردند. در همان ماه مارچ به عنوان مثال، امام مسجد پل‌خمری به دلیل انتقاد از نجیب‌الله در کابل دستگیر شد. وی گفته بود: *«همان‌گونه که شما برای خالق و آفریدگار خود کاری نکردید، هیچ کاری برای آفریده‌هایش نیز نخواهید کرد.»* با وجود این رژیم در مقابل چنین عناصری بردباری بیشتری از خود نشان داد. این امام مسجد هفت ماه بعد آزاد و گفته شد که او اشتباهاً دستگیر شده است.[۶۰]

از سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) در زمینهٔ مسایل حقوق بشر نیز تغییرات رونما شد. در این سال شمار کمتری از غیرنظامیان جان خود را از دست دادند ـ ۱۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ تن در مقایسه با ۳۷۰۰۰ نفری که بر اساس آمارهای سازمان ملل متحد در سال پیش از آن کشته شدند. برآوردهای سازمان عفو بین‌الملل برای سال ۱۹۸۷ از کشته شدن ۱۴۰۰۰ نفر حکایت دارد. از سال اخیر شمار زندانیان سیاسی نیز رو به کاهش گذاشت و در همین حال گزارشهای حاکی از شکنجهٔ افراد نیز به میزان چشمگیری از کاهش آن خبر می‌داد. به نظر می‌رسد دست‌کم تا سال ۱۹۸۸ تلاشهای (نهادهای مرکزی) دولت به منظور ***رساندن وضعیت حقوق بشر به سطح تعهدات بین‌المللی این کشور*** در خارج از

مرکز و در جاهایی که مردم در آنها دست باز داشتند، همواره عملی نشد. پس از سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) گفته می‌شد که وضعیت در زندان پل‌چرخی کم و بیش بهبود پیدا کرده است. با این وصف، حتی تا آخرین ماههای حکومت رژیم، وضعیت زندانها با هیچ معیاری سازگار نبود و در محاکمات توسط دادگاه ویژهٔ امنیتی ***شیوه‌های به کار رفته در مورد متهمان با استانداردهای حقوق بشری فاصلهٔ زیادی داشت.*** سرانجام، از سال ۱۹۹۰ (۱۳۶۹) دولت در تلاش برای کاهش عواقب اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مناقشات به صورت کامل راه همکاری با سازمانهای بین‌المللی را در پیش گرفت. صلیب سرخ بین‌المللی اجازه یافت تا با برخی از بازداشت‌شدگان از سوی دولت، دیدار کند. در مورد تعیین مجازات اعدام اکنون ***طرزالعمل منظم‌تری در محاکمه مورد استفاده قرار می‌گرفت و به نظر می‌رسید که مانند گذشته به صورت خودسرانه به این کار دست زده نمی‌شود.*** بهبود وضعیت در زندان پل‌خمری پس از خروج نیروهای شوروی ادامه یافت و سرانجام در جولای ۱۹۹۱ (اسد ۱۳۷۰) نجیب‌الله یک کمیسیون برای ایجاد اصلاحات در زندانها تشکیل داد که جلسات منظمی برگزار می‌کرد، اما هنوز هم سیستم قضایی بیشتر زیر کنترل وزارت امنیت قرار داشت تا وزارت عدلیه. در پایان سال ۱۹۹۱ (پاییز ۱۳۷۰) سازمان ملل متحد وضعیت حقوق بشر را در افغانستان ***رضایت‌بخش*** اما تا حدود زیادی وابسته به ***ساختار اصلی دولت*** خواند که با استفاده از شیوهٔ بررسی و اصلاح تا حدود زیادی در معرض کنترل قرار داشت.[۶۱]

به نظر می‌رسید نجیب‌الله دریافته است که باید مقررات دقیق یک‌حزبی را، عمدتاً به دلیل اقتضای سیاستهای جهانی، کنار بگذارد؛ اگرچه ممکن است تمایل به جذب اعضای بیشتر از میان اقشار تحصیل‌کرده طبقهٔ متوسط، در این رابطه مؤثر بوده باشد. در سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) تا حدودی زمینه برای تکثرگرایی سیاسی به وجود آمد. کارمل دو سال پیش از آن وعده‌های قدیمی خود را حاکی از اعطای مجوز قانونی فعالیت به دیگر احزاب ـ که در دسامبر ۱۹۷۹ (جدی ۱۳۵۸) داده بود ـ تکرار کرد. بعدها در سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) برخی از احزاب کوچک چپ ترکیب شدند و در ادامه روندی که در آغاز این دهه شروع شده بود، حدود ۱۰۰۰ تن از اعضای آنان به ح.د.خ.ا پیوستند، در حالی که جریانهای دیگر نیز زیر فشار قرار گرفتند که به اقدام مشابهی دست بزنند. در اواسط ۱۹۸۷ (تابستان ۱۳۶۶) سرانجام قانون احزاب سیاسی به تصویب رسید. در آن از

احزاب سیاسی خواسته شده بود که دست به اقدامات نظامی علیه دولت و یا دیگر احزاب نزنند؛ از سیاست آشتی ملی طرفداری و با استعمار، استعمار جدید، امپریالیزم، صهیونیزم، تبعیض نژادی و آپارتاید و فاشیسم مخالفت کنند. به گفتهٔ نجیب‌الله تنها افراطی‌ترین بخش مخالفین نباشد در دولت ائتلافی سهم داده می‌شدند. دیگر احزاب تعهد نداشتند که چه از نظر تئوری و یا تاکتیک، موضع ح. د. خ. ا را اتخاذ کنند، اما باید با اهداف مشترک آتش‌بس و ***تحکیم دوستی تاریخی با اتحاد جماهیر شوروی*** موافق می‌بودند. تمامی این موارد در انتخابات پارلمانی اپریل ۱۹۸۸ (حمل ۱۳۶۷) یعنی زمانی که به مخالفین حق حضور در پارلمان داده شد، به اوج خود رسید. به گفتهٔ مقامات دولتی، دست‌کم دو یا سه نامزد (در برخی موارد حتی ۶ تا ۸ کاندید) برای هر کرسی با یکدیگر رقابت می‌کردند. غیرممکن است روشن کنیم که آیا این موضوع حقیقت داشته است یا نه، اما به نظر می‌رسد ارقام، چگونگی اوضاع را ـ با توجه به توزیع کرسیها ـ نشان می‌دهد: در مجلس نمایندگان ح. د. خ. ا ۴۶ کرسی را به دست آورد، متحدان آن ۶۹ و مخالفین معتقد به صلح و آشتی ۶۹؛ در حالی که ۵۰ کرسی دیگر برای مخالفین مسلح در نظر گرفته شده بود، ولی آنها ظاهراً از قبول این پیشنهاد خودداری کردند. به نظر می‌رسد در بسیاری از حوزه‌های انتخابیه که برای مخالفین آشتی‌طلب در نظر گرفته شده بود (معمولاً در جاهایی که دولت ضعیف بود) صرفاً تعداد کمی از رأی‌دهندگان از حق مشارکت خود استفاده کردند. به عنوان مثال در اکتبر ۱۹۸۸ (میزان ۱۳۶۷) در حوزهٔ انتخابیهٔ گومل ـ سروبی ـ برمل در پکتیا نماینده اپوزیسیون و مخالفین تنها با کسب ۵۰۰ رأی انتخاب شد.[۶۲]

در حالی که چند حزب کوچک میانه‌رو و چپ از جمله برخی از چهره‌های ساختگی که به منظور اهداف تبلیغاتی از سوی جبههٔ ملی پدروطن ایجاد شده بودند، بر اساس قانون جدید ثبت نام شدند، در طول دوره حد فاصل سالهای ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۲ (۱۳۶۶ تا ۱۳۷۱) تنها حزب مخالف که دست به معامله با دولت زد (در ماه می ۱۹۹۰ ـ ثور ۱۳۶۹)، گروه کوچک شیعه مذهب موسوم به ***حزب‌الله*** بود ـ با ***حزب‌الله*** ایران اشتباه نشود. ***حزب‌الله*** در سال ۱۹۶۵ یا ۱۹۷۸ (۱۳۴۴ یا ۱۳۵۶ بسته به منابع مختلف) توسط مولوی عبدالحلیم از ولایت فاریاب پایه‌گذاری شد. در سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) این گروه جزء لیست رسمی احزاب مستقر در پاکستان بود و در این زمان شمار اعضای این گروه به

۵۰۰ نفر می‌رسید. هنگامی که در بهار ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) مسئلهٔ مذاکره با دولت پیش آمد، حزب‌الله ادعا کرد که بیش از ۳۰۰۰ مرد مسلح در مرکز و شمال کشور و به ویژه در ناحیهٔ (ولسوالی) جاغوری ولایت غزنی دارد. رئیس این گروه در زمان مصالحهٔ ملی حجت‌الاسلام شیخ علی بود. حزب‌الله یک گروه میانه‌رو بود که در دوران جنگ رابطهٔ خوبی با حزب سنتی شیعه یعنی ***شورای اتفاق*** داشت. در نوامبر ۱۹۹۰ (قوس ۱۳۶۹) یک پروتکل همکاری با ***حزب وطن*** به امضا رسید. به نظر می‌رسد دولت در اوایل سال ۱۹۸۹ (زمستان ۱۳۶۷) دست‌کم برای ***جمعیت اسلامی*** پیشنهاد داد که در ازای آتش‌بس، قانونی شناخته شود، اما تردید وجود دارد که آیا نجیب‌الله واقعاً انتظار پذیرش چنین طرحی را داشت.[۶۳]

به منظور احیای سیستم چندحزبی، در سپتامبر ۱۹۹۰ (سنبلهٔ ۱۳۶۹) اصلاحیهٔ جدیدی در قانون اساسی ایجاد شد که به هر گروه متشکل از ۳۰۰ عضو اجازه می‌داد تا یک حزب سیاسی تشکیل دهد و در رقابت انتخاباتی شرکت کند. اما پیش از آن هم نسبت به دموکراسی نجیب‌الله سرخوردگی زیادی وجود داشت. یکی از اعضای حزب عدالت دهقانان (از گروههای اقماری ح. د. خ. ا) گفت که برخی از اعضای برجستهٔ حزب وطن با این حرکت مخالفت می‌کنند، زیرا آنان از مدتها پیش تصمیم گرفته بودند که همزیستی و رقابت با احزاب را تا زمانی که به رژیم نپیوسته‌اند، نپذیرند. یک عضو سابق ***سازمان زحمتکشان افغانستان*** یا ***سزا***، که یک حزب چپ‌گرا و متحد ح. د. خ. ا وطن به شمار می‌رفت، از این وضعیت شکایت می‌کند: ***این یک استراتژی ظاهرآرای دیگر دولت بود و حتی اگر صادقانه بود، عناصر قدیمی اجازهٔ هیچ نوع آزادی عمل برای نیروهای تازه‌وارد به حوزهٔ سیاسی ما را نمی‌دادند.*** تصور کلی آن بود که احزاب قانونی تنها زمانی تحمل می‌شدند که ح. د. خ. ا نسبت به حرکت آنها در مسیر این حزب اطمینان پیدا می‌کرد.[۶۴]

به طور خلاصه توسعهٔ یک سیستم واقعی چندحزبی به هیچ‌وجه جزء طرحهای نجیب‌الله نبود. ارزیابی یک محقق شوروی ـ که به نظر وی اهداف نجیب‌الله ایجاد یک دیکتاتوری واقعی بدون وجود مخالفین بود ـ ممکن است افراطی باشد، اما به نظر می‌رسد نجیب‌الله دست‌کم در نظر داشت مدلهای رژیمهای نیمه‌تک‌حزبی جهان سوم، مانند مصر را دنبال کند که در آن نیروهای مخالف به دولت مشروعیت می‌بخشیدند و در

همین حال وجود میزان قابل توجهی از آزادی را برای قشر روشنفکر شهری نیز تضمین می‌کردند. براساس یک تلگرامی که ورنتسف در اکتبر ۱۹۸۶ (میزان ۱۳۶۵) فرستاد، نجیب‌الله به هیچ‌وجه واقعاً در نظر نداشت با ***بنیادگرایان، اشراف و فئودالها*** و به عبارت دیگر با احزاب پیشاور به توافق دست یابد. حتی این اهداف محدود نیز با موانع متعددی برخورد کرد. محمد حسن شرق، اولین نخست وزیر غیرحزبی -و البته چپ‌گرا- پس از انقلاب (۹-۱۹۸۸) دریافت که نمی‌تواند به شیوه‌ای مؤثر به ادارهٔ امور بپردازد، چرا که اعضای ح.د.خ.ا اقتدار او را به رسمیت نمی‌شناختند و می‌توانستند از طریق کانالهای حزبی او را تضعیف کنند.[۶۵]

مصالحهٔ ملی در مناطق اطراف

اگر مصالحهٔ ملی بر حسب روابط بین دولت و احزاب مخالف عمدتاً یک تصور نبود، ارزیابی اثرات آن در مناطق اطراف، بیشتر محل تأمل خواهد بود. رئیس جمهور جدید از زمان اولین سخنرانی‌اش، طرح مصالحهٔ ملی را در مرکز سیاستهایش قرار داد، اگرچه در همین حال بر ادامهٔ ۱۰ اصل کارمل تأکید می‌کرد. براساس این طرح که از ۱۵ جنوری ۱۹۸۷ (۴ جدی ۱۲۶۶) به مرحلهٔ اجرا گذاشته می‌شد، در نظر بود تا ***نمایندگان آوارگان، نیروهای میانه‌رو، سلطنت‌طلبان، سه حزب ملی‌گرا، شخصیتهای سیاسی دولتهای سابق، رهبران بانفوذ و مشهور روحانی و بخشهای ویژه‌ای از قبایل و گروههای مسلح داخل کشور*** شامل آن شوند. یک آتش‌بس یکجانبه و موقت اعلام می‌شد و در همین حال از گروههای مخالف خواسته می‌شد تا سلاحهای خود را به زمین بگذارند. گروههای مسلح دست‌کم باید امنیت منطقهٔ خود را تضمین و یک زندگی صلح‌آمیز را تأمین می‌کردند که این امر لازمهٔ سیاست پیشین ***بی‌طرفی*** بود و اکنون شامل طرح مصالحهٔ ملی می‌شد. آنهایی که از در آشتی وارد می‌شدند، مالکیت‌شان بر زمین تضمین می‌شد و از ***حق انتخاب آزادانهٔ کار در عرصه‌های حمل و نقل، صنعت، تجارت و زراعت***، بخشوده‌شدن مالیاتهای گذشته و دریافت کمک هزینه برای معلولین و خانواده‌های شهدا برخوردار می‌شدند. علاوه بر این‌که سلاح و مهمات از افراد گرفته نمی‌شد، براساس دیگر امتیازات و شرایط، دولت همچنین اعلام کرد که آماده است تا

در مذاکره با فرماندهان و رهبران گروههای داخل کشور، تمامی طرحها و تقاضاهای آنها را به صورت جداگانه مورد بررسی قرار دهد. مزایای کلی اقتصادی و عملی بیشتری، نظیر اعزام گروههای صحی و کارشناسان زراعت، دوا و دارو، کود شیمیایی، بذر و کالاهای مصرفی، معافیت از پرداخت یک‌سال مالیات و پرداخت معاش برای رؤسا و امامان روستاها پیشنهاد شد. امتیازات دیگری نیز، چون اعطای حق حمل و نقل و فروش کالاهای اولیه و اساسی به روستاییان، در نظر بود. سرانجام، مجاهدین سابق می‌توانستند در گروههای ملیشه یا شبه‌نظامی ثبت نام کنند که در این صورت به آنها معاش دست‌کم ۴۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ افغانی پرداخت و زمین داده می‌شد.[۶۶]

این امور باید از سوی ***کمیسیون مصالحه*** شامل ***شخصیتهای معتبر، بزرگان، علما و رهبران مذهبی، چهره‌های اجتماعی و نمایندگان حزب و سازمانهای دولتی و همچنین چهره‌های بی‌طرف و مخالف*** سر و سامان داده می‌شد. قرار بود آنها از سوی رؤسای شوراها و جبههٔ ملی پدروطن و ***دیگر شخصیتهای مورد قبول و دارای وجهه و اعتبار*** رهبری شوند. این کمیسیونهای فوق‌العاده پس از آن باید جرگه‌های صلح را تشکیل داده و برگزار می‌کردند که وظیفهٔ آن تصویب پروتکل مصالحه با گروههای مسلح منفرد بود. این پروتکل پس از آن قانونی می‌شد که مورد تصویب کمیسیون فوق‌العادهٔ ولایتی قرار می‌گرفت. در قدمهای بعدی باید آتش‌بس به اجرا درمی‌آمد. یک ادارهٔ مشترک تشکیل و آتش‌بس تحکیم می‌شد و سرانجام زمینه برای برگزاری انتخابات محلی به تدریج مهیا می‌گردید. دولت اجازه می‌داد که روستاها دست‌کم تا حدودی، بسته به این‌که کاملاً از کنترل دولتی خارج باشند یا نه، مقامات محلی خود را انتخاب کنند. در همین رابطه راه‌حل‌های گوناگونی پیشنهاد می‌شد: نمایندگان مخالفین برای شوراهای محلی برگزیده شوند؛ سازمانهای *ائتلافی* با برخورداری از خودمختاری فرمانده سابق مخالف ایجاد گردد؛ یا ***سازمانهای اداری سابق*** (یعنی شوراهای محلی روستایی) به همان شکل باقی بمانند، ولی به عنوان نهادهای دولتی تغییر نام بیابند. قدم بزرگی که عملاً در این راه برداشته شد، ایجاد ***ادارات ائتلافی*** بود که تا اکتبر ۱۹۸۷ (میزان ۱۳۶۶) حدود ۶۰۰ روستا و در سالهای بعد تا ۱۵۰۰ روستا را زیر ادارهٔ خود داشت. در چنین مواردی رؤسای روستاها تقریباً صد در صد غیرحزبی بودند.

در جنوری ۱۹۸۸ (جدی ۱۳۶۷) سلیمان لایق برگزاری انتخابات آزاد محلی را

پیشنهاد کرد که در آن حتی فرماندهان محلی می‌توانستند به ریاست روستاها انتخاب شوند، اما چنین چیزی برای نجیب‌الله که می‌خواست دست‌کم تا حدودی بر این روند کنترل داشته باشد، زیاده روی به شمار می‌رفت. در سطوح بالاتر یعنی شوراهای منطقه‌ای، روند آهسته‌تر پیش می‌رفت. ایجاد سازمانهای ائتلافی مشابه در سه ناحیهٔ ولایت بلخ (بلخ، شورتپه و کلدار) در سال ۱۹۸۹ هنوز هم نوعی اقدام آزمایشی به نظر می‌رسید. دولت همچنین پیشنهاد کرد که واحدهای منظم ارتش از مناطقی که مصالحهٔ ملی در آنها موفقیت ویژه‌ای داشته است، خارج شوند و پس از چندی گفته شد که چنین اقدامی در ولایات نیمروز، فراه، بامیان، غور و ارزگان صورت گرفته است، اگرچه در عمل در سه ولایت اخیر هیچ‌گونه دستاوردی از این نظر وجود نداشت. در هر صورت در بامیان، غور و ارزگان دولت حضور چندانی نداشت و بدین ترتیب مجاهدینِ این مناطق انگیزه‌ای نداشتند تا با کابل وارد معامله شوند. با خارج‌شدن نیروهای منظم اندک دولت از این مناطق و هم‌زمان ادامهٔ مذاکره با گروههای محلی، زمینه برای بروز درگیریهای خونین میان واحدهای مسلح محلی مساعد می‌شد و این امکان نیز پیش می‌آمد که کابل برای پشتیبانی از یکی از جناحهای درگیر دوباره به منطقه بازگردد؛ چنان‌که همین مسئله پس از سال ۱۹۸۹ در ولایت غور اتفاق افتاد.[۶۷]

راه انداختن طرح مصالحهٔ ملی با تبلیغات گسترده‌ای توأم بود. جدا از اتکا به تیمهای تبلیغاتی و تلاشهای فراوان شخصیتهای طرفدار کابل ـ که مانند گذشته سعی می‌کردند دولت را بردبارتر از قبل و آمادهٔ پذیرش صلح نشان دهند ـ نمایش زیرکانه‌ای به اجرا در می‌آمد. در جریان دو سه ماه نخست این مبارزه، دستاوردهای آن چنان بزرگ و فوق‌العاده اعلام شد که بسیاری از ناظرین از جمله مستشاران شوروی کل موضوع را به‌مثابهٔ طنز و شوخی، جدی نگرفتند. میرعبدالاحد میرزاد، رئیس سابق آژانس خبری باختر، پس از فرار از کشور گفت که رژیم در اعلام شمار مجاهدینی که به دولت تسلیم می‌شدند اغراق می‌کرد. در هر حال روشن شده است که در آمار و ارقام تا حدود زیادی واقعاً دستکاری می‌شد. اگرچه ارقام داده شده از سوی دولت در این دوره ممکن است به خوبی شمار واقعی *کسانی را که قادر به* امضای پروتکل بودند بازتاب دهد، بسیاری از گروهها در واقع در سالهای قبل از این جریان به توافقات محرمانه‌ای با دولت رسیده بودند. سیاست جدید این بود که این توافقات به‌یکباره آشکار شود تا ناظران تحت تأثیر

قرار گیرند و ***تحرک تازه‌ای*** به وجود آید.[۶۸]

این واقعیت نیز نشان‌دهندهٔ موضوع یاد شده است که جدا از گروههایی که قبلاً با دولت وارد تماس شده بودند، اغلب فرماندهان مقاومت ابتدا طرح مصالحهٔ ملی را نادیده گرفتند و بسیاری از آنها عملاً بر حملات خود شدت بخشیدند. در دورهٔ حد فاصل اول جنوری تا ۲۴ اپریل ۱۹۸۷ (۱۱ جدی ۱۳۶۵ تا چهارم ثور ۱۳۶۶) شمار حملات مجاهدین بسیار بیشتر از همین دوره در سال قبل بود. (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۴۶.)

علی‌رغم این واقعیت که هدف اصلی موج تبلیغات، در راستای شیوهٔ جدیدی که در اکتبر ۱۹۸۷ (میزان ۱۳۶۶) توأم با خروج ۶ غُند (هنگ) از نیروهای شوروی به‌کار گرفته شد، اثرگذاری بر دیدگاه بین‌المللی بود. به نظر می‌رسید که این طرح برای داخل افغانستان هم کاربرد داشته است. جی. آرنی خبرنگار وقت بی. بی. سی برای افغانستان گزارش داد که در اردوگاههای آوارگان افغان تحرّک تازه‌ای برای تبدیل روپیهٔ پاکستانی به افغانی و فروش داراییها و مایملک به وجود آمد. حتی مقامات جنبش مقاومت در نشستهای خصوصی نسبت به ردّ کامل پیشنهادهای ،نجیب‌الله از سوی احزاب مستقر در پیشاور انتقاد می‌کردند و می‌پذیرفتند که وی ابتکار سیاسی را در دست گرفته است. چندی بعد، حرکت نجیب‌الله حتی نیروی نظامی مجاهدین را دچار مشکل کرد. گفته می‌شد که احزاب مقاومت در طول عملیات دولت در امتداد مرز در پاییز ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) مجبور بودند نیروهای راسخ‌تری از مجاهدین را به میدان جنگ بفرستند، در حالی که در بهار ۱۹۸۷ موج پیوستن مجاهدین به دولت رو به‌کاهش گذاشته بود. چند ماه بعد، این جریان بار دیگر افزایش پیدا کرد. حتی منابع مربوط به جنبش مقاومت می‌پذیرند که دولت در برقراری تماس با همهٔ گروههای سیاسی در کشور، حتی در نواحی دوردست مانند هزاره‌جات، موفق بود. بر اساس برخی از اسناد شوروی، در بهار ۱۹۸۸ در ولایت هرات حتی گروههایی که ***آشتی‌ناپذیر*** خوانده می‌شدند، با دولت وارد مذاکره شده بودند. در دیگر جاها، از جمله در ولایت لغمان منابع اطلاعاتی گزارش دادند که بزرگان محلی طرفدار قبول پیشنهادهای دولت بودند، اما از انتقام‌گیری مجاهدین بیم داشتند. در واقع بزرگان محلی‌ای که با کابل وارد تماس می‌شدند، در معرض ترور قرار می‌گرفتند، چنان‌که در ولایت زابل در سال ۱۹۸۸ دو تن از افراد برجستهٔ قبیلهٔ ترکی اعدام شدند.

بسیاری از مردم حتی زمانی که اقدامات ح.د.خ.ا و دولت را مورد انتقاد قرار می‌دادند، با پیشنهاد مصالحه‌جویی مخالفت نمی‌کردند. در منابع شوروی اذعان شده است که با آغاز خروج نیروهای ارتش سرخ از افغانستان در می ۱۹۸۸ (ثور ۱۳۶۷)، از مجموع ۶۰۰۰ گروه مسلح نیمی هنوز هم **منتظر فرصت مناسب بودند**؛ ۱۵۰۰ گروه با دولت وارد مذاکره شده بودند؛ ۷۰۰ گروه پیش از آن به آتش‌بس توافق کرده و ۱۰۰ گروه وارد نیروهای ملیشه و شبه‌نظامی طرفدار دولت شده بودند.[۶۹]

آیا مصالحهٔ ملی نوعی انحراف اساسی از سیاستهای کارمل بود؟ دیدگاههای زیر تا حدود زیادی همین مسئله را تأیید می‌کنند. سلیمان لایق وزیر امور قبایل و سرحدات در اکتبر ۱۹۸۱ (میزان ۱۳۶۰) با گروهی از بزرگان ولایت لوگر ملاقات کرد، که نسبت به رشته عملیات نظامی انجام شده در منطقه‌شان شکایت داشتند و نیز این موضوع که تدارکات وعده داده شده ارائه نشده بود: ***اگر واقعاً شما می‌خواهید در صلح به سر برید، با ما همکاری کنید، مخالفین را از مناطق خود خارج سازید و مالیات خود را بپردازید و در ازای آن از خودمختاری محلی برخوردار خواهید شد.*** در طول سال ۱۹۸۲ شیوهٔ مشابهی به صورت غیررسمی از سوی چندین تن از دیپلماتها و کارشناسان شوروی به عنوان کلید *آرامش* در افغانستان ارائه شد که در آن تقسیم قدرت در سطح مرکزی پیشنهاد شده بود، اگرچه در آن زمان نظر بر این بود که ایدهٔ یاد شده تنها پس از توافقات، زیر نظر سازمان ملل متحد به مرحلهٔ اجرا گذاشته شود. در بهار سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) کارمل به شیوهٔ خودمختاری تقریباً نوعی اعتبار رسمی بخشید و در گفت‌وگو با یک گزارشگر امریکایی سیاست آیندهٔ خود را اعلام کرد که در آن به منافع خود قبایل اشاره شده بود. بر اساس آن، مشارکت در ارگانهای محلی قدرت، منافع اقتصادی و پاداشهای سیاسی دربرداشت، در حالی که تحریم دولت خطر تلافی‌جویی را به دنبال می‌آورد. زمانی که ساختار اداری ایجاد می‌شد، زمین‌دارانی که به پاکستان گریخته بودند، باید بازمی‌گشتند و گرنه زمینهایشان از دست می‌رفت. کارمل همچنین اعلام آمادگی کرد که نمایندگان حزب در سطح پایین‌تر از ولسوالی و علاقه‌داری (فرمانداری و بخشداری) نادیده گرفته شوند که بدین ترتیب به روستاها خودمختاری غیررسمی داده می‌شد. سرانجام وی با ارائهٔ تزهای دهگانهٔ خود در اواخر سال ۱۹۸۵ (پاییز ۱۳۶۴) یعنی حتی پیش از حصول توافق در مورد خروج نیروهای شوروی، برای اجرای این سیاست در

عمل از خود تمایل نشان داد، اما چند ماه آینده نجیب‌الله جای او را گرفت.[۷۰]

در سال ۱۹۸۹ ابراهیم‌بیگ فرمانده منطقه‌ای **حرکت *انقلاب*** در نزدیکی چخچران (در ولایت غور) ـکه اخیراً به روند مصالحه از خود تمایل نشان داده بود ـدر پاسخ به این پرسش که آیا زنان و دختران اجازهٔ شرکت در مکاتب را دارند یا نه، جوابی دیپلماتیک و دوپهلو داده و گفت: «*ما بعداً در این باره تصمیم خواهیم گرفت.*» این امر ممکن است نوعی انحراف ناگهانی از سیاستهای قبلی به نظر برسد. اما در واقع حتی پیش از پیشنهاد مصالحهٔ ملی در آغاز سال ۱۹۸۶ (زمستان ۱۳۶۴) در روستای نمونه‌ای مانند توخته در ۱۵ کیلومتری مزار شریف که یک صندوق تعاونی نیز در آنجا ایجاد شده بود، یک تازه‌وارد هیچ زنی را در اماکن عمومی مشاهده نمی‌کرد. اگرچه در آنجا سه مرکز سوادآموزی فعال شده بود، هیچ زنی در این دوره‌ها شرکت نداشت. اسلم آقا رئیس صندوق تعاونی ادعا داشت که مخالف آن نیست که همسرش در چنین دوره‌های آموزشی شرکت کند، اما خود وی در خانه بسیار مشغول است. پیش از آن در سال ۱۹۸۵ در یک روستای نمونهٔ دیگر موسوم به اعنابه در پنجشیر که ۱۰ عضو حزب را در خود جای داده بود، زنان با مشاهدهٔ مردان از محل می‌گریختند. به طور خلاصه اغلب آنچه نجیب‌الله در نظر داشت، رؤیای امروزی شدن مناطق اطراف افغانستان بود و این با واقعیت بسیار فاصله داشت.[۷۱]

حتی اصلاحات ارضی وضعیت مشابهی داشت. کمیسیون فوق‌العادهٔ اصلاحات اجازه داشت که **در *صورت ضرورت*** فعالیت گروههای عملیاتی برای اجرای اصلاحات در زمینهٔ توزیع زمین و آب را **به *طور موقت*** به حالت تعلیق درآورد. نجیب‌الله بعدها در ماه مارچ ۱۹۸۷ (حوت ۱۳۶۵) دیدگاهی را مطرح کرد که اساساً تکرار حرفهای گذشتهٔ کارمل بود: ***اگر با زبان ساده و معمولی توضیح دهیم، ضرورت ایجاد تغییرات انقلابی به معنی ضدیت با سنتهای اسلامی و منافع دهقانان نیست.*** در واقع فرمان جدید اصلاحات ارضی در اواسط ۱۹۸۷ (بهار ۱۳۶۶) سقف میزان مالکیت زمین را بسیار بالا برد (۱۰۰ جریب زمین به جای ۳۰ جریب قبلی)، به گونه‌ای که شمار بسیار اندکی از خانواده‌ها این مقدار زمین را در اختیار داشتند. این تغییرات در قالب تحلیلهای طبقاتی (فرمان قبلی ***بر دهقانان متوسط‌الحال فشار وارد می‌کرد***) و فرصتهای اقتصادی (**ما قادر نیستیم** برای دهقانانی که قطعات کوچک زمین در اختیارشان قرار گرفته، بذر، کود

شیمیایی، آب، وسایل و غیره فراهم کنیم) توجیه می‌شد. اما مسئلهٔ واقعی ***ضرورتهای عینی و سیاسی*** بود. ***تعیین حداکثر ۳۰ جریب میزان مفید زمین برای کشاورزی، همچنین (به تأکید نگارنده) روابط سنتی را برهم می‌زد.*** حتی زمین‌داران اجازه یافتند تا در امر توزیع زمینهای لم‌یزرع و بایر شرکت کنند، به گونه‌ای که بتوانند با استفاده از آن تولید کشاورزی را به سقف صد جریب برسانند. در همین حال ***برای آنها که نقش مهمی در اجرای سیاست مصالحهٔ ملی و تلاش برای بخشیدن به جنگ بازی کرده‌اند*** هیچ‌گونه محدویتی در میزان مالکیت زمین وجود نداشت. اگرچه تا سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) هنوز هم گزارش می‌شد که کمیسیونهای اصلاحات ارضی فعال هستند، یک‌سال قبل از آن، همان‌گونه که در بخش اول مورد بررسی قرار گرفت، اجرای آن توقف شده بود. در سال ۱۹۸۹ نجیب‌الله رسماً شیوهٔ اولویت قائل‌شدن برای تعاونی‌ها را به عنوان مدلی برای توسعهٔ زراعت و کشاورزی رد کرد. همراه با مزارع دولتی، تولید آنها تنها یک درصد بیشتر از مجموع بوده و رجحان مطلقاً بی‌تناسب دولتی به آنها داده شده است. در مقابل وی اظهار تأسف کرد که بخش خصوصیِ مالکیت عملاً به حال خود رها شده است. اصلاحات رسماً در سال ۱۹۹۰ (۱۳۶۹) کنار گذاشته شد، یعنی زمانی که هرگونه اشاره به آن در قانون اساسی، حذف مصونیت سرمایه‌گذاری اعلام شد.

در همین سال محدودیت دریافت شیربها نیز ـ که یکی از عوامل محرک شورشهای ۹-۱۹۷۸ به شمار می‌رفت ـ لغو شد. اجرای برنامه‌های سوادآموزی به نحو چشمگیری کاهش یافت و در نیمهٔ دوم ۱۹۸۶ (تابستان و پاییز ۱۳۶۵) تنها ۷۰۰۰ نفر گواهی نهایی فراغت از این دوره‌ها را دریافت کردند.[۷۲]

به گفتهٔ سلطانعلی کشتمند، نخست وزیر، ایجاد انگیزه‌های اقتصادی نظیر تأمین کود شیمیایی، بذر و آب عامل اصلی کشاندن افراد و گروهها به سوی ***مصالحه‌جویی*** بود. البته ارائهٔ این امتیازات چیز تازه‌ای نبود و فقط امکان داشت میزان آن از نظر کمّی بیشتر از گذشته شده باشد. گزارشهای متعددی وجود دارد حاکی از آنکه پشتیبانی اقتصادی در ایجاد پل رابطه بین دولت و برخی جوامع روستایی مؤثر بوده است. به عنوان مثال در روستای قل‌محمد در ولایت بلخ و در نزدیکی مرز شوروی، دسترسی به برق و دیگر اشکال کمکها، ساکنان محلی ـ از جمله گروههای مسلح فعال در آنجا ـ را وادار کرد تا تغییر موضع داده و به دولت بپیوندند. از ولایت هرات، عوامل استخباراتی شوروی

گزارش دادند که مردم از ابتکاراتی نظیر حفر چاهها و اسفالت‌کردن جاده‌ها به ویژه از این نظر که چنین اقداماتی پس از سالها تخریب گسترده روی می‌داد، استقبال کردند و مرمت جاده‌ها به‌خصوص پس از سال ۱۳۶۵ اهمیت یافت که ۷۰ درصد بودجهٔ غیرنظامی دولت به این امر اختصاص یافت.[۷۳]

مصالحهٔ ملی در اغلب موارد به سختی از سیاستهای سابق تفکیک می‌شود، اما این امر گرایش از ***آشتی‌جویی*** به عنوان یک سیاست کمکی (با هدف نهایی ایجاد یک پایه اجتماعی انقلابی) به سمت سیاستی را نشان می‌داد که در آن اجرای این طرح وسیله‌ای به منظور کسب مشروعیت تازه برای دولت بود. کارمل هنوز هم به تشکیل لویه جرگه‌های محلی به عنوان وسیله‌ای برای ***افزایش نفوذ کمیته‌های حزبی*** می‌نگریست که زیر رهبری آنها تمامی این روند تحقق می‌یافت. به تعبیر بریالی، هدف اساسی ***بومی ساختن و ریشه‌دارکردن انترناسیونالیسم و جهانگرایی*** در فضای ملی بود، اگرچه آنچه او برخی ***مشکلات عینی جدی*** در مسیر ***آموزش انترناسیونالسیم به توده‌ها*** می‌خواند، وجود داشت و نجیب‌الله دست‌کم در آغاز امیدواری بسیار زیادی داشت که شمار قابل‌توجهی از مبلّغین آموزش‌دیده و ***با اتکا به اصول نظری و دانش انقلاب... و پس از آشنایی به شکل و شیوهٔ کار خاص سیاسی و تبلیغاتی میان دهقانان در روستاها، توانایی کار میان گروههای کوچک مردم را یافته و از یک روستا به روستای دیگر مسافرت کنند***، اما در واقع بسیاری از ***مبلّغین*** دست به کارهای شکلی و صوری در روستاها می‌زدند، بدون این‌که از آمادگی قبلی و یا راهنمایی خاص برخوردار شده باشند. نجیب‌الله منتظر آن نشد تا حزب تمامی مناطق اطراف را تسخیر کند (که ممکن بود این امر به معنی انتظاری بی‌پایان باشد) بلکه جرأت آن را به خود داد تا این سیاست را به پیش ببرد، حتی اگر ساختار و سیاست حزب تا آن حد توسعه نیافته بود که بتواند بار تمام این عملیات را تحمل کند. یک محقق شوروی در سال ۱۹۸۴ نوشت که چگونه جمهوری دموکراتیک افغانستان حاضر نشد به دلیل طبیعت انقلابی خود، مصالحهٔ درازمدت با قبایل را بپذیرد، در حالی که پیش از آن بریتانیا دست به این کار زده بود. وی استراتژی کارمل در مورد جذب بزرگان قبایل در درون ارگانهای محلی و پرداخت حقوق به آنان را به عنوان راهی برای ترکیب‌شان در ساختار دولتی و ثبت نام آنها برای عضویت در جبههٔ ملی پدر وطن، عامل مهمی در این روند به شمار می‌آورد. در

عوض با طرح مصالحهٔ ملی دیگر قرار نبود جبهه نقشی کلیدی در نحوهٔ ارتباط با مخالفینی بازی کند که از اعمال خود پشیمان بودند، اگرچه هیچ‌گاه صریحاً به این تفکیک حوزه‌ها اشاره نشده است. در واقع پس از ۱۵ جنوری ۱۹۸۷ (۲۵ جدی ۱۳۶۵) از جبههٔ ملی پدر وطن چیز زیادی شنیده نمی‌شد، در حالی که کارمل از بهره‌برداری از سنتها به منظور ثبات‌بخشیدن به انقلاب صحبت می‌کرد. در اوایل ۱۹۸۸ مستشاران شوروی سیاست نجیب‌الله را مصالحه‌جویی با هدف ایجاد وحدت بین ***ساختار اجتماعی نو*** و ***اَشکال سنتی زندگی اجتماعی*** تفسیر می‌کردند. در واقع، سرانجام ***اشکال شیوه‌های سنتی*** (یا به عبارت دیگر آنچه از آن پس از تجدید شکل در اثر جنگ باقی مانده بود)، نقشی اساسی در مصالحه داشت. یک پژوهشگر شوروی در اوایل ۱۹۸۷ (زمستان ۱۳۶۵) پیش‌بینی کرد که ح. د. خ. ا ممکن است بتواند با گسترش امتیازدهی در عرصهٔ خودمختاری محلی قدرت خود را تحکیم بخشد. این چیزی بود که پس از این سال به طور روزافزونی اتفاق افتاد. به آنهایی که می‌خواستند جنگ‌سالاران طرفدار دولت باشند، اکنون با آمادگی بیشتری خودمختاری اعطا می‌شد، بدون این‌که نظارت واقعی بر منطقهٔ تحت کنترل‌شان اعمال گردد. چنین شرایط مطلوبی پیش از این استثنایی به نظر می‌رسید. به تعبیر خود نجیب‌الله از آنجا که ***میهن‌پرستان واقعی و دوستان پایدار انقلاب، پیش از این به ارگانهای رهبری پیوسته‌اند*** اکنون ضرورت داشت تا ***کسانی که هنوز هم بی‌طرف مانده‌اند ولی می‌خواهند به مردم خود صادقانه خدمت کنند،*** جذب ***ارگانهای مهم*** شوند. اگرچه ***ظاهراً هیچ‌کس نمی‌خواهد در انتخابات شوراهای محلی و جرگه‌ها، کسانی که به پرچم و زندگی ما با تحقیر می‌نگرند، انتخاب شوند،*** لازم است ***این واقعیت را بپذیریم؛ چرا که انتخابات در روستاهای کشور یعنی جاهایی ادامه دارد که در وضعیت عادی نیست.*** در همین رابطه مهارت ما در مصالحه بر سر موضوعات کوچک و جزئی به منظور رسیدن به پیروزی در مسئلهٔ اصلی مبارزه برای صلح، نقش خود را بازی خواهد کرد. به عبارت دیگر نجیب‌الله اکنون مصمم بود تا این واقعیت کشور را بپذیرد: *مصالحهٔ ملی حاصل محاسبهٔ دقیق در مورد ساختار ملی و قبایلی جامعهٔ ماست.* یکی از دلایل به دولت پیوستن کسانی مانند عبدالحکیم رهبر مخالف در هرات ـ که ۲۰۰۰ تن را زیر فرمان خود داشت ـ در (۱۹۹۰)، پشتیبانی مادی آن بود، اما عمدهٔ قضیه این بود که کابل ***اشتباهات خود را تصحیح کرده بود،*** محدودیتهای قدرتش را

پذیرفته و از مداخله در امور محلی خودداری می‌کرد. وی به روشنی گفت که وجود مکاتب دخترانه و اجرای اصلاحات ارضی شامل این توافقات نمی‌شود و اگر دولت دوباره تلاش ورزد تا در امور آنان مداخله کند، وی بار دیگر علیه کابل اسلحه به دست خواهد گرفت.[۷۴]

ممکن نیست بتوان مشخص کرد که ایفای چه نقشی بر عهدهٔ جبههٔ ملی پدر وطن مانده بود، اما ارقام مربوط به نقش ارگانهای محلی قدرت نشان می‌دهد که دولت اکنون تا چه اندازه تمایل داشت کنترل سیاسی خود را بر مناطق اطراف واگذار کند و بر وسایل و شیوه‌های بیشتر غیرمستقیم مانند پشتیبانی از خود اتکا کند. کابل به طور سنتی و معمول روستاهایی را *زیر کنترل کامل* خود تلقی می‌کرد که سازمانهای حزبی در آنها وجود داشته و دارای نقش رهبری‌کننده بودند. به عنوان مثال، در ولایت هلمند در پایان ۱۹۸۶ (پاییز ۱۳۶۵) از میان ۳۳۳ روستای تحت کنترل دولت، ۱۰۰ روستا زیر کنترل کامل حزب نیز قرار داشت. در نوامبر ۱۹۸۵ (عقرب ۱۳۶۴) ۵۷ درصد نمایندگانی که برای ارگانهای محلی انتخاب شدند، به ح.د.خ.ا تعلق داشتند، یعنی در خارج از دایرهٔ حدود دو هزار روستای طرفدار حزب، شرکت در انتخابات برای گزینش نهادهای محلی رونقی نداشت. در نخستین مراحل انتخابات محلی در زمستان ۱۹۸۶ (۱۳۶۴) این درصد به ۴۰/۸ کاهش یافت. این انتخابات ظاهراً در ولایاتی برگزار شد که دولت در آنها نیرومندتر بود و همچنین در روستاهایی که حزب در آنها ضعیف بود و یا اصلاً حضور نداشت. در مرحلهٔ بعدی انتخابات در تابستان ۱۹۸۶ (۱۳۶۵)، در ولایاتی که دولت از پشتیبانی کمتری برخوردار بود این رقم بیشتر سقوط کرده و به ۳۲/۴۷٪ رسید و سرانجام در انتخابات محلی ۱۹۸۷ تنها ۱۰/۴ درصد انتخاب‌شوندگان به حزب تعلق داشتند. به علاوه، تا سال ۱۹۸۸، ۲۶٪ نمایندگانی که برای نهادهای محلی انتخاب شدند، مخالفان سابق و یا **عودت‌کنندگان** بودند. به طور کلی، در حالی که در فبروری ۱۹۸۷ (دلو ۱۳۶۵) ۶۵ درصد روستاها خارج از کنترل حزب قرار داشت، تا دسامبر این سال (قوس ۱۳۶۶) این رقم به ۷۶ درصد افزایش یافت. مصالحهٔ ملی از دیدگاه نظری چیز نسبتاً زیادی به آن نیفزود، اما این روند را در حدی شدت بخشید که ادارهٔ گروههای محلی بر جلب حمایتهای نسبتاً خالص و ایدئولوژیک سایه افکند.[۷۵]

گرایش جدید در سطوح بالاتر از روستاها نیز نیرومند بود. در دورهٔ کارمل تلاش

می‌شد ولسوالیها (فرمانداریها) یا علاقه‌داریها (بخشداریها) با همکاری بزرگان محلی دوباره فعال شوند، مانند علاقه‌داری چارکنت در سال ۱۹۸۴؛ اما نجیب‌الله پا را از این فراتر گذاشت. وی فضای بیشتری برای افراد غیرحزبی در ادارات محلی قایل شد، به‌طوری که در اواخر ۱۹۸۷ (پاییز ۱۳۶۶) یازده والی (در بغلان، هلمند، فاریاب، بامیان، غزنی، زابل، پکتیا، قندهار، فراه، وردک و هرات) از مجموع والیان ۳۰ ولایت غیرحزبی و عموماً ***چهره‌های متنفذ***، اعضای سابق پارلمان، علمای مذهبی و یا افسران سابق ارتش بودند. تا بهار ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) شمار والیان غیرحزبی به ۱۶ رسید و در همین حال بیشتر از نیمی از ولسوالها (فرماندارها) نیز عضو ح.د.خ.ا نبودند. در عمل اغلب مقامات جدید به نحوی وابسته به رژیم بودند و دست‌کم به هیچ وجه به مخالفین تعلق نداشتند. اما در اکتبر ۱۹۸۷ (میزان ۱۳۶۶) مجاهدین سابق در ۱۴ ولسوالی و ۴ ولایت از جمله در ولایت مهمی چون بغلان به عنوان ولسوال و والی تعیین شدند. در پایان ۱۹۸۷ و اوایل ۱۹۸۸ (پاییز و زمستان ۱۳۶۶) شورویها فشار آوردند که موقعیتهای بیشتری به مخالفان مسلح پیشنهاد شود و ***قدرت خلق*** در مناطقی که مردم با دولت همکاری نمی‌کردند، کاهش یابد. اما مقاومتی که در داخل ح.د.خ.ا در این رابطه نشان داده می‌شد، در بالاترین حدّ خود بود چرا که والیان و فرمانداران از مهم‌ترین اجزای قدرت دولتی بودند. دولت در ماه مارچ ۱۹۸۸ (حوت ۱۳۶۶) به منظور خشنود ساختن شورویها تصمیم گرفت تا در ۱۷ منطقهٔ اشغال شده به زور اسلحه (یعنی در جاهایی که مردم وادار به همکاری نشدند) به بزرگان محلی امکان کنترل بدهد. در ماه می این سال (ثور ۱۳۶۷) نجیب‌الله وکیل‌اعظم یکی از رؤسای قبیلهٔ شینواری را که در ۶ ولسوالی یا فرمانداری نفوذ داشت، به عنوان والی در ولایت ننگرهار منصوب کرد. وی برای سالها عضو حزب اسلامی بود، اما در اثر نفوذ روزافزون ملّاها تحریک شده و با گلبدین حکمتیار رهبر این حزب به زد و خورد پرداخت. او در جرگهٔ شینواریها صریحاً اعلام کرد که اگر حکمتیار سنتهای قبیله‌ای را نپذیرد، وی به جانب دولت خواهد رفت. وقتی که سرانجام عملاً چنین چیزی اتفاق افتاد، مردم این تصور را نداشتند که وی خود را به دولت تسلیم کرده است، بلکه در عوض، اقدام او را برگرداندن قدرت و صلاحیت به قبیلهٔ شینواری می‌دانستند. از قرار معلوم، بزرگان محلی با این تحول تقویت شدند و به دنبال خروج نیروهای شوروی یک جرگهٔ قبیلهٔ شینواری با حضور ۳۰۰ تن با لحن نیرومندی

فعالیتهای ضد دولتی **برخی** از اعضای قبیله را محکوم کرد و از بستگان این افراد خواست که آنها را متقاعد سازند تا دست از جنگ برداشته و به روستاهای خود بازگردند. کار به همین‌جا خاتمه نیافت و افراد نافرمان، از حقّ استفاده از زمین خود محروم شدند. علاوه بر این، آن دسته از ملیشه‌های شینواری که خدمت دولت را ترک کرده بودند، تهدید به پرداخت ۰۰۰ ۵۰۰ افغانی جریمه و از دست دادن اموال خود شدند. بدین ترتیب، ننگرهار دومین ولایت مهمی بود که از سوی مجاهدین سابق اداره می‌شد.[۷۶]

الگوی مشابهی در ناحیهٔ کلدار ولایت بلخ نیز دنبال شد. در بهار ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) یک خبرنگار سوئیسی از تنشهای شدید بین فعال‌ترین گروههای مجاهدین و برخی از روستاها خبر داد که می‌خواستند علی‌رغم خطر انتقام‌جویی با دولت از در آشتی با آن وارد شوند. این کشیدگیها احتمالاً در سالهای بعد افزایش بیشتری یافت، تا این‌که تکه بابه رهبر سیاسی ارشد مقاومت در این علاقه‌داری (بخشداری) برخلاف نیروهای تندرو از مذاکره با کابل طرفداری کرد. در سال ۱۹۸۷ پس از اعلام طرح مصالحهٔ ملی، گفت‌وگوهایی با مقامات دولت صورت گرفت که اوج آن امضای پروتکل بود. تکه بابه امکان ادارهٔ ناحیه‌ای را پیدا کرد که پیش از آن تقریباً به صورت کامل در اختیار مجاهدین بود.[۷۷]

دست‌کم در برخی موارد والیان جدید افراد توانمندی بودند، نظیر خالق‌یار والی هرات که در غرب کشور بسیار محبوبیت پیدا یافت و تعداد زیادی از فرماندهان را در ولایات هرات، فراه و بادغیس به جانب دولت کشاند. به همین ترتیب والی جمیل رحمان که پدرش یک مرد متمول محلی در ناحیهٔ تاشقرغان بود، توانست از روابط اجتماعی و خانوادگی خود به منظور کسب توافق با چندین فرمانده محلی استفاده کند.[۷۸]

روشن است که استراتژی نجیب‌الله در آغاز کاملاً روشن و دقیق نبود ـ وی صرفاً سیاستهای گذشتهٔ دولت را با شدت بیشتری مطرح کرد. او در یکی از نخستین سخنرانیهایش به عنوان رهبر در می ۱۹۸۶ (ثور ۱۳۶۵) اعلام کرد که ضعف عمدهٔ حزب و رژیم در تاکتیکها و عرصهٔ عملی پدیدار است، در حالی که استراتژی **عمیق** و تئوری **جامع** بوده است. به عبارت دیگر، نجیب‌الله در زمان به قدرت رسیدنش به تعدیلات و تحولات گستردهٔ استراتژیک فکر نمی‌کرد. یک پژوهشگر فرانسوی نوشته

است که مصالحهٔ ملی بیشتر یک تجربهٔ سیاسی بود تا یک پروژهٔ سیاسی. محتوا، ماهیت و کارکرد این طرح و وسایل مورد نیاز برای اجرای آن، اگرچه با **سرسختی بسیار زیاد و قاطعیت سیاسی** روز به روز تعریف می‌شد، تنها نکتهٔ مشخص این بود که وی، برخلاف کارمل، حاضر بود دُگم‌ها و جزمیات ایدئولوژیک انقلاب را در هر حدی که شرایط ایجاب کند، قربانی سازد. او در واقع راه خود را تا آنجا دنبال کرد که تاکتیک و عمل مصالحهٔ ملی سرانجام از استراتژی *عمیق* و تئوری *جامع* پیش افتاد و آنها را به گوشه‌ای راند. همان‌گونه که پیش از این خاطرنشان شد، بسیاری، به ویژه در میان نیروهای مسلح، مخالف دادن امتیاز، هرچند نسبتاً کوچک به مخالفین بودند. به عنوان مثال در پایان ۱۹۹۰ (پاییز ۱۳۶۹) پس از وقفه‌ای یک‌ساله در عملیات مجاهدین در ولایت بلخ، ارتش تصور می‌کرد که مخالفین به شدت ضعیف شده و دیگر قادر به ایجاد اختلال در کار آن نیستند و از همین رو فعالیتهای آن از جمله سربازگیری اجباری از سر گرفته شد. در مقابل مجاهدین کارخانهٔ کود شیمیایی را در مزارشریف مورد حمله قرار دادند. به گفتهٔ خالق‌یار نخست وزیر، برخی از جنرالها سیاستهای دولت را بی‌اندازه نرم می‌خواندند. چنین مشکلاتی در گذشته نیز تجربه شد. به عنوان مثال در سال ۱۹۸۲ سید جگرن فرمانده *شورای اتفاق* که ولسوالی جاغوری (در ولایت غزنی) را زیر کنترل خود داشت، برای مذاکره با دولت به منظور پایان بخشیدن به خصومتها اظهار آمادگی کرد، اما پس از حملات تحریک‌کنندهٔ نیروی هوایی تغییر نظر داد. خصومتهای قومی ممکن است در این مورد مؤثر بوده باشد.[۷۹]

مصالحهٔ ملی اگرچه اثرات عمده‌ای در برخی ولایات مهم مانند هرات یا بغلان داشت، تأثیرگذاری آن بر کمربند پشتون‌نشین از کنر تا هلمند چشمگیر نبود. به عنوان مثال در ولایت پکتیا در پایان ۱۹۸۷ (پاییز ۱۳۶۶) از مجموع ۴۳ تن از رهبران برجستهٔ قبایلی تنها هفت تن به دولت وفادار بودند.[۸۰]

اثرات خروج نیروهای شوروی

از نقطه نظر *آشتی‌جویی* در مناطق اطراف، مهم‌ترین نقطهٔ عطف، خروج ارتش سرخ بود. اثرات آن به خودی خود متناقض بود، چرا که از قرار معلوم ملاحظات سیاست

بین‌المللی عامل این تصمیم بود، تا اثرگذاری بر وضعیت داخلی افغانستان. شورویها از سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) تلاش کردند نقش خود را در افغانستان کمرنگ‌تر سازند و به *جوامع* بومی امکان دهند که مسئولیت اغلب امور را بر عهده گیرند. شورویها در اواسط ۱۹۸۷ (تابستان ۱۳۶۶) اعلام کردند که دیگر در ده ولایت این کشور هیچ‌گونه حضوری ندارند. بر اساس همین ادعاها آنها در ماه نوامبر (عقرب) دو ولایت دیگر و دو ماه بعد یک ولایت دیگر را تخلیه کردند. در واقع این ادعاها عمدتاً جنبهٔ تبلیغاتی داشت، چون نیروهای آنان هیچ زمانی در بیشتر از ۲۱ ولایت از مجموع ۳۰ ولایت حضور نداشتند. نکته این بود که اکنون شورویها می‌خواستند رفقای افغانشان روی پای خود بایستند، تصویر متفاوتی از خود عرضه کنند و کارایی بهتری نشان دهند. در زمان خروج شورویها سراسیمگی و اضطراب گسترده‌ای در کشور وجود داشت و مردم افغانستان به طور کلی انتظار نداشتند که رژیم حزبی برای مدت زیادی بتواند خود را حفظ کند. تحولات مربوط به مصالحهٔ ملی در مناطق اطراف نیز از همین موضوع حکایت دارد. آهنگ *مصالحه* از اواخر ۱۹۸۸ (پاییز ۱۳۶۷) به شدت کند شد و تا بهار به همین شکل باقی ماند (نگاه کنید به نمودار شمارهٔ ۴). در واقع طی سالهای ۸۹-۱۹۸۸ دولت موقعیتهایی را که طی دو سال قبل از آن به دست آورده بود، به ویژه در ولایات دورافتاده، از دست داد. به عنوان مثال در ولایت بدخشان، در سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) دولت کنترل خود را بر صدها روستا تحکیم کرد. اما از آنجا که تنها ده درصد آنها به طور مستحکم زیر نفوذ دولت درآمده بودند (یعنی زیر پوشش سازمانهای حزبی قرار داشتند.) در سال ۱۹۸۸ به سرعت ۲۴۰ روستا یعنی ۴۰ درصد مجموع روستاهایی که زیر کنترل دولت قرار گرفته بود، به دست مخالفین افتاد. وضعیت در **کمربند پشتون** در جنوب بهتر از این نبود. ولایت کنر ـ که دولت در آن به طور نسبی نفوذ داشت ـ به طور کامل، و نیز شمار قابل‌توجهی از روستاها در مناطق مرزی ولایت ننگرهار از کنترل خارج شد. منابع شوروی ادعا می‌کنند که دولت افغانستان واقعاً باور نمی‌کرد ارتش سرخ از این کشور خارج شود و اقداماتی که برای مقابله با مجاهدین توصیه شده بود تا آخرین روزها به کار گرفته نشد. در واقع، به نوشتهٔ ا. بوروویک، کارگزاران حزب و دولت به هیچ‌وجه نمی‌خواستند شورویها خارج شوند. شخص نجیب‌الله هم به نظر نمی‌رسید کاملاً به شانس خود باور داشته باشد. پیش از هر چیز او سعی کرد طرح شورویها را برای آغاز

خروج نیروهایشان در اپریل ۱۹۸۷ (حمل ۱۳۶۶) خنثی کند، اما پس از آن تصمیم به خروج سپاه چهلم شوروی، در سال بعد بر او تحمیل شد. بر اساس گزارشها، وی در جنوری ۱۹۸۹ (جدی ۱۳۶۷) از شورویها خواست تا ۳۰۰۰ از ۵۰۰۰ نیروی خود را باز پس به قندهار بفرستند تا در نجات شهر که به محاصره درآمده بود کمک کنند. وی دو ماه بعد خواستار مداخلهٔ نیروی هوایی شوروی در جلال‌آباد شد که جنگ مهمی در آنجا جریان داشت.[۸۱]

آنچه اتفاق افتاد، این بود که خروج غیرمنتظرهٔ نیروهای شوروی فرصت بی‌سابقه‌ای برای بسیج خودانگیخته و موقتی بخش بزرگی از نیروهای پراکندهٔ مقاومت فراهم آورد. در بیشتر نقاط کشور به ویژه در کمربند پشتون‌نشین، حملهٔ عمومی به پایگاهها و مراکز دولتی صورت گرفت و فشار شدیدی بر کابل وارد آمد. دولت نجیب‌الله از بین نرفت، ولی بهایی که پرداخت شد بسار بالا بود، به گونه‌ای که حضور دولت در بسیاری از نقاط محو و یا بسیار کمرنگ شد. این تحولات به وضوح دورنمای تلاشها برای مصالحهٔ ملی و موفقیت آن را در سرتاسر کشور تیره می‌کرد. از سوی دیگر، مردم عادی که به نظر می‌رسید از همان آغاز طرفدار خروج شورویها بودند، در برخی مناطق (نظیر ولسوالی کلنگر در ولایت لغمان و ناوه در ولایت هلمند) حتی به صورت آشکارا بر مجاهدین فشار آوردند که جنگ را متوقف کنند و دست‌کم در ولایت هلمند (بر اساس گزارشهای استخباراتی) حتی یک روحانی طرفدار مجاهدین از آنها خواست تا پس از خروج شوروی دست از خصومت با دولت بردارند. گذشته از آن، بسیاری از بزرگان محلی از همان اوایل از سال ۱۹۸۰ به منظور برقراری دوبارهٔ روابط با مرکز خواستار چنین چیزی بودند، چنان‌که برخی از آنها در ماه جون (جوزای ۱۳۵۹) به والی بلخ این مسئله را یادآوری کردند و در سال ۱۹۸۷ حدود ۲۰۰ فرمانده در ولایت قندهار در واکنش به پیشنهادهای دولت دست به اقدام مشابهی زدند. اما در نیمهٔ دوم سال ۱۹۸۸ و نیمهٔ اول ۱۹۸۹ (از تابستان ۱۳۶۷ تا تابستان ۱۳۶۸) شمار گروههای مجاهدین که با دولت به توافق رسیدند، به میزان چشمگیری کاهش یافت، چنان‌که نجیب‌الله با تأسف گفت: ***دیگر کسی حاضر نیست با دولت وارد مذاکره شود.*** در برخی ولایات نظیر بغلان، صرف اعلام خروج شوروی کافی بود تا روند ***مصالحه*** برهم بخورد. بسیاری از فرماندهان ***مصالحه*** با دولت را پیش از خروج نیروهای شوروی غیرقابل قبول می‌دانستند، اما وقتی

عملاً خروج ارتش سرخ اتفاق افتاد، بر اساس گزارشهای استخباراتی (مثلاً در ولایت لغمان) بسیاری از آنها شیوهٔ صبر و انتظار را در پیش گرفتند، چون پیوستن به دولتی که هر لحظه امکان سقوط آن می‌رفت، مفهومی نداشت. در سپتامبر ۱۹۸۸ (سنبلهٔ ۱۳۶۷) منابع استخباراتی ۳۰۰ واحد متشکل از ۱۲ ۰۰۰ تن از مجاهدین را در سراسر کشور شناسایی کردند که موضع غیرمتخاصم در پیش گرفته بودند. بسیاری دیگر که اشتیاق پیوستن به آنچه جانب پیروز تصور می‌کردند را داشتند و یا آنهایی که صرفاً تشنهٔ غنائم جنگی بودند، فعالیتهای مسلحانهٔ خود را از سر گرفته و یا آن را ادامه دادند.[۸۲]

مفهوم بالقوه مثبتِ خروج، تنها چند ماه بعد پس از تکمیل آن و هنگامی که دولت از حملات عمومی مجاهدین جان به سلامت برد، مشخص شد. دولت اکنون می‌توانست از مزایای مطلوب ناشی از خروج نیروهای اشغالگر سود ببرد. یک ناظر شوروی این روند را به این شکل توصیف می‌کند: ***لحظه‌ای که نیروهای ما خارج شوند... گروههای مجاهدین که دارای تمایلات مختلف بوده ولی علیه ارتش ما ـ یعنی «کافران» ـ در کنار هم قرارگرفته‌اند، از هم جدا شده و اگر در دو جبههٔ نظامی رو در روی یکدیگر نایستند، دست‌کم از نظر سیاسی و اقتصادی با یکدیگر رقابت خواهند کرد. آنها با یکدیگر بر سر تصاحب بهترین زمینها، منابع آب و یا کنترل دره‌ها و گذرگاههای کوهستانی درگیر خواهند شد... این گروهها به منظور حل اختلافات خود نیاز به داوری و حکمیت دارند و از این رو به مقامات کابل، قوای ملیشه و یا نیروهای امنیتی متوسل می‌شوند.***[۸۳]

برخی از پژوهشگران فرانسوی و هوادار جنبش مقاومت نقطه نظر مشابهی را ارائه کرده‌اند. ائتلاف بین اسلام‌گراها و جمعیت روستایی پس از خروج ارتش سرخ رو به ضعف گذاشت، چرا که برای دهقانان جهاد از همان لحظه‌ای که نیروهای شوروی ترک کشور را ترک کرده بودند به پایان رسیده بود. بدین ترتیب، ***مصالحه*** در شرایط جدید ابعاد تازه‌ای به خود می‌گرفت. اکنون انگیزهٔ جنگ از بین رفته بود. رهبران گروههای سابق توضیحات مشابهی به جهانگردان غربی دادند، چنان‌که نیک دانزیگر سیاح بریتانیایی به آن اشاره کرده است: رهبر یکی از گروهها به وی می‌گوید که به نظرش مجاهدین دیگر نباید دیگر سربازان را بکشند، چرا که آنها نیز افغان هستند. اولیور روا پژوهشگر فرانسوی می‌نویسد که بسیاری از فرماندهان با کابل به توافقهای محلی دست یافتند. به طور خلاصه، اکنون دو جانب ***مانند هم*** بودند. به عنوان مثال، در ناحیهٔ

تاشقرغان گروههای مختلف مجاهدین به منظور رسیدن به توافقات جداگانه با دولت جبههٔ متحدی را که علیه نیروهای شوروی ـ افغانستان ایجاد کرده بودند، درهم شکسته و با یکدیگر درگیر شدند.[۸۴]

نجیب‌الله برای بهره‌برداری از شرایط جدید، از خود سرعت عمل نشان داد. وی در ماه می ۱۹۸۹ (ثور ۱۳۶۸) قانون جدیدی را در مورد ارگانهای محلی قدرت دولتی وضع کرد که بر اساس آن هرگونه محدودیت نسبت به میزان مالکیت زمین برای فرماندهانی که به دولت می‌پیوستند رفع می‌شد و علاوه بر این، آنان می‌توانستند والیان، ولسوالها، علاقه‌دارها، مدیران اجرایی، دادستانان یا ثارنوالان، قضات و کارمندان را در مناطق خود تعیین کنند. اکنون مصالحهٔ ملی نسبت به گذشته حتی جذاب‌تر شده بود.[۸۵]

دولت در نتیجهٔ تغییرات در وضعیت و روحیات عمومی و پیشنهادهای فریبندهٔ نجیب‌الله توانست در بازیابی نوعی مشروعیت در چندین منطقه نظیر ولایات غزنی و بغلان به پیشرفتهای چشمگیری دست یابد. در بغلان پیش از آن در سال ۱۹۸۷ و زمانی که سلطان‌محمد یکی از رهبران سابق مجاهدین به عنوان والی منصوب گردید، نشانه‌هایی از بهبود وضعیت پیدا شد. هنگامی که نادری رهبر اسماعیلیه (نگاه کنید به بخش چهارم) موقعیت خود را احراز کرد، این روند شدت بیشتری به خود گرفت و وی در پایان سال ۱۹۹۰ (پاییز ۱۳۶۹) توانست ادعا کند که ۷۵ درصد گروهها دیگر علیه دولت نمی‌جنگند. در سراسر افغانستان و نیز در پاکستان، برخی از فرماندهان مجاهدین اکنون دیگر حاضر نمی‌شدند به جنگ ادامه دهند، چرا که آنان نجیب‌الله را نسبت به تندروانی چون حکمتیار ترجیح می‌دادند. برخی از اعضای ***شورای جهانی صلح*** پس از دیدار از افغانستان حرف را به آنجا کشاندند که برای شهروندان عادی افغانستان دیدگاه مثبتی نسبت به دولت و سیاست ***آشتی‌جویی*** آن وجود دارد. البته چنین اظهاراتی، حتی دربارهٔ فقط مراکز شهری، اغراق‌آمیز به نظر می‌رسید. در واقع روحیات و برداشتهای مردم در مورد امکان رسیدن به توافق صلح با دولت از یک ناحیه به ناحیهٔ دیگر فرق می‌کرد. به عنوان مثال، در سال ۱۹۹۰ در یکی از پایگاههای مخالفین در ولایت کوچک لوگر، در هر ناحیه‌ای احساسات متفاوتی وجود داشت. در برخی مردم دربارهٔ جنگ مانند یک رویداد مربوط به گذشتهٔ نسبتاً دور حرف می‌زدند و اکنون زنانِ سربازان و زنان مجاهدین با هم گفت‌وگو می‌کردند. در ناحیهٔ خروار، جهاد رسماً به پایان نرسیده بود،

ولی فعالیت جنگی قاطعی مشاهده نمی‌شد، چرا که مردم مجاهدین را از حمله به نیروهای دولتی باز می‌داشتند. در کلنگر هنوز هم جنگ عملاً جریان داشت که یکی از دلایل آن تسلط نیروهای تندرو حزب اسلامی در آنجا بود. اما دولت نیز در آن مواضع خود را مستحکم کرده بود.[۸۶]

در ولایت بلخ در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) هنوز هم دولت در معرض خطر قرار داشت، اما از پاییز ۱۹۸۹ فعالیت مجاهدین به اندازه‌ای کاهش یافته بود که می شد آن را نادید گرفت.[۸۷] در دیگر جاها، در ولایت ننگرهار، از آنجاکه احزاب افغان مستقر در پیشاور و استخبارات پاکستان اوضاع آن را زیر کنترل خود داشتند، مجاهدین بسیار فعال بودند.

موضوع ولایت قندهار به ویژه قابل توجه است. قندهار **پر دردسرترین ولایت** برای دولت بوده است. بر اساس گزارشها حدود یک سوم کلیهٔ تسلیحاتی که از طریق پاکستان به افغانستان فرستاده می‌شد، به قندهار می‌رسید. هر کاروانی که از مسیر جادهٔ قندهار ـ هرات حرکت می‌کرد، مورد حمله و در معرض تلفات قرار می‌گرفت. در سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) در تمام این ولایت تنها یک باب مکتب باز بود. یک‌سال بعد شمار مکاتب به ۲۷ باب رسید، اما تقریباً تمام مناطق روستایی و بخشی از شهر هنوز هم زیر کنترل مجاهدین بود. با وجود تلاشهای فراوان شورویها و دولت، وضعیت در دو سال بعد بدتر هم شده بود. در هیچ روستایی در این ولایت یک سازمان حزبی وجود نداشت و جذب عضو برای حزب ۴۰ درصد کمتر از سال قبل بود و به ویژه در میان کارگران و دهقانان این درصد به شدت سقوط کرده بود. در آغاز ۱۹۸۶ (زمستان ۱۳۶۴) دولت از ۱۲ مرکز ولسوالی (فرمانداری) و علاقه‌داری (بخشداری) ۱۱ مرکز را فعال کرد. این نشان می‌داد که دولت تصمیم داشت تا نفوذ خود را در حد ممکن افزایش دهد، اما در شش مورد آنها، دولت فقط مراکز اداری را زیر کنترل خود داشت. در سال بعد از مجموع ۳۷ عضو کمیسیون ولایتی مصالحهٔ ملی، سه تن کشته و پنج تن مجروح شدند و ۱۶ تن گریختند. حتی زمانی که مقامات یک کمیسیون محلی را فعال می‌کردند، اقدامشان بیشتر ظاهری و تشریفاتی بود ـ اغلب اعضای این کمیسیونها حتی نمی‌دانستند که به چنین سمتی منصوب شده‌اند. اگرچه به نظر می‌رسید در اثر تهاجمات نظامی مجاهدین در شهر از بین رفته‌اند، مناطق روستایی این ولایت هنوز هم از دسترس کابل به دور بود. عصمت‌الله مسلم هنوز هم تنها فرمانده مجاهدین در آنجا بود که به دولت پیوسته بود

(نگاه کنید به فصل چهارم)[۸۸]

وضعیت تنها زمانی تغییر کرد که جنرال علومی در سال ۱۹۸۸ به عنوان والی منصوب شد. وی از همان آغاز به صراحت گفت که از روابط خویشاوندی‌اش برای جلب توافق مردم استفاده خواهد کرد. او به دلیل احترام گذاشتن به هنجارهای سنتی پشتونها مورد احترام بود و گفته می‌شد که با شورویها روابط نزدیکی ندارد.[۸۹]

تلاشهای علومی موفقیت در پی داشت. جمعیت شهر ظرف یک‌سال (بر اساس آمارهای رسمی) از ۰۰۰ ۵۰ نفر به به ۰۰۰ ۱۵۰ نفر یعنی میزان پیش از جنگ رسید. دکانها و مغازه‌ها دوبرابر شد و عرضهٔ کالا سرانجام روال طبیعی خود را بازیافت. اظهارات ملّا ملنگ یکی از رهبران عمدهٔ مجاهدین در گفت‌وگو با یک خبرنگار بریتانیایی در سال ۱۹۸۹ در مورد نگرانیهایش نسبت به بروز بی‌نظمی و اختلافات میان مجاهدین نیز حکایت از بروز دردسر برای جنبش مقاومت در این منطقه دارد: ***اگر دولت موقت مجاهدین مستقر در پیشاور واکنش نشان ندهد، جهاد واقعاً به پایان خواهد رسید و بسیاری از فرماندهان ممکن است تغییر موضع بدهند و به جانب دولت بروند.*** اما در واقع شمار گروههایی که تن به *آشتی* دادند چندان بالا نبود. تا اواسط نوامبر ۱۹۸۹ (عقرب ۱۳۶۸) تنها ده گروه ۳۰ تا ۱۰۰ نفره پروتکلهایی را با دولت امضا کردند، اما شمار بسیار بیشتری (بر اساس منابع رسمی ۹۰ درصد) با دولت وارد مذاکره شده و نوعی آتش‌بس غیررسمی را رعایت می‌کردند. به گفتهٔ علومی، تنها ۳۴ گروه هنوز هم فعال بودند و اسناد شوروی نشان می‌دهد که طی سه سال پس از انتصاب وی، عملیات مجاهدین در منطقه عملاً به صفر رسیده بود. یکی از اهداف علومی همچنین تشکیل نیروهای ملیشه بود. به نیروهایی که ازاین طریق جذب شده بودند، ۰۰۰ ۱۸ افغانی در ماه و نیز کوپن و سهمیه‌هایی در حد رفع نیازهای روزانه‌شان داده می‌شد. به نظر می‌رسید در سال ۱۹۹۰ مردم ***قدرت وی را بلامنازع و خودش را قابل اعتماد می‌دانند، به گونه‌ای که قادر است به طور سنتی به اختلافات رسیدگی کند.*** و تصور می‌رفت اگر انتخاباتی برگزار شود، نامزدهای مورد حمایت علومی برندهٔ آن خواهند بود.[۹۰]

هرگاه احزاب مقاومت تصمیم گرفتند به مراکز نظامی در شهر حمله کنند، علومی یا با پیشنهاد پول آنها را دچار اختلاف می‌ساخت و یا گروهی از اهالی شهر را بسیج می‌کرد تا به مناطق اطراف رفته و از فرماندهان بخواهند شهر را مورد تهاجم قرار ندهند. با این

وصف حصول *آشتی‌جویی* کلی بسیار دشوار بود، از جمله به این دلیل که چنین گروههای مجاهدین مانند هر دو **حزب اسلامی** از پشتونهای غلزایی تشکیل شده بودند و علومی به عنوان عضوی از قبیلهٔ درانی رابطهٔ نیرومندی با آنها نداشت. با این حال، مجاهدین مربوط به نواحی اطراف، کودکان خود را به مکاتب موجود در مناطق تحت کنترل دولت می‌فرستادند و نجیب‌الله توانست ادعا کند که ۸۰ درصد مجاهدین قندهار دست از جنگ برداشته‌اند. در این زمان علومی چنان محبوبیت پیدا کرده بود که ظاهراً نجیب‌الله از جانب وی، به ویژه به دلیل تماسهایش با مخالفین، نگران شده بود. علومی دشمنانی برای خود داشت، هم در مرکز نظیر جناح تندرو جنرال تَنَی در حزب و نیروهای مسلح و هم در قندهار میان مقامات محلی حزب و **واد**. اما بی‌اعتمادی نجیب‌الله مخاطرات بالقوهٔ بسیار شدیدتری داشت. در سال ۱۹۹۰ علومی به مدت چند ماه برای *مداوای صحی* به اتحاد جماهیر شوروی فرستاده شد، اما این امر باعث شد وضعیت منطقه بی‌ثبات شود، چنان‌که بسیاری از گروههایی که در زمان علومی بی‌طرف مانده بودند، مخالفت مسلحانهٔ خود را از سر گرفتند. نجیب‌الله مجبور شد عبدالحق علومی را دوباره به قندهار بازگرداند، اما با مرگ وی در اپریل ۱۹۹۱ (حمل ۱۳۷۰) وضعیت دوباره بی‌ثبات شد.[۹۱]

وضعیت مشابهی در ولایت هرات به وجود آمد. فضل‌الحق خالق‌یار در سال ۱۹۸۷ به عنوان والی آنجا منصوب شد. اگرچه وی یک حزبی نبود، به عنوان یک وزیر در دولت *انقلابی* در دههٔ ۱۹۸۰ همیشه در لفاظیهای سنتی آنها شریک بود: ***یک جنگ اعلام‌نشده توسط نیروهای امپریالیستی و به کمک کشورهای مرتجع منطقه علیهٔ ما به راه انداخته شده است***. با این وصف، او تماسهای خود را با حلقات بیرون از ح. د. خ. ا حفظ کرده بود.[۹۲]

هرات نیز یکی از پایگاههای مخالفین به شمار می‌رفت، اگرچه وضعیت آن به اندازهٔ قندهار بد نبود. در سراسر دوران جنگ در آنجا نمونه‌هایی از **مصالحه** را می‌توان یافت؛ که دو مورد مهم آغازین آنها چرخش شیر آقا و تورن رسول بود. اولی در سال ۱۹۸۱ در شرق این ولایت همراه با ۸۰۰ تن از **حرکت انقلاب** گریخت (نگاه کنید به فصل شانزدهم) و دومی در سال ۱۹۸۳ در ناحیهٔ گذره **حزب اسلامی** را ترک کرد. در سال اخیر جریان مصالحه‌جویی شدت یافت و در پنج ماه نخست آن (زمستان ۱۳۶۱ و بهار

۱۳۶۲) ۲۲ گروه به این روند پیوستند. در این زمان هنوز هم روشن بود که ولایت هرات عمدتاً زیر تسلط مجاهدین قرار دارد و بخشهایی از شهر به‌کرّات از سوی آنان اشغال می‌شد. بقایای تشکیلات دولتی ـ حزبی موجود هم زیر فشار مداوم آنان قرار داشت. به عنوان مثال، در سال ۱۹۸۲، ۶۰ فعال حزبی ترور شدند. اگرچه وضعیت در این سال بهتر از ۱۹۸۰ بود ـ که تنها در فاصلهٔ فبروری تا جون (دلو ۱۳۵۸ تا جوزای ۱۳۵۹) تعداد ۱۰۶ تن از آنان کشته شدند ـ این میزان تلفات نیروهای فعال حزب هم یک رکورد منفی بر جای گذاشت.[۹۳]

تنها آمدن خالق‌یار بود که واقعاً وضعیت را تغییر داد. هم منابع غربی و هم شورویها به موفقیتهای وی در ادارهٔ جرگه‌های سنتی و رسیدن به توافق با رهبران طوایف و بزرگان محلی اشاره کرده‌اند. شهر هرات و حومهٔ آن به زودی زیر کنترل دولت درآمد و در اواخر ۱۹۸۹ (پاییز ۱۳۶۸) برای بسیاری از ناظران روشن شده بود که دولت جای پای خود را محکم می‌کند. ۳۵۰۰۰ نیروی ملیشه (از جمله گروههای دفاع خودی) قبلاً در آنجا وجود داشتند و نیروهای تازه‌نفس بیشتری از غرب این ولایت در حال پیوستن به آنان بودند. دیگر جهاد برای جمعیت محلی ناآشنا می‌شد و بعضی وقتها آنان حتی مجاهدین را موجودات مزاحم می‌خواندند، از آنجا که دولت مرکزی اکنون اشکال سنتی اعمال قدرت (یعنی نقش بزرگان محلی) را پذیرفته بود. بنا بر این دیگر از سوی دهقانان یک تهدید تلقی نمی‌شد.[۹۴]

قدرت اسماعیل خان فرمانده ارشد مجاهدین در درون حزب خودش جمعیت اسلامی به چالش کشیده شد، از جمله به این دلیل که نخبگان سنتی نسبت به مواضع شایسته‌سالاری وی خشنود نبودند. در سال ۱۹۹۰ موجی از ***مصالحه‌جویی*** در شرق ولایت، به ویژه در ناحیهٔ پشتون‌زرغون، به راه افتاد. بر اساس گزارشها، تهاجمات گستردهٔ دولت در بهار ۱۹۹۱ (۱۳۶۰) به سیاست ***مصالحه‌جویی*** صدمه زد، اما این بار کل عملیات قومی ـ قبیله‌ای نجیب‌الله خود پیشاپیش نشانه‌هایی از بحران را به همراه داشت.[۹۵]

وارنیکف جنرال شوروی هم ادعا کرد که شاه‌نظر والی هلمند نیز در این ولایت به موفقیتهای مشابهی دست یافته است.[۹۶] به گفتهٔ ورنتسف سفیر شوروی در افغانستان در جولای ۱۹۸۹ (سرطان ۱۳۶۸) سه چهارم مجاهدین سرگرم مذاکره برای رسیدن به

توافق آتش‌بس با دولت بودند و در اواسط ۱۹۹۰ (اوایل ۱۳۶۹) نجیب‌الله توانست ادعا کند که ***دو سوم فرماندهان گروههای مسلح مخالف، یا در مرحلهٔ مذاکره با دولت هستند و یا با مشاهدهٔ عواقب جنگ و برادرکشی، دست از آن کشیده‌اند.*** به گفتهٔ فرید ظریف، یک مقام ارشد وزارت خارجه، در این زمان وضعیت با شش ماه پیش از آن که جانب مخالف ***اسیر جزمهای ذهنی خود بوده*** و در نتیجه از هرگونه تماس با دولت خودداری می‌کرد، متفاوت بود. در واقع، نقطهٔ عطف واقعی، جنگ جلال‌آباد بود که تحولات روزانهٔ آن از سوی رادیوهای بین‌المللی (عمدتاً بی.بی.سی) برای مناطق اطراف در افغانستان پخش می‌شد. این جنگ ظاهراً این تصور را در مجاهدین به وجود آورد که دولت سقوط نخواهد کرد و نمودار شمارهٔ ۴ نشان می‌دهد که پس از پیروزی دولت در این نبرد، موارد ***مصالحه‌جویی*** بار دیگر افزایش یافت. همان‌گونه که عبدالولی خان رهبر حزب عوامی ملی پاکستان یادآور شده است، نبرد جلال‌آباد موضع بسیاری از فرماندهان مجاهدین را در مورد جنگ تغییر داد و آنان خواستار گفت‌وگوهای صلح با نجیب‌الله شدند.[۹۷]

برخی از ناظران نیز در سال ۱۹۹۰ ادعا کرده‌اند که نجیب‌الله به دلیل شخصیت جذاب و تواناییهایش در برقراری ارتباط با رهبران سابق مجاهدین و بزرگان محلی و جلب همکاری آنها، در صورت برگزاری یک انتخابات ملی می‌توانست برندهٔ آن باشد. محمد اصغر، رهبرِ جامعهٔ نجات ملی که یک گروه قانونی بود نیز همین نظر را داشت: ***دلیل این‌که نجیب‌الله در صورت برگزاری یک انتخابات ملی برنده خواهد شد این است که حزبش به خوبی سازماندهی شده است. نیروهای مسلح پشت سر حزب و امنیت داخلی در دست قوای مسلح است*** و این امر نشان می‌داد که ***خواستن توانستن است.*** نجیب‌الله اکنون برای بسیاری از مردم یک مرد صلح به شمار می‌رفت. سال ۱۹۹۰ مطمئناً ***سال رویدادهای بزرگ*** برای نجیب‌الله بود، چنان‌که او حتی توانست برخی از مناطق را نظیر محمدآغه در لوگر، پشتون‌زرغون در هرات و خان چارباغ در ولایت بلخ ـ که سالها و برخی در طول دوران جنگ در دست مجاهدین بود ـ زیر کنترل دولت درآورد.[۹۸]

فصل چهاردهم

نگاه کلی به سیاست «آشتی‌جویی»

دستاوردها و موفقیتها

پیش از این، خاطرنشان شد که ناظران غربی، ***مصالحهٔ ملی*** را نوعی نیرنگ از سوی دولت خوانده و آن را بی‌اهمیت شمردند. کیم م. تساگولوف مشاور ارشد شوروی در افغانستان نیز به شدت به این طرح انتقاد کرد و معتقد بود که اساساً ایدهٔ مطرح شده در زمان ارائهٔ این برنامه، امری کاملاً منسوخ به شمار می‌رفت. صرف این واقعیت که این طرح از سوی یک دولت حزبی اعلام شد، به این معنی بود که چنین برنامه‌ای قطعاً به شکست منجر خواهد شد. تنها راه این بود که چنین برنامه‌ای از سوی یک ***نیروی سوم*** و به عنوان مثال علمای مذهبی مطرح می‌گردید. به گفتهٔ تساگولوف پیشبرد این برنامه به شیوه‌ای که به اجرا درآمد، هیچ‌گونه دستاوردی به دنبال نمی‌آورد. ممکن است در گفته‌های تساگولوف برخی واقعیتها نهفته باشد و شخص نجیب‌الله نیز بعدها این موضوع را درک کرده و (در سال ۱۹۹۰) به گروهی از علما گفت: ***شما ابتکار طرح سیاست***

مصالحهٔ ملی را داشتید و اساس صلح و کامیابی ما را گذاشتید. یعنی نجیب‌الله سعی کرد نقشی را به علمایی نسبت دهد که هیچ‌گاه در عمل آن را به عهده نگرفتند.[۹۹] در ارزیابی مصالحهٔ ملی و پیشبرد آن در مراحل بعد باید در نظر داشت که اهداف نجیب‌الله از آن با مقاصد دولت شوروی در این مورد یکسان نبود. رهبری شوروی ـ و یا دست‌کم یک جناح مهم در درون آن ـ عمدتاً در نظر داشت با اجرای این برنامه اعتبار بین‌المللی به دست آورد، اگرچه به نظر می‌رسد ادوارد شوارد نادزه وزیر خارجهٔ وقت شوروی تلاش می‌کرد از این طریق بقای رژیم نیز تا حدودی تضمین شود. دولت شوروی هم روشن کرد که تنها از دولتی به رهبری نجیب‌الله حمایت می‌کند، که بدین ترتیب وی امکانی برای دادن مانور و نمایش می‌یافت. نجیب‌الله برخلاف بسیاری از رهبران شوروی، از این واقعیت آگاه بود که توافق تقسیم قدرت با مجاهدین راه به جایی نمی‌برد و تلاش کرد موافقت جناحهای مختلف دولت شوروی را در جهت تعقیب سیاستهای خود جلب کند که در این راه موفقیت قابل توجهی نیز داشت. نظر او این بود که تا آنجا که ممکن است گروههای مسلح مخالف بیشتری به روند صلح بپیوندند و دولت قسمت بیشتری از قدرت را خود در سطح محلی به آنان واگذار کند، اما در همین حال دولت در مرکز به میزان هرچه بیشتری تحکیم شود. این استراتژی ظاهراً منافع شخصی نجیب‌الله را تأمین می‌کرد و در جهت بقای دولت نیز کارایی داشت.[۱۰۰]

نجیب‌الله تا چه حد میزان در کارش موفقیت داشت؟ بی‌تردید با خروج نیروهای شوروی و شکست مجاهدین در نبرد جلال‌آباد، جنگ در سراسر کشور فروکش کرد. منابع دولتی در پاییز ۱۹۸۹ (۱۳۶۸) ادعا کردند ۷۰ تا ۸۰ درصد فرماندهان مجاهدین دست از جنگ کشیده‌اند (اگرچه بسیاری از آنها توافق مکتوبی با دولت نداشتند) و مؤسسهٔ بین‌المللی مطالعات استراتژیک مستقر در لندن هم همین ارزیابی را دارد. این آمارها زمانی بیشتر فهمیده می‌شود که این واقعیت را در نظر گیریم که تنها در شرایط بسیار ویژه (اساساً فقط در سال ۱۹۸۹) اکثریت مجاهدین فعالانه با دولت می‌جنگیدند. اما این نکته واقعیت دارد که گزارشهای استخباراتی در مورد عملیات مجاهدین از کاهش شمار فعالان از ۰۰۰ ۸۵ در زمان حملات عمومی در ۱۹۸۹ به کمی بیش از ۰۰۰ ۵۰ در اواخر ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ (پس از پاییز ۱۳۶۸) حکایت داشت (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۴۷). این مطمئناً خبر خوبی برای نجیب‌الله بود، اما مشکل طولانی‌مدت و اصلی، امضای

پروتکل با رهبران گروهها بود، تا وضعیت ثبات پیدا کند. منابع رسمی در ماه می ۱۹۸۹ (ثور ۱۳۶۸) ادعا کردند که ۲۰ درصد فرماندهان مجاهدین با کابل به توافق صلح رسیده‌اند. اگر این ارقام درست باشد، تا پایان رژیم نجیب‌الله این درصد باید به ۴۰ رسیده باشد. مشکل اصلی در ارزیابی این ارقام این است که شمار واقعی مجاهدین روشن نیست. جدول شمارهٔ ۴۷ بر اساس گزارشهای منابع استخباراتی تهیه شده است. سیستمهای استخباراتی افغانستان و شوروی ظاهراً به‌صورت مداوم مشغول بوده و تلاش داشتند دقیق‌ترین تصاویر را ارائه کنند، به‌خصوص پس از ۱۹۸۳ (۱۳۶۲) یعنی زمانی که سرانجام شبکهٔ آنها در این مورد تکمیل شد. حتی منابع مربوط به مجاهدین می‌پذیرند که از این سال *خاد* تصویر کاملاً مفصل و دقیقی از نیروی مقاومت به دست آورد. آنها بین سالهای ۸۳-۱۹۸۱ عمدتاً بر نظارت و استراق سمع رادیویی اتکا داشتند که به وضوح مانند به‌کارگیری عوامل واقعی مؤثر نبود، در حالی که ارقام ۱۹۸۰ اساساً مبتنی بر حدس و گمان بود، چرا که مجاهدین هنوز هم در این زمان از ارتباطات رادیویی و بی‌سیم به صورت وسیعی استفاده‌نمی‌کردند. در آمارها معمولاً بین‌مجاهدین‌فعال‌و غیرفعال تفاوت گذاشته می‌شد و سرویسهای مختلف امنیتی (*خاد، واد*، جی. آر. یو، ک.گ.ب) وقتی رقم سوم یعنی مجموع شمار مجاهدین را ارائه می‌کردند، شیوه‌های مختلف دسته‌بندی را مورد استفاده قرار می‌دادند. به نظر می‌رسید مجاهدین *فعال* به آنهایی اطلاق می‌شود که به برخی انواع درگیری مداوم علیه دولت مشغول بودند. *غیرفعال* آنهایی بودند که به ندرت دست به چنین تحرکاتی می‌زدند، در حالی که دستهٔ سوم همچنین شامل گروههایی می‌شد که تصور می‌رفت با دولت خصومت دارند، اما به دلایل مختلف از جمله موقعیت جغرافیایی برای مدتی دست به حملات مسلحانه نزده بودند.[۱۰۱]

به هر حال شمار مردانی که در هر نوع گروههای ملیشه و شبه‌نظامی غیردولتی یا دسته‌های مسلح در مناطق اطراف بسیج شده بودند، از ارقامی که در جدول شمارهٔ ۴۷ آمده، درواقع بیشتر بود. جدول شمارهٔ ۴۸ برآوردهای ک.گ.ب برای سال ۱۹۸۳ را نشان می‌دهد. این ارقام همچنین شامل طوایف و قبایلی می‌شود که در نواحی مرزی پاکستان زندگی می‌کردند و بدین ترتیب به نظر می‌رسد رقم ۰۰۰ ۱۵۰ به شمار واقعی نیروها افزوده شده باشد. در آغاز تنها اقلیتی از مجموع ۰۰۰ ۶۰۰ تن مسلّح بودند که اغلب فقط سلاحهای کهنه در اختیار داشتند. در سالهای بعد هم شمار مطلق مردان

بسیج‌شده و هم کسانی که واقعاً مسلح بودند افزایش پیدا کرد. احتمال دارد تا سالهای ۹۱-۱۹۹۰ رقم آنها به ترتیب به ۰۰۰ ۹۰۰ و ۰۰۰ ۴۰۰ تن رسیده باشد. می‌توان چنین برآورد کرد که تا میزان دو سوم این مردان، برخی مواقع صرفاً به دلیل شرایط جغرافیایی‌شان، شاید هیچ گلوله‌ای علیه نیروهای شوروی و یا دولتی شلیک نکرده و یا به ندرت دست به چنین کاری زده باشند و تنها یک سوم باقی مانده (یعنی یک نهم مجموع) بودند که فشار نظامی مداوم بر کابل وارد می‌کردند. این ارقام البته تصویری کلی از شرایط پیش روی دولت کابل ارائه می‌کند.

جدول شمارهٔ ۴۹ نشان می‌دهد که چگونه بسیاری از مجاهدین (به معنی وسیع کلمه، یعنی اعضای گروههای شبه‌نظامی غیردولتی) در دوره‌های مختلف جنگ به دولت پیوستند، توافقهای آتش‌بس را رعایت کردند و یا صرفاً با دولت به مذاکره پرداختند.

با مقایسهٔ جدولهای شمارهٔ ۴۹، ۵۰ و ۵۱ می‌توان چنین برآورد کرد که تا پایان جنگ بیش از یک چهارم گروههای مسلح توافقهای ***مصالحه*** را با دولت امضا کردند، در حالی که ۴۰ درصد دیگر آتش‌بس را پذیرفتند. حدود ۱۲ درصد توان مجاهدین شامل گروههای ***آشتی‌ناپذیر*** می‌شد، در حالی که در افغانستان و به ویژه در خارج آرزوهای زیادی نسبت به ***انتخابات*** به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به توافقات صلح مطرح می‌شد. نجیب‌الله تمام تلاشهای خود را به خرج می‌داد تا در تنها شکل ممکن ***انتخابات*** که در افغانستانِ جنگ‌زده واقعاً اهمیت داشت، یعنی هم‌پیمانی یا توافق با رهبران گروههای مسلح، برنده باشد. نمودار شمارهٔ ۴ نشان می‌دهد که اگرچه در سال ۱۹۸۷ از برخی موفقیتها در مقایسه با سالهای گذشته یاد شده است، پیشرفت واقعی تنها بین نیمهٔ دوم ۱۹۸۹ و پایان ۱۹۹۰ (تابستان و پاییز ۱۳۶۸ تا پاییز ۱۳۶۹) به دست آمد.

بر حسب قلمرو، دستاوردهای نجیب‌الله بیشتر مورد بحث است، چنان‌که این مسئله در جدول شمارهٔ ۵۰ نشان داده شده است. جدا از یک منبع که تلاش می‌کند عواملی به‌جز قلمرو را بیشتر مد نظر قرار دهد، به نظر می‌رسد منابع شوروی و دولتی این واقعیت را می‌پذیرند که طی دوران جنگ، نواحی زیر کنترل دولت هیچ‌گونه گسترش قابل توجهی پیدا نکرد. در واقع، ارقام با توجه به فصول سال و شرایط دیگر مانند مجموعه عملیات نظامی و نظایر آن دچار نوسان است. در همین رابطه اظهارات جنرال وارنیکف حاکی از آن که مجاهدین (منظور وی احزاب مستقر در پیشاور است) عملاً ۲۰

تا ۳۰ درصد کشور را در تصرف خود دارند، ممکن است در قدم اول دست‌کم گرفتن آنها به نظر رسد، اما این نکته را باید در نظر گرفت که افغانستان عمدتاً یک کشور تشکیل شده از کوهستانها و صحراها است. گاریف، جانشین وارنیکف، می‌گوید که ۳۵ تا ۴۰ درصد کشور، متشکل از کوهها و بیابانها، زیر کنترل هیچ نیرویی قرار نداشت. برخی منابع در واقع به مناطقی از افغانستان که **مفید** به شمار می‌روند اشاره می‌کند. ارقام جدول یاد شده همچنین به موضوع فوق بی‌ارتباط نیست، زیرا در آنها همچنین نشان داده می‌شود که کاروانهای مجاهدین تا چه حد در جابه‌جایی‌های داخل افغانستان آزادی عمل داشتند. البته برای ارزیابی اثرات سیاست ***آشتی‌جویی*** لازم است ارقام دقیق‌تری ارائه شود.[۱۰۲]

در مورد آمارهای مربوط به میزان اعمال کنترل بر ولسوالیها و علاقه‌داریها (فرمانداریها و بخشداریها) نیز ممکن است همین مسئله وجود داشته باشد. دولت ادعا کرد که در ماه می ۱۹۸۳ (ثور ۱۳۶۲) ۲۰۶ ولسوالی و علاقه‌داری از مجموع ۲۸۶ مورد را از کنترل مجاهدین آزاد کرده است. این رقم در سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۸) ۲۱۴ و در ماه مارچ ۱۹۸۸ (حوت ۱۳۶۷) ۲۱۶ مورد اعلام شد، اما ظاهراً این موارد تنها شامل مراکز اداری می‌شد. واقعیت آنگونه که جدول شمارهٔ ۵۲ نشان می‌دهد، بسیار پیچیده‌تر و اطمینان به چنین آمارهایی بسیار دشوار است.[۱۰۳]

هنگامی که نوسانات فصلی در نظر گرفته شود، منابع مختلف کمتر با یکدیگر ناسازگار هستند. در یک منبع دیگر روسی آمده است که در دوران حضور ارتش سرخ، دولت هیچ‌گاه بیشتر ار ۴۰ تا ۵۰ درصد ولسوالیها و علاقه‌داریها را زیر کنترل خود نداشت. به طور خلاصه، جدا از شمار محدودی مناطق که دولت از آغاز در آنها نیرومند بود، کابل نمی‌توانست موقعیت خود را در مناطقی که به تصرف درمی‌آورد تحکیم نماید. از نقطه نظر جمعیت، برآوردهای دولت نشان می‌داد که در سالهای ۸۷-۱۹۸۶ حدود ۴/۵ تا ۵ میلیون نفر در مناطق زیر کنترل آن (۲ میلیون نفر از آنها در مناطق اطراف) به سر می‌بردند، که چنین ارقامی احتمالاً دقیق نیست. برخی منابع دیگر چنین تخمین می‌زنند که در سال ۱۹۸۹ حدود ۷ میلیون نفر زیر کنترل حکومت زندگی می‌کردند که این آماری خوشبینانه به نظر می‌رسد. در میان این انبوه مردم، برخی منافع بزرگ‌تری در حمایت از رژیم داشتند. این نکته مطمئناً در مورد بیش از ۲۵۰ ۰۰۰ خانواده‌ای که در سال ۱۹۸۳ از کوپنهای غذایی و مواد سوختی دولت استفاده می‌کردند،

درست است. در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) این رقم به ۰۰۰ ۳۴۰ رسید و پس از آن رشد آن سریع‌تر شده و به ۰۰۰ ۴۵۰ در سال ۱۹۹۰ و ۰۰۰ ۵۵۰ در سال ۱۹۹۲ رسید. اغلب این کوپنها در کابل توزیع می‌شد که تنها در سال ۱۹۸۹ شمار ۰۰۰ ۲۳۰ خانواده از آن بهره‌مند شدند. در سال ۱۹۹۰، ۸۰ درصد جمعیت شهر از چنین مزایایی استفاده می‌کردند. توزیع این کوپنها همچنین اثر غیرمستقیمی در مصالحهٔ ملی داشت، چرا که بسیاری از مجاهدین در پایتخت و یا دیگر شهرها بستگانی داشتند و به نظر می‌رسید فضای زندگی اجتماعی موجود در این مناطق، که بیشتر برای دولت مساعد بود، بر تصمیم‌گیری‌های چندین گروه مسلح اثر داشته است. به طور کلی شمار افرادی که در فهرست ***پرداخت معاش*** قرار داشتند، در سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) به ۰۰۰ ۳۵۰ تن (به شمول سربازان) می‌رسید و این رقم در سالهای بعدی افزایش یافت، چرا که دولت مدعی بود در هر سال ۰۰۰ ۴۰ شغل جدید ایجاد می‌کند. در سال ۱۹۸۷، ۰۰۰ ۱۸۱ تن از شهروندان این کشور در بخش خصوصی کار می‌کردند. سال بعد ۰۰۰ ۷۰۰ تن از مجموع ۳ میلیون نیروی کار از سوی دولت حقوق و معاش، کوپن و یا سهمیه‌هایی دریافت می‌کردند. دو مسئلهٔ دیدگاههای ایدئولوژیک و کسب حمایتها بخش قابل توجهی از جمعیت غیرنظامی را که در برابر تلفات و دشواریهای چشمگیر دوران جنگ از خود مقاومت نشان دادند، به رژیم نزدیک کرد. اما در همین حال باید در نظر داشت که سیاست تلافی‌جویانهٔ دولت ـ شوروی دست‌کم دو یا سه برابر آن تلفات غیرنظامیان را در پی داشت. یک منبع رسمی کل میزات تلفات جانب دولت را بین سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸ (۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷) ۲۴۳۹۰۰ تن به شمول ۳۵۷۰۰ زن و ۰۰۰ ۲۰ کودک برآورد می‌کند. این ارقام، بالا به نظر می‌رسد چرا که با کسر ۰۰۰ ۷۰ سرباز و ۰۰۰ ۴۲ عضو حزب، هنوز ۰۰۰ ۱۳۰ تن از شمار تلفات باید شهروندان غیرنظامی باشند. حتی با در نظرداشت این واقعیت که هزاران تن در جریان قیامها و شورشهای ۸۰-۱۹۷۸ (۹-۱۳۵۷) کشته شدند، گزارشهای وسیعی از اعدام کسانی که با دشمن همکاری کرده بودند و ***جاسوسان*** در سراسر جنگ وجود داشت و شهرها به ویژه کابل به صورت مکرر با راکت و هاوان و خمپاره هدف قرار می‌گرفت و این حملات هزاران قربانی داشت. ولی بازهم ارقام یاد شده اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد. یک منبع دیگر شوروی ادعا می‌کند که ۰۰۰ ۴۵ غیرنظامی بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ توسط مجاهدین کشته شدند که این رقم قابل قبول‌تر است.[۱۰۴]

اگر ارزیابی نفوذ و اثرات کلی دولت دشوار باشد، می‌توان ولایتی خاص مثل کنر را که نه یک پایگاه دولت به شمار می‌آمد و نه از نقاط پر دردسر برای آن، به عنوان یک نمونه در نظر گرفت. هنگامی که در اکتبر ۱۹۸۸ (میزان ۱۳۶۷) این ولایت به دست مجاهدین افتاد، حدود ۵۰۰۰ نفر به ولایت مجاور ننگرهار گریختند. معقول است که اینها را جدی‌ترین طرفداران دولت فرض کنیم که دست به مصالحه‌جویی زده و زندگی خود را بدین ترتیب در معرض خطر قرار داده بودند. هنگام انتخابات بعدی در ۱۲ مارچ ۱۹۹۰ (۲۱ حوت ۱۳۶۸) با سازماندهی احزاب مقاومت، حدود ۶۰۰۰۰ تن از ساکنان به دلیل مشارکت در گروههای شبه‌نظامی طرفدار دولت و یا به سادگی به دلیل همکاری با آن از لیست انتخابات حذف شده بودند. اگر در نظر گیریم که جمعیت این ولایت حدود ۳۰۰۰۰۰ نفر بوده باشد، به انضمام زنان و کودکان که اغلب حق رأی نداشتند، می‌توانیم برآورد کنیم که دولت در چنین ولایتی با حد **متوسط** جمعیت در بهترین حالت می‌توانست به شکلی روی حمایت یا همکاری بخش بزرگی از جمعیت، در حد ۵۰ درصد، اتکا کند.[۱۰۵]

گوناگونی و تفاوتهای منطقه‌ای همچنین اهمیت ویژهٔ خود را دارد چنان‌که نوعی شرایط نسبتاً راکد در سراسر کشور ممکن بود برخی مواقع اثرات پنهان چشمگیری بر ولایت خاصی داشته باشد. نقشهٔ شمارهٔ ۳ ایده‌هایی دربارهٔ میزان کنترل دولت بر مناطق مختلف به دست می‌دهد و جدول شمارهٔ ۵۲ جزئیات بیشتری بر آن می‌افزاید. جدول زیر گاه‌شماری تقریبی روند آشتی‌جویی و زمان پیوستن هر ولایت به این روند را نشان می‌دهد:

کندوز	۱۹۸۷-۸	نیمروز	۱۹۸۳
بلخ	۱۹۸۵	غزنی	۱۹۸۸
جوزجان	۱۹۸۲	سمنگان	۱۹۸۷
تخار	۱۹۸۷-۹۱	بدخشان	۱۹۸۳-۸
هرات	۱۹۸۶-۹۱	غور	۱۹۸۹
فراه	۱۹۸۳	بغلان	۱۹۸۷
قندهار	۱۹۸۸	بادغیس	۱۹۸۵-۹۰
فاریاب	۱۹۸۷		

در اینجا می‌توان دید که چه تعداد از ولایات به صورت قابل توجهی در هر سال از روند

آشتی‌جویی تأثیر پذیرفتند:

۱۹۹۱	۱۹۹۰	۱۹۸۹	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۵	۱۹۸۴	۱۹۸۳	۱۹۸۲
۱۱	۱۳	۱۳	۱۲	۱۲	۷	۶	۴	۴	۱

البته ارقام فوق بسیار کلی است و به عنوان مثال دربارهٔ شدت روند در هر ولایت به ما چیزی ارائه نمی‌کند (به هر حال نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۵۲) اما وسعت این روند را به تصویر می‌کشد. در واقع روند *آشتی‌جویی* اگرچه آهسته بود، پس از سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۸) به طور نسبی گسترش یافت، تنها بخشهای شرقی و مرکزی کشور (هزاره‌جات) به طور چشمگیری در معرض تأثیرات این روند قرار نگرفت.

مشکلات و محدودیتهای سیاست «آشتی‌جویی»

پیش از این گفته شد که شورویها انتظار داشتند وضعیت را ظرف حدود شش ماه در افغانستان **تحکیم بخشند** و سپس این کشور را ترک کنند. هنوز زود بود آنها درک کنند که چنین ارزیابی‌های خوشبینانه جایی ندارد و گذشت زمان لازم بود تا آنها دریابند که وضعیت در این کشور تا چه حد پیچیده است. بر اساس گزارشها ولادیمیر کریچکف پیش‌بینی کرد که *ضدّ انقلاب* تا تابستان ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) متحمل شکست نهایی شوند. در واقع، در سال بعد طرح جدیدی برای نابودی *قطعی* گروههای مسلح در قلمرو افغانستان تهیه شد. یک‌بار دیگر تکیه بر تلاشهای نظامی بود، اگرچه بر اساس گزارشها بسیاری از کادرها و کارشناسان شوروی، مانند برخی از سیاستمداران افغان، پیش از آن هم دربارهٔ امکان موفقیت این طرحها شک و تردید داشتند. یکی از مستشاران شوروی هنگام دیدار از یک روستای ازبک‌نشین در شمال افغانستان از برخی روستاییان پرسید که انقلاب برای شما چه آورده است و آنها گفتند که ثمرات آن چیزی جز مرگ و بدبختی نبوده است.[۱۰۶]

در فرصتهایی که برنامه‌های بلندپروازانه‌ای مانند آنچه در بالا به آن اشاره شد تدوین نمی‌شد، ح.د.خ.ا طرحهایی را به منظور گسترش نفوذ دولت در کلیهٔ مناطق اطراف آماده می‌کرد. در جنوری و فبروری ۱۹۸۱ (جدی و دلو ۱۳۶۰) قرار بر این بود که کنترل ۲۴ ولسوالی و ناحیه از دست مجاهدین گرفته شود، اما طی زمانی کوتاه جاه‌طلبی‌ها

جای خود را به واقع‌بینی داد. طرح برای طول سال ۱۳۶۲ این بود که ۹ ولسوالی *آزاد* شوند و کنترل دولت بر سیزده ولسوالی دیگر گسترش پیدا کند که به این ترتیب ۱۲۵۷ روستا زیر کنترل آن در می‌آمد. در پایان این سال دولت توانست ادعا کند که ۸۰ درصد طرحش عملی شده است. در سال بعد قرار بود سیزده ولسوالی و ۱۴۳۱ روستا آزاد شوند که در نتیجهٔ آن کابل می‌توانست نفوذ خود را در ۳۶ ولسوالی گسترش دهد. در واقع، آمارگیری نشان داد که ۱۲۵۲ روستا در سال ۱۳۶۲ آزاد شده‌اند. دربارهٔ جزئیات طرحها برای سالهای دیگر اطلاعاتی در دست ما نیست، ولی دولت به دستاوردهای مشابهی اشاره می‌کند. در سال ۱۳۶۲، ۱۸۱۹ روستا آزاد شد؛ در سال ۱۳۶۴، ۱۵۳۵ روستا و در ۱۳۶۵، ۱۳۱۹ روستا. اما چنین چیزی نتیجهٔ تهاجمات نظامی بود و امکان نداشت در کلیهٔ این روستاها پایگاههای نظامی دائمی ایجاد شود، مگر این‌که ملیشه‌های محلی به وجود می‌آمد. تشکیل ***ارگانهای محلی قدرت*** و گروههای ملیشه در هر روستا هدف واقعی دولت بود، اما در نهایت کابل توانست طرح خود را تنها در بخشی از مناطق روستایی عملی سازد. به عنوان مثال در سال ۱۳۶۵ ***قدرت دولتی*** تنها در ۲۹۴ روستا در مجموعِ ۱۷ ولایت مختلف شکل گرفت. دیگر روستاهایی که در این سال تسخیر شدند، به زودی دوباره به دست مخالفین افتادند. حتی زمانی که نمایندگان دولت به روستاهایی می‌رفتند که به تازگی آزاد شده بودند، فقط مدت کوتاهی در آنها توقف می‌کردند. بدین ترتیب، در حالی که در فاصلهٔ سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶ (۱۳۵۹ تا ۱۳۶۵) رقم روستاهایی که از سوی دولت تسخیر شد به ۶۲۰۰ می‌رسید، در همین دوره روستاهای زیر کنترل آن تنها تا ۱۷۵۰ مورد افزایش یافت. در سال ۱۹۸۰، ۵۵۱۵ روستا زیر کنترل کابل بود و شمار آنها هنگام آغاز مصالحهٔ ملی به ۷۲۶۵ رسید. تحولات مربوط به سال ۱۹۸۰ چندان روشن نیست، اما پس از آن دولت نفوذ خود را هر ساله در ۲۵۰ تا ۳۰۰ روستای دیگر، یعنی تنها در ۱ درصد مجموع روستاهای موجود در کشور، گسترش می‌داد. تا اواخر ۱۹۸۴ (پاییز ۱۳۶۳) که تهاجمات گستردهٔ شورویها عملاً متوقف شد، محدودیتهای فیزیکی ***آشتی‌جویی*** در عرصهٔ نظامی مشخص گردید و ـ آن‌گونه که نجیب‌الله در سپتامبر (سنبله) همین سال ادعا کرد، ۷۰۰۰ روستا زیر کنترل دولت درآمد. در دو سال بعد که تلاشهای نسبتاً ضعیفی به منظور هدایت تلاشهای ***آشتی‌جویی*** در مسیر سیاسی صورت گرفت، رویدادها نشان داد که دستیابی به موفقیتهای بیشتر مستلزم

برداشتن گامهای دیگر است.[۱۰۷]

آیا سیاست مصالحهٔ ملی در این عرصه موفقیت‌آمیز بود؟ بی‌تردید شمار روستاهایی که دولت همکاری‌شان را جلب کرد، به شکل بی‌سابقه‌ای افزایش یافت. در ۹ ماه نخست آغاز این طرح ۱۵۹۶ روستا به دولت پیوستند و این رقم در آغاز خروج نیروهای شوروی به ۴۰۰۰ رسید. در این زمان مجموع روستاهای طرفدار کابل به بیش از ۱۰۰۰۰ رسیده بود، و در همین حال دولت ادعا می‌کرد که فعالیتهای خود را نظیر اعزام گروههای تبلیغی و برگزاری انتخابات برای دوره‌های کوتاه‌مدت تا ۵۰۰۰ روستای دیگر نیز که به طور دایم زیر کنترل خود نداشت، گسترش دهد.[۱۰۸]

هیچ‌گونه تضمین واقعی وجود نداشت که روستاهایی که با دولت به توافق رسیده بودند، موضع خود را تغییر ندهند، اما این شانس در مواردی که روستاها به زور تسخیر می‌شدند، کمتر می‌شد. در واقع ظرف ماههای نخست خروج شورویها، چند صد روستا در نتیجهٔ ضد حمله‌های مجاهدین و نقل و انتقالات واحدهای ارتش ـ که بر اساس پیش‌بینی‌ها برای مقابله با حملهٔ عمومی مجاهدین پس از خروج ارتش سرخ آمادگی می‌گرفتند ـ از دست رفت. نیروهای ملیشه به محض ترک منطقه از سوی واحدهای ارتش ناپدید می‌شدند و صدها تن از رؤسای طرفدار دولت در روستاها از بیم انتقام‌جویی ناگزیر پا به فرار می‌گذاشتند. تا پاییز ۱۹۸۹ (۱۳۶۸) تنها ۶۱۰۰ روستا هنوز هم زیر کنترل دولت بود، در حالی که ۱۵۲۴۰ روستا خارج از حوزهٔ نفوذ آن به شمار می‌رفت.[۱۰۹]

مشکل کیفیت و نحوهٔ پیوستن به روند *آشتی‌جویی* موضوعی جدی بود. در تبلیغات طرفداران مجاهدین اغلب ادعا می‌شد که بسیاری از ***نیروهای ملیشه*** صرفاً به منظورِ به‌دست‌آوردن سلاح و تدارکات به دولت پیوسته و پس از آن رودرروی خودِ نیروهای دولتی می‌ایستند. ممکن است چنین چیزی در مواردی روی داده باشد، اما دلیل واقعی روی‌آوردن بسیاری از ملیشه‌ها به دولت عمدتاً فرصت‌طلبی بود. درست است که بسیاری از ***مصالحه‌جویی‌ها*** مربوط به این واقعیت می‌شد که ***مجاهدین تسلیم زور می‌شدند*** و هرگاه در توازن قدرت بین مخالفین و دولت تحولی پیش می‌آمد، برخی از نیروهای ملیشه دربارهٔ شریک ائتلافی خود ممکن بود تجدید نظر کنند. در اسناد و مدارک به مواردی اشاره شده که گروههایی از مجاهدین به دولت می‌پیوستند، نیروهای

ملیشه تشکیل می‌دادند، سپس از خدمت فرار می‌کردند و پس از چندی دوباره با دولت از در آشتی وارد می‌شدند. از سوی دیگر، مستشاران شوروی به خوبی از این واقعیت آگاه بودند که فرماندهان اغلب به منظور جلوگیری از بمباران نیروهای هوایی، تقویت نیرو و دریافت کمکهای دولتی ***مصالحه‌جویی*** را می‌پذیرفتند و مهم‌تر از همه این‌که به این شکل منتظر تحولات آینده می‌شدند. شماری از فرماندهان مجاهدین واضحاً دست به این بازی می‌زدند و برخی مواقع ***مصالحه‌جویی*** آنها صرفاً اقدامی برای بهبود موقعیت‌شان در مقابل دیگر گروههای مقاومت بود. به عنوان مثال، در تاشقرغان یکی از فرماندهان ***حرکت انقلاب*** به دلیل انجام یک حملهٔ بدون کسب اجازه، از سوی شورای محلی مجاهدین اخراج شد. او گزینهٔ دیگری برای خود نیافت جز این‌که به دولت بپیوندد و فرمانده شبه‌نظامیان طرفدار کابل شود. پس از چند ماه وی از خدمت فرار کرد و مورد استقبال مجاهدین قرار گرفت. در یک نمونهٔ دیگر، یک فرمانده ***حزب اسلامی*** در دره‌سبز که یک درهٔ استراتژیک بود، به جانب دولت رفت و بر اساس توافق با آن، گذرگاه را به روی مجاهدین بست، اما نیروهای مربوط به حزب اسلامی اجازهٔ عبور از این دره را داشتند. بدین ترتیب، چالش پیش روی دولت فراهم‌سازی شرایطی بود که مجاهدین بدان وسیله ادامهٔ فعالیت در جانب آن را متقاعدکننده بیابند. اما در برخی موارد روابط دولت با برخی گروهها به صورت غیرمنتظره‌ای پایدار بود. به عنوان مثال، در ماه مارچ ۱۹۹۱ (حوت ۱۳۶۹) نخست وزیر خالق‌یار با فرماندهانی از ولایت ارزگان دیدار کرد، در حالی که در این زمان دولت هیچ‌گونه حضوری در این ولایت نداشت.[۱۱۰]

آمارهای اندکی پس از خروج نیروهای شوروی منتشر شد، اما روشن به نظر می‌رسد که شمار روستاهای طرفدار دولت از تابستان ۱۹۸۹ (۱۳۶۸) و در طول سال ۱۹۹۰ (تا پاییز ۱۳۶۹) اگرچه با آهنگی کند، رو به افزایش گذاشت. به عنوان مثال بین ۲۱ سپتامبر تا ۲۱ دسامبر ۱۹۸۹ (۳۰ میزان تا ۳۰ قوس ۱۳۶۸) ۱۶۵ روستا زیر کنترل دولت درآمد. با این وصف، سیاست ***مصالحه‌جویی*** مشکلات ذاتی داشت، به ویژه در مناطقی که دولت بر اختلافات محلی بین گروههای مجاهدین تکیه می‌کرد تا برخی از آنها را به جانب خود بکشاند، گروههایی که با دسته‌های طرفدار دولت مخالفت می‌کردند، به عنوان نوعی واکنش سرانجام ائتلاف‌شان با جنبش مقاومت مستحکم‌تر می‌شد. به عنوان مثال، در ولسوالی بلخ در آغاز ۱۹۸۹ (زمستان ۱۳۶۷) توافق دولت با یک گروه، حس

رقابت یک دستهٔ دیگر را برانگیخت که در نتیجهٔ آن گروه اول، دومی را و در قدم بعد خود مرکز ولسوالی را مورد حمله قرار داد.[۱۱۱]

علاوه بر این، نجیب‌الله دریافت که دشوار است مناسبات دولت با روستاهایی که به روند مصالحه پیوسته‌اند، بالاتر از سطح ظاهری گسترش یابد. به گفتهٔ وی در ماه نوامبر ۱۹۸۶ (عقرب ۱۳۶۵) در خود ولایت کابل تنها یک سوم روستاهایی که تصور می‌رفت طرفدار دولت باشند، در انتخابات محلی عملاً شرکت کردند. کمی بعد وی شکایت کرد که نامزدهای انتخاب شده برای شوراهای محلی به هیچ‌گونه تلاشی به نفع جمهوری دموکراتیک دست نمی‌زنند. حتی روابط میان جبههٔ ملی پدروطن و جرگه‌های محلی ضعیف بود.[۱۱۲]

یک اثر جانبی بالقوه خطرناک در مسیر ادامهٔ تلاشهای دولت برای برقراری تماس با مجاهدین، وضعیت دو لبهٔ آن بود. در برخی مواقع متارکه‌های محلی جنگ، که انتظار می‌رفت دیر یا زود به ***مصالحه*** بینجامد، حالت نوعی رابطهٔ کاملاً دوپهلو را به خود می‌گرفت. در سال ۱۹۸۸ یک خبرنگار غربی از روستایی دیدن کرد که دولت در آن حضور داشت، ولی کنترل آن در دست مجاهدین بود. ***مقامات معدود دولت*** در آنجا نوعی ***توافق ضمنی با چریکها داشتند***. مجاهدین به آنها کاری نداشتند و آنان هم وانمود می‌کردند که چریکها در این روستا وجود ندارند. اما ظرف سال قبل چریکها زور بازوی خود را نشان دادند. اتومبیلهای مردم محلی اجازهٔ ورود به روستا را داشتند، اما هر چیز دیگری مورد حمله قرار گرفته و مجبور به بازگشت می‌شد. چنین وضعیتی به روستاهای کم و بیش دورافتاده محدود نمی‌شد. به نوشتهٔ یک جهانگرد بریتانیایی در سال ۱۹۹۰ ادارهٔ محلی در مزارشریف مشتاق بود مجاهدین را از خود خشنود سازد. چندین تن از مقامات در صدد اسنادی بودند تا روزی بتوانند ثابت کنند که به مردمانی که با مخالفین ارتباط داشتند، آزار نرسانده‌اند. در شهر مزارشریف مقامات همین فضا را در روابط خود با زمین‌داران و اشراف‌زادگانِ گذشته ایجاد کرده بودند. بر اساس برخی منابع شوروی، گلاب‌زوی وزیر داخله شخصاً با خالص و گیلانی از رهبران احزاب مجاهدین مستقر در پیشاور ارتباط برقرار کرده و زیر پوشش مصالحهٔ ملی، تشکیل ***ارگانهای ائتلافی قدرت*** بین نمایندگان وزارت داخله و مخالفین را ـ که غیرمجاز بود ـ در چندین مرکزِ پُرجمعیت پذیرفت. استراتژی *آشتی‌جویی* که باید با هشیاری و زیرکی و توأم با

انعطاف پذیری دنبال می‌شد، با شرایطی ورای ظرفیت رژیم کابل روبه‌رو گردید.[۱۱۳]

علاوه بر این، اثرات منفی مصالحهٔ ملی بر روحیهٔ نیروهای مسلح و اعضای حزب، رژیم را بیشتر آسیب‌پذیر می‌ساخت. به نظر نمی‌رسید میزان فرار از خدمت به شکل چشمگیری افزایش یافته باشد (نگاه کنید به بخش دوم) اما رویدادها نشان داد که اعضای حزب روز به روز بیشتر نسبت به کشمکشهای سیاسی بی‌اعتنا می‌شدند (تساگولوف) و در نتیجه ***بخشی از تشکیلات دولتی*** به ویژه در مناطق محلی از شدت مخاصمات خود با مخالفین مسلح کاستند. همچنین براساس گزارشها، خرابکاری افزایش یافت.[۱۱۴]

همهٔ این عوامل می‌توانست در سقوط نجیب‌الله در سال ۱۹۹۲ نقش داشته باشد.

بخش چهارم

نقش ملیشه‌ها یا شبه‌نظامیان

فصل پانزدهم

خاستگاه سیستم ملیشه

منظور ما از اصطلاح *ملیشه* یا *شبه‌نظامیان*، *تشکیلات نظامی نامنظم یا نیمه‌منظم عموماً محلی یا دارای ویژگیهای منطقه‌ای، متشکل از نیروهای نیمه‌آموزش دیده یا اصلاً آموزش ندیده، برخوردار از نظم و دسپلین رسمی کمتر از نیروهای مسلح منظم، اغلب بدون یونیفورم یا لباس متحدالشکل و اغلب (نه همیشه) مجهز به تدارکات کمتر و سلاحها و تجهیزات ضعیف‌تر از قوای منظم* است. مزیت اصلی ایجاد چنین تشکیلاتی در جذب نیروی آسان‌تر، امکان بسیج نیروهای بیشتر در زمان کمتر و به ویژه در روستاها در هزینهٔ اندک آن بود.

نیروهای ملیشه در افغانستان از سوی رژیم طرفدار شوروی ابداع نشد. نوعی از ملیشه در افغانستان پیش از انقلاب ثور نیز وجود داشت، اگرچه در پایان رژیم داوود اهمیت آن در سطح پدیده‌ای صرفاً مربوط به گذشته کاهش پیدا کرد. در قرن نوزدهم ملیشه شامل تشکیلات نامنظمی می‌شد که یک سوم ارتش را تشکیل می‌داد و شیوهٔ

جذب نیرو در آن نه به صورت انفرادی به گونهٔ نیروهای منظم، بلکه از طریق رهبران محلی بود. نخستین بار ترکی اولین رئیس جمهور دولت طرفدار شوروی در ابعاد وسیع دست به این کار زد و واحدهای بزرگی از نیروهای ملیشه را در پکتیا و ولایات شرقی ایجاد کرد. امین جانشین وی همین شیوه را دنبال و از بهار ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) شروع به توزیع اسلحه میان قبیلهٔ خودش خروتی کرد. در ماههای بعدیِ همین سال، تسلیحات میانِ شماری از دیگر قبایل پشتون نیز پخش شد. دشوار است بتوان توانایی کمی این ملیشه‌ها را ـ‌که ظاهراً اغلب آنها به صورت عمده گروههای قبیله‌ای و بدون ساختار سازمانی چندانی بودند ـ برآورد کرد، ولی شمار آنان ممکن است کاملاً چشمگیر بوده باشد. جنرال زاپلاتین در سال ۱۹۸۹ ادعا کرد که امین درست پیش از اشغال شوروی ۰۰۰ ۲۵۰ تا ۰۰۰ ۳۰۰ نیرو در اختیار داشت. از آنجا که بیشتر از ۸۰ تا ۰۰۰ ۹۰ نیروی منظم نمی‌توانست وجود داشته باشد، باید فرض را بر این گذاشت که بقیهٔ ۰۰۰ ۱۶۰ تا ۰۰۰ ۲۰۰ تن شبه‌نظامی بوده‌اند.

کارمل هنگامی که به قدرت رسید، با چنین گروههای مسلحی که می‌توانستند دشمنان بالقوه باشند روبه‌رو بود. شماری ازگروههای ملیشه منحل شدند، ولی بقیهٔ آنان علی‌رغم حفظ رابطهٔ نه چندان مساعد با کابل به فعالیت خود ادامه دادند. برخی از رهبران ملیشه مانند همیشه به‌کار خود با کابل ادامه دادند و تنها تفاوت این بود که اکنون منابع بیشتری در دسترس قرار داشت. به عنوان مثال، غلام خان کروخیل شغل خود را به عنوان یک فرمانده ملیشه از گذشتگان خود به ارث برده بود، چرا که آنان به مدت ۸۵ سال در زمان سلطنت و پس از آن در دورهٔ جمهوری داوود همین کار را می‌کردند. در اپریل ۱۹۷۸ (حمل ۱۳۵۷) وی فرماندهی یک گروه ملیشه ۵۰ نفری را در نزدیکی کابل بر عهده داشت. وی در دوران ترکی، امین و کارمل فعالیت داشت و سپس در ۱۹۸۴ از خدمت گریخت. در همین سال او (با اغراق) ادعا کرد که ۰۰۰ ۲ نفر را زیر فرمانش دارد و قرار است به زودی ۰۰۰ ۱ تن دیگر را نیز مسلح کند. وی بعدها متهم شد که حتی پس از فرار از خدمت رابطه‌اش را با **خاد** حفظ کرده است. در ولایت پکتیا دولت به تأمین نیازمندیهای نیروهای ملیشه و پرداخت حقوق به آنها برای مدتی ادامه داد، اما این نیروها گرایش به اقدامات مستقلانه داشتند و دستورهای صادر شده از سوی پرچمیها را نادیده می‌گرفتند. به همین دلیل پرداختها متوقف و از ملیشه‌ها خواسته شد تا سلاحها را

به دولت بازگردانند. اما آنان از عمل به این دستورات سرباز زدند. روشن نیست که ملیشه‌ها عموماً چه نوع واکنشی در مقابل اشغال شوروی نشان دادند، اگرچه بر اساس گزارشها در ولایت غزنی -که اکثریت جمعیت آن، مانند خود جناح خلق، از پشتونهای غلزایی تشکیل شده بود- تنها معدودی از واحدهای ملیشه در سالهای پس از آن همچنان وجود داشت. گفته می‌شد در ولایت کندوز بسیاری از نیروهای ملیشه که از سوی امین از میان قبیلهٔ خودش جلب شده بودند، در آنجا به حزب اسلامی پیوستند که رهبر آن مانند خود امین به همان قبیله تعلق داشت. به طور کلی، وجود شمار اندکی از نیروهای ملیشه در ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۵۳) حکایت از انحلال و یا خلع سلاح اغلب ملیشه‌های قدیمی دارد.[۱]

در هر صورت وضعیت در سال ۱۹۸۰ مبهم به نظر می‌رسد. نخستین آمارها مربوط به سال ۱۹۸۱ یعنی زمانی است که ادعا می‌شد شمار ملیشه‌هایی که از مرزها ***مراقبت می‌کردند*** به ۳۰۰۰ تن رسیده (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۵۳) و این نیرو در ۵۵ تا ۶۰ درصد طول مرز مشترک با پاکستان (ولایات کنر، ننگرهار، پکتیا و پکتیکا) توزیع شده بود. برخی از نیروهای ملیشه، نظیر ***گروههای مدافعین انقلاب*** و ***سپاهیان انقلاب*** در همین زمان وجود داشتند (نگاه کنید به فصل سوم، قسمت پنجم) و شماری دیگر نظیر ***گروه دفاع خودی*** در آغاز ۱۹۸۳ (زمستان ۱۳۶۱) ایجاد شدند. اینها واحدهای غیر ایدئولوژیک و نیمه‌وقت بودند که کارشان دقیقاً محدود به محافظت از محلهای کار و روستاها بود. وزارت داخله نیز واحدهایی از ملیشه را در صفوف نیروهایش داشت که وضعیت‌شان دقیقاً روشن نیست. اما افراد آن بر اساس ویژگیهای مشابه ***نیروهای منطقه‌ای*** انتخاب می‌شدند. بسیاری از این واحدها تفاوت چندانی با نیروهای منطقه‌ای نداشتند، چون در روستاهای خودشان مشغول خدمت می‌شدند، معمولاً در عملیات خارج از منطقهٔ خود شرکت نمی‌کردند و لباس متحدالشکل نمی‌پوشیدند. حتی گروه دفاع از انقلاب و گروه دفاع خودی قرار نبود نقش فعالی در جنگ بازی کنند و اغلب به حفاظت از روستاها و وظایف تبلیغاتی می‌پرداختند، اگرچه گروه اول زمانی به جبهه آورده می‌شد که کمبود نیرو را جبران سازد و دست به عملیات فعالانه بزند. به عنوان مثال، در سال ۱۹۸۷ فعالیت اصلی گروه دفاع از انقلاب شامل دفع ۲۷۰۷ حمله به روستاهای‌شان می‌شد، اما آنها همچنین به ۲۸۱ عملیات مستقل (حملات علیه

مجاهدین) و ۲۰۹ عملیات مشترک نیز دست زدند.[۲] در هر صورت، اگرچه تفکیک تا حدودی دشوار است، توجه ما عمدتاً بر دو گروه عمدهٔ شبه‌نظامیان متمرکز خواهد بود: یکی ***ملیشه‌های مرزی*** که رقم بالا به آن اشاره دارد و دیگری غُند (هنگ) قومی که همچنین نیروهای منطقه‌ای ـ محلی خوانده می‌شد. در واقع، دومی اهمیتی بیشتر از نیروهای عادی شبه‌نظامی داشت و نسبت به نیروهای منظم حقوق بیشتری دریافت می‌کرد و در برخی موارد حتی سلاحهای سنگین نیز در اختیار آن قرار می‌گرفت.

فرمانی که فعالیتهای ملیشه‌ها را قاعده‌مند می‌کرد، در جون ۱۹۸۲ (جوزای ۱۳۶۱) و به دنبال تلاشهای ناموفق برای جذب جوانان قبایل در نیروهای مسلح صادر شد، اما چنین تشکیلاتی از سال ۱۹۸۰ به بعد احتمالاً عملاً وجود داشت. در ابتدا ممکن است این گروهها وابسته به وزارت قبایل و ملیتها بوده باشند، که همیشه یک ادارهٔ نظامی داشت، اما فرمان سال ۱۹۸۲ آنها را به وزارت دفاع مربوط کرد. آنها بعدها به صورت کامل در گارد مرزی و ***در سیستم عمومی و ملی محافظت و دفاع از مرزها*** مدغم شدند.[۳]

در همان اوایل، در سال ۱۳۵۹، زمانی که گروهی کوچک از مجاهدین در ناحیهٔ دشت قلعه ولایت کندوز به دولت پیوسته و ملیشه‌های محلی را تشکیل دادند، در واقع نیروهای مرزی در برخی از اشکال اولیه ظاهر شدند. اما در سال ۱۹۸۲ که نخستین دستهٔ بزرگ مجاهدین به جانب دولت رفته و در همین زمان عبدالغفار پهلوان و ۱۰۰۰ تن از مجاهدین زیر فرمانش در ولایات جوزجان و فاریاب جذب کابل شدند، نیروی ملیشه عملاً شکل گرفت. در جرگهٔ ماه مارچ ۱۹۸۳ (حوت ۱۳۶۱) در کابل، مقرر شد که نیروهای منطقه‌ای تشکیل گردد و نخستین غُندها رسماً ایجاد شد. یک اداره مسئول نیروهای منطقه‌ای در وزارت دفاع به سرپرستی معاون وزیر برای نظارت بر این نیروها به وجود آمد. فرمان مشابهی، که سرانجام چهارچوب عمل این ***واحدهای قبایلی*** را تعیین می‌کرد، در دسامبر ۱۹۸۴ (قوس ۱۳۶۳) به تصویب رسید.[۴]

وظیفهٔ ملیشه‌های مرزی مشخصاً مسدود کردن مسیرهای نفوذ مجاهدین بود و در همین حال قرار بود واحدهای منطقه‌ای بر مناطق اطراف اعمال کنترل کرده و بتوانند مانع تحرک گروههای مخالف شوند و نیروی تازه جذب کنند، چون نیروهای آنها از میان

جمعیت محلی گزینش می‌شدند. هدف نهایی، ایجاد ***ساختاری مبتنی بر اصول سنتی دفاع از دولت افغانستان و نواحی مسکونی مردم قبایل*** بود، تا مناطق اطراف در حد هرچه وسیع‌تر زیر پوشش برود و از بخشهایی از جمعیت روستایی که در غیر این صورت تن به خدمت در ارتش منظم نمی‌دادند، بهره‌برداری شود. نجیب‌الله با این ادعا که یک‌سوم تمام نیروها در ارتش منظم در دورهٔ فرمانروایی احمد شاه درانی، داوطلبان محلی بودند. این اقدام را توجیه کرد.[۵]

حتی در دوران امین اغلبِ نیروهای ملیشه ***زیر فرمان و نظارت*** افسران ارتش، و عموماً خلقیهای همان منطقه، قرار داشتند. دولت کارمل نیز یک سازمان توسعه‌یافته‌تر را جایگزین آن کرد. در تئوری، فرماندهان آن از سوی وزارتخانه از میان لیست نامزدهایی انتخاب می‌شد که از طرف بزرگان محلی و فرماندهان گروه ارائه شده بود. اما در عمل همیشه رهبر گروه و اغلب یک فرمانده سابق مجاهدین بود که به این مقام منصوب شده و در سلسله مراتب نظامی جای می‌گرفت و واحد زیر فرمانش تبدیل به تولَی، کندک، غُند یا (بعدها) لوا و حتی فرقه می‌شد. واحدهای ملیشه در بسیاری موارد زیر نظر یک واحد ارتش قرار گرفته و چهارمین (یا پنجمین، ششمین و...) کندک یک غُند و یا (به ندرت) چهارمین غُند یک لوا را تشکیل می‌دادند، اما در چندین مورد، چنین واحدهایی استقلال خود را حفظ کردند. به طور کلی، فرماندهانِ واحدهای ارتش منظم در منطقه مسئول تکمیل نصاب کادری و آموزش کادرها بودند. فرماندهان کندک و غُند در منطقه و افسران سیاسی تولی، کندک و غُند، فرماندهان واحدهای خدمات و نمایندگان **خاد** از میان نیروهای منظم انتخاب می‌شدند، اما تعیین فرماندهان دسته‌جات کوچک‌تر که قبلاً به دوش رهبر گروه قرار داشت، اکنون بر عهدهٔ فرمانده غُند یا کندک بود. افسران ارتش هم آنها را آموزش می‌دادند.[۶]

ملیشه‌های مرزی کمتر در معرض کنترل دقیق نیروهای منظم قرار داشتند. آنها از نظر رسمی تابع ***معاون فرمانده در امور نیروهای مرزی*** و در سطح محلی تابع فرماندهان هر لوا یا تیپ گارد مرزی بودند. هر واحد، افسران منظم را در میان صفوف خود داشت، اما آنها صرفاً به عنوان **مشاور** برای آموزش عملیاتی و امور سیاسی عمل می‌کردند. تعیین رهبر گروه به عنوان فرمانده واحد ـ که در مورد تأسیس این واحد با وزارتخانه به توافق رسیده بود ـ به صورت خود به خود انجام می‌شد، اگرچه هنوز هم این کار باید به

تصویب وزارتخانه می‌رسید.[۷]

با گذشت زمان، نقش **خاد** در زمینهٔ جذب نیروی ملیشه و مدیریت آنها بیشتر شد. ملیشه‌هایی مانند گروههای مدافعین انقلاب از سوی **خاد** و ثارندوی یا پلیس آموزش داده می‌شد، در حالی که ایجاد ملیشه‌ها، کار سه ***وزارتخانهٔ امنیتی*** حزب و جبههٔ ملی پدر وطن، ارگانهای محلی قدرت و به ویژه بزرگان محلی یا ***شخصیتهای مهم*** بود. به عنوان مثال، در مزار شریف یک غُند (هنگ) ۶۸۰ نفره از سوی رسول برات، تاجر معروف، زیر فرماندهی سپاهی بهاءالدین ۲۲ سال در واحدهای مختلف مربوط به پلیس افغانستان کار کرده بود، تشکیل شد.[۸]

شمار معینی از واحدهای ملیشه و طبعاً رزمی‌ترین و قابل تحرک‌ترین آنها، از امتیازات ویژه‌ای برخوردار شده و همکاری نزدیک‌تری با **خاد** داشتند. ظاهراً اصطلاحاتی مانند ***واحدهای جنگی*** نیز در این مورد به کار می‌رفت. به عنوان مثال در مورد غُند ملیشه‌های مرزی در ولایت هرات ـ که از سه کندک یا گردان و یک ***واحد جنگی*** یا **ذخیره** تشکیل شده بود ـ همین موضوع صادق است. به خصوص در مورد یک کندک ویژه که مجهزتر از دیگران بود و قابلیت انجام عملیات ***در هر نقطهٔ کشور*** را داشت. این واحد همچنین به جلال‌آباد فرستاده شد. چنین کندکهایی گاه به گاه از سوی **خاد** برای انجام عملیات ویژه بسیج می‌شد. یکی از این گروههای سیار و متحرک، ملیشه‌هایی موسوم به ***گِلَم‌جمع*** (گلیم‌جمع) بود که به بی‌رحمی شهرت داشت. این واحد متشکل از نیرویی احتمالاً ۱۰۰۰ نفره بود که توسط امان‌الله استاد دورهٔ تربیت معلم ـ که تمام خانوادهٔ خود را در اثر حملهٔ مجاهدین از دست داده بود ـ پایه‌گذاری شد. واحد یاد شده در اطراف مزار شریف مستقر بود و اغلب در ولایت بغلان دست به عملیات می‌زد.[۹]

به دنبال ایجاد وزارت امنیت ملی یا ***واد***، نقش سرویسهای استخباراتی به میزان چشمگیری افزایش یافت. کمی پیش از خروج نیروهای شوروی، مسئولیت مدیریت اغلب واحدهای قبیله‌ای از وزارت دفاع به ***واد*** منتقل شد. حتی پیش از این، برخی از گروههای کوچک‌تر مخالف سابق به درون **خاد** جذب شده بودند، چنان‌که همین موضوع در مورد برخی گروههای مقاومت وابسته به سازمان چپ افراطی ساما در شمال کابل روی داد. ملیشه‌های زیر نظارت **خاد** ***(واد)*** همچنین در کنار واحدهای ویژهٔ

شوروی دست به عملیات می‌زدند و در همین حال زمانی برخی از واحدهای منطقه‌ای فعال در شمال، به‌خصوص پس از مرگ شماری از فرماندهان در اثر درگیریهای بین واحدهای ملیشه و یا زد و خورد با نیروهای منظم، زیر کنترل ک.گ.ب درآمدند.[۱۰]

نیروی انسانی ملیشه‌ها عمدتاً از جمعیت روستایی تشکیل می‌شد. منشاء اصلی ملیشه‌های مرزی، جرگه‌های قبایلی بود که از سوی وزارت امور ملیتها و قبایل سازماندهی شده و **مؤظف بود *ملیشه‌های مرزی را ایجاد کند*.** فیض‌محمد نخستین کسی بود که با قبایل دست به امضای توافقنامه‌هایی زد (نگاه کنید به فصل یازدهم، قسمت دوم) و این روند پس از مرگش نیز ادامه پیدا کرد. به عنوان مثال، در پایان سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) بزرگان قبایل اچکزی و نورزَی توافق کردند تا نیرویی متشکل از ۱۰۰۰۰ جوان را برای ملیشه‌های مرزی فراهم کنند. توافق بزرگان محلی (دست‌کم از نظر رسمی) ضروری بود، اگرچه در برخی موارد هستهٔ اولیهٔ یک واحد ملیشه شامل یک گروه سابق مجاهدین بود، چنان‌که در مورد عصمت‌الله مسلم در ولایت قندهار اتفاق مشابهی افتاد.[۱۱]

مجاهدین سابق حضور اساسی‌تری در نیروهای منطقه‌ای داشتند. منابع نزدیک به جنبش مقاومت به وجود افراد آواره یا اجیر، گروههایی مانند طوایف شکست‌خورده در جریان رقابتهای میان مجاهدین که با دولت معامله می‌کردند، افراد وابسته به اقلیتهای قومی-مذهبی و یا دستجات غارتگر و راهزن در میان نیروهای ملیشه اشاره داشتند.[۱۲]

ممکن است چنین قضاوتی بیش از اندازه تند بوده باشد، اما نشان می‌دهد که ملیشه‌ها به ویژه در آغاز برخی از عناصر مربوط به پایین‌ترین لایه‌های اجتماعی را جذب می‌کردند که اغلب به اقلیتهای قومی و یا طوایف ضعیف تعلق داشتند. آنچه این عناصر را به سوی تشکیلات ملیشه می‌کشاند، پرداخت حقوق نسبتاً مناسب بود و این امیدواری که کم و بیش قدرت به چنگ آورند. به گفتهٔ ب. مجروح ناظر افغان و هوادار مخالفین، پیش از این یک مرد قبیله بهترین کارش این بود که در کوهها هیزم جمع‌آوری کند، ولی اکنون دولت به او تفنگ و حقوق می‌داد تا به نیروهای ملیشه بپیوندد، و چنین فردی برای نخستین بار در زندگی‌اش احساس شخصیت می‌کرد. در آغاز، بسیاری از واحدهای مجاهدین که به دولت می‌پیوستند، تبدیل به گروههای دفاع خودی و یا شامل گروههای مدافعین انقلاب می‌شدند و یا مستقیماً به نیروهای وزارت داخله یا پلیس

(ثارندوی) می‌پیوستند. در سال ۱۹۸۴، ۰۰۰ ۴۰ تن از **ضد انقلاب** خود را به دولت تسلیم کردند. (یعنی چهل هزار مرد بزرگ‌سال که از دسترسی دولت بدور بودند، به میل خود به سوی آن رفتند) و ۰۰۰ ۱۳ تن از آنها به نوعی وارد صفوف ملیشه‌ها شدند.[۱۳]

بدین ترتیب، تا سال ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) بیش از ۲۰۰ دسته ملیشهٔ روستایی از مجاهدین سابق تشکیل شدند و ۰۰۰ ۲ تن از این نیروها تنها در همین سال به ثارندوی (پلیس) پیوستند. در واقع، در پایان سال ۱۹۸۳ (پاییز ۱۳۶۲) ۲۴ تا ۲۸ لوا (تیپ) از مجاهدین سابق شکل گرفتند. به نظر می‌رسد بعدها موج مخالفین پیشین تا حدود زیادی به درون نیروهای منطقه‌ای هدایت شد. در فبروری ۱۹۸۷ (دلو ۱۳۶۵) حدود ۱۰۰ تن از فرماندهان مجاهدین توافقهایی را با دولت امضا کردند که در قالب غُند قومی و ملیشهٔ سرحد (مرزی) بجنگند. در نخستین سال مصالحهٔ ملی ۰۰۰ ۱۵ تن از آنها به واحدهای قبیله‌ای پیوسته و بیش از نیمی از ۲۸۳۰۰ نیروی غُند قومی را در سال ۱۹۸۷ تشکیل دادند. در اواسط همین سال (تابستان ۱۳۶۶) در ولایتی مانند پکتیا مجاهدین سابق حدود ۷۰ روستا را در کنترل خود داشتند. تا پایان ۱۹۸۹ و اوایل ۱۹۹۰ (پاییز و زمستان ۱۳۶۸) ۰۰۰ ۵۰ تا ۰۰۰ ۶۰ تن از مجاهدین سابق در قالب ملیشه‌های طرفدار دولت خدمت می‌کردند و اگر کسانی را که به دیگر دسته‌جات مسلح و نامنظم پیوستند اضافه کنیم، این رقم به ۰۰۰ ۱۰۰ تن می‌رسد.[۱۴]

همان‌گونه که در جدول شمارهٔ ۵۳ نشان داده شده است، تلاشهای دولت، به ویژه از سال ۱۹۸۶ به بعد، نسبتاً موفقیت‌آمیز بود، در حالی که تا این سال میزان رشد در مقایسه با مجموع نیازمندیها یکنواخت ولی کاملاً محدود بود. به عنوان مثال، در اواسط ۱۹۸۶ (تابستان ۱۳۶۵) در ولایت فراه نیروهای منطقه‌ای ۱۴ روستا یعنی ۲/۵ درصد مجموع آنها را زیر پوشش گرفته بودند و ۳۰ روستای دیگر زیر کنترل گروههای دفاع از انقلاب بود. یک و نیم سال بعد رقم روستاهای زیر پوشش در سراسر کشور به ۵ تا ۶ درصد رسید و در همین حال در مجموع ۱۵ تا ۱۶ درصد روستاها تحت کنترل یکی از گروههای ملیشهٔ وابسته به وزارت دفاع درآمده بود. پلیس نیز از ۱۹ درصد بقیه محافظت می‌کرد.[۱۵]

با قاطعیت نمی‌توان گفت که این ارقام تا چه اندازه دقیق است. ارقام ارائه شده از سوی غربیها تفاوت زیادی با یکدیگر ندارد. طبق برآوردهای آنان در سال ۱۹۸۱

۱۰ ۰۰۰ نیروی ملیشه برای جمهوری دموکراتیک افغانستان می‌جنگیدند و این رقم در سال ۱۹۸۴ به ۲۰ ۰۰۰ تن رسید. در سال ۱۹۹۰ در اغلب برآوردها به رقم ۶۰ ۰۰۰ تا ۷۰ ۰۰۰ تن اشاره شده است که اغلب حتی شامل برخی واحدهای انتقال‌یافته به ارتش، مانند فرقه یا لشکر ۵۳، نیز می‌شد.[۱۶] اگرچه در ارقام ارائه شده از سوی دولت بنا به دلایل روشنی تا حدودی اغراق صورت گرفته است، می‌توان گفت که نیروی انسانی ملیشه به صورت چشمگیری افزایش یافت.

عصمت‌الله مسلم یکی از مهم‌ترین رهبران سابق مجاهدین بود که در ولایت قندهار به نیروهای ملیشه پیوست. وی به عنوان یک رهبر مهم قبیله‌ای اچکزی ادعا داشت که ۱۰۰ ۰۰۰ تن را رهبری می‌کند و عملاً روی حمایت دست‌کم نیمی از این شمار می‌توانست تکیه کند. او که در سابق یک افسر بود، در دورهٔ امین به پاکستان پناه برد و در آنجا یک جنبش مسلح را سازماندهی کرد. وی در سال ۱۹۸۴ در اثر اختلاف با احزاب مجاهدین بر سر انتقال سلاحهایی که به سرقت برده بود، با چند صد تن از افراد زیر فرمانش به دولت پیوست و وظیفهٔ محافظت از تمامی مناطق زیست قبیلهٔ اچکزی و ۱۳۰ کیلومتر از طول مرز با پاکستان را بر عهده گرفت. منابع مختلف به فعالیت شدید وی علیه مجاهدین اشاره کرده‌اند. او شخصاً ادعا کرد که ۲۰ حمله را علیه مجاهدین انجام داده و در نیمهٔ دوم سال ۱۹۸۵ (تابستان و پاییز ۱۳۶۴) شش کاروان تسلیحات مربوط به آنان را تصرف کرده است. جنرال عصمت‌الله (اگرچه وی خود را مارشال می‌خواند) تا سال ۱۹۸۸ توانست یک نیروی ۴ ۰۰۰ نفری مجهز به وسایط زرهی و سلاحهای سنگین فراهم کند و برخی منابع شمار افراد او را بین ۶ ۰۰۰ تا ۱۰ ۰۰۰ تن برآورده کرده‌اند. وی حتی به دنبال سقوط پایگاه و مقرّش در ناحیهٔ سپین‌بولدک در نزدیک مرز با پاکستان، به جنگ در کنار ارتش در اطراف قندهار ادامه داد و در تورکوتل در ضد حملات پیروزمندانه‌ای شرکت کرد. مسلم اگرچه ظاهراً دوست ببرک کارمل رئیس جمهور بود، تمایل داشت خود را از دولت **کمونیستی** برکنار نگاه دارد و در همین حال وی پس از سال ۱۹۸۷ به ستایش از نجیب‌الله پرداخت. گزارش شده که وی دربارهٔ امکان پیوستن دوباره به مجاهدین فکر می‌کرد، اما چنین پروژه‌ای هرگز جنبهٔ عملی به خود نگرفت.[۱۷] عصمت‌الله مسلم در دوران جنگ ضربهٔ شدیدی بر مجاهدین یعنی هم‌رزمان سابق خود وارد ساخت، اما وی بیشتر از یک رهبر عادی ملیشه، جنگ‌سالاری دارای شیوه‌های

مخصوص به خود بود و در نهایت برای ایفای نقشی بلندپروازانه‌تر در بستر سیاست **آشتی‌جویی** قابل اعتماد و مناسب به نظر نمی‌رسید. دیگر رهبران کوچک‌تر ملیشه که در سالهای نخست به دولت پیوستند، سرکش و خودمختار به نظر نمی‌رسیدند، اما اثرات آنها بر اقتصاد جنگ در اغلب موارد محدود بود.

فصل شانزدهم

افزایش اهمیت ملیشه‌ها و شبه‌نظامیان

توقعات و انتظارات نه چندان بلندپروازانهٔ رهبری دولت در مورد شبه‌نظامیان غیرحزبی، اثرات اولیه و محدود آنان را بر جریان جنگ بازتاب می‌دهد. در سال ۱۹۸۳ نصاب کادری آنها از وجود ۰۰۰ ۲۰ تا ۰۰۰ ۲۵ نفر درگروههای دفاع خودی و دفاع از انقلاب و ۰۰۰ ۱۰ تا ۰۰۰ ۱۲ نفر در نیروهای منطقه‌ای حکایت داشت. در اواسط ۱۹۸۴ (تابستان ۱۳۶۳) در ولایت مهمی مانند قندهار، اعضای حزب و اتحادیه‌های بازرگانی هنوز هم اکثریت قابل‌توجهی -در حد ۴۷۰۰ تن از نیروهای شبه‌نظامی- را تشکیل می‌دادند، در حالی که جبههٔ ملی پدر وطن که ملیشه‌هایی را عمدتاً از میان نیروهای غُند قومی انتخاب می‌کرد، تنها حدود ۲۰۰ نفر را ثبت نام کرده بود. در واقع نیروهای منطقه‌ای به عنوان قوای کمکی مورد استفاده قرار می‌گرفتند و نقشی حاشیه‌ای در مناقشات داشتند. ظاهراً بعدها وضعیت تغییر کرد. جدول شمارهٔ ۵۳ به روشنی نشان می‌دهد که اهمیت آنها با گذشت زمان به میزان قابل توجهی بیشتر شد، اما برای سالهای ۹۱-۱۹۹۰، یعنی زمانی

که شمار آنان افزایش یافت، ارقام مشخصی وجود ندارد (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۵۴ و نقشهٔ شمارهٔ ۴ و برای برخی جزئیات مربوط به مناطق، به نقشه‌های شمارهٔ ۵ و ۶)[۱۸]

در آغاز قرار بود نیروهای ملیشه اساساً به محافظت از روستاها و ***ارگانهای محلی قدرت*** بپردازند و گسترش آنها به عنوان وسیله‌ای برای ***دفاع غیرنظامی و توده‌ای از انقلاب در همه‌جا*** مورد توجه و علاقه‌مندی قرار گرفت. به دلیل ضعف نیروهای منظم، وظایف نظامی آنها به صورت مداوم افزایش یافت. این نیروها کم‌کم و به‌تدریج بخشی از وظایف ثارندوی (پلیس) را، به ویژه در سطح محلی و روستاها، بر عهده گرفتند. از سال ۱۳۶۴ به بعد جذب نیرو در مناطق اطراف نیز بر عهدهٔ آنها واگذار شد و در واقع به صورت یکی از وظایف اصلی آنان درآمد. زمانی نجیب‌الله یکی از واحدهای منطقه‌ای را به دلیل فعالیتهای برجستهٔ آن مورد ستایش قرار داد. این اقدام در سال ۱۹۸۷ شامل مشارکت در ۷ عملیات مشترک، دو عملیات محافظت از کاروانها و ۶ مورد درگیری با دشمن می‌شد (که باعث نابودی ۱۰ تن از مخالفین و دستگیری ***چندین تن*** از آنها شده بود.) علاوه بر آن، از این نیروها، به‌خصوص پس از خروج سربازان شوروی، خواسته شد که نقشی فراتر از دفاع محلی را بر عهده بگیرند و در سراسر قلمرو کشور فعال باشند. در عین حال نقش سیاسی آنها نیز بیشتر شد. در واقع، در حالی که فعالیتهای ارگانهای محلی قدرت و جبههٔ ملی پدروطن پس از سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) تحت‌الشعاع قرارگرفت، آنها به صورت ابزار اصلی ***مصالحه‌جویی*** درآمدند. دیگر تأکید بر آن نبود که بزرگان محلی و مردم برای پیوستن به رژیم تشویق شوند و پس از آن نیروی ملیشه به کمک آنها شکل بگیرد و یا رهبران گروههای مجاهدین وادار شوند که همین درخواست را اجابت کنند، بلکه اکنون گروههای مسلح مستقیماً به جانب دولت آورده می‌شدند و آنان به نوبهٔ خود تضمین می‌کردند که اوضاع را زیر کنترل خود داشته باشند. در این جریان می‌توان تغییرات حاصل از سالهای جنگ را دریافت که در اثر آن بزرگان سنتی در بیشتر نقاط کشور جای خود را به جنگ‌سالاران دادند. در پلنوم حزب در سال ۱۹۸۹، بر نقش فرماندهان سابق مجاهدین بر ***برقراری مجدد صلح در کشور*** تأکید زیادی شد. بر این مورد یک صندوق ویژه برای عرضهٔ کالا و تأمین خدمات صحی و آموزشی ایجاد گردید.[۱۹]

این‌که چگونه به بالا بردن نقش نیروهای منطقه‌ای تصمیم‌گرفته شد، به درستی روشن

نیست. مطمئناً برخی از مستشاران شوروی تحت تأثیر قابلیتهای جنگیِ شماری از نیروهای ملیشه قرار گرفته بودند. در مورد شیر آقا، فرمانده مجاهدین از **حرکت انقلاب** که در سال ۱۹۸۱ به جانب دولت رفت و یک دسته شبه‌نظامی تشکیل داد، همین مسئله صادق است. گروه وابسته به او کاملاً بزرگ بود و فعال‌تر از اغلب دیگر گروههای شبه‌نظامی به شمار می‌آمد. تعداد نیروهای وی ۵۰۰ تن بود و مجموعه روستاهای جنوب شرق هرات را زیر پوشش خود داشت، اما آنان همچنین توانایی انجام عملیات تهاجمی و شرکت در مجموعه عملیات مشترک با ارتش را داشتند. در واقع در سال ۱۹۸۳ طی تهاجم مشترک افراد شیر آقا و یک گروه شبه‌نظامی دیگر به فرماندهی محمدعارف بارکزی ***برای نخستین بار در تاریخ مبارزات علیه ضد انقلاب، نیروهای قوی و آموزش‌دیدهٔ دشمن نه از سوی قوای منظم، بلکه به وسیلهٔ بخشهایی از تشکیلات دفاعی محلی شکست داده شدند***، یعنی نیروهایی که قبلاً فقط ***وظایف کمکی*** به آنها سپرده می‌شد. به تعبیر وزیر دفاع، ***انجام عملیات از سوی آنها و نتایج آن... ما را به این نتیجه‌گیری رساند که نیروی تازه‌ای در کشور با برخورداری از قابلیت دست‌زدن به اقدامات مستقل جنگی علیه ضد انقلاب ظهور کرده است***. در نتیجه علاقهٔ زیادی نشان داده شد تا ***همکاری بین تشکیلات نامنظم و واحدهای پشتیبانی ارتش*** سازماندهی شود و از این توان بالقوه به منظور افزایش نیروی انسانی فعال قوای مسلح، بهره‌برداری شود.[20]

حتی منابع هوادار مجاهدین نوشتند که در برخی از مناطق نظیر چخچران، میمنه و هرات، ملیشه‌ها نسبت به نیروهای منظم ستیزه‌جوتر بوده‌اند. بر اساس گزارشهای جهانگردان غربی، شبه‌نظامیان در میمنه تعهد ایدئولوژیک نیرومندی داشته و حتی در برخی موارد برای آموزش نظامی به اتحاد شوروی اعزام شده بودند. شماری از دیگر نیروهای شبه‌نظامی، با واحدهای ارتش سرخ به ***سفرهای کاری*** می‌رفتند. گفته می‌شد که ملیشه‌های وابستهٔ فردوس خان در ولایت ننگرهار که فرمانده‌شان از سوی منابع طرفدار دولت در مقایسه با فرماندهان غیرقابل اعتمادی چون عصمت‌الله و سید خان یک ***شخص جدی*** خوانده می‌شد، تعهدات زیادی از خود نشان دادند، اگرچه خود وی در سال ۱۹۸۵ حزب اسلامی را ترک کرده بود.[21]

معاش و حقوق بالا، نقشی اساسی در افزایش ملیشه‌های منطقه‌ای و مرزی داشت.

جدول شمارهٔ ۵۵ جزئیات بیشتری را در این مورد نشان می‌دهد. باید در نظر داشت که در سال ۱۹۸۷ یک سرباز عادی ۱۵۰۰ افغانی در ماه دریافت می‌کرد و در سال ۱۹۹۰ حقوق متوسط برای کارمندان عادی ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ افغانی بود. علاوه بر این، شبه‌نظامیان در صورت دستگیری فراریان از خدمت و کارهایی نظیر آن، اضافه‌معاش‌هایی دریافت می‌کردند. بخش بزرگی از پولهای چاپ شده پس از سال ۱۹۸۳ به شبه‌نظامیان داده می‌شد. در این سال هنگامی که نیروهای منطقه‌ای به صورت رسمی شکل گرفت، ۱۹۲ میلیون افغانی، یعنی ۰/۳۹ درصد پول در گردش و ۰/۴۴ درصد هزینه‌های دولتی برای آنها به مصرف رسید. این ارقام با ۶۵ میلیونی که برای ملّایان و علمای طرفدار دولت هزینه شد، قابل مقایسه است، اما کمتر از ۴ میلیاردی است که در اواسط دههٔ ۱۹۸۰ به منظور حمایت از دهقانان برای تهیهٔ بذر، کود، و نظایر آن مصرف شد. وضعیت تا سال ۱۹۹۰ دچار تغییرات فراوانی شد، به طوری که در این سال ۲۴ تا ۲۵ میلیارد افغانی یعنی ۷/۸۵ درصد پول در گردش برای آموزش نیروهای قبایلی هزینه شد. گفته می‌شد که عبدالرشید دوستم فرمانده فرقه (لشکر) ۵۳ به تنهایی هر ماهه ۴۰ میلیون افغانی دریافت می‌کند تا نفوذ شخصی خود را گسترش دهد. بارنت روبین از افزایش بسیار سریع عرضهٔ پول در کشور پس از سال ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) حرف زده و چنین محاسبه کرده است که در حالی که پول در گردش در این کشور در فاصلهٔ ۱۳۵۷ و ۱۳۶۵ رشدی ۱۷ درصدی داشت، در سالهای ۱۳۶۶ تا ۱۳۶۹ این رشد به ترتیب هر سال ۵۸٪، ۳۵٪، ۴۶٪، ۴۰٪ بود. گفته می‌شد که در سال ۱۹۹۰ فرماندهان ملیشه‌ها کانتینرها و لاری‌های کامل پول را از دولت دریافت می‌کردند.[۲۲]

برخی از شبه‌نظامیان ازبک به صراحت اذعان کرده‌اند که به این دلیل به دولت پیوسته‌اند که کمکهای اقتصادی مجاهدین به منطقه‌شان نمی‌رسید، در حالی که دولت به تأمین هزینه‌های آنها می‌پرداخت. آنها اعلام کردند که تا زمانی که دولت کمکهای خود را ادامه دهد، به آن وفادار خواهند ماند.[۲۳]

دیگر مزایایی که قرار بود نیروهای ملیشه از آنها برخوردار شوند، عرضهٔ برق و تلویزیون برای روستاها بود. پیشنهاد ارائهٔ جنگ‌افزارهای سنگین نظامی به‌خصوص پس از سال ۱۹۸۷ نیز برای فرماندهان فریبنده بود. در خزان همین سال، مهمات جنگی نمونه برای یک واحد منطقه‌ای، به عنوان مثال واحدی که در همین زمان در ولایت

هرات از خدمت فرار کرد، شامل راکت‌انداز بی.ام ۲۱، دو هاوان ۸۲ میلی‌متری، دو ماشیندار (مسلسل) ۱۴/۵ میلیمتری، ۱۱ ماشیندار ۱۲/۷ میلیمتری و ۴ ماشیندار ۷/۶۲ میلیمتری، ۵۰۰ قبضه کلاشینکف، ۳۵۰ تفنگ کارابین و ۲۰۰ تفنگ انفیلد می‌شد. روشن است که تجهیزات سنگین به خوبی عرضه نمی‌شد. در ولایت هرات بسیاری از فرماندهان نسبت به کوتاهی در انتقال تسلیحات سنگین در طول ۱۹۸۷ دست به اعتراض زدند و همچنین از کمیت اندک تجهیزات تحویل داده شده شکایت می‌کردند. موج بی‌سابقهٔ پیوستن گروههای مجاهدین به دولت در مناطق در سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ (۱۳۶۵ و ۱۳۶۶) ممکن است با مشکلات در جهت تأمین تدارکات برای آنها بی‌ارتباط نباشد. همچنین احتمالاً دولت یا بخشی از آن، به نیروهای تازه‌وارد واقعاً اعتماد نداشت و چنان‌که یک خبرنگار اتحاد شوروی در سال ۱۹۸۹ گزارش داد، مایل نبود بیش از اندازه امکانات در اختیار آنها بگذارد. در هر صورت، در ولایت بغلان حتی یک مستشار شوروی از فقدان تسلیحات سنگین، تجهیزات ارتباطی و وسایل حمل و نقل زرهی در میان نیروهای قبایلی شکایت کرد. وی توصیه کرد که چنین تدارکاتی باید در دسترس قرار گیرد و در هر غُند، کندکهای ویژه‌ای با دو تولَی مجهز به سلاحهای سنگین و برخی واحدهای کشف و شناسایی ایجاد شوند. به همین ترتیب، در ولایت هرات در پایان ۱۹۸۷ (پاییز ۱۳۶۶) تنها ۱۶ درصد وسایل برنامه‌ریزی شده برای حمل و نقل و ۱۹ درصد تجهیزات ارتباطی در اختیار ملیشه‌های مرزی و نیروهای منطقه‌ای قرار داشت. برخی واحدها حتی در مراحل بعدی همچنان دچار کمبود تدارکات بودند، نظیر یک واحد قبیله‌ای در ولایت قندهار که در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) ادعا کرد که به ۷۵ تا ۸۰ درصد تعهدات خود در مقابل دولت عمل کرده است، در حالی که کابل تنها به ۲ تا ۳ درصد قولهایش جامهٔ عمل پوشیده است. در پایان ۱۹۸۹ (پاییز ۱۳۶۸) یک گروه ۶۰۰ نفره به رهبری شرف‌بیگ به صفوف مجاهدین بازگشت، چراکه ماهها منتظر رسیدن تدارکات از جانب دولت ماند و در آخر هیچ خبری نشد.[۲۴]

اما سرانجام از سال ۱۹۸۸ و به ویژه از سال ۱۹۸۹ تسلیحات سنگین و وسایط نقلیهٔ زرهی و حتی تانک به میزان زیادی بین آن دسته از نیروهای ملیشه که مورد اعتماد دولت بودند، توزیع شد. به عنوان مثال فرمانده داوود در ولایت هرات که حتی قدرتمندترین فرمانده منطقه هم نبود، با داشتن ۱۰۰۰ نیروی ملیشه، پنج تانک در اختیار داشت. با

گذشت زمان، خواستهای فرماندهان ملیشه روز به روز بیشتر می‌شد. در سال ۱۹۹۰ یعنی زمانی که دولت تلاش کرد واحدهای این فرماندهان را با ۵۸۰۰۰ تفنگ کارابین مجهز کند، آنها خشمگین شدند ـ شورویها این مقدار اسلحه را برای همین منظور در بندر حیرتان بر جای گذاشته بودند. در نهایت نجیب‌الله پذیرفت که توزیع چنین تجهیزات ناکافی بی‌حرمتی نسبت به نیروهای ملیشه خواهد بود.[۲۵]

علاوه بر این، مناصب نظامی، سخاوتمندانه میان فرماندهان سابق مجاهدین توزیع شد. به عنوان مثال جهانگیر فرمانده یک غُند قبایلی که در امتداد جادهٔ جلال‌آباد ـ تورخم فعالیت داشت به رتبهٔ جنرالی رسید که چنین چیزی را می‌توان مشت نمونهٔ خروار دانست.[۲۶]

فصل هفدهم

جایگاه شبه‌نظامیان در اقتصاد جنگ

فعالیتهای ملیشه

به نظر می‌رسد چندین تن از مستشاران شوروی در مورد نقش ملیشه‌ها بسیار محتاط بوده‌اند، اگرچه نسبت به ایجاد و گسترش آنها به طور کلی با توجه به این‌که اتخاذ همین استراتژی در آسیای مرکزی در دهۀ ۱۹۲۰ پیروزی را به دنبال داشت، نظر مساعد وجود داشته است. ارزیابی این منتقدان از نیروهای ملیشه بسیاری منفی بود: آنها قابل اعتماد نیستند، به صف دشمن می‌پیوندند و خوب نمی‌جنگند. به طور خلاصه، از دید آنها تأکید روزافزون بر رشد نیروهای منطقه‌ای اولویت‌دادن به جنبۀ کمّی قضیه بود و در همین حال خطر فرار دسته‌جمعی آنها را افزایش می‌داد، که این امر به نوبۀ خود تمام سیستم دفاعی دولت را در معرض مخاطره قرار می‌داد. با نگاه به توازن نیروها در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) در ولایت هرات می‌توان دریافت که مستشاران نگران چه چیزی بودند: از مجموع ۰۰۰ ۵۵ نیروی دولت در آنجا، بیش از ۰۰۰ ۳۰ تن را شبه‌نظامیان تشکیل

می‌دادند. از این نظر، وضعیت در دو سال بعد نگران‌کننده‌تر بود که فرقهٔ ۱۷ هرات شامل ۳۴۰۰ نیروی منظم و ۱۴۰۰۰ ملیشه بود و در همین حال در فرقهٔ ۲۱ شیندند، در مقابلِ همین تعداد شبه‌نظامی تنها ۱۶۴۵ نیروی منظم حضور داشتند. این واقعیت که بسیاری از فرماندهان ملیشه تماسهای خود را با احزاب مخالف حفظ کرده بودند و استخبارات شوروی هم از این موضوع آگاه بود، دورنمای نوعی شورش تمام عیار را در چشم آنها برجسته‌تر می‌کرد.[۲۷]

بسیاری از مستشاران شوروی تا پایان دوران جنگ با گسترش شبه‌نظامیان مخالفت می‌کردند، اما اسناد زیادی حاکی از وجود ارزیابی منفی مشابهی بین اکثریت افسران افغان وجود ندارد. به نظر می‌رسد نگرانی آنان بیشتر از این بابت بود که ملیشه‌ها باعث شوند بخشی از منابع و امکانات ارتش در اختیار آنها قرار گیرد. در مواردی واقعاً خصومتهایی نسبت به ملیشه‌ها گزارش می‌شد و همین امر پرداخت حقوق به آنها را با تأخیرهای طولانی مواجه می‌کرد. به عنوان مثال، در سال ۱۹۸۲ شبه‌نظامیان گروههای مدافعین انقلاب در ولایات کنر، ننگرهار و لغمان هیچ حقوقی دریافت نکردند و در ۸۲-۱۹۸۱ حقوق ملیشه‌های مرزی در ولایات کنر و ننگرهار در طول ۱۴ ماه قطع شده بود و در سالهای بعد نیز گزارشهایی حاکی از تأخیرهای طولانی در این مورد وجود داشت. در هر صورت، به نظر می‌رسد چنین امری بیشتر حاصل کشیدگیهای درون‌حزبی بود تا صرفاً خصومت نسبت به شبه‌نظامیان.[۲۸]

یک خبرنگار مشهور شوروی نظرش را دربارهٔ ملیشه‌ها چنین خلاصه کرده است: این گروهها ***به سوی دولت می‌آیند و دروازه‌های روستای خود را به روی ما باز می‌کنند، اما روز بعد شاید دوباره به طرف ما تیراندازی کنند و از پشت به ما خنجر بزنند.***[۲۹]

آیا چنین ارزیابی درست است، یا اینکه ارتش شوروی به آسانی نمی‌توانست خود را با شیوه‌های جنگ متفاوت با تجربهٔ گذشته‌اش سازگار کند؟ بی‌تردید ملیشه‌ها اثراتی بر جریان جنگ داشتند. در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۸۰، (دههٔ ۱۹۶۰ ش) عملیات انجام شده از سوی ملیشه‌ها به میزان چشمگیری افزایش یافته بود. در فصل بهار سال ۱۳۶۵ آنان به طور متوسط ۲۶ عملیات در ماه انجام دادند و از بهار تا زمستان سال بعد این رقم به ۳۱ عملیات رسید که حدود ۲۵ مورد آنها به طور مستقل از سوی این شبه‌نظامیان انجام شد. در سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) آنها به طور متوسط در هر ماه دست به ۲۲ تا ۲۳ حمله می‌زدند

و در همین حال ۱۲۰۰ روستا از سوی آنان محافظت می‌شد. ملیشه‌ها در فاصلهٔ مارچ تا دسامبر ۱۹۸۷ (حمل تا قوس ۱۳۶۶) ۱۵۰ روستا را *آزاد* کردند.[۳۰]

در این زمان نقش ملیشه‌ها در جنگهای فعالانه به تدریج اهمیت پیدا می‌کرد. از سال ۱۹۸۹ (۱۳۶۸) این نقش افزایش یافت، به ویژه در ولایت هرات که در عمل اغلب شبه‌نظامیان در آنجا به جنگ دست زدند. پس از همین زمانها، هر نوع فشار عملی بر مجاهدین در جنگ فرسایشی، از سوی آنان اعمال می‌شد. در حالی که بر اساس اسناد درون حزبی، قبایل مرزی در هرات در ماه مارچ ۱۹۸۴ (حوت ۱۳۶۲) نقش محدودی در مناقشات بازی کردند، جدول شمارهٔ ۵۷ تحولات چشمگیر پس از ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) را به تصویر کشیده است. ارقام مربوط به سال ۱۹۹۱ (۱۳۶۰) ممکن است کم و بیش مبهم و گیج‌کننده باشد، اما این امر واقعیت دارد که منابع طرفدار مجاهدین از بهار ۱۹۸۹ به بعد از گسترش سریع شبه‌نظامیان خبر دادند.[۳۱]

در آغاز، جذب نیروهای ملیشه در میان برخی از قبایل مرزی در پکتیا و ننگرهار، مهم‌تر از همه در بین قبایل افریدی، وزیری، شینواری و مهمند و در ولایت کابل بیشتر از همه موفقیت‌آمیز بود. به ویژه پکتیا شاهد ایجاد نخستین فرقه یا لشکر قبیله‌ای در سال ۱۹۸۷ (از میان قبیلهٔ شخص نجیب‌الله) بود و ظاهراً این نخستین واحد قبیله‌ای به شمار می‌رفت که میزان چشمگیری سلاحهای سنگین از جمله تانک دریافت کرد.[۳۲] جدول شمارهٔ ۵۶ نشان می‌دهد که چگونه در ولایات بلخ و بدخشان و نیز در مناطق مرزی ولایت قندهار ـ که عصمت‌الله خان در آنها فعال بود ـ همین شیوه دنبال شد. منابع دیگر تأیید می‌کنند که جوزجان، تخار شمالی و فاریاب نیز تبدیل به پایگاههای شبه‌نظامیان شد.

شبه‌نظامیان در مناطقی که شبکه‌شان نسبتاً گسترده بود، توانستند مسیرهای نفوذ مجاهدین را در معرض تهدید قرار دهند. مثلاً در ناحیهٔ سید کرم ولایت پکتیا ملیشه‌ها ۶۰ روستا را زیر کنترل خود داشتند و بر اساس گزارشها، در سال ۱۹۸۷ شش کاروان را به تصرف خود درآوردند. در مواردی آنها با خبره‌ترین فرماندهان مجاهدین نیز توانستند مقابله کنند، چنان‌که شبه‌نظامیان وابسته به سازا (سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان، یک سازمان چپی و متحد ح.د.خ.ا) در ناحیهٔ شهربزرگ (ولایت بدخشان) حملهٔ احمدشاه مسعود را دفع کردند.[۳۳]

وفاداری شبه‌نظامیان

همهٔ واحدهای منطقه‌ای خیلی فعال نبودند و نجیب‌الله در جنوری ۱۹۸۸ (جدی ۱۳۶۶) زبان به انتقاد گشود که برخی از آنها در هیچ عملیاتی شرکت نورزیده و حتی تلاش نداشته‌اند تا نصاب کادری خود را تکمیل کنند. به ویژه وضعیت ملیشه‌های مرزی نومیدکننده بود و به گفتهٔ یک پژوهشگر شوروی آنها سعی می‌کردند به هر وسیله‌ای از وظیفهٔ خود در دفاع از مرزها و جلوگیری از عبور کاروانهای مخالفین شانه خالی کنند. بسیاری از جهانگردان غربی به مواردی حاکی از آن اشاره کرده‌اند که شبه‌نظامیان واقعاً با هیچ دستهٔ مجاهدین دست به درگیری نزده و یا با دریافت رشوه به آنها اجازهٔ عبور از نقاط بازرسی را داده‌اند. حتی منابع شوروی شکایت کرده‌اند که قبایل پکتیا و پکتیکا از دولت سلاح دریافت داشته، ولی از جنگ با مجاهدین خودداری ورزیده‌اند، اگرچه قابل ذکر است که برخی از این ملیشه‌ها گروههای دفاع از خود بوده‌اند که تنها تعهد داشتند تا مناطق خود را از وجود مخالفین پاک نگه‌دارند. آنها نیز توافق خود را با دولت نقض کرده و به مجاهدین اجازه دادند تا در مناطق‌شان آزادانه به رفت و آمد بپردازند. مواردی از توافقات پشت پرده و دوستی آنان با گروههای مجاهدین نیز گزارش شده است. با این وصف، صرف وجود نیروهای شبه‌نظامی ***بر مردم فشار زیادی وارد می‌ساخت و آنها را وادار به طرفداری از دولت می‌کرد.*** به عبارت دیگر، گسترش سیستم ملیشه ممکن بود شمار اندکی دوست صادق و بسیاری افراد ***طفیلی*** را در اطراف دولت جمع کرده باشد، اما این امر از ***همکاری*** روزافزونِ بخشی از جمعیت، که واقعاً برای مجاهدین دردسر به وجود آورده باشد، حکایت نداشت.[۳۴]

یکی از مسایل بحث‌برانگیز، وفاداری ملیشه‌ها به دولت است. در طول دوران جنگ، شمار قابل توجهی از شبه‌نظامیان از خدمت فرار کردند، اما به نظر نمی‌رسد میزان آن از آنچه در میان واحدهای ارتش روی داد بالاتر بوده باشد. اگرچه ممکن است این ارزیابی در مورد ترک خدمت کل واحدها پس از اوایل دههٔ ۱۹۸۰ درست نباشد، به نظر می‌رسد حیاتی‌ترین مرحله در روند پیوستن به دولت، آغاز آن ـ به‌ویژه پس از دریافت نخستین مجموعهٔ اساسی تدارکات ـ بوده باشد، چرا که برخی گروهها صرفاً تلاش می‌کردند

سلاح و مهمات دولت را به چنگ آورند. آنچه در اوایل دهۀ ۱۹۸۰ روی داد، شاید بارزترین نمونه در همین رابطه باشد. در این زمان فرمانده خیرمحمد پس از بحث و مشاجرۀ دو ساله با نمایندگان دولت در ولایت ننگرهار، در روز برگزاری مراسم مصالحۀ ملی به فعالان حزبی حمله کرده و ۷۷ تن از آنها را به قتل رساند و پس از آن به پاکستان گریخت. اما به هر حال، مجاهدین قطع نظر از هرگونه تصور و احساسی که در گذشته داشتند، پس از برقراری تماس با دولت رابطۀ نسبتاً نیرومندی با آن برقرار کردند. بر اساس گزارشی در سال ۱۹۸۹، برخی از ملیشه‌ها در ولایت هرات به یک گزارشگر غربی به طور محرمانه گفتند که از مجاهدین پشتیبانی می‌کنند، اما با این وصف تردیدی نیست که سیستم ملیشه در این ولایت تا پایان جنگ کارایی داشته است. رابطۀ شبه‌نظامیان با دولت در اغلب موارد نه بر اساس دوستی و یا دید مشترک، بلکه مبتنی بر منافع دوجانبه بوده است. بسیاری از گروهها ممکن است فقط به خاطر مصلحت با دولت تماس برقرار کرده باشند، اما بعدها به پشتیبانی آن متکی شدند. بدین ترتیب، رابطۀ پنهانی میان ملیشه‌ها و مجاهدین ممکن بود به دومی نیز زیان برساند؛ چنان‌که اسماعیل خان به نیروهای خود هشدار داد که از نزدیک شدن بیش از اندازه به رهبران شبه‌نظامی خودداری کنند.[۳۵]

اگرچه گزارشها در مورد فرار کل نیروهای یک واحد پس از وارد شدن به صفوف شبه‌نظامیان فراوان بود، چنین رویدادهایی در بسیاری موارد از وجود شرایط غیرقابل تحمل ناشی می‌شد. اصغر خان فرمانده ملیشه در ولایت هرات در سال ۱۹۸۹ تنها از آن رو از خدمت گریخت که در محاصرۀ مجاهدین قرار گرفته بود، چنان‌که منابع نزدیک به مخالفین نیز این امر را گزارش دادند و انتظار می‌رفت وی و افرادش در زودترین فرصت ممکن دوباره به دولت بپیوندند. برخی از ملیشه‌ها سلاحهای دریافت شده از دولت را با مجاهدین معامله می‌کردند و این اقدامشان ناشی از طمع مالی بود، تا وفاداری به آنها.[۳۶]

یکی از نمونه‌های بارز، قضیۀ رسول پهلوان فرمانده مهم مجاهدین در ولایت فاریاب است. وی در سال ۱۹۸۲ با شمار زیادی از افراد زیر فرمانش به دولت پیوست و این امر موازنۀ قوا را در این ولایت و دست‌کم در قسمت شمالی آن تغییر داد. در سپتامبر ۱۹۸۷ (سنبلۀ ۱۳۶۶) به طور وسیعی گزارش شد که او **ترک خدمت** کرده است، اما در واقع وی صرفاً تلاش می‌کرد تا با این‌گونه دستاویزها شرایط بهتری را برای شبه‌نظامیان تحت

امرش فراهم سازد. وی غُند (هنگ) تحت امر خود را به کوهها برد و پس از آن با فرماندهی فرقه (لشکر) ۱۸ که سابقاً به آن تعلق داشت، وارد مذاکره شد. در نهایت پروتکل جدیدی به امضا رسید که بر اساس آن با تقاضای رسول پهلوان، یعنی ***محافظت*** از جادهٔ شبرغان ـ میمنه، موافقت شده بود. محافظت از جاده‌های اصلی مورد علاقهٔ فراوان ملیشه‌ها بود، چون بدین وسیله می‌توانستند از طریق وضع ***مالیات*** بر رانندگان و مسافران پول اضافی فراوانی به دست آورند. تقریباً تمامی فرماندهان مهم شبه‌نظامی، از جمله دوستم و عصمت‌الله خان، در اخذ عوارض عبور از جاده‌ها دست داشتند و این امر وجود رابطه بین ابعاد نیروهای ملیشه و اخاذی از این طریق را نشان می‌دهد. در اغلب موارد فرماندهان ملیشه‌ها می‌توانستند نسبتاً آزادانه محل فعالیت خود را انتخاب کنند؛ چنان‌که غُند ۵۰۷، درهٔ اندراب را برای این منظور برگزید.[۳۷]

یک ناظر شوروی در سال ۱۹۸۸ خاطر نشان کرد که ۳۰۰۰ تن از نیروهای ملیشه نه از دولت پشتیبانی می‌کنند و نه از مجاهدین، بلکه تنها به معیشت و محافظت از اموال خود می‌اندیشند. فرار از خدمت به صورت گسترده‌ای میان آنها روی داد. اما این امر تنها پس از خروج واحدهای شوروی و ارتش افغانستان در چهارچوب ***نقل و انتقال استراتژیک*** به دنبال انعقاد توافقات ژنو اتفاق افتاد. به طور کلی، ترک خدمت در دورهٔ زمستان ـ که طی آن نیروهای منظم اغلب نمی‌توانستند از ملیشه‌ها در نقاط دورافتاده پشتیبانی کنند ـ نسبتاً شایع بود.[۳۸]

به جز رویدادهای سال ۱۹۹۲ (۱۳۷۱) موارد زیادی را نمی‌توان یافت که در آنها ترک خدمت دسته‌جمعی شبه‌نظامیان طرفدار دولت، وضعیت واقعاً مخاطره‌آمیزی به وجود آورده باشد. به نظر می‌رسد این امر به سه مورد محدود باشد: اسمار در ۱۹۸۸ و خوست و خواجه‌غار در ۱۹۹۱. ظاهراً تنها در نخستین آنها شکلی از خیانت روی داده است، اگرچه حتی در این مورد وضعیت نظامی بد بود و نیروهای منظم چنان سریع منطقه را ترک کردند که تصور می‌شد آنان انتظار حوادث را داشته و کمی پیش از آن دست به فرار زده‌اند. به خوست و خواجه‌غار بعدتر و در قسمت مربوط به نتیجه‌گیری خواهیم پرداخت و در اینجا به گفتن این نکته بسنده می‌کنیم که سقوط آنها به ناتوانی دولت در ادامهٔ عرضهٔ تدارکات ربط داده شده است.

وفاداری نسبی به دولت به‌ویژه از این رو اهمیت می‌یابد که در نظر گیریم مجاهدین

تمام سعی خود را به کار می‌بردند تا جاذبهٔ پیشنهادهای دولت را به حداقل برسانند. به عنوان مثال، یک منبع در اردوگاههای آوارگان افغان در پیشاور اشاره می‌کند که مجاهدین در سال ۱۹۸۴ برخی از بزرگان قبیلهٔ زاخیل را دستگیر کردند تا شبه‌نظامیان طرفدار دولت را در این قبیله به ترک خدمت وادار سازند. حتی ترور افراد به امری شایع تبدیل شده بود. به ویژه در سالهای ۸۹-۱۹۸۸ (۸-۱۳۶۷) تلاشها بسیار شدت یافت تا رهبران شبه‌نظامی متقاعد شوند که به مجاهدین بپیوندند. اسماعیل خان فرمانده مجاهدین در غرب افغانستان به تلاشهای گسترده‌ای دست زد و با مهم‌ترین فرماندهان شبه‌نظامی در منطقه به مذاکره پرداخت، اما تنها توانست در سال ۱۹۹۰ در ولایت بادغیس موفقیتهایی به دست بیاورد و بخشی از گروه فرماندهانی که ظرف دو سال پیش از آن به دولت پیوسته بودند، به صفوف مجاهدین بازگشتند.[۳۹]

تلاشها برای افزایش قابلیت اعتماد به ملیشه‌ها

یک ناظر شوروی در همان اوایل در ۱۹۸۴ (زمستان ۱۳۶۲) نسبت به مخاطرات ایجاد ***دولت در درون دولت*** یعنی در مورد روندی هشدار داد که قطعاً بر نتیجهٔ نهایی بحران افغانستان اثر می‌گذاشت. در سال ۱۹۸۹ مستشاران شوروی به دولت توصیه کردند تا اقداماتی را برای مقابله با احتمال خیانت دسته‌جمعی نیروهای قبیله‌ای روی دست بگیرد. به ویژه توصیه شد تا شمار واحدهای قبیله‌ای به هیچ وجه افزایش پیدا نکند و به جای آن در مورد جلب نیرو برای قوام منظم، حتی در میان قبایل، توجه شود. همچنین توصیه شد تا نیروهای احتیاطی منظم در مناطق زیر کنترل ملیشه‌ها ایجاد گردد.[۴۰]

دولت بیشتر این توصیه‌ها را به کار نبست، چنان‌که شمار واحدهای شبه‌نظامی قبایلی همچنان رو به افزایش بود. از سوی دیگر عمل به توصیه‌های شورویها افتادن دوباره در دور باطل اعزام دستهٔ مأمورین برای جلب نیرو و فرار دسته‌جمعی از خدمت بود. دولت در هر صورت از دردسر بالقوه‌ای که ممکن بود از برتری اولیهٔ بخش قبیله‌ای در نیروهای مسلح ناشی شود، آگاه بود. در قدم اول شماری از ***لواهای گارد*** به شمال، یعنی جایی اعزام شدند که شبه‌نظامیان اکثریت نیروهای مسلح را تشکیل می‌دادند و هیچ‌گونه تهدید جدی از سوی دشمن در آنجا قابل تصور نبود. پیش از این تلاش شده بود تا واحدهای

منطقه‌ای از طریق افزایش نظم و دسپلین در میانشان بیشتر شباهت به نیروهای منظم بیابند. در سال ۱۹۸۷ طرحی برای استفادهٔ واحدهای قبایلی از یونیفرم و لباس متحدالشکل مورد بررسی قرار گرفت،[۴۱] اما ظاهراً به تصویب نرسید، چراکه این نیروها همچنان بدون یونیفرم بودند.

بیشترین تلاشها با هدف تبدیل واقعی واحدهای منطقه‌ای به نیروهای منظم انجام شد. در سال ۱۹۸۷ هفت واحد متشکل از ۲۶۵۰ نیرو این روند را طی کردند و اغلب به ثارندوی (پلیس) ضمیمه شدند. از سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) فرقه‌های جدید ارتش ایجاد شدند که افراد آنها از میان نیروهای منطقه‌ای جذب شدند. در مورد لشکرهای پیادهٔ ۵۳، ۵۵، ۸۰، ۹۳ تا ۹۶ مطمئناً چنین اتفاقی روی داد، اما روشن نیست که یک لشکر در ناحیهٔ لشکرگاه هم به نیروهای منظم انتقال یافت یا نه. در سال ۱۹۹۰ جنرال نورالحق علومی رئیس شورای عالی دفاع گفت که هدف آن است تا به تدریج تمامی نیروهای منطقه‌ای به واحدهای منظم تبدیل شوند. البته در عمل انجام چنین کاری امری دشوار بود. در سال ۱۹۹۰ نجیب‌الله خواست این روند را تسریع کند، اما در نتیجه با بحرانی روبه‌رو شد که وضعیت را برای مدتی به رکود کشاند و در نهایت وی از تصمیم خود عدول کرد. علاوه بر این، تبدیل واحدهای شبه‌نظامی به نیروهای منظم به خودی خود تضمین نمی‌کرد که تغییرات واقعی انجام شده باشد، چنان‌که فرقه ۵۳ همچنان شیوهٔ گذشته را دنبال می‌کرد و افراد آن حتی از پوشیدن یونیفرم خودداری کردند.[۴۲]

به همین ترتیب انتظار می‌رفت با کار سیاسی، ***راهزنان*** قبلی به ***سربازان واقعی انقلاب*** تبدیل شوند. کارمل از افراد مؤظف به کار سیاسی در میان واحدهای قبیله‌ای خواست تا با ***بردباری،*** تواضع و رعایت سنتها کار کنند، تا ***آگاهی سیاسی کادر*** افزایش یابد. نجیب‌الله به اهمیت کار سیاسی در چنین واحدهایی اشاره کرد که به گفتهٔ وی در غیر این صورت دشمن در میان آنها نفوذ خواهد کرد.[۴۳]

مانند کندک نمونه‌ای که در ماه مارچ ۱۹۸۵ (حوت ۱۳۶۳) در یکی از روستاهای ولایت بلخ به یک خبرنگار فرانسوی نشان داده شد، فرض بر این بود که افسران سیاسی در میان هر واحد منطقه‌ای وجود داشته باشند. در میان برخی از شبه‌نظامیان، نظیر ملیشه‌های زیر فرمان دوستم، پهلوان، جبار قهرمان (یک خلقی فعال در ولایت هلمند) و برخی از گروههای مربوط به قبایل شینواری و مهمند (از جمله افراد فردوس خان

مهمند)، کار سیاسی واقعاً انجام می‌شد. در همین زمان تلاشهای زیادی صورت گرفت تا اعضایی برای حزب از میان صفوف این نیروها جذب شود. جدول شمارهٔ ۵۸ وضعیت واقعی را در ولایت بغلان در سال ۱۹۸۷ از نظر عضویت حزب نشان می‌دهد. با توجه به این‌که اغلب نیروهای واحدهای قبیله‌ای مجاهدین سابق بودند، روند کند جذب اعضا برای حزب از میان آنان نباید مایهٔ شگفتی زیادی باشد. هنوز هم رژیم بر نیاز به گسترش شبکهٔ حزب و سازمان جوانان و همچنین افزایش تبلیغات حزب، حتی‌الامکان *با استفاده از سنتهای حماسی و رزمی پشتونها، بلوچها و نورستانیها* تأکید می‌کرد.[۴۴]

علاوه بر این، در بسیاری از واحدها افسران سیاسی وجود نداشتند. غُند ۵۰۷ حتی یک افسر سیاسی هم در صفوف خود نداشت. جدول شمارهٔ ۵۸ همچنین از کمبود افسران در میان نیروهای منظم حکایت دارد. در همین دوره وضعیت در ولایت هرات نیز همین شکل را داشت و در حالی که ۸۸ درصد سلسله مراتب نظامی تکمیل شده بود، تنها ۲۷ درصد افسران منظم و ۲۵ درصد افسران سیاسی واحدها تکمیل شده بود.[۴۵]

دلایل بیشتری وجود دارد حاکی از آن که ارتش چندان توجه نکرد تا ساختار تشکیلاتی مورد نیاز میان شبه‌نظامیان شکل بگیرد. به نظر می‌رسد فرماندهی قوای مسلح در اغلب موارد توجه زیادی به نیروهای قبایلی نشان نمی‌داد و دست‌کم شیوهٔ خاصی برای برخورد با آنان تعیین نشد. به جای این کار، از همان شیوهٔ برخورد سنتی استفاده شد که در شرایط موجود کارایی نداشت. در اغلب موارد شبه‌نظامیان و نیروهای منظم هیچ‌گونه همکاری با یکدیگر نداشتند، به گونه‌ای که وقتی ملیشه‌های روستایی مورد حملهٔ مجاهدین قرار می‌گرفتند، ارتش هیچ مداخله‌ای نمی‌کرد. اگر به وضعیت در ولایت بغلان در سال ۱۹۸۷ بازگردیم، بر اساس گزارش برخی منابع شوروی در حالی که غُندهای ۵۰۴ و ۵۹۸ قبایلی و کندکهای ۴، ۵ و ۷ غُند ۲۴ پیادهٔ ارتش به خوبی جنگیدند و با واحدهای منظم همکاری کردند، غُند ۵۰۷ قبایلی و کندکهای ۴ و ۵ غُند دهم پیادهٔ ارتش کارایی بسیار ضعیفی از خود نشان دادند. چندین رشته عملیات مشترک بین واحدهای منظم و شبه‌نظامیان، به ویژه در مورد نیروهای مرزی، هدف مهمی به شمار می‌رفت و به همین دلیل اولویت ویژه‌ای به تخصص نیروی انسانی برای این منظور داده می‌شد. با این وصف، به نظر می‌رسد که تنها در ولایت ننگرهار میزان بالایی از

هماهنگی به دست آمد.[۴۶]

اگرچه ممکن است تلاشها برای بهبود نظم و دسپلین میان نیروهای قبایلی و افزایش اعتماد به آنها نومیدکننده بوده باشد، ظاهراً تقویت شبه‌نظامیان تنها راه پیش روی دولت برای گردهم آوردن نیروی پیاده و برخوردار از توانایی جنگی بود. جنگجوترین فرقهٔ ارتش پس از سال ۱۹۸۷ لشکر ۵۳ به شمار می‌رفت که در آغاز یک غُند ملیشه بود. عبدالرشید دوستم، فرماندهٔ آن، جزء مجاهدین سابق نبود. وی در سال ۱۹۵۵ (۱۳۳۴) در دهکده‌ای در نزدیکی شبرغان ـکه بعدها تبدیل به یکی از پایگاههای ح. د. خ. ا شد ـ در یک خانوادهٔ روستایی به دنیا آمد. در جوانی به این حزب پیوست و در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) به عنوان چترباز وارد نیروهای مسلح شد و در زمان انقلاب اپریل ۱۹۷۸ (ثور ۱۳۵۷) فرماندهی یک واحد زرهی را بر عهده داشت. دوستم در سال ۱۹۷۸ پس از کنار زده شدن جناح پرچم از قدرت ـکه وی به همین جناح تعلق داشت ـ در جست‌وجوی حلقه‌های ارتباطی به پاکستان سفر کرد و گفته می‌شد در نظر دارد مخالفت مسلحانه با رژیم خلقی را شروع کند. فضای بسیار محافظه‌کار موجود در پیشاور، دوستم را دلسرد کرد و وی پس از اشغال افغانستان توسط نیروهای شوروی به صفوف نیروهای مسلح بازگشت. او در آغاز یک کندک شبه‌نظامی را در نزدیکی حوزه‌های گاز شبرغان فرماندهی کرد و بعد این واحد به غُند و سپس لوا تبدیل شد. با توجه به این‌که دوستم در ایجاد نیروهای منظم و رزمی مهارتهای زیادی از خود نشان داد، مسئولیت تشکیل فرقهٔ ۵۳ پیاده به او واگذار شد و فعالیتهای وی حتی به خارج از نواحی محل زندگی‌اش گسترش یافت. در این زمان، آنچه ***ملیشه‌های جوزجان*** خوانده می‌شد، به دلیل نظم و دسپلین جنگی (که غارت پس از پایان جنگ را نیز نمی‌توان از آن مستثنا کرد) و بی‌رحمی شهرت یافته بودند. هستهٔ شبه‌نظامیان از نیروهای نسبتاً سیاسی‌شده تشکیل شده بود، اما شمار روزافزون مجاهدین سابق نیز به میان صفوف آنان راه می‌یافتند. در ماه مارچ ۱۹۹۰ (حوت ۱۳۶۸) دوستم در واقع به سمت فرماندهی فرقه منصوب شد و کمی بعد در پلنوم حزب وطن در ماه جون ۱۹۹۱ (جوزای ۱۳۷۰) که در آن حضور داشت، به کمیتهٔ مرکزی پیوست. دشوار است تصویر روشن‌تری از اهمیت لشکر زیر فرمان وی، که یک تحلیل‌گر آن را ***تنها نیروی احتیاط سیّار واقعی*** رژیم می‌خواند، ارائه دهیم. به نظر می‌رسد تا اوایل دههٔ ۱۹۹۰ (۱۳۷۰) این لشکر فراتر از ابعاد سه لوا ـکه یک لشکر

معمولاً از آنها تشکیل می‌شد ـ گسترش یافت. ظاهراً لواهای بیشتری به این فرقه افزوده شد و اغلب منابع، شمار نیروهای آن را ۰۰۰ ۲۰ تن برآورد می‌کنند، (در حالی که یک لشکر کامل از ۰۰۰ ۸ نیرو تشکیل می‌شد) و یکی از منابع، نیروهای آن را در اوایل ۱۹۹۲ (زمستان ۱۳۷۰) ۰۰۰ ۴۵ تن می‌داند. در هر صورت احتمال دارد در این برآوردها اغراق صورت گرفته باشد و یا این‌که دست‌کم واحدهای مربوط به دیگر شبه‌نظامیان و پلیس فعال در منطقه، پس از ایجاد ساختار نو برای ارتش در سالهای ۸۷-۱۹۸۶ (۶-۱۳۶۵) (نگاه کنید به فصل پنجم، قسمت سوم)، جزء آن به شمار آمده باشد.[۴۷]

شبه‌نظامیان وابسته به جبار خان مستقر در ناحیهٔ لشکرگاه در ولایت هلمند ظاهراً یکی دیگر از گروههای فعال و مؤثر ملیشه بود. دولت در اوایل ۱۹۹۲ پس از بروز مشکلاتی با دوستم تلاش کرد نقش نیروهای سیار مربوط به وی را به جبار خان بدهد. ملیشه‌های وی ـ که در آن موقع یک فرقهٔ کامل را تشکیل می‌دادند ـ از خود استقامت چشمگیری نشان دادند، چنان‌که آنان تنها نیروی ملیشه در کمربند پشتون‌نشین بودند که چند سال پس از سقوط نجیب‌الله نیز با اتکا به خود به فعالیت ادامه دادند.[۴۸]

اگر ملیشه‌های وابسته به دوستم نقش نظامی برجسته‌ای داشتند، دیگر شبه‌نظامیان توانایی چشمگیری از خود در ایجاد ثبات در دیگر نقاط کشور نشان دادند. شبه‌نظامیان اسماعیلیه در ولایت بغلان چنین نقشی داشتند. حدود ۰۰۰ ۱۰۰ تا ۰۰۰ ۲۰۰ اسماعیلی در ولایات بدخشان، بغلان و سمنگان در شمال شرق افغانستان استقرار دارند. در سال ۱۹۸۴ یک غُند قبایلی اسماعیلیه از سوی سید منصور رهبر برجستهٔ آنان ایجاد شد. وی با استناد به اصول و عقاید مترقیانهٔ اجتماعی این فرقه که طرفدار تحصیل و آموزش برای همگان است، زمینهٔ تشکیل کلاسهای مختلط دختر و پسر تا صنف (کلاس) دوازدهم را فراهم کرد، در حالی که در خود کابل چنین چیزی از سال ششم فراتر نمی‌رفت. سید جعفر، فرزند سید منصور ـ که عملاً فرماندهی این شبه‌نظامیان را بر عهده داشت ـ پس از اجرای طرح مصالحهٔ ملی والی بغلان شد. غُند ۱۲۰۰ نفری وی ـ که ابتدا مشغول تأمین امنیت یک جادهٔ ۸۰کیلومتری بود ـ به لوا و سرانجام در سال ۱۹۸۸ با همکاری دیگر واحدهای عمدتاً غیر اسماعیلیه به فرقهٔ پیادهٔ ۸۰ تبدیل شد. در سال ۱۹۸۹ شمار نیروهای آن به ۰۰۰ ۱۳ تن و در سال ۱۹۹۲ به ۰۰۰ ۱۸ تن می‌رسید که احتمالاً شامل

دیگر واحدهای تحت فرماندهی آن نیز می‌شد. ظرفیت این نیروها برای انجام عملیات در خارج از منطقهٔ محل استقرارشان محدود بود، اگرچه دسته‌جات کوچک‌تری از آنها به برخی مناطق دور و نزدیک اعزام می‌شدند. که نمونهٔ آن، مأموریت یک واحد در ۱۹۸۹ در جلال‌آباد بود. در هر صورت، با توانایی این شبه‌نظامیان در جذب و مدیریت موفقیت‌آمیز سرمایه‌گذاری فراوان دولت (بغلان یکی از استراتژیک‌ترین ولایات بود) و حفظ روابط نزدیک با نیروهای مقاومت، به عنوان مثال با دادن اجازهٔ عبور به تدارکات آنها، در بخش بزرگی از ولایت سمنگان و بیشتر ولایت بغلان آرامش برقرار شد. حمایت گروههای مختلفِ حتی ناهم‌کیش به دست آمد و برای آنهایی که در امتداد جاده‌های اصلی به کاروانهای دولتی حمله نمی‌کردند، کمکهای اقتصادی ارائه شد. حتی منابع مربوط به جنبش مقاومت تأیید می‌کنند که ظرف دو سال پس از آغاز اجرای طرح مصالحهٔ ملی، درگیریها در این منطقه به میزان قابل‌توجهی کاهش یافت. در درّهٔ کیان، اقامتگاه شخصی منصور، دولت یک شفاخانه، یک کارگاه فلزکاری، یک گاراژ تعمیرات و یک مرکز صحی و درمانی برای حیوانات ایجاد کرد. پل‌خمری زیر کنترل وی، در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ (۱۳۶۰) عادی‌ترین شرایط یک شهر را در افغانستان یافت که خدمات‌رسانی و سیستم صحی و بهداشتی در آن فعال بود.[۴۹]

خلاصه این‌که شبه‌نظامیان در اجرای سیاست *آشتی‌جویی* در ولایات هرات، فراه و بادغیس در غرب، در ولایات بلخ، جوزجان و فاریاب در شمال، و در ولایات بغلان، تخار و بدخشان در شمال ـ شرق سهمی اساسی داشتند. نقش آنها در دیگر جاها، از جمله در تمام کمربند پشتون که ملیشه‌هایی نظیر عصمت‌الله و جبار خان در این مناطق کم و بیش منزوی بودند، بسیار محدودتر بود. علاوه بر این، فرقه‌های منظم جدیدی که با استفاده از نیروی انسانی ملیشه تشکیل شده بودند، در مواردی جنگی‌ترین سربازان پیاده را در خود داشتند، یعنی نیرویی که دولت به شدت به آن نیاز داشت.

فصل هجدهم

اثرات نامطلوب گسترش ملیشه‌ها

طرحهای دولت در مورد گسترش نقش ملیشه‌ها در ادارهٔ جنگ، تا پایان دههٔ ۱۹۸۰ و اوایل دههٔ ۱۹۹۰ توأم با موفقیت بود و تا این زمان بر بسیاری از موانعی که در مراحل قبلی سر برآورده بودند، غلبه شده بود. البته این امر در کنار خود چندین اثر موازی را به همراه داشت. به عنوان مثال اولویتی که به گسترش کمّی ملیشه‌ها داده می‌شد، از حجم نیروی انسانی قابل جذب برای قوای منظم می‌کاست و این در حالی بود که تلاش برای افزایش شمار نیروهای منظم، پیشاپیش با مشکلاتی همراه بود. در واقع بسیاری برای پیوستن به ملیشه‌ها ثبت نام می‌کردند، صرفاً از این‌رو که وارد ارتش نشوند. این مسئله حتی در سال ۱۹۸۴ یک مشکل بود، یعنی زمانی که محمدرفیع وزیر دفاع، به طرف شوروی خود شکایت کرد که ۸۰۰۰ تن از جوانان در قالب گروههای مدافعین انقلاب مشغول فعالیت شده و از خدمت سربازی اجتناب می‌کنند. در سال ۱۹۸۷ در یک گزارش داخلی ارتش شوروی، ۵ واحد قبایلی (سه غُند و ۲ کندک) مربوط به لشکر پیادهٔ

۲۰، متهم شدند که به منظور فرار از جلب احتمالی از سوی نیروهای منظم به این واحدها پیوسته‌اند. همین واحدها همچنین از عمل به توافق خود با دولت برای انتقال ۲۰ درصد از نیروهای‌شان به ارتش خودداری کردند. این واقعیت که حتی ساکنان شهرها برای فرار از خدمت سربازی وارد ملیشه می‌شدند، وضعیت را بدتر کرد. به عنوان مثال شماری از پیروان فرقهٔ اسماعیلیه در کابل به ملیشه‌های سید منصور در بغلان پیوستند، بدون این‌که در هیچ جنگی مشارکت کنند. شخص نجیب‌الله حتی برخی از واحدهای منطقه‌ای را متهم کرد که به فراریان از خدمت پناه می‌دهند و تعدادی دیگر برای جذب نیروکاری نمی‌کنند.[۵۰]

دولت توانست عضویت در نیروهای ملیشه را به نوعی شغل مورد علاقهٔ عموم تبدیل کند و بدین وسیله جذب نیرو را به رونق اندازد. اما این موفقیت، به گفتهٔ یک افسر افغان مخالف وجود ملیشه، شمار زیادی از روستاییانی را جذب می‌کرد که ***نمی‌خواستند روی زمین کار کنند*** و بر فرض شرکت دریک درگیری، به طور فعالانه نمی‌جنگیدند. والی قندهار در اقدام خود برای گسترش ملیشه‌ها کار را به جایی رساند که دیگر برای ارتش نیرو جذب نمی‌کرد و در عوض برای کسانی که برای پیوستن به شبه‌نظامیان از خود تمایل نشان می‌دادند، مبلغ ۲۰ ۰۰۰ افغانی پول می‌پرداخت. شخص نجیب‌الله نه فقط برای جوانان قبایل که وارد واحدهای محلی دفاع خودی می‌شدند معافیت از خدمت سربازی را پیشنهاد کرد، آمادگی نشان داد تا آنهایی را که قبلاً به قوای نظامی جلب شده بودند نیز آزاد بگذارد.[۵۱] باید این نکته را در نظر داشت که گسترش شبه‌نظامیان صرفاً برای رسیدن به اهداف صرف نظامی صورت نمی‌گرفت. این بخشی از خودِ سیاست ***آشتی‌جویی*** بود، چرا که شیوهٔ قابل قبول و آبرومندانه‌ای را برای دست کشیدن از مخالفت با رژیم پیشنهاد می‌کرد.

بزرگ‌ترین مشکل رژیم در این رابطه، نبودِ نظم و دسپلین در میان واحدهای منطقه‌ای بود که امری اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید. اگرچه به نیروهای منظم دستور داده شده بود تا مانع بدرفتاری ملیشه‌ها شوند، آنان واقعاً توانایی این کار را نداشتند، در عین حال که توان ملیشه‌ها صرف ***ایجاد سازمانهای حزبی، فعال‌سازی دوبارهٔ مکاتب و مدارس، کار مفید با مردم*** و بازگشایی صندوقهای تعاونی زارعان و کشاورزان می‌شد و نجیب‌الله نیز درسال ۱۹۸۸ چنین امیدواریهایی را بر زبان آورد. وجود آنها نوعی فضای هرج و مرج

و بی‌قانونی در اطراف کشور به وجود آورده بود و فقط در یک شفاخانهٔ کابل ماهانه دهها تن از زخمیهای حاصل از جنگ و نزاع آنها تحت درمان قرار می‌گرفتند.[۵۲]

گزارشهای وسیعی حاکی از آن وجود دارد که دولت به شکایات در مورد ملیشه‌ها رسیدگی نمی‌کرد. درست است که حتی واحدهای ارتش، به ویژه در سالهای اول جنگ، دست به انواع بدرفتاریها می‌زدند، ملیشه‌ها پا را از این حد هم فراتر گذاشتند. آنها آوارگانی را که از ایران و پاکستان بازمی‌گشتند چپاول می‌کردند و در یک مورد حتی شفاخانه‌ای را در قندهار تاراج کردند. آنها همچنین مناطق را بدون هیچ‌گونه هشدار قبلی و ظاهراً بدون این‌که در نقشه مشخص کنند، مین‌گذاری می‌کردند. بر اساس گزارشها نیروهای ملیشه در شهر بلخ ***حشیش می‌کشیدند، اجناس را به نصف قیمت از مغازه‌داران می‌خریدند و مسافران را پس از تاریک شدن هوا طعمهٔ خود می‌ساختند.*** افسران قوای منظم می‌پذیرفتند که ملیشه‌ها ***خارج از کنترل*** هستند و به مسافران هشدار داده می‌شد که شهر را پس از ساعت ۴ بعد از ظهر ترک کنند و به نظر نمی‌رسید که مردم آنها را چندان دوست داشته باشند.[۵۳]

افزایش خشونتها و اعمال خودسرانهٔ ملیشه‌ها به وضوح هم به اعتبار دولت صدمه می‌زد که بازیافتن آن به تلاشهای بسیاری ضرورت داشت و هم به خود سیاست ***آشتی‌جویی***، چرا که جاذبهٔ یک زندگی صلح‌آمیز کارت برنده‌ای در دست دولت بود. وضعیت اقتصادی که سیر نامطلوبی پیدا کرده بود، بیشتر در مخاطره قرار می‌گرفت. علاوه بر این، نیروهای ملیشه با هم درگیر می‌شدند که این امر در برخی مواقع تلفات بسیاری بر جای می‌گذاشت. به عنوان مثال در پاییز سال ۱۹۹۰ (۱۳۶۹) درگیری بین دو گروه ملیشهٔ حریف در ولایت هرات ـ که بر سر سرقت چند رأس گوسفند آغاز شد ـ ۳۰ کشته بر جای گذاشت.[۵۴]

در دسامبر سال ۱۹۸۹ (قوس ۱۳۶۸) فرماندهی عالی قوای مسلح اقداماتی را برای برقرار نظم و دسپلین میان ملیشه‌ها روی دست گرفت، اما به نظر نمی‌رسید که نتیجهٔ خاصی از این تلاشها به دست آمده باشد. بی‌نظمی منسوب به ملیشه‌ها، در شهر کابل، یعنی جایی نیز گسترش پیدا کرد که بسیاری از مهم‌ترین رهبران ملیشه به سر می‌بردند. دولت در سپتامبر سال ۱۹۹۰ (سنبلهٔ ۱۳۶۹) مجبور شد دستور خروج نیروهای ملیشه را از شهر صادر کند و ۱۳۰ تن از آنها به دلیل کوتاهی در انجام این کار، **دستگیر شدند.**[۵۵]

وضعیت در ولایت بغلان در سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) احتمالاً مثال گویایی در این رابطه به شمار می‌رود. طوایف منطقه به تلاشهایی برای رساندن مردان خود به سمت فرماندهی واحدها ادامه می‌دادند و فرماندهی نیروهای منظم در احاطهٔ نفوذ بزرگان محلی قرار داشت. در نتیجه، فرماندهان واحدهای منطقه‌ای اغلب منافع طوایف را دنبال می‌کردند تا علایق دولت. اغلب آنها به پروتکلهای امضاء شده با دولت عمل نمی‌کردند و هنگامی که کابل تلاش می‌کرد بر آنها فشار آورد، آنان از اطاعت سرباز زده و در برخی مواقع فرار از خدمتِ نیروها را از یکی دو موقعیت سازمان می‌دادند تا بدین ترتیب به دولت به طور غیرمستقیم هشدار دهند که اگر دست از سر آنها برندارد، ممکن است با ترک خدمت دسته‌جمعی افراد روبه‌رو شود. فرماندهی فرقهٔ بیستم پیاده‌نظام، که این نیروها باید از آن اطاعت می‌کردند، تلاش کرد تا در میان آنها نوعی نظم برقرار کند، اما تنها در برخی از واحدها پیشرفتهایی به دست آمد. واحدهای دیگر، نظیر غُند ۵۱۳، تنها از نظر تدارکاتی خود را وابسته به لشکر یادشده به حساب می‌آورد و به جز آن به خواست خود عمل می‌کرد. حداقل میزان مشارکت افراد و کادرهای واحدها در فعالیتهای نظامی ۲۵٪ تعیین شده بود، ولی اغلب واحدها آن را رعایت نمی‌کردند. مقررات نیروهای منطقه‌ای آن بود که دست‌کم ۳۰ درصد نیروی انسانیِ هر واحد در هر زمانی باید در سربازخانه‌ها و در پستهای خود حضور داشته باشند. گزارشهای متعددی وجود داشت حاکی از آن که شمار واقعی نیروی انسانی واحدهای منطقه‌ای بسیار کمتر از ارقام رسمی بود و به نظر می‌رسید فرماندهان قبایلی از این مسئله بهره‌برداری می‌کنند تا توان جنگی خود را بالاتر از میزان واقعی آن نشان دهند. به تصور بسیاری، سربازان قبایلی در واقع دهقانانی بودند که در خانه‌های خود به سر می‌بردند و با دیگر ملیشه‌های ساکن تفاوتی نداشتند. شخص نجیب‌الله پذیرفت که این مسئله باعث ایجاد سردرگمی شده است و برخی از فرماندهان منطقه‌ای حتی نمی‌دانند که قدرت واحد زیر فرمانشان از نظر تعداد، به چه اندازه است. وی در پلنوم XIX وجود نامهای فرضی را در فهرست ***سربازان انقلاب*** محکوم کرد.[۵۶]

از سوی دیگر، اگر برخی فرماندهان پول به جیب می‌زدند و بیشتر به دریافت اسلحه فکر می‌کردند تا گسترش نیروها، دیگرانی هم بودند که تمام تلاش خود را برای افزایش نیروی انسانی زیر فرمان خود به کار می‌بستند. در برخی از واحدهای ملیشه پسران

دوازده ساله به منظور شرکت فعالانه در جنگ جذب می‌شدند و حتی کودکانی در سن هشت سال نقشهای دیگری ایفا می‌کردند.[۵۷]

سید احمد نمونهٔ کاملی از رویهٔ فرماندهان جدید و نیرومند ملیشه‌ها را به دست می‌دهد. وی در سال ۱۹۸۷ با ۵۷ روستا که زیر کنترل خود داشت، به دولت پیوست و در ناحیهٔ گذره ولایت هرات یک غُند قبایلی ایجاد کرد که بعداً به یک فرقه تبدیل شد. وی در نقش یک زمین‌دار مهم و ثروتمند جزء کسانی بود که در گسترش قیام ۲۴ حوت هرات نقش داشت. سید احمد بلافاصله پس از آن به صفوف مجاهدین پیوست و فرمانده منطقه‌اِی **جمعیت اسلامی** در ناحیهٔ گذره شد. وی با مقام جنرالی در میان نیروهای قبایلی، منطقه‌ای با جمعیت ۵۰ ۰۰۰ نفر را زیر کنترل خود داشت. او با داشتن چهار همسر، محافظینی که حشیش می‌کشیدند، عضویت پارلمان، مهمانخانه‌ای در کابل و اتومبیل مرسدس بنز، از نمادهای متعدد قدرت سود می‌جست. او از سوی دولت اجازه یافته بود تا فعالیتهای اقتصادی به راه بیندازد که مالکیت تنها کارخانهٔ سِمِنْت (سیمان) در این ولایت جزء آنها به شمار می‌رفت. او با داشتن ۱ ۰۰۰ نیرو به دولت پیوست، ولی دو سال بعد شمار آنها به ۳ ۰۰۰ تن رسید. نیروهای وی با تانک زرهپوش (از جمله جدیدترین آنها یعنی بی. تی. آر ۸۰)، راکت‌انداز و هاوان (خمپاره‌انداز) مجهز بودند.[۵۸]

وی زمانی که به دولت پیوست، به یک خبرنگار شوروی گفت: ***تنها گفت‌وگو صلح را به ارمغان می‌آورد. این حقیقت ساده است، اما حتی آنها که هنوز هم به جنگ متوسل می‌شوند و کسانی که سلاح و تجهیزات در اختیار آنان می‌گذارند، باید آن را درک کنند. برنده‌شدن در این جنگ غیرممکن است و باید پشت میز مذاکره به توافق برسیم.*** اما منابع طرفدار مقاومت روایت متفاوتی از این قضیه دارند. سید احمد که منطقهٔ زیر نفوذش در نزدیکی فرودگاه هرات بود و نیروهایش در معرض بمباران تلافی‌جویانهٔ دولت قرار می‌گرفت، چاره‌ای جز توافق متارکهٔ جنگ با دولت نداشت، اما در همین حال به مجاهدین امکان عبور و مرور آزادانه را در داخل قلمروش می‌داد. اگر تفسیر اولی را تبلیغات معمول شورویها بدانیم، برداشت دوم را نیز نمی‌توان درست به شمار آورد. سید احمد دو سال بعد که پایه‌های قدرتش تحکیم شد، به صراحت اعلام کرد که به دلیل پیشنهادهای مناسب دولت به جانب آن رفته است، وی گفت: ***من هیچ‌گاه خود را برای همیشه به یک طرف محدود نمی‌کنم. تنها به کسی می‌پیوندم که به نیروهایم خوب***

رسیدگی کند. هر زمانی که این وضعیت تغییر می‌کند، من هم مسیر خود را عوض می‌کنم. و افزود: ***در قلمرو خودم تنها من رئیس هستم.***[۵۹]

سید احمد در واقع از قدرت قابل‌توجهی در منطقه‌اش برخوردار بود. خود وی یا فرد دوم پس از او به اختلافات رسیدگی می‌کرد. قاضی در مورد مجرمین حکم صادر می‌کرد و اگر متهم محکوم می‌شد، به زندانهای دولت انتقال می‌یافت. یک وکیل نظامی جریان محاکمه را تعقیب می‌کرد، اما دولت در عمل همهٔ محکومیتها را می‌پذیرفت. تنها زندانیان متهم به جرایم سیاسی از سوی دادگاه امنیت ملی محاکمه می‌شدند. چنین وضعیتی البته حکایت از توجه ویژه به سید احمد نداشت، چنان‌که قانون خودمختاری محلی مصوب سال ۱۹۸۹ (فصل ۱۳، قسمت سوم) به صراحت چنین اختیاراتی را در نظر گرفته بود، اگرچه چنین امتیازاتی برای وی ممکن است پیشاپیش اعطا شده باشد. همان‌گونه که در همین زمان اعلام شد، به نظر می‌رسد وضعیت یاد شده چیزی کمتر از روابط فئودالی را به نمایش نمی‌گذاشت. در واقع دولت متهم شد که ***به ترویج دوباره قبیله‌گرایی*** در میان گروههای محلی دامن می‌زد، یعنی بازیابی مناسبات قبایلی (قومی) که تا آن موقع کمرنگ شده و یا اهمیت خود را از دست داده بود، تا با هشیاری به اهداف خود در جذب افراد و گروهها دست یابد. و مثال بالا را یک نمونه در این رابطه می‌توان به شمار آورد.[۶۰]

علاوه بر این، سید احمد تمام تلاش خود را به کار بست تا میان واحدهای زیر فرمان وی کار سیاسی صورت نگیرد. وی از این اقدام خود که تنها بخشی از پروتکل امضا شده با دولت را عملی سازد، دفاع کرد و گفت که دولت نیز متقابلاً به همین شکل عمل می‌کند. به ویژه او درخواست کرد که نیروهایش همان‌گونه که تصریح شده بود، کاملاً به کلاشینکف مجهز شوند. بدین ترتیب مناسبات وی با نیروهای منظم تنش‌آلود بود. در یک مورد سید احمد هنگام ورود به شهر هرات با تفنگچه مورد تهدید یک افسر واقع شد، چون از محافظان وی خواسته شد تا پیش از ورود به شهر بر اساس مقررات اسلحهٔ خود را تسلیم کنند. او این درخواست را پذیرفت، اما چندی بعد افسر یاد شده به قتل رسید.[۶۱]

سید احمد با وجود حفظ تماسهایش با اسماعیل خان دست‌کم تا سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷)، در سالهای پس از پیوستن به دولت به کرات با مجاهدین به درگیری پرداخت.

هنگامی که اسماعیل خان از وی خواست که طرف نهایی خود را انتخاب کند، وی دولت را برگزید. سرانجام وی در سال ۱۹۹۰، یا از سوی یکی از همقطاران مجاهد سابقش و یا از طرف یک فرمانده رقیب دیگر ملیشه، ترور شد.

عصمت‌الله مسلم از اقتدار مشابهی در منطقهٔ زیر فرمان خود برخوردار بود. او نیز بارها جبهه عوض کرد و اعتیاد به الکل و مواد مخدر نیز شاید در این رابطه بی‌نقش نبود. در نوامبر ۱۹۸۷ (عقرب ۱۳۶۶) محافظانش هنگام ورود به لویه جرگه -که وی یکی از نمایندگان آن بود- به زد و خورد با نیروهای امنیتی پرداختند، چرا که به او اجازه نداده‌شده‌بود مسلحانه وارد جلسه شود. در این ماجرا ۱۴ نفر کشته شدند و تعداد بیشتری طی درگیری تازه‌ای در خانه‌اش در کابل، که در جریان دستگیری‌اش صورت گرفت، جان خود را از دست دادند. یک‌سال بعد وی دوباره به قندهار بازگشته بود.[۶۳]

واضح بود که نه کنترل بلکه حتی اعمال نظارت نسبتاً دقیق بر واحدهای قبیله‌ای، با توجه به گستردگی منطقه و ضعف مداوم و ناکارایی نیروهای منظم، مقدور نبود.[۶۴] این مسئله عامل مهمی بود که به برقراری نوعی روابط فئودالی بین دولت مرکزی و رهبران ملیشه کمک می‌کرد. اگر کمبود کادر و افسران سیاسی به این عامل اضافه شود، دیده می‌شود که هرگونه تلاش برای کاهش استقلال آنها واضحاً با مشکلات زیادی مواجه بود و بالاخره به نظر می‌رسد آن دسته از افسران ارتش که در صفوف نیروهای ملیشه جای داده شدند تا آنها را مطابق خواستهای دولت شکل دهند، سرانجام خود جذب آنان شدند.

فصل نوزدهم

نتیجه گیری

سقوط نجیب‌الله

روند وقایع در چهار ماه نخست سال ۱۹۹۲ (زمستان ۱۳۷۰ و حمل ۱۳۷۱) که سقوط نجیب‌الله را به دنبال داشت و ائتلاف بین شماری از فرماندهان ملیشه و گروههای مجاهدین مشخصهٔ بارز آن است، بر همگان روشن است. اما زمینهٔ این رویدادها و فضایی که وقایع در آن شکل گرفتند، موضوع بحث بوده است. سیاستهای دولت تا ۹۰-۱۹۸۹ در تضمین بقای آن، دست‌کم در میان‌مدت کاملاً موفقیت‌آمیز بود. در اوایل ۱۹۹۱ (زمستان ۱۳۶۹) به تدریج نشانه‌هایی از بحران پدیدار شد. کاهش شدید ظرفیت حزب در زمینهٔ تأمین کار و ایجاد فرصتهای اشتغال برای اعضا، فشار و کشیدگی در درون آن را دو چندان کرد. ح.د.خ.ا (وطن) تنها قادر بود ۵۵٪ نیازهای مالی خود را رفع کند. بقیه باید از سوی دولت و یا اتحاد شوروی تأمین می‌شد. از سال ۱۹۸۸ و زمانی که سوبساید (یارانهٔ) دولت برای حزب قطع شد، از جانب مسکو به صورت محرمانه پول

برای آن فرستده می‌شد. تا این زمان حزب مؤسسهٔ علوم اجتماعی خود را به دولت فروخته بود و این مرکز تبدیل به مدرسه‌ای برای مقامات شده بود.

مشکلات در سال ۱۹۹۰ جدی‌تر شد و تا سپتامبر این سال (سنبلهٔ ۱۳۶۹) حدود یک‌صد کادر حزبی ***از خدمت زیر پرچم مرخص شدند*** و یا ***با توجه به ساختار جدید حزب*** شغل خود را از دست دادند. در اواخر تابستان شورای مرکزی حزب وطن تصمیم گرفت ۴۰ درصد کارمندان خود را کاهش دهد، با این قید که ***کلیهٔ کسانی که شغل خود را از دست داده‌اند، به پستهای جدید گماشته شوند.*** اکنون نجیب‌الله این گرایش را که حزب تبدیل به نوعی ***تشکیلات دولتی شود و یا در آن ادغام گردد*** به شدت مورد انتقاد قرار می‌داد، اما دلایل واقعی در پشت صحنهٔ این تغییرات سیاسی بود. پس از کودتای اگست ۱۹۹۱ در مسکو، آخرین منابع مالی خارجی قطع شد و حزب وطن مجبور شد تا مأموران و کارمندان تمام‌وقت خود را مرخص کند و در همین حال روزنامهٔ حزب به هفته‌نامه تبدیل شد.[1]

عامل دیگر بحران، گسترش فساد بود. اگرچه این مشکل قبلاً هم وجود داشت و منابع کافی به کار گرفته می‌شد تا پایه‌های اجتماعی رژیم تغذیه شود. اما میزان فساد از زمان خروج نیروهای شوروی افزایش یافت. روزنامهٔ پراودا در سال ۱۹۸۸ گزارش داد که در منطقهٔ کابل یک‌سوم کالاهای عرضه شده از سوی اتحاد شوروی به سرقت رفته است. یک منبع دیگر شوروی برآورد کرد که پس از خروج نیروهای اتحاد شوروی تنها ده تا پانزده درصد کمکهای این کشور عملاً به مردم می‌رسید و بقیه را بوروکراسی جذب می‌کرد.[2]

در عمل، فساد تنها یکی از عوامل کمیابی روزافزون منابعی را تشکیل می‌داد که دولت از سال ۱۹۹۰ می‌توانست روی آن حساب کند. در طول دوران اشغال، عرضهٔ گندم از اتحاد شوروی پیوسته رو به افزایش بود و از ۷۴۰۰۰ تن در سال ۱۳۶۰ به ۱۶۰۰۰۰ تن در سال ۱۹۸۳ (۱۳۶۲) و ۲۰۰۰۰۰ تن در سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) رسید و بعد در حدود ۲۵۰۰۰۰ تن تثبیت شد. تلاشهای دولت برای افزایش معاملات گندم در بازارهای داخلی در مقایسه با دستاوردهای دورهٔ ۸۶-۱۹۸۳ (که هر سال حداکثر ۴۰۰۰۰ تن جمع آوری می‌شد) موفقیت‌آمیز بود، چنان‌که ۱۴۰۰۰۰ تن در سال ۱۹۸۸ و ۱۵۰۰۰۰ تن در سال ۱۹۸۹ داد و ستد شد. اما این میزان هنوز هم تنها ۳/۵ تا ۴ درصد

تولید گندم در سال ۸-۱۹۷۷ (۱۳۵۶) و ۱۰ تا ۱۵ درصد تولید سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) را نشان می‌داد. یک بحران بسیار شدید در سال ۱۹۸۹ تجربه شد، اما پس از رویارویی با برخی مشکلات، انتقال هوایی مواد از اتحاد شوروی این معضل را رفع کرد و پس از آن خرید مواد غذایی از پاکستان نیز مقدور شد. یک بحران تازه در سال ۱۹۹۱ بروز کرد، اما شورویها نتوانستد به تعهد خود برای تأمین ۰۰۰ ۲۳۰ تن مواد غذایی عمل کنند. تا اوایل اکتبر یعنی ماه دهم این سال (میزان ۱۳۷۰) تنها نیمی از این رقم انتقال داده شده بود. وضعیت به ویژه به دلیل میزان بالای کسری در تولید گندم در این سال (۰۰۰ ۴۵۰ تن) پیچیده‌تر شد و آثار قحطی در شمال و غرب کشور نمایان گردید، به‌خصوص از این نظر که مجاهدین مسیر ارتباطی با جنوب کشور را در معرض خطر نهاده بودند. قیمتها که در جریان یک‌سال افزایش یافته بود، در طول تابستان به اوج خود رسید و عملاً دوبرابر شد. در ماه اگست (اسد) نخست‌وزیر خالق‌یار تقاضای انتقال فوری ۰۰۰ ۲۰۰ تن گندم را از مسکو و ۰۰۰ ۵۰ تن دیگر را از هند کرد. این کمبود در توزیع کوپن نیز بازتاب یافت. از ماه اپریل (حمل) مقامات پایین‌رتبه و دفترداران و منشیان از استفادهٔ از آن محروم شدند، در حالی که حتی خانواده‌هایی (مخصوصاً خانواده‌های سربازان) که هنوز هم این امتیاز از آنها سلب نشده بود، کوپن خود را با تأخیرهای فراوان دریافت می‌کردند. این کوپنها در اواخر سال ۱۹۹۱ با تأخیر چند ماهه رسید و نارضایتی شدید مردم را به دنبال داشت. در پایان این سال توزیع مقادیر عظیم گندم از خارج به شکل کمکهای اضطراری آغاز شد، اما حس عمومی کمیابی بر اعتبار رژیم اثرات منفی گذاشته بود.[۳]

علاوه بر این، تا سال ۱۹۸۸، ۷۵ درصد درآمد دولتی از تأسیسات و پروژه‌هایی به دست می‌آمد که با کمکهای اتحاد شوروی ساخته می‌شد و پس از خروج تکنسینها و متخصصان شوروی، به ویژه پس از اواسط ۱۹۹۰، این فعالیتها رو به سقوط پیش رفت. در جون ۱۹۹۱ (جوزای ۱۳۷۰) نجیب‌الله پذیرفت که درآمد ناخالص ملی به میزان قابل توجهی در طول سال قبل از آن کاهش یافته است. این مسئله توأم با کمبود عرضهٔ کالا و وسایل، روند موجود را از اواسط سال ۱۹۹۱ (اوایل ۱۳۷۰) تا حدود زیادی بدتر کرد. در این نقطه دولت برای پرداخت حقوق کارمندان تنها می‌توانست به گمرکات و مالیات غیرمستقیم، که ۳۰ درصد بودجه را تشکیل می‌داد، و آنچه از کمکهای مالی اتحاد شوروی بر جای مانده بود، اتکا داشته باشد. در سال ۱۹۹۱ انتظار می‌رفت این کمکها از

۱۰۰ میلیون روبل بالاتر برود، علاوه بر ۲۰ میلیون روبل دیگر که از طریق برنامهٔ سازمان ملل توزیع می‌شد، در حالی که قرار بود یک اعتبار به میزان ۱۵۰ میلیون روبل دیگر نیز در نظر گرفته شود.[۴] پس از قطع نهایی این کمکها در اواخر تابستان ۱۹۹۱، تنها راه جبران کمبودهای مالی انتشار پول بیشتر بود.

یک جنبهٔ دیگر و حتی مهم‌تر این وضعیت، عرضهٔ ناکافی مواد سوختی بود. در سال ۱۹۹۱ دولت تنها ۱۰ درصد سوختی را که شورویها متعهد به ارائهٔ آن شده بودند، دریافت می‌کرد. این امر به وضوح اثرات منفی بر کارایی نیروهای مسلح داشت و علی‌رغم رسیدن مقادیر قابل توجه مواد سوختی از خارج بین پایان ۱۹۹۱ و آغاز ۱۹۹۲ (پاییز ۱۳۷۰)، نیروی هوایی در زمستان این سال به دلیل کمبود سوخت زمینگیر شده بود و در همین حال در نقاط غربی کشور ارتش وابسته به دادوستد تجاری با ایران بود. اگرچه ناظران پاکستانی و غربی در کابل بر این باور بودند که رژیم کابل هنوز هم ذخایر عظیم تدارکات نظامی در اختیار داشت، منابع شوروی چنین برآورد کردند که منابع موجود تنها برای ۵ تا ۶ ماه درگیری شدید کافی بود.[۵]

مشکلات مالی و کمبود مواد غذایی بی‌تردید در میدان جنگ اثرات خود را نشان می‌داد و شاید از همین رو مشخصهٔ سال ۱۹۹۱ یک رشته شکستها و ناکامیها برای نیروهای دولتی بود. شکستی که به صورت وسیعی بازتاب یافت، سقوط خوست در اپریل ۱۹۹۱ (حمل ۱۳۷۰) بود که طی آن تمامی نیروهای پایگاه یا تسلیم شدند و یا دست به فرار زدند. دلایل این سقوط به روشنی مشخص نیست، اگرچه در این مورد به عوامل زیادی اشاره شده است: پرداخت رشوه به آن دسته از نیروهای ملیشه که از موقعیتهای کلیدی دفاع می‌کردند؛ نقش تَنَی وزیر سابق دفاع در مذاکرات ـ که عفو و زنده‌ماندن نیروهای پایگاه را تضمین کرد ـ و میزان بی‌سابقهٔ آمادگی نظامی مجاهدین. البته به نظر می‌رسد فرسودگی تدریجی مهمات ارائه شده نیز در این باره تأثیر داشت.[۶]

شکست عمدهٔ دیگر در شمال شرق، به ویژه در ولایت تخار روی داد که طی آن در اواسط ۱۹۹۱ فرقه ۵۵ از بین رفت. اگرچه در برخی منابع از این رویداد به عنوان نشانه‌ای از تهور نظامی عظیم احمدشاه مسعود از رهبران جمعیت اسلامی یاد کرده‌اند، دلیل اصلی سقوط این واقعیت بود که به ملیشه‌های محلی سازماندهی‌شده از سوی سازا از اوایل این سال (زمستان ۱۳۶۹) معاشی پرداخت نشده بود. پس از چندی به آنها

حتی تدارکات نظامی از مرکز نمی‌رسید. عبدالصمد فرمانده این فرقه کمی پیش از سقوط به کابل رفت تا در مورد آنچه ***حمایت ناکافی دولت*** می‌خواند اعتراض کند. بنابراین شگفت‌آور نبود که نیروهای سازا به صورت دسته‌جمعی به مجاهدین پیوستند.[۷] در ماه جون ۱۹۹۱ (جوزای ۱۳۷۰) دولت تنها یک سوم مرزهای مشترک با شوروی را در کنترل خود داشت. حتی در سال ۱۹۹۰ شمار فراریان از خدمت بیشتر از اواخر ۱۹۸۹ (پاییز ۱۳۶۸) بود. اما تنها در نیمهٔ دوم ۱۹۹۱ (تابستان و خزان ۱۳۷۰) این روند به نقطهٔ اوج رسید (نگاه کنید به جدول شمارهٔ ۲، بخش دوم) و نسبت به سال قبل ۶۰ درصد افزایش یافت. منابع مربوط به شورویها گزارش دادند که نیروی هوایی، پایگاههای جلال‌آباد، گردیز و سالنگ و نیروهای مشغول کنترل شبکهٔ جاده‌ها کاملاً به تحلیل رفته‌اند.[۸]

علاوه بر این، نیروهای ملیشه نیز مشکل‌ساز شده بودند، حتی اگر مانند آنچه در خوست و شمال تخار روی داد، به صورت دسته‌جمعی از خدمت فرار نمی‌کردند. از زمانی که دولت دیگر پول کافی نداشت تا به آنها حقوق **مناسب** پرداخت کند، آنان به میزان بی‌سابقه‌ای به قاچاق مواد مخدر، آدم‌ربایی و کارهای مشابه روی آوردند. یک محقق شوروی در سال ۱۹۸۸ نوشت که سیاست مصالحهٔ ملی ضعیف است، چرا که دهقانان سابق با پیوستن به صفوف مجاهدین از موقعیت بالاتری برخوردار شده و در نتیجه دیگر حاضر نمی‌شوند بروند و روی زمینهای خود کار کنند.[۹] باید افزود که این مسئله بخصوص شامل حال نسل جوان‌تر می‌شد که در جنگ بزرگ شده بود. در واقع دولت با استخدام آنان برای جنگ در صفوف نیروهایش بیشتر به این مسئله دامن زد. این مسئله به تغذیهٔ جریان جنگ‌سالاری در سراسر کشور منجر شد، یعنی روندی که پیش از این در اثر ارتباط ضعیف بین احزاب مستقر در خارج از کشور و فرماندهان‌شان در داخل و عرضهٔ فراوان و بی‌قید و شرط تجهیزات نظامی از خارج برای مجاهدین ایجاد شده بود. چنین روندی به مانعی جدی بر سر راه برقراری دوبارهٔ یک جریان اقتصادی نسبتاً ***معمول*** تبدیل شده بود.

چنین وضعیت پیچیده‌ای به تشدید رقابت بین عناصر مختلف رژیم منجر شد. ***خیانت متقابل*** میان مقامات حزب و افسران ارتش به امری شایع تبدیل شده بود. بحران ایدئولوژیک حزب کمکی به بهبود وضعیت نکرد. دیپلماتها در سال ۱۹۹۰ گزارش دادند

که بسیاری از اعضای حزب تمایل نداشتند که کارت ح. د. خ. ا را با عضویت ***وطن*** مبادله کنند. پذیرش خط مشی مبتنی بر ***ملی‌گرایی*** به جای حل مسائل، دولت را با دردسرهای جدی در چنین کشور چندقومی روبه‌رو کرد، چنان‌که مناقشات دارای ریشه‌های قومی در ماههای پایانی عمر دولت در سال ۱۹۹۲ (۱۳۷۱) از همین موضوع حکایت دارد. علاوه بر این نجیب‌الله خود در اوایل ۱۹۹۱ (زمستان ۱۳۶۹) ناکامی در تبدیل ح. د. خ. ا به حزب وطن را به صراحت پذیرفته و گفت ***کار تکمیل پایه‌های فعالیت ایدئولوژیک و سیاسی... به شکلی که باید انجام نشده است... برخی از اعضای حزب در برزخ بین ایده‌های دیروز و امروز به سر می‌برند. به طریقی ما از شرّ ایده‌های گذشتهٔ خود خلاص شده‌ایم و به شعارهای عمومی دربارهٔ آینده چسبیده‌ایم. [نظام آموزشی و مطبوعات] در تحکیم پایه‌های ایدئولوژیک جدید موفقیت نداشته است.*** وی در ماه جون این سال (جوزای ۱۳۷۰) با صراحت بیشتر حرف زد و عدم فعالیت حزب و فقدان ظرفیت آن را برای اتخاذ یک سیاست جدید مورد انتقاد قرار داد. خلاء سیاسی موجود همراه با بحرانهای مالی و مادی، توضیحی است برای این قضیه که چرا در اواخر ۱۹۹۱ (خزان ۱۳۷۰)، برخی از جناحهای حزب تلاش داشتند به صورت جداگانه با مجاهدین به توافق دست یابند.[۱۰]

محدودیتهای نهایی استراتژی نجیب‌الله در وابستگی خارجی آن نهفته بود. در نهایت رژیم طرفدار شوروی در میدان جنگ شکست نخورد، بلکه زمانی از هم پاشید که منابع اعمال سیاستهای آن به پایان رسیده بود. دشوار است تصور کنیم که چگونه رژیم چپی در افغانستان می‌توانست بعد از فروپاشی شوروی، بیشتر از آنچه عملاً اتفاق افتاد، به حیات خود ادامه دهد. از سوی دیگر در سال ۱۹۸۹ پیش‌بینی سقوط اتحاد جماهیر شوروی در دو سال بعد بسیار دشوار بود. در همین زمان دولت می‌توانست انتظار داشته باشد که در صورت ادامهٔ پشتیبانی خارجی حتی به میزان متوسط و تقویت مرکز برای جبران واگذاری روزافزون قدرت محلی به نیروهای ملیشه، شانس زیادی برای بقای خود در درازمدت داشته باشد. با توجه به مشکلاتی که رژیم در کسب حمایت در مناطق اطراف و تقویت پایه‌های سیاسی در شهرها داشت ـ هدفی که انحطاط مدل ایدئولوژیک شوروی نیز بر سر راه آن مانع جدی ایجاد می‌کرد ـ رسیدن به این آمال می‌توانست دشوار باشد. رویدادها نشان داد که بازی با کارت ***ناسیونالسیم افغانی*** (حرکتی که

احتمالاً از سیاست حزب بعث عراق الگوبرداری شده بود) پاسخی درست به مشکلات موجود نبود، بخشی به این دلیل که دشمنان معتبر خارجی نداشت (تا به آن اعتبار بیشتری بخشد). آیا دولت قادر بود برای مشکلات پیچیدهٔ موجود راه حلی بیابد و از سوی دیگر با فعال نگه‌داشتن حوزهٔ گاز در شمال افغانستان تا حدودی خودکفایی اقتصادی خود را تضمین کند؟ به نظر می‌رسد در طول ۱۰ سال اشغال شوروی، تنها تلاشهای اندکی صورت گرفت تا تکنسینها و کارشناسان داخلی برای این منظور آموزش ببینند.

تا حدودی می‌توان گفت که رژیم نجیب‌الله را، در پیش گرفتن نوعی ***سیاست انعطاف‌پذیر*** که ابزار اصلی‌اش (ملیشه‌ها) پس از کاهش وسایل مورد نیاز برای مدیریت آن از کنترل خارج شد، خود در سراشیبی سقوط قرار داد. محور دیگر سیاست نجیب‌الله ـ ایجاد یک رژیم نیرومند به دور رئیس جمهور ـ نیز به گسترش بحران منجر شد. نجیب‌الله زمانی در یک مرحلهٔ دشوارگذار گرفتار شد که هنوز هم کنترلش بر دولت نسبتاً متزلزل بود و بسیاری از دشمنانی که در داخل ح.د.خ.ا وطن برای خود ساخته بود، کاملاً منزوی نشده بودند. به هر حال درسهایی را از آن می‌شد آموخت. در واقع اشتباه خواهد بود اگر دربارهٔ محدودیتهای این سیاستها اغراق کنیم. امروزه روشن است که روندِ به راه افتاده با انقلاب ثور را نمی‌شد متوقف ساخت، ولی باید راههایی خارج از شرایط پایدار بحران‌زدهٔ رژیم برای تجدید رهبری آن پیدا می‌شد. اما پس از سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) و زمانی که عملاً چنین اقدامی به جریان افتاد، این امر تنشها را در درون ح.د.خ.ا شدت دوباره بخشید. حزب پیش از این در اثر مخاصمات جناحی در نخستین مرحلهٔ انقلاب صدمات جدی دیده بود و اکنون شکاف جدی در آن پدید آمد. بخشی از دلایل این امر ایدئولوژیک بود، اما یک عامل کلیدی مشکلاتی به حساب می‌آمد که یک حزب دچار دسته‌بندی، در به‌کارگیری سیاستِ ***تفرقه بینداز و حکومت کن*** در میان جوامع محلی داشت. به ناچار، رقابت میان رهبران جناحها به منظور تأمین پیوندها و روابط غیررسمی در سطح محلی گسترش یافت.

حرکت نجیب‌الله به سوی ایجاد رژیمی که قطعاً بیشتر از همه مبتنی بر شخصیتش باشد، جدا از انگیزه‌های واقعی‌اش، همچنین واضحاً تلاشی بود برای رویارویی با چنین وضعیت متناقض. آیا او می‌توانست در نهایت به موفقیت دست یابد؟ البته شیوهٔ کسب

مشروعیت از سوی یک رهبر و گسترش آن موضوعی قابل بحث است. با ارزیابی واقعیتهای تاریخی می‌توان چنین استدلال کرد که اگر وی می‌توانست پایه‌های دولتش را تقویت کند و برای مدت بیشتری دوام می‌آورد، به درجه‌ای از مشروعیت دست می‌یافت. قدرت در اغلب موارد اگر دوام و پایداری پیدا کند، خود سبب مشروعیت می‌شود. نجیب‌الله به خوبی دریافته بود که سیاست در افغانستان نه با حمایت ***توده‌های کارگری*** به سبک حکومت بلشویکها تحقق می‌یابد و نه با توسل به ***شهروندان*** به سبک غربی، بلکه باید سراغ بزرگان و ریش‌سفیدان رفت و افغانستان هم نوعی کشور فئودالی است[11] که در آن وی می‌تواند نقش **شاه** را بازی کند و جنگ‌سالاران ملیشه‌اش نقش ***رعایا*** را. از نقطه نظر نجیب‌الله، این مسئله شایستهٔ توجه بود، چرا که چنین دولت فئودالی تنها می‌توانست با استفاده از تواناییها و روابط شخصی **شاه** دوام بیاورد. اما همچنین می‌توان به طرفداری از چنین دیدگاهی به عنوان واقع‌بینانه‌ترین (و یا تنها) گزینه برای تضمین هر چیزی که نام ***دولت افغانستان*** را داشته باشد، استدلال کرد. سیاستهایی که در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ به کار گرفته شد، در منزوی ساختن مجاهدین تا حدودی موفق بود، اگرچه روشن نیست که چه کسانی واقعاً در بهره‌برداری وسیع‌تر از ملیشه‌های نیمه‌منظم نقش داشتند. از دید شورویها این شیوه به عنوان یک وسیله **مداخلهٔ غیرمستقیم** به شکل نسبتاً خوبی به کار گرفته شد، زیرا بدین ترتیب تضمین می‌شد که دست‌کم برخی از شرایط لازم استراتژیک و امنیتی با هزینه‌های پایین به دست آید. این شیوه با تبدیل افغانستان به میدان جنگ بی‌پایان به صورت غیرمستقیم باعث کشاندن این کشور به اتخاذ سیاست ***بی‌طرفی*** می‌شد. در واقع بسیاری از روسها زمانی که بحران تاجیکستان بروز کرد، از این‌که نجیب‌الله را به حال خود رها ساختند پشیمان شدند و تلاشهایی صورت گرفت تا روابط نیرومندی با عبدالرشید دوستم ***جنرال*** سابق عمدهٔ ملیشه برقرار شود.

اما از نقطهٔ نظر دولت افغانستان، ملیشه‌ها چندان موفق نبودند، چراکه دولت به دلیل ناتوانی آنها در وفق با سیاست موجود پس از مراحل اولیهٔ ایجاد، با هرج و مرج در داخل کشور روبه‌رو شد. تحکیم دولت فئودالی نجیب‌الله مطمئناً روندی طولانی‌مدت و پر دردسر بود. این پروژه به خودی خود ضرورتاً محکوم به شکست نبود. از سوی دیگر استخدام دشمنان برای جنگ در جبههٔ خودی استراتژی‌ای نبود که بتواند محققان تاریخ

را در اروپا به شگفتی وادارد و توسل نیروهای ملیشه به غارت و چپاولگری نیز نباید امری ناآشنا و دور از انتظار باشد. بنابراین ناکامی این سیاستها، بدون در نظر داشت سقوط اتحاد جماهیر شوروی، به هیچ‌وجه نباید مسلّم پنداشته شود. به هر حال، رژیم به دلیل ماهیتش نه تنها در برابر تحولات نامساعد در اتحاد شوروی بسیار آسیب‌پذیر شد، بلکه سیاستهایش هنگامی که منابع اعمال آنها خشکید، زمینه را برای فروپاشی افغانستان بیشتر فراهم کرد.

فصل بیستم

عواقب بعدی: فروپاشی افغانستان

جنگ‌سالار و ***جنگ‌سالاری*** اصطلاحاتی است که در یک دورهٔ جدید ترویج یافت. به نظر می‌رسد این کلمات مصداق وضعیت در آن نقاط جهان است که دولت سقوط کرده و هیچ نیروی سیاسی دیگر تمایل ندارد و یا نمی‌تواند آن را بازسازی کند. در یک تعریف دقیق از جنگ‌سالاری بر ***تباهی ناسیونالیسم و تبدیل شدن آن به منطقه‌گرایی و فرقه‌گرایی***، رابطهٔ بین مراکز قدرت ولایتی و منافع خارجی، ***فروپاشی سلسله مراتب نظامی و ظهور لایهٔ افسران پایین‌رتبه*** و ***تحمیل فشار بر جامعهٔ مدنی از طریق اجحاف، زیاده‌ستانی، خشونت و ایجاد موانع بر سر راه حل مشکلات از طریق سیاسی*** تأکید می‌شود.[1] یک جنگ‌سالار ***تمام‌عیار*** یک رهبر نظامی است که تهی از هرگونه ایدئولوژی و یا گرایش سیاسی حق ادارهٔ بخشی از کشور را به سرقت برده و یا به چنگ آورده است، اگرچه در شرایط واقعی، نوعی تعهد سست و یا جزئی نسبت به یک حزب یا ایدئولوژی نیز مانع از اطلاق این اصطلاح به دارندهٔ آن نمی‌شود. جنگ‌سالاران به طور کلی نوعی

پروژهٔ وسیع سیاسی دارند، چرا که محیط رقابتی پیرامون آنها باعث می‌شود تا آنان مسائلی نظیر بازسازی دولت، سازگاری با منافع قدرتهای منطقه‌ای و بین‌المللی و **جامعهٔ *بین‌المللی*** را در موضع‌گیری خود در نظر داشته باشند.

چنین تعریفی به وضوح با وضعیت افغانستان همخوانی دارد، اما تحولات جنگ‌سالاری مدرن را در این کشور چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟ آیا دولت افغانستان در هر صورت از هم فرو می‌پاشید، یا اتخاذ سیاستهای خاصی در فاصلهٔ اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و اوایل دههٔ ۱۹۹۰ (اواخر دههٔ ۵۰ و اوایل دههٔ ۷۰ خورشیدی) می‌توانست بر این نتایج تأثیر بگذارد؟ آیا جنگ‌سالاران ترکیب طبیعی جامعهٔ افغانستان را به نمایش می‌گذارند؟

عوامل طولانی‌مدت دیگری، جدا از ضعف رژیم کمونیستی که در این کتاب به طور مفصل به آن پرداخته شده است، نقش مهمی را در بحران افغانستان بازی کرد. نخست و پیش از همه به ناتوانی احزاب مخالف در پُرکردن خلاء موجود باید اشاره کرد. ضعف ساختارهای حزبی آنها، محدودیت شمار جنگجویان آموزش‌دیده و برخوردار از اندیشه و نبود یک استراتژی همراه با دشواریهای ارتباطی و بی‌میلی مردم محلی برای پذیرش هر شکلی از سازمان، عمدتاً باعث شد تا رهبریهای منطقه‌ای و تقریباً مستقل در میان مجاهدین شکل بگیرد. عدم کارایی احزابِ به اصطلاح ***سنت‌گرا*** آشکار است، اما حتی دو حزب دارای ساختار خوب یعنی ***جمعیت اسلامی*** و ***حزب اسلامی*** مشکلات عظیمی را تجربه کردند. جمعیت اسلامی که در اواسط دههٔ ۱۹۸۰ بزرگ‌ترین گروه مخالف بود، از اختلاف میان فرماندهان اصلی و کوچک ـ که دستهٔ اخیر از تمرکز روند تصمیم‌گیری رنجیده‌خاطر بودند ـ و پس از ۱۹۹۲ (۱۳۷۱) از اصطکاک میان دو فرمانده عمده‌اش اسماعیل خان در غرب و احمدشاه مسعود در شرق رنج می‌برد. در آغاز مقاومت علیه کمونیستها این حزب تنها چند صد فعال داشت. اگرچه این شمار ظرف ده تا دوازده سال بعد ده تا پانزده برابر شد، شمار آنها به هیچ‌وجه در حدی نبود که کنترل حزب را بر اغلب مناطق تضمین کند. حزب اسلامی در آغاز جنگ تنها چند صد فعال حزبی بیشتر داشت و اگرچه شمار آنها ظرف چند سال اول رشد سریعی داشت، این روند به زودی متوقف شد. به طور کلی تا اواخر دههٔ ۱۹۸۰ احزاب اسلامی افغانستان حدود ۱۵۰۰۰ کادر آموزش‌دیده داشتند[۲] که اگر میان انبوه صدها هزار تن مجاهد مسلح توزیع می‌شدند، رقم بالایی به شمار نمی‌آمدند. از سویی دیگر جنبش اسلامی

افغانستان مانند کمونیستها محصول جامعهٔ شهری افغانستان به شمار می‌رفت و موفقیت آن در دواندن ریشه در مناطق اطراف تنها به بهای ائتلاف با بزرگان و علمای مذهبی محلی ممکن بود. هزاران تن از جوانان افغان که دارای ریشهٔ روستایی بودند، در مدارس مذهبی ایالت شمال غرب پاکستان ـ که عموماً زیر نظارت دقیق احزاب اسلامی قرار داشت ـ *تحصیل* کرده‌بودند. در عوض، آنها عملاً به بنیادگرایانی با گرایش سنتی بیشتر تبدیل شدند. آنها به همان اندازه مهارتهای خوبی در سازماندهی یک جنبش چریکی **مدرن** به دست نیاوردند، اما در نهایت این بنیادگرایان جوان دریافتند که آسان‌تر از اسلام‌گراهای برخاسته از شهرها ـ که همچنان قشر نازک بالایی این احزاب را تشکیل می‌دادند ـ می‌توانند در مناطق اطراف ریشه بدوانند. ظهور طالبان نشان داد که آنها با وجود عدم کارایی نظامی، با توجه به نفوذشان در لایه‌های مختلف صفوف خودِ احزاب اسلامی به آسانی توانستند اسلام‌گراها را از کمربند پشتون‌نشین عقب برانند.

تا نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۸۰ (۱۳۶۰) دست‌کم ۶۰۰۰ فرماندهٔ مجاهدین در افغانستان وجود داشتند که یک سوم آنها فاقد هرگونه تعلق خاطری نسبت به احزاب سیاسی بوده و اغلب دو سوم دیگر صرفاً وابستگی سستی با احزاب موجود برقرار کرده بودند. آنها مناطقی را از یک روستا گرفته تا تمامی یک ولایت و شاید بیشتر در کنترل خود داشتند.

یک نقطهٔ جنجالی در بحران افغانستان وجود مسائل قومی است. برخی از جناحهای جنبش مخالف ضدکمونیست ـ که طرفدار سلطنت و حکمروایی پشتونها بر کشور بودند ـ ادعا می‌کردند که آشوب قومی ناشی از سیاستهای قومی رژیم انقلابی است. برخی جناحهای دیگر، به‌خصوص **جمعیت** (حزب عمدتاً تاجیک) و بیشتر از همه حزب **وحدت** (حزب عمدهٔ هزاره‌ها) این استدلال را قبول نداشتند، زیرا جزء آنهایی بوده‌اند که در تغییر شکل قومی کشور ذینفع هستند. ح.د.خ.ا مطمئناً در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ مشتاق بود سیاستهایی را به سبک شوروی به اجرا درآورد، با این تصور که از این طریق پشتیبانی اقلیتها را به دست خواهد آورد. این دیدگاه به‌خصوص مورد حمایت برخی از جناحهای چپ بود که عموماً در دههٔ ۱۹۷۰ از میان ح.د.خ.ا سر برآورده، قصد تأسیس یک جمهوری فدرال را داشتند و از حمایت برخی از مستشاران شوروی برخوردار بودند. اما اتفاق نظری در این باره وجود نداشت و عناصر پشتون رژیم کمونیستی خشمگینانه با اغلب جنبه‌های تندروانهٔ این پروژه‌های قومی مخالفت کردند.

علی‌رغم بحثهای فراوان، نتایج آن در نهایت محدود بود. سیاستهای دولت تا حدودی در بیداری ذهن قومیتهای ازبک و هزاره مهم بود، اگرچه در مورد هزاره‌ها سرکوب مخالفتهای محلی (۷۹-۱۹۷۸) بیشتر از سیاستهای **مثبت** متعاقب آن حایز اهمیت شمرده شده است. این سیاستها از طریق ایجاد مکاتب و پخش برنامه‌های رادیویی به زبان اقلیتها و در مورد ازبکها، با تلاشهای شمار قابل توجهی از مستشاران جمهوری ازبکستان اتحاد شوروی به جریان افتاد. اما کل این روند عمدتاً تنها لایهٔ نازک روشنفکران و طبقهٔ متوسط قومیتها، به ویژه تحصیل‌کردگان آنان را در بر می‌گرفت. نشانه‌های زیادی نمی‌توان یافت که در بیشتر اعضای این اقلیتها حس مشترکی نزدیک به نوعی درک نیرومند قومی به وجود آمده باشد. تنها استثنای احتمالی هزاره‌ها هستند، اما تمایل آنها به خودمختاری سیاسی هیچ‌گاه واقعاً در معرض آزمون قرار نگرفت، زیرا دولت آنها را مناطق مرکزی کشور که از نظر استراتژیک اهمیت چندانی ندارند، به حال خود رها کرد.

افزایش میزان آگاهی قومی در افغانستان در سالهای دههٔ ۱۹۸۰ و اوایل دههٔ ۱۹۹۰ هر اندازه بوده باشد، بیشتر حاصل بحران دولت بوده است تا باعث آن، چرا که نخبگان اقلیتها، برخی مواقع به دعوت دولت مرکزی و در موارد دیگر در مخالفت صریح با آن، به پُرکردن خلاء موجود شتافتند. با این وصف تا اوایل دههٔ ۱۹۹۰ پویایی اقلیتها منطق ویژهٔ خود را به دست آورد. دست‌کم دو تن از سرکردگان عمدهٔ مناقشات یعنی مسعود و دوستم تا حدودی و شخص اخیر به نسبت بسیار بیشتر، در این بازی از کارت قومی استفاده کردند. دلیل آنیِ سرکشی دوستم علیه نجیب‌الله ظاهراً منازعهٔ قومی در میان رده‌های بالای ارتش در زمانی بود که وی به تلاشهایی که برای محدودکردن قدرت روزافزونش در شمال افغانستان انجام می‌شد، واکنش نشان داد. زمانی که دولت از هم پاشید، دوستم واضحاً به ظهور بی‌سابقهٔ یک دسته افسران ازبک در میان ارتش خودش روی خوش نشان داد، اگرچه به طور کلی نیروهایش از لحاظ قومی مختلط بودند و در میان آنها پشتونها نیز یافت می‌شد. در همین زمان وی همچنین به صراحت با ایدهٔ تبلیغ خودش به عنوان یک پهلوان افسانه‌ای ازبک مخالفت نکرد، اگرچه خود وی هیچ‌گاه واقعاً این سیاست را در پیش نگرفت.

مسعود که می‌خواست **جمعیت** به یک حزب مسلط بر تمام افغانستان تبدیل شود،

بیشتر احتیاط می‌کرد. اگرچه شمار قابل توجهی از پشتونها نیز در صفوف مختلف جمعیت حضور داشتند، حمایت گستردهٔ تاجیکها به‌خصوص در مناطق اطراف، واضحاً به این دلیل بود که جمعیت را حزبِ خودشان می‌شناختند. در همین حال، حتی دیگر گروههای قومی و به‌خصوص پشتونها به تدریج جمعیت را یک حزب تاجیک تشخیص دادند و چنین وضعی به وضوح بر سر راه تلاشهای حزب برای گسترش نفوذ در خارج از پایگاههای سنتی‌اش مانع ایجاد کرد.

اما عامل اصلی بحران دولت افغانستان قدرت متراکم‌شدهٔ نیرومندترین فرماندهان ملیشه‌ها بود که شباهت زیادی به قدرت خانهای فئودال داشت. داد و ستد مواد مخدر، اخاذی در شاهراهها، غارت شهروندان و پولی که مستقیماً از سوی دولت دریافت می‌کردند، همه با هم بسیاری از گروههای شبه‌نظامی را به قدرت اقتصادی عمده در مناطق فعالیت‌شان تبدیل کرد. حتی سیستم قضایی محلی به شدت از آنها متأثر بود و از همین رو بر اساس توافقات دولت تنها به آن دسته از دادگاههای محلی ناظرانی می‌فرستاد که قاضی‌هایشان عموماً خود را به فرماندهان محلی ملیشه متعهد می‌دانستند.

سیاست *آشتی‌جویی* دولت دقیقاً از آن رو به درجاتی از موفقیت دست یافت که اقدامات آن با آنچه پس از ۱۹۸۰ احزاب مخالف ارائه می‌کردند قابل مقایسه بود. در واقع گروههای مجاهدین پس از اواخر ۱۹۸۹ (اواسط ۱۳۶۸) خود را در موقعیتی یافتند که این رقابت برایشان منافعی دربرنداشت. به دلیل وضعیت دشوار جغرافیایی (تسلط دولت بر جاده‌های اصلی) و نیز سازماندهی و تدارکات ضعیف گروههای مسلح فعال در داخل افغانستان، مجاهدین برخورد با آنها را دشوارتر از معامله با دولت یافتند. این امر به‌خصوص در مناطق دورتر از مرز با پاکستان نظیر نواحی شمال واقعیت داشت. در هر صورت، حتی اگر فرماندهان محلی مایل نبودند به جانب دولت بروند، تعدد روزافزون منابع حمایتی دولت، وفاداری آنان به احزاب مخالف دولت را تضعیف می‌کرد، چنان‌که همیشه این تهدید وجود داشت که آنان در صورت نارضایتی به دولت بپیوندند و یا دست‌کم در مقابل فشار برای شرکت در یک رشته عملیات نظامی دشوار یا بدون منفعت علیه ارتش افغانستان مقاومت کنند.

برخی از احزاب (مهم‌تر از همه حزب اسلامی و جمعیت اسلامی) طرحهایی را برای ایجاد غُندهای منظم از میان واحدهای نیمه‌منظم خود به کار بردند. به طور رسمی

شماری از این غُندها پیش از سقوط نجیب‌الله در اپریل ۱۹۹۲ (حمل ۱۳۷۱) تشکیل شد، اما در عمل اغلب آنها با تشکیلات گذشته فقط در اسم فرق داشتند. به طور خلاصه، تا سال ۱۹۹۲ شمار واقعی نیروهای منظم مجاهدین از ۰۰۰ ۱۲ تا ۰۰۰ ۱۳ تن بالغ نمی‌شد، که بیشتر آنها به **جمعیت** تعلق داشت. اگرچه اینها از انبوه نیروهای عادی مجاهدین آموزش‌دیده‌تر و سازمان‌یافته‌تر بودند، نظم و دسپلین بی‌قید و شرط نظامی در موردشان اعمال نمی‌شد. فعالیت و عملیات آنان هنوز به روابط شخصی میان فرماندهان و *افسران* زیردست آنها وابستگی داشت. هنگامی که دولت سقوط کرد، مجاهدین دریافتند که حتی نگه‌داشتن واحدهای ارتش که به دست آنها افتاده بود نیز دشوار است و در این زمینه **جمعیت** دست‌کم تا حدودی موفقیت داشت.

پیش از سال ۱۹۹۲ سیستم فرماندهی و تأمین تدارکات مجاهدین، با وجود نواقص آشکار و روزافزون، کارایی نسبی داشت؛ اما هنگامی که مجاهدین در ائتلاف با رهبران مخالف ملیشه قدرت را در کابل به دست گرفتند، وضعیت تغییر کرد. حتی کمترین خواستها و توقعات مخالفین در حدّی بود که افغانستان را به کام هرج و مرج سقوط می‌داد. مقادیر عظیم تسلیحات و مهمات به دست فرماندهان محلی افتاده بود و این امر وضعیت را بدتر کرده و اهرم فشار احزاب مجاهدین را بر آنها عملاً از دستشان می‌گرفت. قطع بیشتر کمکهای خارجی به این احزاب وضعیت را از آنچه بود پیچیده‌تر کرد. تنها روابط باقی‌مانده طبیعتاً ایدئولوژیک بود. اما اغلب فرماندهان به ویژه در کمربند پشتون‌نشین جنوب، عملاً از احزاب فرمانبرداری نمی‌کردند. در نواحی دوردست حتی روابط احزاب با فرماندهان محلی در هر سطحی، پایه‌ای به وجود نمی‌آورد که به کنترل آنان از سوی این گروهها کمک کند.

مداخلات قدرتهای خارجی در امور داخلی افغانستان نیازی به توضیح ندارد، اگرچه این دخالتها پس از خروج شوروی به صورت روزافزونی ماهرانه و فرصت‌طلبانه شد. در حالی که تا سال ۱۹۹۱ (۱۳۷۰) تنها چهار کشور (امریکا، عربستان سعودی و پاکستان با مجاهدین؛ و اتحاد شوروی با دولت) در قضیه درگیر بوده و در سراسر دوران جنگ هرکدام، از گروههای معینی به طور دائم جانب‌داری می‌کردند، بعد از سال ۱۹۹۲ قدرتهای خارجی با فرصت‌طلبی بی‌اندازه‌ای از یک گروه به سمت گروه دیگری تغییر تمایل می‌دادند. روسیه زمانی از جمعیت و در مرحلهٔ دیگری از دوستم پشتیبانی می‌کرد.

عربستان سعودی در دورهٔ معینی پشتیبان جمعیت بود (با توجه به مساعی *اتحاد*، حزب کوچک *وهابی* نزدیک به ربانی) و سپس به طالبان روی آورد. پاکستان ابتدا حزب اسلامی و سپس طالبان، و در یک مرحله ـکه رقابت بین ارگانهای دخیل در امور افغانستان وجود داشت ـ هر دو را تقویت می‌کرد. ایران در یک مرحله حزب وحدت، سپس جمعیت و احتمالاً وحدت، و سرانجام دوستم را حمایت کرد. تنها هند و ازبکستان همیشه به ترتیب به جمعیت و دوستم روی خوش نشان دادند.

با وجود این، برخی از جنبه‌های مداخلات خارجی کمتر شناخته شده است. ابعاد کلی قضایا کاملاً روشن به نظر می‌رسد، ولی برخی از جزئیات مربوطه، نظیر این‌که چه اندازه اسلحه‌های سبک وارد افغانستان شده است، در پردهٔ ابهام قرار دارد. بر اساس یکی از منابع، در سال ۱۹۹۳ (۱۳۷۲) سه میلیون کلاشینکف در دسترس سرویسهای استخباراتی پاکستان بود تا به برخی جناحهای افغان داده شود.[۳] ظاهراً رقم بالایی از این سلاحها حد فاصل سالهای ۹۲ـ۱۹۸۰ باید به افغانستان منتقل شده باشد که برآورد میزان دقیق آن کاری دشوار است. تخمین زده شده که تا اوایل دههٔ ۱۹۹۰ حدود ۲ میلیون قبضه سلاح و از جمله هزاران قبضه سلاح سنگین در داخل افغانستان در گردش بود. گزینهٔ سی. آی. ا (سازمان استخبارات مرکزی امریکا) و پاکستان ـکه به زودی دولت افغانستان و اتحاد شوروی از آن تقلید کردند ـ یعنی توزیع سلاحها بین افغانهایی که با آنان همکاری داشتند، عمدتاً بخشی از سیاست جنگ سرد بود. البته تمام قضیه به همین موضوع محدود نمی‌شد. به دلیل از هم‌گسیختگی کنترل دولت بر مناطق اطراف و ناتوانی گروههای مقاومت در جایگزینی مؤثر آن، وضعیت آشفته‌ای به وجود آمد. توانایی محافظت (در برابر دولت و یا مخالفین، طوایف و قبایل حریف و باندهای راهزن و غارتگر) به عامل مؤثری در سیاست محلی تبدیل شد. گروههای مسلح از همه‌جا سر برآوردند و دست‌کم در جنوب، جنوب شرق و جنوب غرب کشور در هر روستا یکی از این گروهها وجود داشت. تقاضای دریافت اسلحه بسیار زیاد شده بود و در عین حال روستاهای دورافتاده می‌توانستند مقادیر کافی آن را بدون داشتن ارتباط با یک منبع قدرت بیرونی ـنظیر احزاب مجاهدین، خود دولت و یا واسطه‌هایی که به نوبهٔ خود از امتیاز ویژه دسترسی به یکی از این منابع برخوردار بودند ـ به دست آورند. پیوستن یک روستا به مجموعهٔ بزرگ‌تری از روستاها، به ریاست یک رهبر مشهور و قدرتمند

مجاهدین و یک فرمانده ملیشه‌های دولتی و یا یک **جنگ‌سالار** مستقل، می‌توانست محافظت از آن را به شکل بهتری تضمین کند. به عبارت دیگر، میزان دسترسی به اسلحه و مهمات یکی از عوامل اصلی گسترش نفوذ سیاسی در مناطق اطراف افغانستان به شمار می‌رفت. اسلحهٔ ارائه شده به مجاهدین، حتی اگر اغلب آن به هیچ‌وجه علیه نیروهای شوروی یا دولت افغانستان به کار نمی‌رفت، نقش مهمی را در مناقشات داشت و به مثابهٔ *پول*، به کمک آن می‌شد وفاداری یک روستا را خرید.

به هر حال، این موفقیت نسبی واضحاً اثرات جانبی مهمی نیز به همراه داشت. دولت در قدم نخست در ارائهٔ سلاح برای کسانی که واقعاً به آنها اعتماد نداشت بسیار محتاط بود، اما وقتی دریافت که راه حل دیگری برای نفوذ در مناطق اطراف وجود ندارد، تغییر نظر داد. علاوه بر آن، واضح بود که شبه‌نظامیان مخالف به اندازهٔ نیاز خود و شاید بیشتر از آن سلاح در اختیار دارند. دولت پس از سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵)، با استفاده از شیوه‌های مجاهدین، تا حدودی نفوذ خود را در مناطق اطراف دوباره به دست آورد.

از سوی دیگر ساختار توسعهٔ احزاب مجاهدین نیز در معرض تأثیر جانبی قرار گرفت؛ به گونه‌ای که آنها اکنون انگیزهٔ زیادی نداشتند تا وضعیت سازمانی خود را بهبود بخشند و بر پایهٔ اصول سیاسی دست به جذب نیرو بزنند. علاوه بر این، از زمانی که سیاست توزیع گستردهٔ تسلیحات به احزاب مخالف در پیش گرفته شد، تغییر آن ـبه‌خصوص چند سال پس از اجرا ـکاری دشوار به نظر می‌رسید؛ زیرا مجاهدین به آن **خوگرفته** بودند. این امر پس از اتخاذ شیوهٔ مشابهی از سوی دولت طرفدار شوروی اثرات مضاعفی داشت و عملاً مخاطرات را بیشتر می‌کرد، چراکه دولت از سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) شروع به توزیع وسایط نقلیهٔ زرهی، از جمله تانک و توپخانه، به برخی ملیشه‌ها کرد. به زودی کار به جایی رسید که فرماندهان ملیشه حاضر نمی‌شدند سلاحهایی راکه از نظر آنان با ارزش و مناسب موقعیت‌شان نبود، مانند تفنگهای کارابین، قبول کنند. هنگامی که شماری از واحدهای ملیشه در ارتش منظم ادغام شدند، تجهیزات پیشرفته‌تری به همان نسبت در اختیارشان قرار گرفت. با توجه به این‌که اتحاد شوروی در سالهای ۹۰ـ۱۹۸۸ (۶۹ـ۱۳۶۷) انبوهی تانک و زرهپوش به افغانستان فرستاد، تعداد زیادی از آنها در اختیارشان نهاده شد، اگرچه تمامی این واحدها در ردیف ***لشکرهای پیاده*** دسته‌بندی می‌شدند و وضعیت جغرافیایی افغانستان به‌گونه‌ای بود که وسایط نقلیهٔ

زرهی در آن عملاً کارایی زیادی نداشت. اما اینها وسایل باارزشی به‌خصوص در کنترل شاهراههای اصلی به شمار می‌آمد که به نوبهٔ خود در بقای نوعی دولت ملی نقش قاطعی داشت.

آیا روندی که به سقوط دولت افغانستان انجامید، در هیچ مرحله‌ای امکان توقف آن وجود داشت؟ شاید استدلال شود که چون در دههٔ ۱۹۸۰ ابتکار استراتژیک در افغانستان عملاً در دست واشنگتن بود و امریکاییها می‌توانستند تصمیم بگیرند که چگونه مجاهدین را مسلح کرده و چه اندازه و به چه شکلی کمک خود را بین آنان توزیع کنند، آنها می‌توانستند با یک دید درازمدت‌تر به قضیه نگاه کنند. روشن شده است که برخی بحثها عملاً با پاکستانیها، که اهداف دراز مدت‌شان کنترل (غیرمستقیم) افغانستان پس از خروج شوروی بود، صورت گرفته بود. بدین ترتیب پاکستانیها تلاش کردند از یک حزب ـ که به نظر می‌رسید قادر به ادارهٔ یک افغانستان متحد و دوست پس از جنگ باشد ـ پشتیبانی کنند، یعنی حزب اسلامی. منافع آنها از طریق یک حزبِ عمدتاً مسلط به شکل بهتری تأمین می‌شد و در همین حال احزاب دیگر نیز باید امکان حیات می‌داشتند، تا این کشور اهرمی برای اعمال فشار بر چنین حزبی داشته باشد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسید امریکاییها عمدتاً به آن علاقه دارند که در کوتاه‌مدت و میان‌مدت صدمات وارد شده به شورویها به حداکثر خود برسد. طرفداری از یک حزب تندرو و دارای ساختار متمرکز مانند حزب اسلامی به میزان چشمگیری امکان محدودسازی حجم تسلیحاتی را که وارد افغانستان می‌شد می‌داد، اما عواقب دیگر آن ـ دست‌کم در کوتاه‌مدت و از نظر سیاسی ولو نه نظامی ـ بیگانه‌کردن بخشی از مردم و بدین ترتیب تضعیف جنبش مقاومت بود. بدین ترتیب، آنها طرفدار توزیع **عادلانه‌تر** منابع در میان احزاب مجاهدین بودند، یعنی شیوه‌ای که گسترش تلاشهای جنبش مقاومت را، و البته باز هم دست‌کم در کوتاه مدت، به حداکثر می‌رساند. در نهایت، وضعیت بسیار نزدیک‌تر به آن چیزی بود که امریکاییها می‌خواستند، اگرچه در توزیع منابع به حزب اسلامی توجه بیشتری شد. می‌توان استدلال کرد که این گزینه شرایط را برای فروپاشی افغانستان در آینده مهیا کرد. اگر منصفانه به قضایا نگاه کنیم، امریکا تلاش کرد احزاب مجاهدین مستقر در پاکستان را در قالب یک ائتلاف گرد هم آورد و در نهایت (پس از یک سال تلاش) صرفاً از نظر رسمی موفق به این کار شد، چرا که احزاب مختلف به جای

گفت‌وگو در مورد هر نوع هماهنگی و همکاری، هرکدام اهداف جداگانه و در واقع متناقض خود را دنبال کردند.

به هر حال در این مورد که آیا شیوهٔ پاکستانیها کارایی داشت یا نه، تردید وجود دارد. حزب اسلامی واقعاً در محیط افغانستان بسیار تندرو به شمار می‌رفت و در همان مرحلهٔ اول اشغال شوروی بسیاری ازگروههایی را که با آن وارد تماس می‌شد به سرعت با خود بیگانه می‌کرد. دشوار است حدس بزنیم که اگر گروههای دشمن حزب اسلامی شانس پیوستن به دیگر گروههای مخالف را نمی‌یافتند، چه اتفاقی می‌افتاد، یعنی چه تعداد از آنها، به ویژه در میان اقلیتهای قومی، واقعاً به دولت می‌پیوستند. اما به نظر می‌رسد که در آن‌صورت سیاست آشتی‌جویی دولت مسیر آسان‌تری پیش رو داشت. علاوه بر این، حزب اسلامی تنها در مقایسه با اغلب دیگر گروههای شدیداً در هم ریخته و نامنظم مقاومت کارایی خوبی داشت. اگرچه این حزب (به عنوان تنها حزب مقاومت) چیزی شبیه یک استراتژی کلی داشت، ظرفیت حزب برای تحقق بخشیدن به آن محدود بود. حزب از ضرورت تمرکز نیروهایش در امتداد شاهراهها و دیگر نقاط استراتژیک آگاه بود و به شکل جدی‌تری تلاش کرد با نیروهای متحرک خود به این هدف دست یابد، اما توانایی و شمار نیروهایش برای این کار در حدی نبود که اثرات استراتژیک واقعی داشته باشد و اطمینانی وجود نداشت که بتواند آنها را در هر صورت گسترش دهد. سازمان استخبارات پاکستان (آی. اس. آی) به دلیل پیش‌فرض‌های قومی (حزب اسلامی مانند بسیاری در رده‌های بالای نیروهای مسلح پاکستان، عمدتاً از پشتونها تشکیل شده بود) و نیز نفوذ اسلام‌گرایان تندرو پاکستان در درون آن که به شدت هوادار حزب بودند، حتی ذهنیت آن را نداشت که زمانی به جانب جمعیت اسلامی، یعنی نامزد احتمالی دیگر برای ایفای چنین نقشی، تغییر تمایل دهد.

فرصت دیگر برای جلوگیری از سقوط دولت افغانستان در سال ۱۹۸۹ (۱۳۶۸) پس از خروج ارتش سرخ از افغانستان، و زمانی رخ داد که سیاست امریکا چرخش چشمگیری پیدا کرد و سیاست‌سازان این کشور می‌توانستند تصمیم بگیرند تا کمکهای خود را به مجاهدین متوقف کنند (یا به میزان چشمگیری کاهش دهند.) چنین اقدامی می‌توانست شانس ادامهٔ حیات رژیم نجیب‌الله را در درازمدت و میان‌مدت در حد زیادی بالا ببرد. بدین ترتیب نوعی مرکز سیاسی در افغانستان باقی می‌ماند و از فروپاشی تقریباً

کامل دولت ـ که در سال ۱۹۹۲ (۱۳۷۱) روی داد ـ جلوگیری می‌شد. نجیب‌الله با هدف ارائهٔ گزینهٔ مشابهی که بیشتر برای امریکاییها جذاب باشد، تلاش کرد رژیم را ***مارکسیسم‌زدایی*** کرده و به طبقهٔ متوسط برخاسته از شهر آزادیهای بیشتری بدهد که قانونی یا نیمه‌قانونی ساختن فعالیت چند حزب کوچک و معین ***مخالف*** (البته برخی ساختگی و صرفاً ساختهٔ سرویسهای امنیتی افغانستان بودند) جزئی از آن بود. اما احتمال بسیار اندکی داشت که چنین جایگزین و آلترناتیوی برای سیاست امریکا زمینهٔ تحقق بیابد. ملاحظات کلی سیاست خارجی (پیش از همه امریکا می‌خواست به اتحاد جماهیر شوروی ضربه بزند) مانع اصلی بر سر این راه بود.

احتمالاً عینی‌ترین فرصت برای جلوگیری از فروپاشی کلی دولت افغانستان (با در نظر داشت محدودیتهای بین‌المللی) در سال ۱۹۹۲ و زمانی پیش آمد که مجاهدین به کمک برخی از جنگ‌سالاران ملیشه ـ که از سوی دوستم رهبری می‌شدند ـ کنترل کابل را به دست گرفتند. در این زمان برای امریکاییها غیرممکن نبود که با استفاده از اهرمهایی، جمعیت اسلامی یعنی نیرومندترین حزب مجاهدین را وادار سازند تا در مقابل دیگر احزاب و بیشتر از همه رهبران ملیشه‌ها موضع موافق‌تری در پیش گیرد. این در حالی بود که رهبران جمعیت از سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) در صدد دوستی با امریکاییها بوده و دیگر شعارهای ***ضد امپریالیستی*** نمی‌دادند. از این زمان تبلیغات ضد امریکایی ـ که پیش از آن مانند موضع‌گیری حزب اسلامی شدید بود ـ از نشریات جمعیت حذف شد. جمعیت پیش از آن در برخی کشورها، از جمله فرانسه، فعالیت نشراتی مطلوبی داشت و سعی می‌کرد تا افکار عمومی را در امریکا نیز متوجهٔ خود سازد مشخص نبود این تلاشها تا چه اندازه موفقیت در پی آورد، اما سیاست امریکا دچار تغییرات چندانی نشد، شاید از این رو که سیاستگزاران این کشور نمی‌خواستند در مخالفت با پاکستان دست به اقدامی بزنند؛ در حالی که اهداف اصلی آنها (شکست رژیم کمونیستی) به دست آمده بود. در هر حال، حتی اگر امریکاییها به جمعیت تمایل نشان می‌دادند و این حزب را تحت فشار می‌گذاشتند تا موضع آشتی‌جویانه‌ای در پیش گیرد نتیجهٔ آن قطعاً شکل‌گیری یک دولت ضعیف بود. کاملاً تردید وجود دارد که در این صورت ***ولی‌نعمتهای*** خارجی منابع قابل توجه مورد نیاز را برای تقویت و دوام چنین دولتی در اختیار آن می‌گذاشتند. علاوه بر آن، در هر حال یک رشته مشکلات پیش رو بود: به عنوان مثال، حزب اسلامی تفوق

جمعیت را، به‌خصوص در صورت پشتیبانی امریکا، نمی‌پذیرفت. اما در هر حال وضعیت به آن شکل بدی که عملاً پیش آمد، نمی‌شد.

با توجه به این‌که مجاهدین نتوانستند پس از سقوط دولت در سال ۱۹۹۲ آن را بازسازی کنند، به نظر می‌رسید وضعیت به گونه‌ای پیش برود که در آن اغلب کمربند پشتون در هرج و مرج کامل فرو رفته و یا از سوی جرگه‌های محلی و غیرسیاسی اداره شود و معدودی جنگ‌سالار بر اغلب دیگر مناطق افغانستان فرمان برانند. با این وصف واقعیتها نشان داده که قدرت جنگ‌سالاران هم از ثبات برخوردار نیست. شرایط فقرزدهٔ کشور و ویژگی غارتگری آنان، بقای دولتهای کوچک‌شان را با مشکل روبه‌رو ساخت. از آنجا که مشروعیت آنان عمدتاً و یا منحصراً مبتنی بر مهارتهای نظامی‌شان بود، نیروهای آنها فقط به خاطر پول و به امید غارت می‌جنگیدند. جوّ بین‌المللی ایجاب می‌کرد که وضعیت فروپاشیدهٔ موجود امری گذرا یا انتقالی باشد و جنگ‌سالاران بی‌رحمانه با یکدیگر رقابت می‌کردند تا در ترکیب نهایی جایی داشته باشند. با توجه به این شرایط، یکی از دو احتمال مخالف زیر، زمینهٔ تحقق داشت:

یا این‌که جنگ‌سالاران یک ***دولت فئودالی*** به وجود می‌آوردند، یعنی دولت مستقر در کابل (احتمالاً به رسمیت شناخته شده از سوی جامعهٔ بین‌المللی) که ناتوان‌تر از آن بود تا قدرت آنها را تضعیف کند، به خودمختاری محلی‌شان مشروعیت می‌بخشید. این وضعیت از برخی جهات بازگشت به شرایط آخرین سالهای رژیم نجیب‌الله بود. امکان دیگر ظهور یک واکنش در برابر جنگ‌سالاران از برخی بخشها، احتمالاً خارج از مناطق زیر نفوذشان، یعنی از کمربند پشتون‌نشین جنوب بود که در آن از رنجش قومی علیه تسلط اقلیتهای قومی در کابل نیز می‌توانست بهره‌برداری شود. ظهور پدیدهٔ طالبان عملاً به این احتمال عینیت بخشید.

پی‌نوشت‌ها

پی‌نوشت‌های مقدمه

1. *The Fragmentation of Afghanistan,* Yale University Press, 1995.

2. V.A. Merimskii, 'V.oina v Afganistane: zapiski uchastika', *Novaya i Noveyashaya Istoriya,* no. 3 (1995); V.G. Safronov, 'Kak eto bylo', *Voenno-istoricheskii Zhumal,* no. 5 (1990); JJ. Puig, 'La Resistane afghane' in *Afghanistan. La colonisation impossible,* CERF 1984, p. 215; Roy, *Islam and Resistance in Afghanistan,* Cambridge University Press, 1986, p. 103; B. Gromov, *Ogranichennyi kontingent,* Moscow: Progress, 1994, p. 81. The clashes in Kandahar province in 1979 might, on the other hand, have been caused by other tribes in the province.

3. A. Arnold's works, published in the early 1980 s, though biased, turned out to be substantially correct. See *Afghanistan's Two Party Communism,* Hoover Institution, 1983, plus the articles published each year in the *Yearbook on World Communist Affairs.*

4. R. Anwar, *The Tragedy of Afghanistan,* Verso, 1988, p. 123; interview with zahir Tanin, London, 8 March 1994; TsK KPSS, 'K sobytiyam v Afganistane, 27-28 dekabrya 1979 g. *'in Souyetischi- Ceheimdokumente zum Afghanistankri eg (1978-1991),* VDF, zurich, 1995, p. 194; Gromov, *Ogranichennyi kontingent,* p. 32; J. Ludwig, 'Einige Probleme der Strategic und Politik der Demokratischen Volkspartei Afghanistans (DVPA) in der nationaldemokratischen Revolution in Afghanistan (1978 bis 1985), diss., Akademie fur Gesellschaftwissenschaften beim zK der SED, 1986, p. 87.

5. F. Halliday, 'War and Revolution in Afghanistan', *New Lift Review,* 119 (1980); D. Gibbs, 'The peasant as a counter-revolutionary', *Studies in Comparative. International Development,* vol. XXI, no. 1, 1986; J.-H. Grevemeyer, 'Afghanistan. Das "Neue Model! einer Revolution" und der dorfliche Widerstand' in *Revolution in Iran und Afghanistan,* Syndakat, 1980.

6. M.N. Shahrani, Introduction: Marxist revolution and Islamic resistance' in Canfield and Shahrani (eds), *Revolutions and Rebellions in Afghanistan,* International Studies Institute, 1984.

7. F. Ahmed, 'The Khalq failed to comprehend the contradictions of the rural sector", *Merip Reports,* July/August 1980; A. Ghani, 'Gulab: an Afghan schoolteacher" in E.Burke, Struggle and Survival in the Modern Middle East, 3rd edn, I.E. Tauris, 1993, p. 348; L. Dupree, 'Red Flag over the Hindukush', *Afghanistan Studies journal*, vol. 1, no. 2, pp. 117 - 18.

8. Gromov, *Ogranichennyi kontingent,* p. 71; Ludwig, 'Einige Probleme', p. 87; I.E. Katkov, 'Tsentralnaya vlast' Afganistana i pushtunskie plemena', diss., Moscow, IV AN SSSR, 1987, p. 172.

9. D. Gai and V. Snegirev, *Vtorzhenie,* IKPA, Moscow, 1991, p. 197.

10. The most important text in this regard remains M.N. Shahrani and R. Canfield, *Revolutions and Rebellions in Afghanistan,* Institute of International Studies, Berkeley, CA, 1984.

11. J. Ovesen, 'A local perspective on the incipient resistance in Afghanistan' in Huldt and Jansson (eds), *The Tragedy of Afghanistan,* Groom Helm, 1988; A. Olesen, The Saur revolution and the local responses to it' in *Forschungm in and iiber Afghanistan,* S.W. Breckle and CM. Naumann (eds), Dibliotheca Af-ghanica 1983; G. Pedersen, *Afghan Nomads in Transition,* Thames and Hudson, 1994, pp. 224-6.

12. M. Hassan Kakar, *Afghanistan: Tlie Soviet Invasion and the Afghan Response,* University of California Press 1995, p. 125; Yu. Gankovskii, 'Polosa pushtunskikh piemen Afganistana', *Spetsiat'nyi Byulleten'* AN SSSR IV, no. 6 (1987), p. 116, 15; Gai and Snegirev, *Vtorzhenie,* p. 71; A. Afanas'ev, 'Afganistan: pochemu eto proizoshlo', *Kommunist Vooruzhennikh Sit,* no. 12 (1991),p. 69; A.V. Tchikichev, *Spetnaz en Afghanistan,* CEREDAF 1994, p. 1; J. Ludwig, 'Einige Probleme', p. 93; V. Basov and G.A. Poliakov, *Afganistan; trudnye sudby rcvolyutsii,* znanie, 1988, pp. 30, 34; A. Prokhanov, *'Afghanistan', International Affairs,* August 1980, p. 16.

13. O. Roy, *Afghanistan*, and 'Le double code afghan', *Revue. Fran(aisc de Sciences Politiques,* December 1986.

14. E. O'Ballance, *Wars in Afghanistan,* Brassey, 1993; A. Cordesman and A.R. Wagner, *Tlie Lessons of Recent Wars in the Tiiird World,* vol. Ill, Westview Press, 1990; D. Isby, *War in a Distant Country*, Arms and Armour Press, London, 1989; M. Urban, *War in Afghanistan,* Macmillan, 1992.

15. O. Roy, 'La politique de pacification sur le terrain' in A. Brigot and O. Roy, *Laguerre d'Afghanistan,* La Documentation Franfaise, 1985; G. Dorronsoro, 'La politique de pacification en Afghanistan' in G. Chaliand (ed.), *Strategics dc la gurrilla,* Payot, 1994.

پی‌نوشت‌های بخش اول

1. 'Vypiska iz protokola N. 149 zasedaniya Politbyuro TsK KPSS ot 12 apreliya 1979 goda" in *Souyetische Geheimdokumente zum Ajghanistankrieg, op. tit., pp. 90, 94, 96.*

2. S. de Beaurecueil, *Clironique. d'un temoin priviliyie.,* vol. II, CEKEDAF, 1993, *passim.*

۳. نخستین گروههایی که مخالفت مسلحانه خود را پس از اشغال شوروی کنار گذاشتند دلایل اقدام خود را چنین عنوان (که البته ممکن است این برداشتها تنها بخشی از واقعیت را بیان کند): «امین جلو هر نوع آزادی راگرفت و حتی طرفداران خود را در معرض اتهام و بدرفتاری قرار داد.» (روستایی در نزدیکی مزار شریف همان‌گونه که در E.Mo and V. pellizzari, Kabul, Vallecci, 1989, p. 192 آمده است) و این‌که «آنچه خانواده‌های ما گفتند ما را به درک این نکته رساند که کارمل مانند امین نیست.» (L. Unita, 4/1/1984)

4. B.R. Rubin, *The Fragmentation of Afghanistan,* Yale University Press, 1995, pp. 122-3, 129; A. Lyakhovskii, *Tragediya i doblest' Ajgana,* Moscow: Iskona, 1995, p. 186; Gromov, *Ogranidiennyi kontingent,* pp. 117-18.

5. Yu. Gankovskii, 'O putiakh prekrasheniya grazhdanskoi voiny v Afganistane', *Vostok i Sovrcmcnnost,* no. 3 (1993), p. 83; I. Shedrov, *Afghanistan. Molodost' Rcvolyutsii,* Molodaya Gvardiya, 1982, p. 44.

6. O. Roy, *Islam and Resistance in Afghanistan,* Cambridge University Press, 1990; M. Centlivres-Demont, 'Afghan women in peace, war, and exile' in *Tlie Politics of Social Transformation in Afghanistan, Iran and Pakistan,* Syracuse University Press, 1994, p. 348; RA, 7 Oct. 1986. N.N. Khakimdzhanov, 'Kurs NDPA na rasshirenie sotsial'noi bazy aprelskoi revolyutsii', *Obshchestvennic nauki v Uzbckistanc,* 2 (1988), p. 35; V.R. Krishna lyer and Vinod Sethi, *Tlic New Afghan Dawn,* Indo-Afghan Friendship Society, 1988, p. 78; Tass,7 Oct. 1986.

7. Z. Tanin, 'To win the confidence of the masses', *WMR,* 1 (1984), p. 52; RA, 19 Oct. 1987; *Narody Azii i Afriki,* no. 6 (1990), p. 136; *Afghan Realities,* no. 69, 16 Nov. 1986, p. 2; Rahim Jan Dardmal, Die Herausbildung der sozialistichen Produktionsverhaltnisse in der Landwirtschaft Afghanistans, diss., Martin-Luther Umversitat, Halle-Wittenberg, 1985, p 83; F. Hoppe, Kabul 84, Solidaritatokomitee der DDR, p. 28; *Izvestia*, 16 Oct. 1985; *The cost of.freedom* July/Aug 1,990, pp. 6-8; Najibullah, RA 19 July 1988.

8. RA, 5 July 1,983; *Bakhtar,* 27 May 1986; Najibullah, RA, 14 June 1987, CC Plenum.

9. G. Mokrusov, 720 *dnei v Kabule,* Moscow, Pravda, 1981, p. 33; 'Postanovlenie politburo TsK NDPA o deyatel'nosti TsK DOMA po dal'neishemu uluchsheniyu organizatsionnoi, politicheskoi i vostitatel'noi raboty sredi molodezhi v svete reshenii..., 17 noyabrya 1984 g.' in *NDPA (sbornik dokumentov),* Tashkent, 1986, p. 314; Najibullah, RA, 17 May 1986 and 7 Oct.

1986; Politburo Session, RA, 6 July 1985; G.M. Mohsenzada, 'Die Rolle der afghanische Jugend im Kampf fur die revolutionareUmgestaltungAfghanistans', diss., Humboldt University, Berlin, 1985, p. 104.

10. About the tribes see also M. Olimov, 'Iz zapisok perevodchika', *Vostok*, no. 3 (1991), p. 64.

11. *International Herald Tribune,* 21 May 1981; M. Hassan Kakar, *Afghanistan: Tlie Soviet Invasion and the Afghan Response,* University of California Press, 1995, p. 126.

12. *Aziya i Afrika Segodnia,* no. 12, 1988, p. 19; M. Baryalay, 'Indispensable for victory over counterrevolution', *WMR,* 6 (1985), p. 26; A.V. Loghinov, 'Natsional'ny Vopros v Afganistane', *Rasy i Narody,* 2 (1990), p. 174; Afghanews, vol. 8, no. 1, (1 Jan. 1992), p. 5; AFP, 10 July 1980; N.N. Khakimdzhanov, 'Kurs NDPA na rasshirenie sotsial'noi bazy aprelskoi revolyutsii', *Obshdtestvennic nauki v Uzbekistane,* 2 (1988), p. 35; Bradsher, *Afghanistan and the. Soviet Union, HI unpublished edition,* cap. 10, p. 19; RA 27 March 1985, Karmal; *Sotsialistidieskaya Industriya,* 29 March 1988.

13. Ludwig, 'Einige Probleme', p. 71; 'National Conference of PDPA on National Reconciliation (18-20 Oct., 1987): Documents', Kabul, *Afghanistan Today,* 1987, p. 58.

14. Bradsher, *Afghanistan* 3rd edn, from an interview with Yu. Gankovskii, 6 April 1988, cap. 3, p. 19; RA, 22 Nov. 1985; A. Arnold, 'The ephemeral elite' *in The Politics of Social Transfonnation in Afghanistan, Iran and Pakistan,* p, 51; *Mczhdunarodnyi Ezliegodnik - Politika i Ekonotnika* 1987, p. 236; E. Traxler, 'Aufbruch am Hindukusch', *Marxistisdie Blatter* 3/1987, p. 10; Yu. Gankovskii, 'Vooruzhennye sily respubliki Afganistan', *Vostok i Sovremcnnosf,* no. 2, 1989.

به درستی روشن نیست که آیا این ارقام شامل اعضای غیر نظامی هم می‌شوند یا نه در این مورد روایتهای ضد و نقیضی وجود دارد. به نظر می رسد که ارقام مربوط به سال ۱۹۸۷/۱۳۶۶ شامل آنها شود.

15. Kz, 16 Aug. 1988; Gankovskii, "Voomzhennye sily respubliki Afganistan', p. 11; Rubin, *The Fragmentation of Afghanistan,* 1995, p. 128; *PEER,* 25 Jan. 1980; *Aktual'nye problemy afganskoi revolyutsii,* Nauka, Moscow, 1984, p. 432.

16. A. Davidov, 'Osnovnye aspekty sotsial'nykh konfliktov v derevne Afgamstana', *Spetsial'nyi byulleten' AN SSSRIV,* no. 2 (1987), p. 37.

۱۷-رقم ۴۵۰ ۰۰۰ از جمع ۳۰۰ ۰۰۰ نفری که ادعا می شد عضوی تعاونیها هستند. (Antiimperialistische bulletin, no. 7/8, 1980, p: 7) و نیمی از ۲۹۶ ۰۰۰ روستایی که طبق برآوردها از مزایای طرح اصلاحات ارضی برخوردار شده ولی به عضویت تعاونیها درنیامدند، به دست آمده است. برآورد آخر از آنجا استنباط می‌شود که گفته شده نیمی از ۸۰ ۰۰۰ روستایی دریافت‌کننده زمین که عملاً آنها را کشت کردند، در سال ۱۹۸۶/ ۱۳۶۶ عضو تعاونیها بودند. (RA, 14 June 1987)

18. *NT,* no. 5, (1980); K. Ege, *'Confidence in Kabul: A political solution lor Afghanistan'*, tmpubl. ms., n.d.]1983 [, pp. 6-7; 20 *th anniversary of the People's Democratic Party of Afghanistan. the Materials of the jubilee meeting of and* PDPA CC, the DRA RC *and the Council of Ministers Jan.* 10 1985, p. 23; Le *Monde,* 23 Dec.1981; M. Saki in W. Bronner, *Afghanistan, Revolution und Konterrevolution,* Marxismus Aktuell, Verlag Marxistische Blatter, 1980; L. Gora, 'Analyse des sozialokonomischen und politischen Entwicklungsstandes der Gesellschaft Afghanistans fur den zeitraum von 1973 bis 1978 und der hauptsachlichsten Veranderungen nach der Aprilrevolution von 1978', Diss., Humboldt Universitat, Berlin, 1983.

19. *News Bulletin* (Afghan Embassy, London), 18 May 1987; N. Jawid in T. *Amin, Ethno-national Movements of Pakistan,* Institute of Policy Studies, Peshawar, 1988; *Asiaweek,* 19 June 1986, p. 37; Keshtmand, KA, 26 Feb. 1984.

20. Reuters, 20 June 1989; M. Centlivres-Demont, 'Afghan women in peace, war, and exile' in *The Politics of Social Transformation in Afghanistan, Iran,and Pakistan,* pp. 348, 351; *Blatter fur deutsche und Internationale Politik,* 1981, p. 1498; Arney, *Afghanistan,* Mandarin Press, 1990, p. 225; V. M. *Moghadam, Modernizing Women,* Lynne Rienner, Boulder, CO, 1993, pp. 224, 239; J. Goodwin, *Caught in the Crossfire,* Macdonald, 1987, p. 140; S. Jamir, *zum Problem des Analphabctismus in Afghanistan,* LIT Verlag, Hamburg 1990, p. 178; *La Repubhtica,* 23 Dec. 1983, *L'Unita, 7 Jan. 1984;* Najibullah, RA, 15 Aug. 1988; Najibullah, II Conf. PDPA, RA, 18 Oct. 1987; *LAT,* 2 July, 1986; Keuter, 12 Feb. 1986.

21. Goodwin, *Caught in the Crossfire,* pp. 143-4; K* - Centlivres-Demont, 'Afghan women in peace, 'war, and exile', 1994, p. 353; Najibullah, II Conf. PDPA; RA, 18 Oct. 1987.

22. *Ege, Confidence in Kabul,* p. 5; V.R. Krishna lyer/ Vinod Sethi, *The New Afghan Dawn,* Indo-Afghan Friendship Society, 1988, p. 77; Basov and G.A. Poliakov, Afganistan: trudnye sud'by revolyutsii, 48; RA, 7 June 1988; Reuters, 8 Feb. 1986; S.K. Shaniazova, 'znachenie Aprel'skoi Revolyutsii 1978 g. v razvitii kultury narodov Afganistana 1978-1988' gg, diss., Tashkent 1989, pp. 60-1; E.P. Belozershev, Narodnoe obrazovanie v respublike Afganistan, Pedagogika, Moscow, 1988, pp. 49, 50; S. Bazgar, *Afghanistan. La resistance, au coeur,* Denoel, 1987, annex 3, p. 191; V.N. Plastun, *Vocnno-politiclicskayaobstanovka v DRA i polazhenie v NDPA,* 23 July 1986, n.p., p. 4; L.B. Aristova, Yu. V. Bosin, M. Makhkamov and Kh. Khashibekov, 'Miiogonatsional'nyi Afganistan' in *zapadnaya Aziya,* Nauka, 1993, p. 129; Najibullah, RA, 7 Oct. 1986; PAP, 1 Nov. 1983; Najibullah, RA, 7 Oct. 1986; *PEER,* 29 Dec. 1983; PAP, 2 Nov. 1983.

23. S.A. Keshtmand, personal communication, 10 Dec. 1993; RA 12 May 1980 and 6 Feb. 1980; *Anti-imperialistische Bulletin,* no. 7/8, 1980 p. 7; *Mezhdunarodnyi Ezhegodnik Politika i*

Ekonomika 1981; CSM, 28 Dec. 1981; RA, 1 April 1981 and 21 Aug. 1980; *L'Humanite,* 1 March 1985; F. Halliday, 'Report on a visit to Afghanistan 20-27.10.1980', unpubl. typescript, p. 6; Karmal's Speech on 65 th Anniversary of Afghanistan's Independence, RA, 16 Aug. 1984; Karmal's Concluding Speech at the Revolutionary Council Session, RA, 2 April 1986; A.D. Davydov, 'Osnovnye izmeneniya v kontsentsii agrarnoi reformy do i posle Aprel'skoi Revolyutsii v Afganistane', in 'Aprelskaya Revolyutsiya 1978 g.', Referatnyi sbornik, *AN SSSR i INION,* 1982, p. 175; J. Fullerton, 'The Soviet Occupation of Afghanistan, *PEER,* 1983, p. 166; E. and KJ. Michalski, 'Die revolutionar-demokratisch Umgestaltung der Agrarverhaltnisse und die Entwick-lung der landwirtschaftlichen Produktion in Afghanistan', *Asien-Afrika-Lateinamerika, vol.* 13, no. 5 (1985), pp. 818-19.

۲۴ـاین امر یک موضوع جنجالی است چرا که بر اساس فرمان شمارهٔ ۸ اصلاحات ارضی (آنچنان که در g. Vercellin, *Afghanistan 1973 - 1978,* Venice, 1979. منتشر شده که تنها منبع کامل و قابل دسترس در غرب است) مالکیت زمین به ۳۰ جریب محدود بود. در حالی که در اصلاحیه های بعدی به این میزان به ۱۰ جریب محدود شده است. (RA, 19 Jan. 1984).

25. RA, 17 April 1980, 10 Jan. 1984 and 10 Aug. 1981; A.N. Nuristani, 'zu Rolle der Agrarfrage im revolutionare Prozess Afghanistans', diss., Hochschule fur Okonomie, (East) Berlin, 1987, p. 105; A.D. Davydov, *Afghanistan, Voiny moglo ne byf,* Nauka, Moscow 1993, p. 126.

26. Keshtmand, RA, 19 Oct. 1987.

27. S.A. Keshtmand, personal communication, London 10 Dec. 1993; RA, 12 Nov. 1981 and 21 May 1983; *Bakhtar,* 29 Feb. 1984; M. Olimov, 'Iz zapisok perevodchika', *Vostok,* no. 3, (1991) p. 64; Vs. Semenov, 'zemel'no-vodnaya reforma v Demokraticheskoi Respublike Afganistan', *Mirovaya Ekonomika i Mezhdunamdnye Otnosheniya,* 6/1983, p. 112.

28. RA, 23 Sept. 1982 and 4 May 1982; KNT, 25 May 1983 and 5 Nov. 1984.

29. RA, 10 Jan. 1984 and 8 Jan. 1984; Basov and Poliakov, *Afgamston. Trudnye sudby revolyutsii,* p. 47; *KNT,* 26 June 1984.

30. *ObsMicstvmnye Nauki,* no. 4 (1986), p. 213; RA, 7 Jan. 1986; *Baklttar,* 14 Feb. 1986.

31. *Aziya i Afrika Segodma,* no. 12, 1988; RA, 8 July 1985; *Bakhtar,* 10 Oct.1983; Qgomofe, no. 30 (July 1988); Najibullah, RA, 22 Nov. 1986 and8 July 1985; *Bakhtar, 4* Sept. 1986; Najibullah, RA, 13 March 1987; RA, 25 Oct. 1986; RA, 19 Oct. 1987; *Afghanistan Info,* June 1987, p. 21; Najibullah, RA, 22 Nov. 1986, p. 20; V. Korgun, 'The Afghan Revolution: a failed experiment' in D.F. Eickelman (ed.), *Russia's Muslim frontiers,* Indiana University Press, 1993, p. 112; *Afghanistan Info,* Oct. 1987, p. 20; *News Bullettin* (Afghan Embassy, London) 2 June 1987;

Tsagolov in *Nezavisimaya Gazeta,* 8 Sept. 1992; Davydov *Afghanistan: voiny moglo tie by?,* p. 139.

32. *Mczhdunarodnyi Ezhegodnik-Politika i Ekonomika* 1982, p. 223; *Anti-Imperialistische Bullettin,* 4 (1983), p. 21; S. Chakravarty, *Dateline Kabul, an Eyewitness Report on Afghanistan Today,* Eastern Book Centre, 1983, pp. 31-2; Hungarian TV, 29 Dec. 1983; V. Nosatov, 'Afganskii Dnevnik', *Prostor* 11 (1989), p. 122; *LMD,* Sept. 1983, p. 17; Michalski, 'Die revolutionardemokratischUmgestaltung der Agrarverhaltnisse', p. 815.

33. RA, 19 Oct. 1987; *Bakhtar,* 4 Feb. 1986; *AnttImperialistidie Bullettm* 4 (1983); RA, 2 April 1986; Rubin, *Tlic Fragmentation of Afghanistan,* p. 145; Karmal, RA, 17 Aug. 1985; RA, 2 April 1986.; *LMD,* "Sept. 1983, p. 17.

34. Ludwig, 'Einige Probleme', p. 143; Najibullah, RA, 11 May 1987; AA. Lyakhovskii and V. M. zabrodin, *Tainy afganskoi* ferny, Planeta, 1991, p. 102.

35 A.P. zhtnukhin and S.A. Lykoshin, *zvezda nad gorodam Kabulom,* Moscow, 1990, Molodaya Gvardiya, p. 11; Ludwig, 'Einige Probleme', p. 74.

36. *KNT,* 21 June 1987; S. Harrison, 'Afghanistan' in Kornbluh and Klare, *Low Intensity Warfare,* Pantheon, 1988, p.187; *LMD,* Nov. 1989; *PEER,* 13 April 1989; RA, 13 March 1987; *Pravda,* 26 April 1988; Plastun, *Voenno-politidieskaya obstanovka v DRA* p. 7; O. zharov, 'Cleptsy, navyazyvavshie sebya v povodiri', *Aziya i Afrika Segodnia,* no. 12, (1992), p. 29; V.N. Plastun, *Situatsiya v Afganistane,* lecture given in Moscow in 1988, p. 7; Merimskii, 'Voina v Afganistane: zapiski uchastika', p. 97.

37. *Babmk's Kamal Speech to the. Seventh Plenum of the PDPA, CC,* p. 2; 'Postanovlenie sekretariata TsK NDPA o rabote geratskogo provintsial'nogo komiteta partii po vypolnenyu resheaii XII plenuma TsK NDPA, 10 marta 1984 g'. in *NDPA (sbornik dokummtov).* Tashkent, 'Uzbekistan', 1986, pp. 155-6.

38. G. Dorronsoro and C. Lobato, 'The *militia in Afghanistan, Central Asian Survey,* vol. 8, no. 4 (1989),p. 96; M. Najibullah, *Taking the Path of National Reconciliation,* Government committee of press and publication, Kabul, 1988, pp. 94-5;J. Newman, 'The future of Northern Afghanistan', *Asian Survey,* vol. XXVIII, no. 7 (July 1988); *Dtps Afghans,* no. 19, (July / Nov. 1988); *KNT,* 15 Dec. 1986, 21 Nov. 1987 and 31 Dec. 1989.

39. *Bakhtar,* 16 Dec. 1982; KNT, 5 May 1984; Najibullah, *Taking the Path of National Reconciliation, op. at.,* p. 97; *News Bulletin,* 18 May 1986; *Documents and Records of the National Conference of the Peoples Democratic Party of Afghanistan, Kahul, March 14-15, 1982,* p. 42; Najibullah, RA, 13 March 1987; KNT, 14 March 1987; RA, 27 March 1985, Karmal; Ludwig, 'Einige Probleme', p. 112. According to a Soviet journalist, in 1988 primary organizations of the

Party existed in only 900 villages (*Agitator* no. 17, (1988), pp. 47-9). The two figures are not necessarily incompatible: the first refers probably to the total number of villages where Party members were recorded, the second one to the number of villages where the Party was strong enough to put up local organizations, which required a minimum number of members.

40. Karmal, 14 th plenum CC, RA, 21 Sept. 1984.

41. KNT, 14 March 1987; Najibullah, RA, 11 May 1987; *Vocnnopolitidieskayaobstanovka v* pr. Nimruz na konets febralya 1988 g.; Ludwig, 'Einige Probleme', p. 71.

42. RA, 27 March 1985, Karmal; V. Nosatov, 'Afganskii Dnevnik', *Prostor,* 11 (1989), p. 125; Yu. Gankovskii, 'Polosa pushtunskikh piemen Afganistana', *Spetsial'nyi Byulleten' AN SSSR IV,* no. 6 (1987), p. 116, n. 18.

43. *AIC MB,* no. 60, March 1986, p. 8; *KNT,* 14 March 1987; Arnold, 'The ephemeral elite', p. 58; Karmal, RA, 27 March 1985; Najibullah, RA, 13 March 1987; Karmal, RA; 29-30 July 1982; H. Malik, *Soviet-Pakistan relations and postSoviet dynamics 1947-1992,* Macmillan 1994, p. 280; Karmal, 15 th plenum, RA, 27 March 1985; Ludwig, 'Einige Probleme', p. 145; *Bakhtar,* 18 July 1988, 23 July 1985.

44. *M. Olimov, 'Iz zapisok perevodchika',* Vostok, no. 3 (1991), p. 63; KNT, *14 March 1987 and 2 June 1986; RA, 16 July 1985;* KNT, *8 April 1987; Karmal, 15 th Plenum, RA, 27 March 1985; A. Podlesnyi, 'Politika Natsional'nogo Primireniya i osobennosti ee provedeniya v yuzhnykh raionakh Afganistana', Spetsicd'nyi Byulleten'* IV AN SSSR *no. 2, (1990), pp. 159-60; D.V. Ol'shanskii, Natsional'noeprimerenie, ION pri TsK KPSS, Moscow, 1988, p. 66; N.S. Leonov, Likholete, Mezhdunarodnye Otnosheniya, 1994, p. 272.*

45. *Gai and Snegirev,* Vtorzhenie, pp. 195, 203-4, 207-8.

سخنرانی ببرک کارمل در پلنوم هفتم کمیته مرکزی ح. د. خ. ا صفحهٔ ۷ خلاصه گزارش ببرک کارمل در باره وظایف حزب در مورد تشدید کار سیاسی در میان توده‌ها به پلنوم نهم کمیتهٔ مرکزی ح. د. خ. ا صفحه ۲۷.

O. Karpenko, 'Iz afganskogo dnevnika', *zvezda Vostoka,* 12 (1987), p. 179; V.N. Svetikov, *zharkii mesiats saratan,* DOSAAF 1988, pp. 71, 191, 193-4.

47. M. Olimov, 'Iz zapisok perevodchika', *Vostok,* no. 3 1991, p. 63 : Gai and Snegirev, *Vtorzhenie,* pp. 201-4; Kz, 1 April 1983 and 10 July 1985; *Bahrains Karmal Speech to the Seventh Plenum of the* PDPA, CC, p.7; *A Summary of the Babrak Karmals Report on the Party Tasks Concerning the Intensification of Political Work among the Masses to the Ninth plenum of the PDPA, CC,* p. 27; Karmal, RA, 24 Nov. 1984.

48. *Literatumaya Rossiya,* 21 July 1995; E.G. Nikitenko and N.I.Pikov, 'Raz-venchannyi mif',

Voenno-htoricheskii zhurnal, no. 2, 1995, p. 79; *Voina v Af-fianistanc,* Voenizdat, 1991, p. 240.

49. Kamial, XV plenum, RA, 27 March 1985; RA, 19 May 1987; Najibullah, RA, 14 June 1987, CC Plenum; A.I.Bart, 'Partiino-politicheskaya rabota v voiskakh v usloviakh boevykh deistvii v Afganistane, 1979-1989 gg', diss., Alma Ata, 1990, p. 160.

50. Ol'shanskii, *Natsional'noe primerenie,* pp. 67-70; *Haqiqat-i Inqilab Saur,* 29 Jan. 1987.

51. RA, 19 May 87; Varennikov, *SR,* 16 Feb. 1993; V.N. Svetikov, *zharkii mesiats saratan,* DOSAAF 1988, p. 69.

52. Yu. Krasikov, 'Internatsional'naya missiya sovetskogo voina', *Vocnnyi Ve.st.nik,* no. 10 (1988), p. 5.

53. Otdict a komandirovke v pr. Gcrat 8-10 noyabrya 1987 g.; Iz otchcta p/i-ka Dashlya o propaganditskoi rabote v pr. Gcrat (24 febr.-ll marta 1988 g.).

54. Yu. Krasikov, 'Internatsional'naya missiya sovetskogo voina', *Voennyi Vesttiik, no. 10, 1988, p. 5; Bakhtar,* 13 April 1987; RA, 7 June 1988; A. Lyakhovskii, *Tragediya i doblest' Afgana,* Iskona, Moscow, 1995, pp. 330-1; L.V. Shebarshin, *Ruka Moskvy,* Tsentr-100, 1992, pp. 178-9; *Sovetskaya Estonia,* 23 Sept. 1987, 26 Sept. 1987; Karmal, RA, 19 May 87; A. Heinamaa, Maija Leppanen, Y. Yurchenko, *Tlie Soldiers Story,* University of California Press 1994 pp. 113-17; V. Plastun, 'NDPA: voprosy edinstva i soyuznikov na sovremennov etape revolyutsii', *Spctsial'nyi Byullitfn' AN IV SSSR no. 6 (1987), p. 122.*

55. Basov and Poliakov, *Afganistan: trudnye sudby revolyutsii,* p. 24; Ulyanovsky, Afghan revolution, in Bradsher, *Afghanistan and the USSR,* 3rd edn, cap. 9; *Documents and Records of the National Conference of the Peoples Democratic Party of Afghanistan, Kabul, March 14-15, 1982, p. 35; KNT,* 15 Dec. KNT, 25 July 1985; *Mczhdunarodnyi Ezhegodnik - Politika i Ekonomika 1984, p. 220; Mezhdunarodnyi Ezhegodnik-Politika i Ekonomika 1987, p.* 236; RA, 6 July 1985 and 14 June 1987; *Bakhtar,* 23 May 1986; KNT, 14 March 1987; Ludwig, Einige Probleme, p. 98; N.M. Momand, Afganistan. Protsess revolyutsionnogo obnovleniya prodolzhaetsya, *Partiinaya zhizn,* 1 (1987), p. 78.

56. *News Bulletin,* 18 May 1987; N.N. Khakimdzhanov, Kurs NDPA na ras-shirenie sotsialnoi bazy aprelskoi revolyutsii, *Obshchestvennie nauki v LJzbekistane,* 2 (1988), p. 35; Khalil Vedad, Rol DOMA v sotsialno-politicheskoi zhizni RA 1978-87 gg. in *Respublika Afganistan,* Izdatelstvo Fan Uzbekskoi SSR, Tashkent, 1990, pp. 22, 24, 27; TASS, 2 April 1987.

57. KNT, 2 Dec. 1987 and 13 June 1991; M. Olimov, Iz zapisok perevodchika, *Vostok,* no. 3 (1991), p. 66; Postanovlenie secretariats TsK NDPA o rabote tsentralnogo soveta DOzhA po uluchsheniyu deyatelnosti zhenskikh organizatsii v svete trebovanii, 7 iyulya 1984 g. in *NDPA*

(sbornik dokumentov), Tashkent, Uzbekistan, 1986, pp. 299-300; Najibullah, RA, 15 Aug. 1988.

58. G. Musaelian and A. Sukhoparov, *Ekho razbuzhannykh gor?,* Moskovskii Rabochi, 1988, p. 48; *Bakhtar,* 24 Feb. 1982.

59. Basov and Poliakov, *Afganistan: trudnye - sudby revolyutsii,* p. 39; z. Tanin,personal communication, 8 March 1994; P. Bonovsky, *Washingtons Secret War against Afghanistan,* New York: International Publishers,.1985, pp. 103-4; KNT, 24 Jan. 1983; CTK, 25 Jan. 1983; *Bakhtar,* 1 May 1985; *Izvestia,* 25 Feb. 1983; Karmal, RA, 8 Dec. 1985.

60. KNT, 7 Dec. 1983; *TASS,* 23 Aug. 1980.

61. B. Dupaigne in *Le Monde,* 19 Aug. 1980.

62. *Bakhtar,* 8 Feb. 1988; Postanovlenie politburo TsK NDPA o rabote kan-dargaskogo provintsialnogo komiteta partii po ukrepleniyu partiinogo edinstva i distsipliny v svete trebovanii XIV plenuma TsK NDPA, 10 oktyabrya 1984 g. in *NDPA (sbornik dokumentov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986, pp. 160; *KNT,* 3 July 1986.

63. *Bakhtar,* 8 Feb - 1988.

M Afghanews, 1 May 1989, p. 1; Lyakhovskii, *Tmgediya i doblcst Afaana,* p 190.

65. A. Olesen, The Saur Revolution and the local response to it in *Forschungcn in unit iifcer Afghanistan,* S.W. Breckle and C.M. Naumann (eds), pp. 141 150.

66. G. Dorronsoro in *Afghanistan Info,* no. 33 (April 1993).

67 J. Anifi (BBC Monitoring), personal communication, 13 Dec. 1993; V. Nosatov, V nachale deviatiletnei voiny, *Literat.urnyi Kirgizistan,* no. 6 (1989), p. 67.

68 G. Dorronsoro in *Afghanistan Info,* no. 31, (March 92) p. 17.

69 *LHumanitc,* 1 March 1985; Karmal at the Plenum, RA, 27 March 1985; Karmal, RA, 26 April 1985; Karmal at 12 th Plenum CC, RA, 5 July 1983.

70 *AIC MB,* no. 102 (Sept. 1989), p. 42; Afghanews, 15 May 1991; M.A. Ikram, Liberation of Eastern Ningrahar, WUFA, Jan - March 1989, pp. 35-6, 38.

71 *The Times,* 23 Jan. 1989; KNT, 29 March 1987; Reuters, April 12, 1989.

72 With regard to Ghazni, see M. Olimov, Iz zapisok perevodchika, Vostok, no. 3, 1991, p. 66; Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* p. 190; *Aktualnyc problmy afganskoi revolyutsii,* p. 580.

73 *The Guardian,* 12 Nov. 1981; Arnold, The ephemeral elite, p. 46; KNT, 5 March 1980; Lyakhovskii, *Tragediya i tioblest Afgana,* p. 188; *Hannoverische Allgemeine zeitung,* 1 July 1983.

74 Ludwig, Einige Probleme, p. 96; B.R. Rubin, *Tlic Fragmentation of Afghanistan,* p. 169.

75 *Ogpniok,* no. 12, 1989; Yu. Gankovskii, Oputiakh prekrasheniya grazhdanskoi voiny v Afganistane, *Vostok i Sovremennost* no. 3 (1993), p. 83; *National Conference of PDPA on National*

Reconciliation (Oct.- 18-20, 1987). Documents, Kabul, Afghanistan Today, 1987, p. 43; Yu. V. Gankovsky, The dynamics of RussianAfghan relations in M. Mesbahi (ed.), *Russia and the Tliird World in the postSoviet era.* University Press of Florida, 1994, p. 360; Gromov, *Ogranichennyi kontingent,* pp. 228-9.

76 Arnold, The ephemeral elite, p. 53-4; S. Harrison and D. Cordovez, *Out of Afghanistan,* Oxford University Press, 1995, pp. 2013; Gromov, *Ogranichennyi kontingent,* pp. 2289.

77 *Afghanistan Report,* 22 Jan. 1986; Kz, 26 April 1986; Bradsher, *Afghanistan* 3rd unpubl. edn., cap. 10 pp. 5, 8; A. Arnold, *Tlie Fateful Pebble,* Presidio, 1993, p. 157; *TASS* 10 Jan. 1986; R. Kaul, *Democratic Afghanistan-Forever,* Pulse Publishers, ND, 1987, p. 87; Ludwig, Einige Probleme, p. 98; Arnold, The ephemeral elite, p. 54.

78 *The Guardian,* 18 March 1986.

۷۹ـ به عنوان مثال مولوی عبدالولی حجت (وزیر شئون اسلامی، ۸۶ـ سپ ۱۹۸۵) به خاطر مناسباتش با «ستم ملی» شهرت پیدا کرده بود.

C. Lobato, Islam in Kabul, *Central Asian Survey,* vol. 4, no. 4 (1985)

و مولوی عنایت الله راشد برعکس به پرچمیها نزدیک بود.

C. Lobato, Kabul 1980 - r986. Un p. 114;

Islam officiel pour legitimer le pouvoir communiste, *Central Asian Survey,* vol. 7, nos. 2-3 (1988), p. 88).

80 O. Roy, The origins of the Afghan Communist Party, *Central Asian Survey,* vol. 7, no. 3 (1988), p. 52; M. Buchhorn, 40 *Tage in Kabul,* Beltz Verlag, 1982, p. 33; R. Anwar, *Tlie Tragedy of Afghanistan,* Verso, 1989, p. 150; *Spetsialnyi Byulleten IV AN SSSR, 6 (1987) p. 207; Aktualnye problemy afganskoi revolyutsii,* Nauka, Moscow, 1984, p. 575.

81 C. Mahbub, Moralische Aspekte in Islam und deren gegenwartige ideologische Bedeutung in den Auffassungen fortschrittlicher Geistlicher der DRA, diss., Humboldt Universitat, Berlin, p. 89; CentlivresDemont, Afghan women in peace, war, and exile, p. 347; *Tlie Guardian,* 18 March 1986; *NotiziedallAfghanistan* (Afghan Embassy, Rome), Aug. 1985; *NT,* Oct. 1986, p. 13; RA,"l3 Dec. 1989; *The Guardian,* 10 Oct. 1988.

82 C. Lobato, Islam in Kabul, p. 113; Mahbub, *ibid.* p. 88.

83 *LHumaniU,* 26 June 1980; Lobato, Islam in Kabul, p. 113; *Bakhtar,* 12 Aug. 1986 and 8 May 1987; M.A. Babakhodzhaev, NDPA-krupneischaya i samaya vliyatelnaya sila afganskogo obschestva in *Respublika Afganistan,* Tashkent, Akademiya Nauk Uzbeskoi SSR, 1990, p. 10; KA, 21 June 1987; *Martyred for the Cause of Truth: Tlie True Moslems Murdered by the Mujahidin,* Kabul Government Press; M. Tavus, Filosofsko-sotsiologicheskii analiz roli religii i religiozniykh

deyatelei Afganistana v realizatsii politiki natsionalnogo primireniya, diss., Moscow, 1991, p. 123; Hungarian TV, 11 Sept. 1986; L. A. Adamec, *A Biographical Dictionary of Afghanistan,* Akademische Druck, Graz, 1987, p. 72.

84 Mahbub, op. *cit., passim; Bakhtar* 19 Sept. 1988; K. Atoev, Religioznaya situatsiya v sovremennom Afghanistane in Voprosy teorii i pratiki, p. 218; *Bakhtar,* 30 June 1988; TASS, 23 July 1988; Soviet TV, 20 Dec 1986; *Iz otcheta p/i-ka Dashlya a propaganditskoi rabotc v pr. Getat (24 febr.ll marta 1988 g.; Anwar, Tlie Tragedy of Afghanistan, p. 150.*

85 APP, 10 July 1980; *Guardian,* 19 Oct. 1988; *Bangkok Post,* 25 March 1984.

86. B.S. Gupta, *Afghanistan: Politics, Economics and Society,* Pinter 1986, pp. 65, 130; L. Nikolaev, *Afghanistan between the Past and the Future,* Progress, 1986, p. 90; Tavus, Filosofsko-sotsiologicheskii analiz roli religii i religiozniykh deyatelei Afganistana v realizatsii politiki natsionalnogo primireniya, p. 123; Gankovskii, Polosa pushtunskikh piemen Afganistana, p. 115, no. 14.

۸۷ـ به نظر می رسد وی یکی از افراد مترقی بود دستکم یکی از فرزندانش عضو سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان (س.د.ج.ا) بود. (تلویزیون شوروی ۲۰ دسامبر ۱۹۸۶).

88 NT, 44 (1986); C. Karp, Afghanistan: eight years of Soviet occupation, *Department of State Bullettin,* March 1988, p. 18; *Der Spiegel,* 20 (1988); Lobato, Kabul 1980-1986, A. Arnold, Afghanistan in *Yearbook on World Communist Affairs, 1989, p. 461; Ttie Guardian,* 18 March 1986; Chantal Lobato, *Defis Afghans,* no. 10 Nov. 1986; *KNT,* 10 Aug. 1985; K. Atoev, Religioznaya situatsiya v sovremennom Afghanistane in *Voprosy teorii i pratiki,* pp. 218-19; Gankovskii, O putiakh prekrashenyia grazhdanskoi voiny v Afganistane, p. 83; *Voennopoliticheskaya obstanovka v provintsii Kunar po sostoyanie na 1 May a 1985; TASS,* 6 Feb. 1987.

89 *La Nouvel Observatcur,* 23 Feb. 1989; *Guardian,* 18 March 1986.

90 Nikolayev, *Afghanistan between the Present and the Future,* p. 89; R. Trask, *Grasping the Nettle of Peace,* Morning Star, 1987, pp. 1415; *Kz,* 18 June 1988.

91. Olshanskii D.V., Afganistan. Sudba naroda, sudba obshchestva, *Sotsiologickeskie isskdovaniya,* no. 5 (1988), p. 113.

پی‌نوشت‌های بخش دوم

1 z. Gol, Revolyutsionnaya Armiya v natsionalno-demokraticheskoi revolyutsii (naprimere Afganistana), diss., Moscow 1988, p. 123; Gankovskii, Vooruzhennye sily respubliki Afganistan, p.

4; S. Krivov, Vooruzhennye sily v politicheskoi zhizni Afganistana, *Spetsialnyi Byulleten IV AN SSSR,* no. 2 (1990), p. 184; Lyakhovskii and V. zabrodin, Tainy afganskoi voiny, *Armiya,* 9 (1992). pp. 645; A. Lyakhovskii, Tragediya i doblest Afgana, p. 180; *Aktualnye problcmy afganskoi revolyutsii,* Moscow, Nauka, 1984, p. 425.

2 L.V. Shebarshin, *Ruka Moskvy,* Tsentr100, 1992, p. 192; V.A. Merimskii, Voina v Afganistane: zapisld uchastika, *Novaya i Noveyashaya Istoriya,* no. 3 (1995), p. 96; N.I. Marchuk, *Neob"yavlennaya voina v Afganistane,* Luch, 1993, pp. 845; E. OBallance, *Wars in Afghanistan,* Brasseys, 1993, p. 144; D. Isby, *War in a Distant Country,* Anns and Armour Press, 1989, p. 53.

3 Lyakhovskii, *Tragcdiya i doblest Afyana,* p. 180; J. M. Strmecki, Power Assessment: Measuring Soviet Power in Afghanistan, diss., Georgetown University, 1994, p. 331.

4 L. Lifschultz, Afghanistan: a voice from Moscow, *Monthly Review,* Sept. 1987, interview with N. Simoniya, p. 13.

5 V.A. Merimskii, Voina po zakamu, *Voennoistorichcskii zhumalno.* 11 (1993), p. 36; V.A. Merimskii, Voina v Afganistane: zapiski uchastika, *Novaya i Noveyashaya Istoriya* no. 3 (1995), p. 95.

6 A. Lyakhovskii, Na afganskoi vizhzhennoi zemle, *Kotnmunist Voomziiennikh Sil,* 19, 1990, pp. 77-8; Col. Ivanov, interviewed in SR, 20 Dec. 1989; Meeting of Armed Forces Party Activists Chaired by Karmal, KA, 16 Aug. 1981; Gromov, *Ogranidiennyi kontingcnt,* p. 241.

7 *Aktualnye problemy afganskoi revolyutsii,* Moscow, Nauka, 1984, p. 436; General T.N. TepGrigorians, quoted in Harrison and Cordovez, *Out of Afghanistan,* p. 60; V. Nosatov, V nachale deviatiletnei voiny, *Literatumyi Kirgizistan,* no. 6, 1989, p. 76; Voina est voina, i russkikh mnogo, *Posev,* no. 3 (1983), p. 16; J. Fullerton, *Tlie Soviet Occupation of Afghanistan,* PEER, 1983, p. 93; K. Ege, Confidence in Kabul: A political solution for Afghanistan, unpubl. typescript, n.d. (1983); B. Gromov, *op. tit.,* p. 137.

8 OBallance, *Wars in Afghanistan,* p. 125; A.H. Cordesman and A.R. Wagner, *The Lessons of Modem Wars,* vol. Ill, Westview Press, 1990, p. 14.

9 Kak prinimalos reshenie, *Vomno-istoricheskii zhurnal,* no. 7 (1991), p. 43; General T.N. Tep-Grigorians, quoted in Harrison and Cordovez, *Out of Afghanistan,* p. 60; Kz, 14 Aug. 1988; E.G. Nikitenko and N.I.Pikov, Razvechannii mif. O nepobedimosti plemeni Dzhadran, *Voenno-istorichi'skii zhurnal,* no. 2 (19 ?5), p. 73.

10 A. Lyakhovskii, Na afganskoi vizhzhennoi zemle, *Kommunist Vooruzhennikh Sil,* 20, 1990, p. 54; Ege, Confidence in Kabul, p. 2; V.A. Merimskii, Voina v Afganistane: zapiski uchastika, p. Ill; *KNT,* 22 Dec. 1985; Lyakhovskii, *Tragcdiya i doblest Afgana,* p. 301.

11. Cordesman, *The Lessons,* p. 65; Rubin, *The Fragmentation of Afghanistan,* p. 155.

12 Lyakhovskii, Na afganskoi vizhzhennoi zemle, p. 54; Merimskii, Voina po zakamu, p. Ill; V. Malinkovich, *Afganistan v ogne,* Suchasnist, 1985, p. 94.

13 KNT, 22 Dec. 1985; *Le Monde,* 28 Dec. 1984; *Afghanistan Info,* Jan-Feb. 1984, p. 13; J.B. Amstutz, *Afghanistan: the First Five Years of Soviet Occupation,* National Defense University 1986, p. 291.

14 A. Prokhanov, Afghanistan, *International Affairs,* Aug. 1988, p. 20.

15. Tchikichev A.V., *Spetnaz en Ajghanistan,* CEREDAF, 1994, p. 13; Lyakhovskii, *Tragediya i doblest AJgana,* p. 191; Kak prinimalos reshenie, *Voctmoistoricheskii zhurnal,* no. 7 (1991), p. 46.

16 *Journal de Geneve,* 10 Nov. 1987; *Guardian,* 8 Feb. 1980; *IHT,* 8 Feb. 1980; *Baltimore Sun,* Jan. 1986; *Guardian,* 18 March 1986; *LMD,* June 1988.

17 Newman J., The future of Northern Afghanistan, *Asian Survey,* July 1988; *Nouvclles dAfghanistan,* June 1985, pp. 9-10; G. Chaliand in *Washington Quarterly,* winter 1982; Gai and Snegirev, *Vtorzhenie,* p. 204;.*Tages-Anzeiger* 11 Sept. 1981; Mo and Pellizari, *Kabul,* p. 193; *LHumanite,* 1 March 1982; N.S. Leonov, *Likhoktc,* Mezhdunarodnye Otnosheniya, 1994, p. 272.

18 Newman, op. at., p. 736; *Strategic Survey 1985/ 6,* IISS, London, p. 137; J. Steele, Moscows Kabul campaign, *Merip Reports,* July-Aug. 1986, p. 6; Bonner, op. tit. p. 153; *Baltimore Sun,* Jan. 1986; *South,* Feb. 1989, p. 14.

19 Dorronsoro and Lobato, Afghanistan un an apres le retrait sovietique, *Est et Ouest, m.* 1990; AFP, 22 Nov. 1989; M. Urban, *War in Afghanistan,* Macmillan, 1990, p. 196.

20 M. Urban, ibid., p. 204; *Ogoniok,* no. 12, 1989; *AIC MB* 97, April 1989, p. 17; Postanovlenie sekretariata TsK NDPA o rabote geratskogo provintsialnogo komiteta partii po vypolnenyu reshenii XII plenums TsK NDPA, 10 marta 1984 g. in *NDPA (sbornik dokumentov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986, p. 157; Kasperavichius, *Nachal'niku politotdela-zamestitelyu glavnogo voennogo sovetnika v DRA po politicheskoi chasti, GeneralLeitenantu Aunapu E.M.,* Oct. 1986.

21 A. Bonner, *Among the Afghans,* Duke University Press, Durham, NC, 1987, p. 317; *KNT,* 21 Oct. 1987.

22 Merimskii, Voina po zakamu, p. 36; Ludwig, Einige Probleme, p. 98;. M. Hassan Kakar, *Afghanistan: the Soviet Invasion and the Afghan Response,* University of California Press," 1995, p. 193; Cordesman, *Lessons,* p. 39; Mark Urban, telephone interview, London, 19 May 1995; Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* p. 337; A. Davis, *Janes Intelligence Review,* 1 March 1993; Najibullah, *Bakhtar,* 22 Sept. 1989.

23 D. lsby, *War in a Distant Country,* Arms and Armour Press, 1989, p. 89.

24 Ludwig, Einige Problems, p. 98; Kaimal, XIV plenum CC, RA, 21 Sept. 1984; B. *Karma?; Speech at the 13 th Plenum of the PDPA, CC March.* 1984, pp. 28, 29.

25 Karmal, 12 Jan. 1984, RA, 11 Feb. 1984; Postanovlenie sekretariata TsK NDPA o rabote geratskogo provintsialnogo komiteta partii po vypolnenyu reshenii XII plenuma TsK NDPA, 10 marta 1984 g. in *NDPA (sbornik dokummtov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986, p 159; *Speech of B. Karmal,* 1365, p. 14; *Babrak Karmals Tfieses, Declaration of DRA RC,* Kabul, Nov. 1985, p. .20.

26 Najibullah,- RA, 21 July 1986; M. Urban, *War in Afghanistan,* p. 188; Kz, 27 Nov. 1988; Najibullah, Second Nationwide PDPA Conference, RA, 18 Oct. 1987.

27 Gen. Nabi Azimi, Defence Ministers First Deputy, Hungarian TV, Sept. 1986; Karmals speech to KhAD personnel meeting, *RA,* 23 May 1982; O. V. Starodubova, Moralno-politicheskii potentsial vooruzhennikh sil Afganistana", diss., Tashkent, 1991, p. 86; Isby, *War in a Distant Country,* p. 88; Cordesman, Lessons, p. 60; M. Urban, *War in Afghanistan,* p. 183.

28 A. Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* p. 337; D. Isby, *War in a Distant Country,* p. 84; M.A. Gareev, *Moya poslednyaya vaina,* Moscow, Nisan, 1996, pp. 258, 102.

29 M.A. Gareev, *Moya poslednyaya vaina,* pp. 214, 202, 284; KP, 29 June 1991.

30 Lyakhovskii, Na afganskoi vizhzhennoi zemle, p. 54; Halliday, Report on a visit to Afghanistan 2027.10.1980, p. 7; A. Qader quoted in Merimskii, Voina v Afganistane: zapiski uchastika, p. 111; *Aktualnyc problemy afganskoi revolyutsii,* p. 434; Yu. Gankovskii, Vooruzhennye sily respubliki Afganistan.

31 *Aktualnycproblemy afaanskai revolyutsii,* p. 427, 440, 435; Lyakhovskii, *Tmgediya i dohlest Afgana,* p. 265; AFP, 10 July, 1991.

32 L.V. Shebarshin, *Ruka Moskvy,* p. 184; *Aktualnyeproblemy afganskoi revolyutsii,* p. 442; I.E. Katkov, Tsentralnaya vlast Afganistana i pushtunskie plemena", diss., Moscow, IV AN SSSR, 1987, pp. 1634.

33 V. Plastun, Gorkii urok, *Aziya i Afrika Segodnia,* part II, 2/93, p. 26.

34 M.A. Gareev, *Moya poslednyaya voina,* Moscow, Nisan, 1996, pp. 109-10.

35 Starodubova, *Moral'nopolitidicskii,* p. 97; V. Korgun, Natsionalnoe primirenie i vnutripoliticheskaya situatsiya v 1988 g., *Spetsialnyi Byulktm AN SSSR-IV,* no. 2, (1990), p. 60.

36 M. Olimov, Iz zapisok perevodchika, *Vostok,* no. 3 (1991), p. 60.

37 *Otchct o komandirovke v pr. Bagiilan, 1518 dekabrya 1987 g.;* V.N. Plastun, "Voennopoliticheskaya obstanovka v DRA i polozhenie v NDPA, 23 July 1986, unpubl., p. 3; A.A. Kotenev, Natsionalnoetnicheskii faktor v vooruzhennoi borbe s kontrrevolyutsei v DRA, diss., 1983, IV AN SSSR, p. 154.

38 *Izvcstia,* 1 Aug. 1989.

39 Starodubova, *MordpolMieskii potential,* p. 57; Ludwig, Einige Probleme p. 107.

40 Shebarshin, *Ruka Moskvy,* p. 204; Gareev, *Moyfl poslednyaya voina,* p. 198.

41 Lyakhovskii and V.M. zabrodin, *Tainy qfganskoi voiny,* p. 120, 188; Gareev, *Moya poslednyaya voina,* pp. 196, 197.

42 OBallance, *Wars in Afghanistan,* pp. 1067.

43 Ludwig, Einige Probleme, p. 74; S. Krivov, *op. at., Spetsialnyi Byulleten IV AN SSSR,* no. 2 (1990), p. 1878.

44 M. Urban, *War in Afghanistan,* p. 106; Brig-Gen. Sadeqi Interviewed by Kz, 25 Dec. 1984; *National Conference of PDPA on National Reconciliation (Oct. 18-20, 1987). Documents,* Kabul: Afghanistan Today, 1987, p. 34.

45 *Afglian Realities,* no. 31 (16 April 1985), p. 2; Postanovlenie sekretariata TsK NDPA o rabote geratskogo provintsialnogo komiteta partii po vypolnenyu reshenii XII plenuma TsK NDPA, 10 marta 1984 g. *in NDPA (sbornik dokuimntov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986, pp. 155-6; Postanovlenie politburo TsK NDPA o deyatelnosti TsK DOMA po dalneishemu uluchsheniyu organizatsionnoi, politicheskoi i vostitatelnoi raboty sredi molodezhi vsvete reshenii..., 17 noyabrya 1984 g. in *NDPA (sbornik dokumentov), op, cit.,* p. 316; *Otclict o komandirovke v pr. Baghlan, 1518 dckabrya 1987 g.*

46 T. Gaidar, *Pod afaanskim nebom,* Sovetskaya Rossiya, 1981, p. 52; Ludwig, Einige Probleme, p. 108; *\\A,* 24 Sept. 1987.

47 Starodubova, *Moralnopoliticheskii potcntsial,* p. 157; *Otclwt o komandirovke v pr. Bagklan, 1518 dckabrya 1987 g.;* Hakim, *Nedostatki (ncgativnyc yavkniya) v rabote voennopoliticheskogo ucliilisha", 10.10.87 /$*

48 *Aktualnyc probkmy ajgaiiskoi revolyutsii,* pp. 430, 433, 436, 437; Gankovskii,.Vooruzhennye sily respubliki Afganistan", p. 13; OBallance, *Wars in Afghanistan,* p. 127; *NYT,* 24 Dec. 1981.

49 S.A. Keshtmand, RA, 26 June 1983.

50 *Aktualnyc problcmy afganskoi revolyutsii,* p. 431; Eliza Van Hollen, 'afhanestan. Two years of soviet occupaation', *Departmen of state Bulletin,* vol. 82, no. 2060, p. 22; N.S. Leonov, *Ukholete,* Mezhdunarodnye Otnosheniya, 1994, pp. 270-1; J. M. Strmecki, Power Assessment: Measuring Soviet Power in Afghanistan, diss., Georgetown University, 1994, p. 330; Afghanistan. Two years of Soviet occupation, Department of State Bulletin, Rubin, *The Fragmentation of Afghanistan,* p. 132; Gareev, *Moyaposlednyayavoina,* p. 206. I.D. cards were introduced only in some rural areas.

51 J. M. Strmecki, Power Assessment, p. 305; Merimskii, Voina v Afganistane: zapiski

uchastika, p. 112.

52 Karmal, RA, 4 Dec. 1980; Rubin, *The fragmentation of Afghanistan,* p. 156; RA, 19 May 1987, text of broadcast made by Mohammad Rafi, member of the Politburo of the PDPA Central Committee and DRA Minister of Defence; A. Lyakhovskii, Na afganskoi vizhzhennoi zemle', *Kommunist Vooruzhennikh Sil,* 21, 1990, p. 62.

53 D. Karmals Speech at the 13th Plenum of the PDPA, CC March 1984, pp. 17-18; zapis besedy zamestitelya zaveduyushego Mezhdunarodnym otdelom TsK KPSS t. Ulyanovskogo R.A. s chlenom Politbyuro TsK NDPA, zamestitelem Predsedatelya Soveta Ministrov DRA t. M. Ran, Kabul, 18 Oct. 1984, unpubl. document, p. 4; Ludwig, Einige Probleme, p. 108; Karmal, XV plenum, RA, 27 March 1985; Speech of 13. Karmal, 1365, p. 14.

54 Rubin, *The Fragmentation of Afghanistan,* pp. 132, 1567; Najibullah, RA, 7 Oct. 1986; Lyakhovskii, *Tragediyai dobkst Afgana,* p. 429; AFP, 21 Feb. 1989; Krivov, Vooruzhennye sily v politicheskoi zhizni Afganistana, p. 184.

55 Najibullah, RA, 14 June 1987, CC Plenum.

56 Starodubova, pp. 578; Gareev, *Moya poslednyaya voina,* p. 203.

57 *J. B. Amstutz,* Afghanistan: the First Five Years of Soviet Occupation, *National Defense University,* 1986, p. 183.

58 *Gankovskii, Vooruzhennye sily respubliki Afganistan, Merimskii, Voina po zakamu, p.* 36; T. Gaidar, Pod afganskim nebom, *Sovetskaya Rossiya, 1981, p. 37.*

59. Svedeniya o sostave Yader dlya formirovaniya i ukrepleniya vlasti v zone Severe Vostok po sostoyanyu na..... 1980 goda.

60 *Voenno-politicheskaya obstanovka v pr. Gilmend (Uezdy Kadzhani, Sangin i Musa Kala) na konets febralya 1988 g.;* V. Nosatov, Afganskii dnevnik, *Prostor,* no. 4 (1989), p. 127; M. Hassan Kakar, *Afghanistan: Tlie Soviet Invasion and the Afghan Response,* University of California Press 1995, p. 178.

61 *Aktualnye problemy ajganskoi revolyutsii,* pp. 402, 437; Gankovskii, Vooruzhennye sily respubliki Afganistan, p. 14; O. Karpenko, Iz afganskogo dnevnika, *zvezda Vostoka,* 12/ 1987, p. 185.

62 Karmals Speech to Sarandoy Party Activists Meeting, RA, 20 Oct. 1982; KP, 2 July 1988; Yu. Gankovskii, Vooruzhennye sily respubliki Afganistan, p. 14; Karmal, RA, 20 Dec. 1985; Kz, 16 Aug. 1988.

63 *Aktualnye problemy afganskoi revolyutsii,* p. 401; Gankovskii, Vooruzhennye sily respubliki Afganistan, p. 14.

64 Karmal, RA, 24 Nov. 1984; Najibullah, RA, 1 Oct. 1986.

65 *Svedeniya o sostavc Yader dlya formirovaniya i ukrepleniya vlasti v zone Severo-Vostok po sostoyanyu na.....1980 goda;* J. M. Strmecki, Power Assessment, p. 294; Kriyov, *op. at., Spetsial'nyi* Byu/ fefcn' *IV AN SSSR* no. 2, 1990, p. 183; *Afghanistan 1989-1995,* Beiheft *zur Allgemeincn Schweizerischen Militarzeitschrift,* 5/1996, p. 9.

66 Leonov, *Likholete,* p. 270; Strmecki, Power Assessment, pp. 2978, 323; J. Fullerton, *Tlie Soviet Occupation of Afghanistan,* Hong Kong, 1983, p. 125.

67 Rubin, *77 ie Fragmentation of Afghanistan,* p.wz37.

68 *Informatsionnyi byulkten po materialam XX plcnuma TsK NDPA,* Kabul, 1986, p. 1; F. Halliday, *Political change and regime survival in Afghanistan,* 1978-1992, ESRC End of Award Report, 1995, p. 11.

69 Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* p. 189; Ludwig, Einige Probleme, p. 120, n. 1.

70 Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* pp. 2889, 237; A.V. Tchikichev, *Spetnaz en Afghanistan,* CEREDAF 1994, p. 29.

71. Gromov, *Ogranichennyi kontingent,* pp. 199, 219; Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* p. 239; Tchikichev, *Spetnaz en Afghanistan,* p. 17; Ludwig, Einige Probleme, p. 112.

72 Ludwig, Einige Probleme, p. 104; Strmecki, *Power-Assessment,* p. 457; Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* pp. 288-9.

73 Najibullah, RA, 10 July 1986; Lyakhovskii, *Tragcdiya i doblest Afgana,* Lyakhovskii and zabrodin, *Tainy afganskoi voiny,* p. TOO

74 Kz, 14 Aug. 1988; Gromov, *Ogranichennyi kontingent,* p. 323; Kz, 11 March 1988; Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* pp. 341, 3556.

75 Lyakhovskii, Na afganskoi vizhzhennoi zemle, p. 58; Gareev, *Moyaposlednyaya voina,* p. 184.

76. Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* p. 561.

77 Lyakhovskii, Na afganskoi vizhzhennoi zemle, p. 59; Gareev, *Moyaposlednyaya voina,* pp. 200, 103.

78 Lyakhovskii, *Tragediya i dobkst Afgana,* pp. 3745; Lyakhovskii, Na afganskoi vizhzhennoi zemle, p. 64; RA, 1 Sept. 1988; J. Hill, Afghanistan in 1988 : year of the Mujahidin, *Armed Forces Journal International,* March 1989.

79 .Gareev, *Moya poslednyaya voina,* p. 209; TsK KPSS, O rabochem vizite Ministra oborony SSSR v Respubliku Afganistan, in *Sowjetisdie Geheimdokumente,* pp. 506, 508; TsK KPSS, O meropriyatiyakh v svyazi s predstoyashim vyvodom sovetskikh voisX iz Afganistana, 23 Jan. 1989,

in *ibid.,* pp. 466, 468, 470, 472, 474, 476; A. Borovik, *Echshe raz pro voinu,* Mezhdunarodnye Otnosheniya, 1990, p. 222.

80 Najibullah, RA, 20-21 July 1989 and RA, 15 April 1989; J. Fullerton, The Soviet Occupation of Afghanistan, *Far Eastern Economic Review,* 1983, p. 53.

81 *Defense and Foreign Affairs Strategic Policy,* June 1992; Lt.Gen. Mohammad Afzal LuSin, Commander of the Guard, interviewed in Kz, 4 Aug. 1988; AP, Feb. 3, 1989; *Bakhtar,* 9 Jan. 1989; Rubin, *The Fragmentation of Afghanistan,* p. 157.

82. Gareev, *Moya poslednyaya voina,* pp. 308, 200; Lyakhovskii, *Tragediya i doblest. afgana,* p. 340.

83. V. Nosatov, V nachale deviatiletnei voiny', *Literaturnyi Kirgizistan,* no. 6 (1989), p. 66; Gareev, *Moya poslednyaya voina,*p. 207; RA, 19 May 1987; Arnold, *The Fateful Pebble,* Presidio, 1992, p. 128; RA, 19 May 1987; Najibullah, RA, 28 June 1987; Amstutz, *Afghanistan: the First Five Years of Soviet Occupation,* p. 187.

84 *AF,* vol. 16, no. 3, (1988) p. 35; Gareev, *Moya poskdnyaya voina,* p. 198; *AFP,* 4 Oct. 1990; Lyakhovskii, *Tragediya i dobkst Afyana,* pp. 401, 403.

85. Merimskii, Voina v Afganistane: zapiski uchastika, p. 79; Gareev, *Moya poskdnyaya voina,* pp. 201, 208; *Iz besed ruzh. sostava RA s Shevarnadze. VPO v RA avgust 1988 g.*

86 *Guardian,* 27 Feb. 1989.

87 N.I Marchuk, *Neob"yavlennaya voina v Afganistane,* p. 121; Lyakhovskii, *Tragediya i dobkst Afgana,* p. 249.

88 Gareev, *Moya poskdnyaya voina,* p. 103.

89 *Ibid.,* p. 25; Mohammed Januf, personal communication, London, 23 Feb. 1995.

90 Lyakhovskii, *Tragediya i doblcst Afgana,* p. 554; Gankovskii, Vooruzhennye sily respubliki Afganistan, p. 14; Lyakhovskii and zabrodin, *Tainy afganskoi voiny,* p. 189; KP, 29 June 1991; *Iz bcsed mzli. sostava RA s Shevarnadze. VPO v RA.avgust 1988 g.*

91 Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* p. 476; Gankovskii, Vooruzhennye sily respubliki Afganistan, Gai and Snegirev, *Vtorzhenie,* p. 148; Gareev, *Moya poslednyaya voina,* p. 258; KP, 29 June 1991.

92 *Aktualnye problemy afganskoi revolyutsii,* p. 436; Lyakhovskii, *Tragediya i doblcst Afgana,* p. 480.

93 Gareev, *Moya poslednyaya voina,* pp. 203, 202; Najibullah, PDPA CC plenum, RA, 23 Oct. 1988.

94 Merimskii, Voina v Afganistane: zapiski uchastika, p. 112; Yu. Gankovskii, Vooruzhennye

sily respubliki Afganistan; RA, 19 May 1987; *Iz bused ruzh. sostava RA s Shevamadze. VPO v RA avgust 1988 g,;* Gareev, *Moya poslednyaya voina,* p. 204.

95 Karnials Speech to Top Armed Forces Administration Board, RA, 21 Aug. 1982; KP, 29 June 1991; Starodubova, *Moralno-politidicskii potential,* p. 61.

96 A. Vassiliev, *Russian Policy in the Middle East: from Messianism to Pragmatism,* Ithaca Press, 1993, p. 281; Gareev, *Moya poslednyaya voina,* p. 310; TsK KPSS, Po voprosu rassmotreniya prosb Presidenta Respubliki Afganistan, 5 Oct. 1989, in *Soivjetische Geheimdokumente,* p. 716.

97 Gareev, *May a poslednyaya voina,* p. 211; *Iz besed ruzli, sostava RA s Shevarnadze. VPO v RA avgust 1988 g.*

98. Gareev, *Moya poslednyaya voina,* p. 200; Lyakhovskii and zabrodin, *Tainy afaanskoi voiny,* p. 187; *Iz besed ruzh. sostava RA s Shevarnadze. VPO v RA avgust 1988 g.;* Soviet expert interviewed *in Janes Defence. Weekly,* 23 April 1988; Rubin, *Tlie Fragmentation of Afghanistan,* p. 155; Ambassador Egorychev interviewed in Vassiliev, *Russian policy in the Middle East,* p. 281.

99 P. Schweizer, *Victory. The Reagan Administrations Secret Strategy that Hastened the Collapse of the Soviet Union,* Atlantic Monthly Press, 1995, p. 251; Strmecki, Power Assessment, p. 457; Gareev, *Moya poskdnyaya voina,* pp. 184, 209; P. Franceschi, *Guerre en Afghanistan,* Paris, La Table Ronde, 1984, p. 156.

100 A. Olinik, zarnitsy nad gindukushem', *Kommtmist Vooruzhennykh sil,* no. 8, 1988, p.. 77; Gareev, *Moya poslednyaya voina,* pp. 185-6; V.G. Safronov, Kak eto bylo, *Voenno-istoricheskii zhurnal* no. 5 (1990), p. 69.

101 *Aktualnyc problemy afganskoi revolyutsii,* p. 429; Gareev, *Moya poskdnyaya voina,* p. 98; Lyakhovskij, Na afganskoi vizhzhennoi zemle, p. 58; Gromov, *Ogranichennyi kontingent,* p. 297; Reuters, 20 Jan. 1986.

102 A. Giustozi, La resistenza afghana: rivolta tradizionalista e movimenti politici moderni, *Rivista di Storia Contemporanea,* no. 1 (1991), pp. 110-11.

103 Leonov, *Likhokte,* p. 265; K. Matinuddin, *Poiver Struggle in the Hindu Kush,* Lahore, Wajidalis, p. 169.

104 Jans Defence Weekly *April* 23, 1988; Otchet o komandimvke v pr. Baghlan, 1518 dekabrya 1987 g.

105 Aktualnyeproblemyafganskoi revolyutsii, p. 434; *Starodubova,* Moralnopolitiches kii potential, p. 104.

106 V.G. Safronov, Kak eto bylo, *Vocnno-istorichcskii zhumnl,* no. 5 (1990), p. 69;

Lite.raturnaya Rossiya, 21 July 1995; V. Nosatov, V nachale deviatiletnei voiny, *Literaturnyi Kirgizistan,* no. 6 (1989), p. 75; Lyakhovskii, *Trayediya i doblest Afgana,* pp. 566, 562; Starodubova, *Moral'tio-politichcskiipoU-ntsial,* p. 105.

پی‌نوشت‌های بخش سوم

1 Rubin, *Tlu Fragmentation of Afghanistan,* p. 135.

2 Abdul Samad Qaumi, Directorgeneral of DRA Department of Local Organs of State Administration, RA, 12 March 1983; General Varennikov, interviewed in Ogoniok, no. 12 (1989).

3 *Bakhtar,* 4 Dec. 1986; *Neues Deutschland,* 11 Aug. 1983; Karmal, XV plenum, 27 March 1985; D.V. Qlshanskii, *Natsionalnoe primerenie,* ION pri TsK Moscow, 1988, pp. 66, 68.

4 *Est ct Quest,* Nov. 1985, pp. 15, 16; Yu. Gankovsky, Afghanistan: from intervention to national reconciliation, *Iranian Journal of International Affairs,* vol. IV, no. 1 (1992), p. 134.

5 A. Heinamaa, Maija Leppanen, Y. Yurchenko, *Ttie Soldiers Story,* University of California Press, 1994, pp. 11317.

6 Tchikichev, *Spetnaz en Afghanistan,* p. 63; Gromov, *O^ranichennyi kontinoent,* PP. 1424.

7 Gromov, *Ogranidiennyi kontingent,* p. 1424.

8 Ibid., pp. 2646; *Tages Anzeiger Magazin,* 17 July 1982.

9 M. Pohly, *Krieg und Widerstand in Afghanistan,* Das Arabische Buch, 1992, p. 365; *AICMB,* Oct. 1989, p. 19; N. Danziger, *Danziger's Adventures,* HarperCollins, 1992, p. 20810.

10 Pohly, *Krieg,* p. 382; Urban, *War in Afghanistan,* p. 240.

11 *Afghanistan Info,* Jan-Feb. 1984, p. 13; AIC MB Oct. 1989, p. 10, and Sept. 1984.

12 Pohly, *Krieg,* pp. 381, 382, 425; V. Spolnikov, *Afganistan: islamskaya oppositsiya,* Moscow: Nauka, 1990, p. 78; OBallance, *Wars in Afghanistan,* pp. 126, 132; Lc *Monde,* 28 Dec. 1984; *Journal de Ceneve,* 10 Nov. 1987; *L'Uniti,* 5 Feb. 1989; Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* p. 404; Steven R. Galster and Jochen Hippler, Report from Afghanistan, *Middle East Report,* May-June 1989, p. 39; R. Schultheis, *Night Letters: Inside Wartime Afghanistan,* Orion Books, New York, 1992, pp. 97-8.

13 O. Roy in *le Monde* in 17 Nov. 1983; G. Dorronsoro and C. Lobato, The militia in Afghanistan, *Central Asian Survey,* no. 4 (1989), p. 101; *Est et Quest Nov.* 1985, pp. 15, 16; V. Nosatov, Afganskii Dnevnik, *Prostor,* 11 (1989), p. 121; O. Roy, La politique de pacification sur le terrain in A. Brigot, o, Ray, *Laguerre d'Afghanistan,* La Documentation Francaise, 1985, p. 66; Strmecki, Power Assessment, p. 322-3; Amstutz, *Afghanistan: The First Five Years of Soviet*

Occupation, p. 292; *L'Humanite,* 24 May 1988.

14 I.E. Katkov, Tsentralnaya vlast Afganistana i pushtunskie plemena, diss., Moscow, IV AN SSSR, 1987, p. 182; H. Taniwal and A.Y. Nuristani, Pashtun tribes and the Afghan Resistance, *WUFA,* vol. 1, no. 1, (1985) p. 48; Selig S. Harrison, A breakthrough in Afghanistan?, *Foreign Policy,* no. 51 (1983), p. 12.

15 Rubin, *Tlic Fragmentation of Afghanistan,* pp. 145, 173; Sekretnye dokumkenty iz osobykh papok, *Voprosy Istorii,* no. 3 (1993), p. 25; Danziger, *Danzigers Adventures,* p. 197; Chicago Tribune, 22 Feb. 1990; Katkov, *Tsentralnaya vlast,* p. 176; OBallance, *Wars in Afghanistan,* p. 130; Strmecki, Power Assessment, p. 374; Reuters, Sept. 18, 1986; Najibullah, CC Plenum on 10 June, RA, 14 June 1987; Fullerton, *77 ie Soviet Occupation of Afghanistan,* p. 171.

16 NT, 52 (1986), M. Hassan Kakar, *Afghanistan: the Soviet Invasion and the Afghan Response,* p. 127; *Aktualnye problcmy afgariskoi revolyutsii,* pp. 5656; B. Male, *Revolutionary Afghanistan,* Groom Helm 1982, p. 196.

17 A. Rasul Amin, Stealthy sovietisation of Afghanistan, *Central Asian Survey,* vl. 3, no. 1, 1984, p. 59; *Aktualnycproblemy ajganskoi revolyutsii,* p. 569; Karmal, HA 20 Dec. 1985; Karmal, XV plenum, RA, 27 March 1985.

18 *Asiaweek,* 29 June 1986, p. 37; Observer News Service, 31 Dec. 1980; T. Gaidar, *Pod afganskim nebom,* Sovetskaya Rossiya, 1981, p. 61; Hyman, *Afghanistan under Soviet domination,* Macmillan, 1984, p. 191; Hassan Kakar, *Afghanistan: the Soviet invasion,* p. 193; *Aktualnyeproblemy afganskoi revolyutsii,* pp. 567, 570, 571, 572; Leonov, Likholete, pp. 270-1.

19 K. Ege, *Confidence in Kabul. A political solution for Afghanistan,* unpubli. ins., n.d. (1983), p. 3; *Tages-Anzeiger,* 28 Dec. 1981; *Aktual'nye probkmy afganskoi revolyutsii,* p. 572..

20 Yu. Gankovskii, Polosa pushtunskikh piemen Afganistana, *Spetsialnyi Byullcten AN SSSR IV* no. 6 (1987), pp. 110, 115 n. 14; Leonov, *Likholete,* pp. 270-1; A. J. Khalil, My impressions of Afghanistans visit, *Central Asia,* no. 13 (1983), pp. 193-4.

21 RA, 22 Nov. 1986; Mahbub, Moralische Aspekte im Islam, p. 48; Katkov, *Tsentml'naya vlast',* p. 175; S. Bazgar, *Afghanistan. La resistance au coeur,* Paris: Denoel, 1987, annex 3, p. 191.

22 G. Pedersen, Is there a future for the nomads of Afghanistan?, *WUFA,* vol. 3, no. 4 (1988), p. 77.

23 Karmal, 15 th plenum PDPACC, RA, 27 March 1985.

24 *LHumanite,* 3 July 1980, 3 Jan. 1981; Karmal, XV CC Plenum, RA, 27 March 1985.

25 *PAP,* 28 Jan. 1981; *Neues DeutsMand,* 17 April 1981; Karmal, XV plenum CC-PDPA, RA, 27 March 1985; Yu. Gankovskii, O putiakh prekrasheniya grazhdanskoi voiny v Afganistane,

Vostok i Sovremennost' no. 3 (1993) p. 84; Karmal at the XV plenum PDPACC, quoted in Ludwig, Einige Probleme, P. 112; RA, 30 March 1986, 22 Nov. 1986; Hassan Kakar, *Afghanistan: the Soviet invasion,* p. 176; *Aktualnyc. problcmy afganskoi revolyutsii,* pp. 5689, 572; Karmal, RA, 20 Dec. 1985.

26 KNT, 12 Feb. 1984; Draft of the law on the Local organs of state power and administration, *Bakhtar,* 30 Sept. 1981; A. Rasul Amin; local organs of KNT, 3 and 4 Oct. 1981; Soviet pattern in Afghanistan, *WUFA,* vol. 1, no. 4 (1986), pp. 612; *L'Unita,* 4 Jan. 1984; DRA Revolutionary Council Statement on Sowr Revolution, RA, 13 Nov. 1985; *Bakhtar,* 22 Feb. 1984; *Aktualnye problemy afganskoi rcvolyutsii,* p. 571.

27 Karmal, RA, 15 March 1983; M. Baryalay, National Traditions serve the revolution, *WMR,* 4 (1986) p. 90; B. Kh. Umarov, Stanovlenie i tendentsii razvitiya politiki natsionalnogo primireniya v Afganistane, Tashkent, diss., 1990, Pp. 50-1; A. Sadat, *Afghanistan: Land of Jirgahs,* Kabul, 1986, p. 26.

"

28 Ludwig, Einige Probleme, p. 103; M. Baryalay, National Traditions serve the revolution, *WMR,* 4 (1986), p. 92.

29 Karmal, XV plenum CC, RA, 27 March 1985; Karmal, RA, 8 July 1986; Najibullah, 20 th plenum, RA, 22 Nov. 1986; Najibullah, RA, 7 Oct. 1986; RA, 4 Oct. 1986; Karmal, *Speech at the 17 th Plenum of the PDPACC, March 1986, p. 15; Bakhtar,* 12 July 1986.

30 *Aktualnye problemy afganskoi revolyutsii,* p. 574; Najibullah at the XIX Plenum CC-PDPA (July 1986), quoted in V. Plastun, NDPA: voprosy edinstva i soyuznikov na sovremennom etape revolyutsii, *Spetsialnyi Byullctm IV AN SSSR,* no. 6 (1987), pp. 129-30.

31 M. Olimov, Iz zapisok perevodchika, *Vostok* no. 3, p. 61 (1991); Hassan Kakar, *Afghanistan: the Soviet invasion,* p. 197; Karmal, XIV Plenum CC RA, 21 Sept. 1984.

32 Keshtmand, RA, 26 June 1983; Najibullah, Plenum CC PDPA, RA, 23 Oct. 1988.

33 Lyakhovskii, Na afganskoi vizhzhennoi zemle, p. 63; Merimskii, Voina v Afganistane: zapiski uchastika, p. 110; Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* P 356; Shebarshin, *Ruka Moskvy,* p. 1889.

34 RA, 7 Feb. 1986; RA, 3 April 1988; RA, 14 March 1983.

35 Rubin, *Tlie Fragmentation of Afghanistan,* p. 134.

36 RA, 10 March 1980; *Bakhtar,* 14 Jan. 1981; RA, 20 May 1981; E. van Hollen, Afghanistan 18 months of Soviet occupation, Department of State Bulletin no. 2055, (Oct. 1981), p. 64; RA, 19 Nov. 1981; *Bakhtar,* 2 Dec. 1981; *Estet Quest,* Nov. 1985, pp. 15, 16; *Aktualnyc problemy*

afaanskoi revofyutsii, P- 568; Cymkin T.M., Aftermath of the Saur coup: insurgency and counterinsurgency in Afghanistan, *Fletcher Forum,* summer 1982, p. 291.

37 Najibullah, RA, 18 June 1986; Saleh Mohammad zeary, *Neues Deutschland,* 28 Aug. 1981; Ludwig, Einige Probleme, p. 126; Afghanistan Report, 27 June 1986; Rubin, *The Fragmentation of Afghanistan,* p. 135; Chantal Lobato in Dcfis Afghans, no. 10 (Nov. 1986); Postanovlenie politburo TsK NDPA o dalneishem povishenii roli NOF DRA v dele splocheniya patrioticheskikh sil strany, 26 sentyabrya 1984 g. in *NDPA (sbornik dokumcntov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986, p. 305.

38 RA, 18 Oct. 1987; G. Dorronsoro, La politique de pacification en Afghanistan in G. Chaliand (ed.), *Strategies de la guerrilla,* Payot, 1994, pp. 4578; CEREDAF, *Chronique dcs Evenemmts* 1984-1985, p. 20; AFP, 16 Sept. 1984; *Est et Quest 1987; NouveUes d'Afghanistan,* July 1981 p. 8; JJ. Puig in Est et Quest, Jan. 1987, p. 6; *L'Humanite'24* May 1988; Postanovlenie politburo TsK NDPA o dalneishem povishenii roli NOF DRA v dele splocheniya patrioticheskikh sil strany, 26 sentyabrya 1984 g. in *NDPA (sbornik dokummtov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986, p. 305, 311; I.G. Maidan, *Problemy sotsialnoi bazy Aprelskoi Revolyutsii i politiki natsionalnogo primirenie.v Afganistane,* Kiev, 1988, p. 28; *Aktual'nye problemy afganskoi revolyutsii,* pp. 604-5.

39 *Journal dc Cenive,* 8 March 1984; J. Steele, Moscows Kabul campaign, *Merip Reports,* July/ Aug. 1986, p. 6.

40 Rubin, *The Fragmentation of Afghanistan,* p. 143; *Journal de Geneve,* 8 March 1984.

41 TASS, 20 Oct. 1987; RA, 18 Oct. 1987; KNT, 5

March 1990; I.G. Maidan, *Problemy sotsialnoi hazy Aprclskoi Rcvolyutsii i politiki natsionalnogo primirenie. if Afganistane,* Kiev, 1988, pp. 31, 28.

42 O. Roy in *Defis Afghan,* no. 10 (Nov. 1986); G. Dorronsoro, La politique de pacification en Afghanistan in Chaliand (ed.), *Strategics de la guerrilla,* p. 458; S.K. Shaniyazova, znachenie Aprelskoi Revolyutsii 1978 g. v razvitii kultury narodov Afganistana 1978-1988 gg, diss., Tashkent 1989, p. 55; Maidan, *Problemy sotsialnoi hazy Aprdskoi Revolyutsii,* pp. 29, 30.

43 A. Gromiko, in zasedanie Politbyuro TsK KPSS 10 marta 1983 goda' in *Sowjetische Geheimdokumente,* p. 408; Ludwig, Einige Probleme, p. 120; Harrison, A breakthrough in Afghanistan?, p. 14.

44 Harrison, A breakthrough in Afghanistan?, p. 16; Keshtmand, personal communication, 10 Dec. 1993; B. Sen Gupta, *Afghanistan. Politics, Economics and Society,* Pinter, 1986, p. 124; *News Bulletin,* April 1984; P. Boriovsky, *Washington's Secret War against Afghanistan,* International Publications, 1985, p. 165; KNT, 1 Nov. 1983; Karmals Id alFitr Speech, *Bakhtar,* 21 July 1982;

A.A. Kotenev, Natsionalno-etnicheskii faktor v vooruzhennoi borbe s kontrrevolyutsei v DRA, diss., 1983, IV AN SSSR, p. 122; R. Anwar, *Tlie Tragedy of Afghanistan,* Verso, 1989, p. 217; V.A. Merimskii, V boyakh s modzhakhedami, *Voenno-istoricheskii zhurnal* no. 8 (1994), p. 42.

45 Roy in Lc *Monde,* 17 Nov. 1983; Karmal, 15 th plenum CC-PDPA, RA, 27 March 1985; JJ. Puig, quoted in Amstutz, *Afghanistan: The First. Five Years of Soviet Occupation,* p. 148 and ibid., p. 267.

46 *Nouvelles A'Afghanistan,* Dec. 1986 p. 16; Coldrcn, Afghanistan in 1984, *Asian Sumy,* Feb. 1985, p. 241; V. Plastun, Gorkii urok, *Aziya iAfrika Seqodnia,* 1/93, p. 10

47 *Mainstream,* 12 Jan. 1985; Polozhenie o poryadke vedeniya peregovorov s predstavitelyami vooruzhennikh otryadov piemen i kontrrevolyutsionnykh band po skloneniyu ikh k perekhodu na storonu gosudarstvennoi vlasti, 30 dekabrya 1984 g. in *NDPA (sbomik dokumentov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986, p. 418; Reuters, 24 Jan. 1986.

48 *News Bulletin,* 2 Dec. 1985; Kz, 6 Jan. 1985; Keshtmand, Personal communication, 10 Dec. 1993; *Foreign Report,* 1 Aug. 1985; IISS, *Strategic Survey,* 1985/ 6, p. 134; Pohly, op. at., p. 320.

49 *Asiaweek,* 29 June 1986; *The Muslim,* 13 Aug. 1986; *Tlie Economist,* 25 Oct.

51 CSM, Dec. 22, 1986; A. Bonner, *Among the. Afghans,* Duke University Press, 1987, pp. 119-20; O. Roy in *IHT,* 7 Oct. 1986, Coldren, Afghanistan in 1985, *Asian Survey,* Feb. 1986 p. 241; RA, 26 Dec. 1987; A. Podlesnyi, Politika Natsionalnogo Primireniya i osobennosti ee provedeniya v yuzhnykh raionakh Afganistana, *Spctsialnyi Byulktm IV AN SSSR* no. 2 (1990), pp. 1589; O'-Ballance, *Wars in Afghanistan,* pp. 126, 132.

52. Lyakhoyskii, Na afganskoi vizhzhennoi zemle, p. 56; KNT, 22 Dec. 1985;. Arnold, The ephemeral elite' in *The Politics of Social Transformation in Afghanistan, ban and Pakistan,* p. 54.

53 Sekretnye dokumenty iz osobykh papok: Afghanistan, *Voprosy Istorii,* no. 3 (1993), pp. 23-4; G.M. Kornienko, The Afghan endeavor: Perplexities of the military incursion and withdrawal, *Journal of South Asian and Middle Eastern Studies,* vol. XVII, no. 2 (winter 1994); Rubin, *The Search for Peace in Afghanistan,* pp. 78-9.

54. Gromov, *Ogranichennyi kontingent kontingent,* p. 230; RA, 16 April 1980; NT, no. 52 (1986), p. 22; Mahbub, *Moralische Aspekte,* no. 232 and part II, p. 48; *NYT,* 1; Rubin, *The Frmentation of Afghanistan,* p. 167; AP, Jan. 15, 1990.)

55 *National Reconciliation in Practice,* Afghanistan Today Publishers, 1987, pp. 467; Gromov, *Ogranichcnnyi kontingent,* p. 232.

56 M. Aniin, fonner philosophy teacher in Kabul, interviewed in *Journal dc Ceneve,* 17/18 Feb. 1990; *US Dcpt. of State Dispatch,* 1 Feb., 1991, 1990 Human Rights Report: Afghanistan'.

57 Bradsher, *Afghanistan and the USSR, III unpublished edition,* chap. 10 p. 11; RA 18 Oct. 1987; *Pravda,* 17 Oct. 1987; Shebarshin, *Ruka Moskvy,* p. 189; V. Korgun, Natsionalnoe primirenie i vnutripoliticheskaya situatsiya v 1988 g., *Spetsial'nyi Byulleten' AN SSSR-IV,* n. 2, 1990, p. 60; Najibullah, Bakhtar, 14 May 1986, RA, 10 July 1986 and RA, 11 May 1987; *Lyakhovskii, Tragediya > doblcst Afgana, p. 318; O khodc realizatsiipolitiki natsionalnogoprimireniya* "26,04.88, P- 2; Rubin, *The fragmentation of Afghanistan,* p. 150-1; AFP, 25 Oct. 1988 and 3 Jan. 1989; Starodubova, Moralnopoliticheskii potentsial, p. 92; *Bakhtar,* 20 Sept. 1990.

58 Lyakhovskii, Na afganskoi vizhzhennoi zemle", p. 65; S. Harrison and D. Cordovez, *Out of Afghanistan,* Oxford University Press, 1995, p. 94; M.A. Gareev, *Moya poslednyaya voina,* Nisan, Moscow, 1996, p. 159, 160; KP, 13 June 1990; *Izvestia* 29 June 1990.

59 *Pravda,* 25 June 1990; KP, 12 June 1990; Afghanews, 15 April 1991.

60 N.N. Khakimdzhanov, Kurs NDPA na rasshirenie sotsialnoi bazy aprelskoi revolyutsii, *Obshchestvennie nauki v Uzbekistan^,* m2 (1988), p. 36; AFP, 10 July 1980; G. Bensi, *Allah contra Gorbaciov,* Trento, Reverdito, 1988, p. 278; *Guardian,* 19 Oct. 1988; *AF,* June 1984; Sen Gupta, *Afghanistan: Politics,* pp. 65, 130; L. Nikolayev, *Afghanistan between the Past and the Future,* Moscow: Progress, 1986, p. 90; NT, no. 44 (1986); C. Karp, Afghanistan: eightyears ofSoviet occupation, *Department of State Bulletin,* March 1988, p. 18; *Der Spiegel* no. 20, 1988; C. Lobato, Kaboul 1980-1986: un Islam officiel pour legitimer le pouvoir Communiste, *Central Asian Survey,* no. 2/3 (1988); M.A. Babakhodzhaev, NDPA -krupneischaya i samaya vliyatelnaya sila afganskogo obschestva in *Respublika Afganistan,* Tashkent, Akademiya Nauk Uzbeskoi SSR, 1990, p. 10; A. Arnold. Afghanistan' in *Yearbook in International Communist Affairs,* Hoover Institution, Stanford, 1989, p. 461; *Ttie Guardian,* 18 March 1986; *Defis afghans,* no. 10 (Nov. 1986); TASS, 25 Dec. 1987; KNT, 10 Aug. 1985, 10 Feb. 1988, 8 Nov. 1989; Asia Watch, *Afghanistan: Tlie forgotten war,* Human Rights Watch, pp. 76-7.

61 Ermacora report, Reuters, 11 Nov. 1986; Amnesty International, *1988 report; CSM,* 25 Nov. 1987; Ermacora, Reuters, 2 March, 1988; Ermacora, Reuters, 15 March 1988; Ermacora, *AP,* Nov. 17, 1988; Ermacora, Reuters, 21 Feb. 1989; Ermacora, Reuters, 15 Nov. 1990; AFP, 17 Sept., 1991; AFP, 15 Nov. 1991; *Kyodo News Service,* 5 Jan., 1992; US Dept. *of State Dispatch,* 1 Feb., 1991, 1990 *Human Rights Report: Afghanistan.*

62 *Pravda,* 29 June 1987; *Guardian,* 18 March 1986; RA, 18 Oct. 1987; *Bakhtar, 'July 1987; Das Parlammt,* 27 Oct. 1989; V.V. Basov/ G.A. Poliakov, Afganistan: wuclnye sudby revolyutsii, p. 57; RA, 25 Oct. 1988.

63 *Bakhtar,* 2 May 1990; *AIC MB,* no. 50 (May 1985), pp. 4-5; KNT, 27 March 1988;

Keshtmand, personal communication, London 10 Dec. 1993; *Bakhtar,* 21 Nov. 1990; AF, 2 (1996), pp. 289. 64 AFP, 14 Sept. 1990.

64 AFP, 14 Sept. 1990.

65 Gromov, *Ogranidiennyi kontinqent,* p. 231; AFP, 8 May 1990; B. Rubin, *The Searchfor Peace in Afghanistan,* p. 167.

66 Najibullah, RA, 24 May 1986; Najibullah, CC Plenum, RA, 14 June 1987; *Pravda,* 16 April 1989; Najibullah,RA, 10 July 1989; KNT, 4 Jan. 1987; *National Reconciliation,* pp. 203; Rubin, *Tlie Fragmentation of Afghanistan,* p. 175; AFP, 22 Nov. 1989.

67 Najibullah, CC Plenum, RA, 1 Jan. 1987; *National Reconciliation,* pp. 45, 4950; Ncuis *Bulletin,* 13 Nov. 1989; Umarov 13. Kh., Stanovlenie i tendentsii razvitiya politiki natsionaFnogo primireniya v Afganistane, Autoreferat dissertatsii, Tashkent, 1990, p. 15; Lyakhovskii, *Tragediya i dobles Afgana,* p. 357; *Kommunist Tadzhikistana,* 24 Aug. 1989; *Comrade Najibs Speech at the Plenum of PDPA, CC Jauza 1366 (June 1981),* p. 16; Najibullah, *Afghanistan Taking the Path of National Reconciliation,* Government Committee of Press and Publication, 1987, P. 124.

68 V. Korgun, NatsionaFnoe priniirenie i vnutripoliticheskaya situatsiya v 1988 g., *Spetsialnyi Byulleten' AN SSSR-IV,* no. 2, 1990, p. 56-7; *AIC MB,* 99, June 1989; zahir Tanin, personal interview, London, 16 June 1995; *L'Humanite,* 1 March 1985, 25 Feb. 1987.

69 *L'Hutnanite,* 25 Feb. 1987; M.M. Pashkevich, *Afganistan: voinaglazami kombata,* Voennoe Izd., 1991, p. 28; zahir Tanin, personal interview, London, 26 June 1995; G. Arney, *Afghanistan,* Mandarin Press, 1990, pp. 196; *Journal dc Genevc,* 10 Nov. 1987; O. Sarin and L. Dvoretsky, *The Afghan Syndrome,* Presidio Press, "93, p. 134; *o khode realizatsii politiki natsionalnogo primireniya* 26.04.88, pp. 4. 5; *Obstanovka v provintsii Laghman,* 6.02.88 g.; K. B. Harpviken, Political Mobilisation among the Hazara of Afghanistan: 1978-1992, diss., Dept. of Sociology, University of Oslo, 1995, p. 96.

70 Hassan Kakar, *Afghanistan: the Soviet. Invasion,* p. 235; S. Harrison in *WP,* 13 May 1984; Harrison, A breakthrough in Afghanistan?, p. 12.

71 Danziger, op, at., 1992, pp. 20810; *Baltimore Sun,* Jan. 1986; *L'Humanite* 2 (March 1985).

72 Keshtmand, *Bakhtar,* 30 Jan. 1987.

73 S.A. Keshtmand, personal communication, London, 10 Dec. 1993; Inter Press Service, 21 May 1988; *O khode realizatsii poKtiki natsionalnogo primireniy" 26.04.88, p. 5; Otchet o komandirovke vpr. Gerat 810 noyabrya 1987 g.;* Reuters, 24 Jan. 1986.

74 Karmal, XV plenum PDPA-CC, RA, 27 March 1985; Najibullah, RA, 13 March 1987; Najibullah, XX plenum PDPA-CC, RA, 22 Nov. 1986; Najibullah, RA, 11 May 1987; *FAz,* 18 July

1990; *Aktualnye problemy ttfganskoi revolyutsii,* p. 575; L. Lifschultz, Afghanistan: a voice from Moscow, *Monthly Revieui,* Sept. 1987, interview with N. Simoniya, p. 17; M. Baryalai, Indispensable for victory over counterrevolution, *WMR,* no. 6 (1985); D.V. Olshanskii, Afganistan: sudba naroda, sudba obshchestva, *Sotsiologicheskie issledovaniya,* no. 5 (1988), p. 108.

75 KNT, 25 Nov. 1985, 11 Feb. 1986, 6 July 1986; *News Bulletin,* 29 March 1988; RA, 10 Dec. 1987; A. Podlesnyi, Politika Natsionalnogo Primireniya i osobennosti ee provedeniya v yuzhnykh raionakh Afganistana', *Spetsial'nyi Byullet.cn' IV AN SSSR,* no. 2 (1990), pp. 158-9.

76 *National Reconciliation in Practice,* pp. 43-5; KN7", 14 March 1984, 24 March 1988; M.A. Babakhodzhaev, NDPA- krupneischaya i samaya vliyatelnaya sila afganskogo obschestva' in *Respublika Afganistan,* Tashkent, Akademiya Nauk Uz-beskoi SSR, 1990, p. 15; *AlC ME,* 110, May 1990, pp. 6-7; Arney, *Afghanistan,* p. 244; Lyakhovskii, *Tragcdiya i doblest Afgana,* pp. 356, 374; Lyakhovskii, Na afganskoi vizhzhennoi zemle, p. 59; S. Mukherjee, Evolution of the polity in Afghanistan during the last decade in V.D. Chopra (ed.), *Afghanistan: Geneva Accords and After,* Patriot, New Delhi, 1988, p. 153.

77 *Journal de. Geneve,* 9 March 1984; KNT, 12 March 1988.

78 Dorronsoro in *Afghanistan Info,* no. 31 (March 1992), p. 18.

79 Najibullah, RA, 18 Aug. 1987; KNT, 4 Dec. 1986; A. Borovik, *Afghanistan. La xuerra nascosta,* Leonardo, 1990, p. 139; *Link,* 30 Dec. 1990; Najibullah, *Bakhtar,* 14 May 1986; J-J. Puig, Apres le retrait sovietique en Afghanistan *Approdies polemologiqucs,* dir. D. Hemiant, D. Bigo, FEDN 1991, p. 241; Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* p. 224.

80 V. Plastun, Pushtuny i ikh roP v politicheskoj zhizni', *Aziya i Afrika SegoAtiya,* no. 11 (1995), p. 52.

81 Najibullah, *Afghanistan Taking the Path of National Reconciliation,* Government Committee of Press and Publication, 1988, p. 116; KM, 16 Nov. 1987; Najibullah, RA, 22 Jan. 1988; Kak prinimalos reshenie, *Voenno-istoridieskii zhurnal,* 1991 J, p. 43; V.P. Polianenko, adviser to President Najibullah, op. at. in Lyakhovskii and V.M. zabrodin, *Tainy afganskoi voiny,* p. 126; A. Tschernajew, Die *letzcn Jahre cincr Wcltmacht,* Deutsche Verlags-Anstalt, Stuttgart, 1993, pp. 235, 237; "ostanovlenie sekretariata TsK NDPA o rabote badakhshanskogo provintsialnogo partiinogo komiteta po vypolneniyu postanovleniya politburo TsK NDPA ot 17.9.1361, 30 dekabrya 1984 g. in *NDPA (sbomik dokumentov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986, p. 259; A. Lyakhovskii, Na afganskoi vizhzhennoi zemle, p. 59; Rubin, *The Search for Peace in Afghanistan,* pp. 81, 84; *Qgoniok,* no- 30 (1988).

82 *O khode realizatsii politiki natsionalnogo primireniya*" 26.04.88, p. 3; Hassan Kakar,

Afghanistan: the Soviet Invasion, p. 127; Lyakhovskii, *Tragcdiya i doblest Afgana,* pp. 455, 418; *Otchet o komandirovkc v pr. Baghlan, 15-18 dckahтya 1987 g.;* Podlesnyi, Politika Natsionalnogo Primireniya, p. 163; *Obstanovka vprovintsii Laghman,* 6.02.88 g.

83 A. Prokhanov, Afghanistan', *International Affairs* (Moscow), Aug. 1988, p. 21.

84 Dorronsoro and Lobato, 'L'Afghanistan un an apres le retrait sovietique', *Est et Quest* Jan 1990; Majiruh in LAT, 30 April 1990; Danziger, op. tit., 1992, pp 200-1; Roy in AF, Sept. 1989, p. 21; Arney, *Afghanistan,* op. at., p. 198; G. Dorronsoro, La politique de pacification en Afghanistan in G. Chaliand (ed.), *Strategies,* pp. 459-64.

85 RA, 20 May 1989; Rj*C 27 March 1989.

86 *Est et Quest, Jan. 1990 p. 11; Link,* 30 Dec. 1990; *LAT,* 30 April 1990; *The Nation,* 12 June 1989; *Nouvelles dAjghanistan,* no. 50 (Dec. 1990), pp. 15-16.

87 AP, 3 Oct. 1989.

88 *Izvestia,* 22 March 1983; *Pravda,* 12 Jan. 1986; Varennikov interviewed in *Ogoniok,* no. 12, 1989; Postanovlenie politburo TsK NDPA o rabote kan-dagarskogo provintsialnogo komiteta partii po ukrepleniyu partiinogo edinstva i distsipliny v svete trebovanii XIV plenuma TsK NDPA, 10 otkyabrya 1984 g. in *NDPA (sbomik dokumcntov),* Tashkent, 'Uzbekistan', 1986, p. 162; Podlesnyi, 'Politikc Natsioanal'nogo Primireniya', pp. 163, 1601.

89 *Journal de Ccncvc,* 24 Aug. 1988; Lyakhovskii, *Tragediya i doblcst' Afgana,* pp. 556-7.

90 Kz, 23 May 1989; TASS, 2 Nov. 1989; C. Lamb, *Waiting for Allah,* Penguin, 1992, p. 252; AFP, 16 Nov. 1989; Inter Press Service, Feb. 26, 1990; *Lyakhovskii, Tragediya i doblest' AJgana,* pp. 556-7.

91 Dorronsoro, 'La politique de pacification en Afghanistan, pp. 465-7; KP, 29 June 1991; Rubin, *The Fragmentation of Afghanistan,* p. 169; TASS, 19 Feb. 1991; Gareev, *Moya poslcdnyaya voina,* p. 306; Lyakhovskii, *Tragediya i doblest' Afgana,* pp. 556-7, 566.

92 *Pravda,* 6 Feb. 1986.

93 *Free Afghanistan,* Summer 1986; NT, no. 12 (1985), p. 28; *Izvestia,* 21 May 1983; *L'Humanitt,* 23 June 1980; NT, no. 17 (1983).

94 *Ogoniok',* no. 12 (1989); *Vie. Herald,* Dec. 1989; *Independent* 22 Sept. 1989; Inter' Press Service, 26 Feb., 1990; *Afghanistan Info,* no. 26 (1989), pp. 8-9; C. Lobato in *Journal de Ceneve,* 27 Dec. 1989.

95 Dorronsoro, La politique de pacification en Afghanistan pp. 467-8.

96 *Ogoniok,* no. 12 (1989).

97 Lamb, *Waiting,* p. 250; TASS, 18 Dec. 1989; Najibullah, RA, 27 June 1990.

98 Inter Press Service, Feb. 26, 1990; Gareev, *Moya poslednyaya voina,* p. 155.

99 *Literatumaya Gazcta,* 8 Sept. 1992; Rubin, *Tin Fragmentation of Afghanistan,* p. 165.

100 TsK KPSS, 'O rabocheni vizite Ministra oborony SSSR v Respubliku Afganistan' in *Sowjetische Geheimdokumente* p. 500.

101 TASS 8 Sept. 1989; *Bakhtar,* 16 Jan. 1990; IISS, *Strategic Survey 1989/ 90* p. 159; *News Bulletin,* 13 June 1989; Chah Bazgar, *La Resistance au cocur,* Denoel, 1987, annexe 2; Gromov, *Ogranichennyi kontingent,* p. 152.

102 Varennikov interviewed in Kz, 23 May 1989; Gareev, *Moya poslednyaya voina,* p. 193.

103 *Asia and Africa Today,* June 1989, p. 21; TASS, 18 Oct. 1987; KNT, 24 March 1988; K. Nayar, *Report an Afghanistan,* 1981, p. 147.

104 Amey, *Afghanistan,* p. 176; S. Harrison, Afghanistan in Kornbluhand Klare (eds), *Low Intensity Warfare,* Pantheon Books, 1987, p. 187; N.M.Momand, Afganistan: protsess revolyutsionnogo obnovleniya' *prodolzhaetsya,* Partinaya zhizhn, I (1987), p. 78; Yu. Gankovskii, interviewed in *Aziya i Afrika Segodnia,* no. 6 (1993), Gareev, *Moya poslednyaya voina,* pp. 193, 113; Rubin, *The Fragmentation of Afghanistan,* pp. 161, 170; *Pravda,* 17 Sept. 1990; Ludwig, Einige Probleme, p. 97; *National reconciliation in practice,* p. 67; Yu. Krasikov, Internatsionalnaya missiya sovetskogo voina', *Vocnnyi Vcstnik,* no. 10 (1988), p. 6; Najibullah, *Bakhtar,* 9 June 1988.

105 Bulletin CEREDAF, *58 March 1990, p. 3; TASS, 5 Nov. 1988.*

106 Hassan Kakar, Afghanistan: the Soviet Invasion, p. 192; *Shebarshin, Ruka Moskvy, p. 183; Gareev,* Moya poslednyaya voina, p. 22.

107 *Ludwig, Einige Probleme',* p. 104; V. *Plastun, 'Gorkii urok',* Aziya i Afrika Segodnia, vol. I (1993), p. 10; KNT, 21 Oct. 1987; V. *Sherbakov, "Po dblgu internatsionalistov',* Voennyi Vestnik, 3, 1987, p. 16; NT, 2 (1988), 30 (T987), p. 12; KNT, 1 July 1987; Rabochnaya Tribuna, 29 Dec. 1990; *Lyakhovskii,* Tragediya i doblest Afgana, p. 179; Voma v Afganistane, *Voenizdat,* 1991, p. 320; *Gareev,* Moya poslednyaya voina, p. 24; Selig S. *Harrison, Containment and the Soviet Union in Afghanistan in T.L. Deibel and J.L. Gaddis (eds),* Containment: Concept-and Policy, NDU, *Washington,* 1986, p. 468. *The total number of villages is 35,500, but about 10, 000 were destroyed or abandoned during the war. These statistics on the number of villages controlled by the government seem to refer to inhabited villages. In May 1988 the total number of villages (inhabited or not) under government control was given by the government as 13,000* (LHumanite, *24 May 1988).*

108 *Umarov, Stanovlenie i tendentsii razvitiya politiki p. 104; Abdul Rahim Hatif, Link, 24 April 1988; Bakhtar, 4 July.* 109 Gareev, Moya poslednyaya voina, p. 193.

110 *KNT,* 31 March 1988; RA, 14 May 1988; *AIC* MB, no. 92 (Nov. 1988); RA, 10 March

1991; *Journal He Ceneve,* 26 April 1991; M. Pohly, op. tit., p. 381; Gareev, *Moya poslednyaya voina, p.* 193; Lyakhovskii, *Tragcdiya i dobkst :Afgana,* p. 330.

111 Najibullah, RA, 27 Dec. 1989; Roy, *Le Monde,* 17 Nov. 1983; *South,* Feb. 1989, p. 14.

112 KNT, 5 Nov. 1986, 23 Nov. 1986; Najibullah, RA, 6 March 1988.

113 CSM, 7 Dec. 1988; L. Palmer, *Adventures in Afghanistan,* Octagon Press, 1990, pp. 148, 153, 155-6; V. Korgun, Natsionalnoe priinirenie i vnutripoliticheskaya situatsiya v 1988 g., *Spetsialnyi Byullcten AN SSSR - IV,* no. 2 (1990), p. 61.

114 Lyakhovskii, *Tragediya i dobkst Afgana,* pp. 3457, 342; *Izvestya,* 23 Dec. 1988.

پی‌نوشت‌های بخش چهارم

1 Interview with Farid Mazdak, Berlin, 31 March 1996; Dorronsoro, La politique de pacification en Afghanistan, p. 454; F. Halliday, Report on a visit to Afghanistan 20-27.10.1980, unpubli. typescript, p. 13; *Afghan Realities,* no. 22 (1-15 Sept. 1984), p. 1; A.A. Stahel and P. Bucherer, *Afghanistan 1986/7* Schweizerisches Afghanistan-Archiv, 1987, p. 18; Hassan Kakar, *Afghanistan: Tlie Soviet Invasion and the Afghan response,* p. 175; Dorronsoro and Lobato, The militias in Afghanistan, 4, p. 102 (quoting Raja Anwar); *Rodina,* no. (1989), P - 15, cited in 25 *let PDPA,* Moscow, It. ON pri TsK KPSS, 1990, p. 43.

2 *Bakhtar,* 8 Feb. 1988; PAP, 28 Jan. 1981; *Neues DeutsMand,* 17 April 1981.

3 Khan A.H., The Militias in Afghanistan', *Central Asia,* no. 31 (winter 1992), pp. 63, 69, 71; Karmal, 15 th plenum, RA, 27 March 1985.

4 KNT, 10 July 1988; *News Bulktin,* 2 Feb. 1988; *Sel'skaya zhizn',* 25 Feb. 1988.

5 Strmecki, Power Assessment, p. 324; *Comrade Najibs Speech at the Plenum ofPDPA, CCJauza-1366* (June 1987), p. 30.

6 Hassan Kakar, *Afghanistan: the Soviet Invasion,* p. 175; Ukaz prezidiuma revolyut-sionnogo soveta DRA, 30 dekabrya 1984 g.,. O Prinyatii Polozheniya o territorialnykh voiskakh Vooruzhennikh Sil Demokraticheskoi Respubliki Afganistan in *NDPA (sbornik dokumentov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986, pp. 406, 412; KNT, 29 March 1984.

7 Khan, The Militias in Afghanistan, pp. 63, 69, 71.

8 RA, 17 Jan. 1988; Ludwig, Einige Probleme, p. 109,.

9 *Bakhtdr,* 28 Sept. 1989; Interview with zahir Tanin, London, 16 June 1995; interview with Farid Mazdak, Berlin, 31 March 1996.

10 Interview with zahir Tanin, London, 16 June 1995; Interview with Sasha, Moscow, 28 May

1996; *Jane's Intelligence Review,* 1 Nov., 1990.

11 *Bakhtar,* 8 Sept. 1986; RA, 3 Dec. 1982.

12 *Est it Quest,* Nov. 1985, pp. 15, 16.

13 *Kz,* 22 Feb. 1984; Ludwig, Einige Probleme, p. 104; RA, 17 Jan. 1988; *Asiaweek,* 19 June 1986.

14 M. Koloskov, *Fighters for the Faith? No, Hired Killers,* Novosti 1986, p. 95; Glavnoe operativnoe upravlenie generalnogo shtaba, *Karta khoda formirovaniya dobrovolnykh polkov iz piemen ichtvertykh batalonov iz byvsfukli bandgrupp po sostoyanyu na 1983 g.* (10.1.84); KNT, 6 March 1988; Najibwllah, RA, 17 Jan. 1988; TASS, 11 Aug. 1987; Najibullah, RA, 19 Feb. 1987; PEER, 26 Oct. 1989; KNT, 13 Feb. 1990; Reuters, 24 Jan. 1990.

15 *Bakhtar,* 27 June 1986; Najibullah, RA, 17 Jan. 1988.

16 *Nouvelles dAfghanistan,* no. 3 (Feb./ March 1981); Franceschi, *Guerre en Afghanistan,* La Table Ronde, 1984, p. 92; Rubin. *The Fragmentation of Afghanistan,* p. 161.

17 TASS, 3 Feb. 1986; 77 ie *Times,* 26 6 Jan. 1989; J. Hill, Afghanistan in 1981; year of the Mujahidin, *Armed Forces Journal International,* March 1989; Le Monde, 5/6 Feb. 1989; A. Bonner, *Among the Ajghans,* Duke University Press, 1987, p. 257.

18 *Aktual'nye problemy afganskoi revolyutsii,* p. 443; *Otchet o sostoyanii territorialnykh voisk vpr. Gerat,* 8.11.87 g.; KNT, 5 June 1984.

19 Kaimal, XV plenum, RA, 27 March 1985; Krivov, Vooruzhennye sily v politicheskoi zhizni Afganistana, p. 183; RA, 17 June 1986; Najibullah, RA, 17 Jan. 1988; TASS, 20 Sept. 1989; *Pravda,* 1 Nov. 1989.

20 Kz, 27 Dec. 1983 and 6 Jan. 1984.

21 O. Roy, La politique de pacification sur le terrain in A. Brigot and O. Roy, *Laguem d'Afghanistan,* La Documentation Francaise, 1985, p. 69; Dorronsoro and Lobato, The Militia in Afghanistan, p. 100; RA, Jan. 1988; Khan, The Militias in Afghanistan, p. 59; interview with Juma Khan Sufi, London, 22 Oct. 1995; M. Pohly, *Krieg und Widerstand in Afghanistan,* Das Arabische Buch, 1992, p. 320.

22 Rubin, The Fragmentation of Afghanistan, p. 161-4; *Glavnoe operativnoe uprav-lenie generalnogo shtaba,* Karta khoda formirovaniya, *Starodubova, Moralno-politicheskii potentsial',* p. 62; *interview with Juma Khan Sufi, London,* 22 Oct. 1995; *Anwar,* Tlie Tragedy of Afghanistan, p, 218; V. *Butenas, Dorogoi aprelskoi revolutsii,* Komtnunist *(Vilnius), no. 9, 1986 p. 89.*

23 *Reuters,* 16 Dec., 1991.

24 *Christina L'Homme and S. Thiollier,* Defa afghans, no. 22 (Feb. 1990); A. *Cordesman and*

A.H. Wagner, Tfie lessons of modem wars, vol. *Ill, Westview,* 1990, p. 74, n. 59; Otditi o komandirovke v pr. Gerat 8-10 noyabrya 1987 g.; Operativnaya obstanovka v tcrritorialnikh chastyakh (donesenie VKR 20 PDpr. Baghlan, 17.12.87 g.); Otchet o sostoyanii territorialnykh voisk v pr. Gerat, 8.11.87 g.; *V. Plastun,* Informatsiya, 20.04.88; *O. zharov, Est li pochva u pantyurkizma?,* Aziya i Afrika Seqodniya, 3 (1996), p. 31; *lunin S., 'V poiskakh geroya',* Podvig, no. 34 (1989), p. 132.

25 *Reuters,* 10 Oct., 1989; *Gareev,* Moya poskdnyaya voina, p. 269.

26 *Shebarshin,* Ruka Moskvy, p. 195.

27 *Interview with Farid Mazdak, Berlin, 31 March 1996; Lyakhovskii and zabrodin,* Tàiny qfyanskoi voiny, p. 189; Iz besed ruzh. sostava RA s Shevarnadze. VPO v RA avgust 1988 g.; *Gareev,* Moya poslednyaya voina, p. 269.

28 KP, 29 June 1991; General Khalil, Interview, Moscow 21 May 1996; Interview with Farid Mazdak, Berlin 31 March 1996; Najibullah, RA, 17 Jan. 1988; Gankovskii, Polosa pushtunskikh piemen Afganistana, p. 115.

29 A. Prokhanov, 'Afghanistan', *International Affairs,* Aug. 1988, p. 20.

30 Najibullah, RA, 17 Jan. 1988; RA, 17 June 1986.

31 Postanovlenie sekretariata TsK NDPA o rabote geratskogo provintsialnogo komiteta partii po vypolnenyu reshenii XII plenuma TsK NDPA, 10 marta 1984 g. in NDPA *(sbornik dokumentov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986, p. 157; C. Lobato, Civils et resistants dans la province dHerat a 1automne 1989, *Afghanistan Infa,* Nov. 1989.

32 Isby, *War in a Distant Country,* pp. 90, 92; *Sel'skaya zhizn',* 25 Feb. 1988.

33 TASS, 14 Feb. 1988; Dorronsoro, La politique de pacification en Afghanistan, Pp. 459-64.

34 Najibullah, RA, 17 Jan. 1988; *Aktual'nye problemy afganskoi Kvolyutsii, op. tit.,* p. 574; *Iz besed mzh. sostava RA sShevarnadze. VPO v RA avgust 1988* (,<.; CSM 19 July 1982; WP, 17 Oct. 1983; Dominique Verges, quoted in CSM, Dec. 22, 1986; J. B. Amstutz, *Afghanistan: the First Five Years of Soviet Occupation,* National Defense University, 1986, p. 291.

35 A.A. Kotenev, Natsionalnoetnicheskii faktor v vooruzhennoi borbe s kontrrevolyutsei v DIVA, diss., 1983, DSP, IV ANSSSR, p. 122; *The Independent,* 22 Sept. 1989; Dorronsoro, La politique de pacification en Afghanistan, pp. 459-64.

36 Christina LHomme and S. Thiollier in *Defis afghans,* no. 22 (Feb. 1990); Najibullah, RA. 17 Jam 1988.

37 *Dorronsoro, La politique de pacification en Afghanistan, pp. 459-64; Lyakhovskii,* Tragediya i dobkst Afgana, p. 410; Asiaweek, 29 June 1986, p. 41; *telephone interview with Mark Urban,*

London, 19 May 1995; A. Borovik, Afganistan. Echshe. raz pro voinu, *Mezhdunarodnye Otnosheniya,* 1990, p. 26.

38 *L. Shershnev in* Agitator, no. *17 (11 Aug. 1988).*

39 AIC MB, *42, Sept. 1984; Lyakhovskii,* Tragediya i doblest Afgana, p. 411; Afghan News, *1 Sept. 1990, p. 2.*

40 Aktualnye problemy ajganskoi revolyutsii, p. 574; *Gareev,* Moya poslednyaya vaina, *p. 270.*

41 RA, 19 May 1987.

42 Najibullah, RA, 17 Jan. 1988; PEER, 26 Oct. 1989; Inter Press Service, Feb. 26, 1990.

43 Kz, 29 June 1983; Karmal, XV plenum, RA, 27 March 1985; Najibullah, RA, 17 Jan. 1988.

44 *L'Humanite,* 1 March 1985; interview with zahir Tanin, London, 16 June 1995; Najibullah, RA, 27 May 1986.

45 *Opcrativnaya obstanovka v territorialnikh chastyakh* (donesenie VKR 20 PD pr. *Baghlan, 17.12.87 g.); Otcliet o sostoyanii ti.rritorialnykh voisk v pr. Gerat, 8.11.87 g..*

46 *Otchet o komandirovke v pr. Gcrat 8-10 noyabrya 1987 g.;* Dorronsoro, La politique de pacification en Afghanistan, pp. 459-64; *Operativnaya obstanovka v territorialnikh chastyakh (donesenie VKR 20 PDpr. Baghlan, 17.12.87 g.);* Najibullah, RA, 10 July 1986; Cordesman, *The Lessons of Modern Wars,* p. 60; Najibullah, RA, 17 Jan. 1988.

47 A. Davis *in Jane's Intelligence Review,* March 1993; *Der Spiegel,* Nov. 1993; *Le Monde,* 29 May 1992; *AIC MB,* 92 (Nov. 1988), pp. 8-9; *Liberation,* 26 May 1992; telephone interview with Mark Urban, London, 19 May 1995.

48 Khan, The Militias in Afghanistan, p. 59.

49 Telephone interview with Mark Urban, London, 19 May 1995; Rubin, *Ttie Fragmentation of Afghanistan,* p. 160; NT, 26 (1989); PEER, 13 July 1989; La Repubblica, 23 Dec. 1983; *Sunday Times Magazine,* 21 May 1989; *Le Monde,* 20 Sept. 1989; 'Keshtmand', personal interview, London, 10 Dec. 1993.

50 Sasha, interview, Moscow, 28 May 1996; *zapis besedy zamestitelya zaveduyushego Mezhdunarodnym otdelom TsK KPSS t. Ulyanovskogo R.A. s chlenom Politbyuro TsK NDPA, zamestitelem Predsedatelya Soveta Ministrov DRA t. M. Raft,* Kabul, 18 oktabrya 1984 goda, n.p., p. 3; *Operativnaya obstanovka v territorialnikh diastyakk (donesenie VKR 20 PD pr. Baghlan, 17.12.87 g.);* interview with Farid Mazdak, Berlin, 31 March 1996; Najibullah, RA, 17 Jan. 1988.

51 General Khalil, Interview, Moscow, 21 may 1996; *AIC MB,* nos 123 - 4 (jan - July 1991) ,p. 50 Najibullah, First National *jirgah* of Nomads, RA, 5 July 1987.

21 May 1996;.AIC MB, nos. 1234 (Jan.July 1991), p.

52 Najibullah, RA, 17 Jan. 1988; AP, 15 Jan. 1990.

53 Asia Watch, *Afghanistan: The Forgotten War,* Human Rights Watch, p. 40; AP, 3 Oct. 1989.

54 G. Dorronsoro, Kaboul 1992. Lusure, *Est et Quest,* Jan. 1992; *The Economist,* 13 Oct. 1990.

55 Starodubova, Moralnopoliticheskii potentsiaT, p. 63; AFP, 5 Sept. 1990.

56 *Operativnaya obstanovka v territorialnikh chastyakh (donesenie VKR 20 PD pr. Baghlan, 17.12.87 g.), Ukaz prezidiuma revolyutsionnogo soveta DRA, 30 dekabrya* 1984 g., p. 411; Najibullah, RA, 17 Jan. 1988; V." Plastun, NDPA: voprosy edinstva i soyuznikov na sovremennom etape revolyutsii, *Spctsial'nyi Byulleten IVANSSSR* no. 6 (1987), p. 122.

57 Reuters, Oct. 10, 1989.

58 A. Laurinchikas, zelenie kraski zhizni, *Nash Sovremmnik,* 11 (1987), p.153; Shebarshin, *Ruka Moskvy,* p. 200.

59 NT, no - 30 1987, p. 13; R. Sikorsky, *Dust of the Saints,* Chatto and Windus, 1989, p. 150-1; AP, Jan. 15, 1990.

60 Asia Watch, *Afghanistan: The. forgotten war,* p. 41; Dorronsoro, La politique de pacification en Afghanistan, pp. 459-64.

61 *Otclu't o sostoyanii territorialnykk voisk vpr. Gcrat, 8.11.87 g.; Otchet o komandirovke v pr. Carat 8-10 noynbrya 1987 g.*

62 Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* pp. 412-14.

63 *Asiaweek,* 29 June 1986, p. 41; Reuterz, 30 March, 1989; V. Korgun, Natsionalnoe primirenie i vnutripoliticheskaya situatsiya v 1988 g., *'Spetsial'nyi Byulleten AN SSSR.IV,* no. 2 (1990), p. 56-7.

64 *Operativnaya ohstanovka v territorialnikh chastyakh (donesenif VKR 20 PD pr. Baghlan, 17.12.87 g.).*

پی‌نوشت‌های نتیجه‌گیری

1 TsK KPSS, Ob okazanii materialnoi pomoshi Narodno-Demokraticheskoi partii Afganistana, 9 Jan. 1987, in *Sowjetischc Geheimdoktimentc* p. 455; Korgun, Natsionalnoe primirenie i vnutripoliticheskaya situatsiya v 1988 g., p. 59; *Bakhtar,* 20 Sept. 1990; *Pravda, 29* Dec. 1980; AFP, 20 Oct. 1991 and 26 Nov. 1991.

2 V. Korgun, Est li vikhod iz tupika?, *Aziya i Afrika Segodnia,* no. 6 (1992); V. Korgun,

Afganistan posle vyvoda sovetskikh voisk, *Vostek i Sovretnennos?* no. 1 (1990), pp. 12-13; Pravda 26 Sept. 1988.

3 Strmecki, Power Assessment, p. 376; Rubin, *Tlie Fragmentation of Afghanistan,* pp. 139, 170; PEER, 26 Oct. 1989; AFP, 3 Oct. 1991; *Izvestia,* 23 Dec. 1991; ODallance, *Wars in Afghanistan,* p. 225; C. Lobato, interview, *Nouvdles d-Afghanistan,* no. 56 (1992), p. II; RA, 27 Jan. 1992; Najibullah, RA, 6 Feb. 1988 and 5 Dec. 1991; Shah M. Tarzi, Afghanistan in 1991, *Asian Survey,* Feb. 1992, p. 196; A.Q. Samin, War impacts on Afghan agriculture, WUFA, AprilJune 1989, p. 23.

4 Najib, RA, 6 Feb. 1988 and 11 June 1991; Harrison in LMD, Jan. 1991; KP, 29 June 1991; TASS, 11-12 June 1991.

5 Rubin, *The Fragmentation of Afghanistan,* p. 171; Kz, 24 Sept. 1991; Kz, 31 Jan. 1992; Najib, RA, 5 Dec. 1991.

6 Dorronsoro, Kaboul 1992,1usure; C. Sigrist, Die Mujahidin am Scheidenweg in *Tritt Afghanistan aus dem Sdiatten,* IAF, 1991, p. 17; OBallance, op. at., p. 222.

7 C. Lobato, interview, *Nouvdles dAfghanistan,* no. 56 (1992), p. II; Reuters, 30 July 1991 and 14 July 1991.

8 Starodubova, Moralnopoliticheskii potentsial" p. 62; Trarf, 14 June 1991; M. Gareyev, The Afghan problem : Three years without Soviet troops, *International Affairs,* March 1992, p. 21.

9 *LAT,* 13 September 1991; V.N. Plastun, *Situatsiya v Afganistane,* lecture given in Moscow, 1988, p. 36.

10 Lyakhovskii and zabrodin, *Tainy afganskoi voiny,* p. 184; RA, 11 June 1991; Dr. S. Hamidullah Rogh, member of CC- Watan, quoted in *Link,* 27 Sept. 1992; RA, 11 Jan. 1991; AFP, 14 Sept. 1990.

۱۲ـ اصطلاح فیودال در ادبیات امروز یک بار منفی دارد اما در اینجا برای اشاره به یک مفهوم فنی به‌کار رفته است.

پی‌نوشت‌های فصل بیستم

1 J.A.G. Roberts, Warlordism in China, *Review oj African Political Economy,* n. 456 (1989), p. 26.

۲ـ اس. هاریسون نیز در اثرش همین رقم را آورده است.

3 Aamnesty International, *Afghanistan: The worlds responsibility,* 1995.

پیوست‌ها

جدولها
نقشه‌ها و نمودارها
کتاب‌شناسی

جدولها

۱ـگروههای سنّی در ح.د.خ.ا در پایان ۱۹۸۳ (به درصد)

تا ۲۰ سال	۱۲/۴
۲۱ـ۳۰	۵۱/۴
۳۱ـ۴۰	۲۷/۱
۴۱ـ۶۰	۹
۶۰ +	۰/۱

منبع:

Ludwig, 'Einige Probleme', tables 4 and 5 (appendixes).

۲ـ درصد اعضای ح.د.خ.ا و سازمان دمکراتیک جوانان افغانستان در میان نیروهای مسلّح

سال	ح.د.خ.ا	س.د.ج.ا
۱۳۶۱ـ ۶۲	-	۳۲
۱۳۶۲ـ ۶۳	۶۰	-
۱۳۶۳ـ ۶۴	۶۲	۴۰
۱۳۶۴ـ ۶۵	۶۴	۵۰(تقریباً)
۱۳۶۶ـ ۶۷	-	۳۶
۱۳۶۷ـ ۶۸	۶۵/۴	-

منبع:

Krivov, 'Vooruzhennye sily v politicheskoi zhizni Afganistana', p. 188; V. Basov, 'Postup' afganskoi revolyutsii', *Agitator no. 7,* 1985, p. 46; *Komsomolskaya Pravda,* 14 Sept. 1986; RA, 15 Aug. 1988; Najibullah, RA, 31 Dec. 1989; Karmal, RA, 4 March 1984; Basov and Poliakov, 'Afganistan: trudnye sudby revolyutsii, p. 45; Najibullah, RA, 21 Oct. 1986; Ludwig, 'Einige Probleme', p. 124.

۳ـ ترکیب اجتماعی نمایندگان در کنفرانس ملّی دوم ح.د.خ.ا در سال ۱۳۶۵ (به درصد)

نیروهای مسلح	۵۲/۲
کارگران، دهقانان و صنعتگران	۱۵/۵
روشنفکران	۳/۹
کادرهای حزبی	۲۰/۹
کارمندان دولت و سازمانهای اجتماعی	۷/۵

منبع:

Umarov, 'Stanovlenie i tendentsii razvitiya politiki',p. 89.

۴ـ دوره‌های سوادآموزی: شمار شرکت‌کنندگان و معلمان

سال	شرکت‌کنندگان (دانش‌آموزان)	معلمان
۱۳۵۸ـ۵۹	۳۴۷۷۱۴	۱۷۵۴۰
۱۳۵۹ـ۶۰	۵۵۰ ۰۰۰	۱۳۷۵۰
۱۳۶۰ـ۶۱	۶۳۲۵۰۰	۱۵۸۱۲
۱۳۶۱ـ۶۲	۳۰۶۶۲۸	۱۴۶۸۶
۱۳۶۲ـ۶۳	۳۷۶۱۰۶	۱۲۴۸۵
۱۳۶۳ـ۶۴	۳۱۷۰۷۱	۱۲۴۹۱
۱۳۶۴ـ۶۵	۳۲۵۳۰۰	۱۲۷۳۱

منبع:

E.P. Belozershev, *Narodnoe obrazovanic vrespublike Afganistan,* Moscow Pedagogika, 1988, p. 49.

۵ـ عضویت در سازمان دمکراتیک جوانان افغانستان (س. د. ج. ا)

مارچ ۱۹۷۸ / حوت ۱۳۵۷	۱۰ ۰۰۰
جولای ۱۹۸۰ / سرطان ۱۳۵۹	۲۰ ۰۰۰
آغاز ۱۹۸۱ / زمستان ۱۳۵۹	۵۰ ۰۰۰
پایان ۱۹۸۲ / پاییز ۱۳۶۱	۹۰ ۰۰۰
آغاز ۱۹۸۳ / زمستان ۱۳۶۱	۱۰۰ ۰۰۰
پایان ۱۹۸۳ / پاییز ۱۳۶۲	۱۲۵ ۰۰۰
نوامبر ۱۹۸۴ / عقرب ۱۳۶۳	۱۲۸۵۰۰
نوامبر ۱۹۸۴ / ۱۳۶۳	۱۵۷۹۶۰
آغاز ۱۹۸۵ / زمستان ۱۳۶۳	۱۳۰ ۰۰۰
-	۱۵۰ ۰۰۰
سپتامبر ۱۹۸۶ / سنبله ۱۳۶۵	۲۰۰ ۰۰۰

منبع:

'Postanovlenie politburo TsK NDPA o deyatel'nosti TsK DOMA po dal'neishemy

uluchsheniyu TsK organizatsionnoi, politicheskoi i vostitatel'noi raboty sredi molodezhi v svete reshenii..., 17 noyabrya 1984 g'. in *NDPA (sbornik dokummtov)*. Tashkent: Uzbekistan, 1986, p. 313; KP, 14 Sept. 1986; N.I Marchuk, *Ncob"yavlennaya voina v Afganistane,* Luch, 1993, p. 26; G.M. Mohsenzada, Die Rolle der afghanische Jugend im Kampf fur die revolutionare Unigestaltung Afghanistans', diss., Huniboldt Universitat, Berlin, 1985 ,p 103; KP, 14 Sept. 1986; P. Bonovsky, *Washington's Secret War against Afghanistan,* International Pub., New York, 1985, p. 115.

۶ـ عضویت در ح.د.خ.ا

سال	عضو کامل	نامزد عضویت	جمع کل
پایان ۱۹۷۸ / پاییز ۱۳۵۷	-	-	۱۸ ۰۰۰
پایان ۱۹۷۹ / پاییز ۱۳۵۸	-	-	۲۲۰۶۸
اگست ۱۹۸۰ / اسد ۱۳۵۹	-	-	۴۱ ۰۰۰
پایان ۱۹۸۰ / پاییز ۱۳۵۹	۲۷۶۹۵	۲۲۹۰۴	۵۰۵۹۹
مارچ ۱۹۸۲ / حوت ۱۳۶۰	۳۵۸۷۴	۳۱۰۰۳	۶۶۵۹۹
مارچ ۱۹۸۳ / حوت ۱۳۶۱	۴۸۸۹۹	۴۰۷۷۲	۸۹۶۷۱
مارچ ۱۹۸۴ / حوت ۱۳۶۲	۶۵۴۱۵	۴۶۱۶۶	۱۱۱۵۸۱
دسامبر ۱۹۸۴ / قوس ۱۳۶۳	-	-	۱۲۲ ۰۰۰
مارچ ۱۹۸۵ / حوت ۱۳۶۳	۸۴۶۸۹	۴۸۳۸۹	۱۳۳۶۲۸
مارچ ۱۹۸۶ / حوت ۱۳۶۴	۱۰۴۴۴۹	۵۰۴۰۴	۱۵۴۸۵۳
مارچ ۱۹۸۷ / حوت ۱۳۶۵	۱۲۵۱۶۵	۵۱۵۳۴	۱۷۶۶۹۹
مارچ ۱۹۸۸ / حوت ۱۳۶۶	-	-	۲۰۵ ۰۰۰
جون ۱۹۹۰ / جوزای ۱۳۶۹	-	-	۱۷۳۶۰۰
۱۳۷۰ / ۱۹۹۱	-	-	۱۵۵ ۰۰۰

منبع:

News Bullettin, *20 July 1990; Ya.A. Plyais,'Voznikovenie i nikotoryc aspekty teoriticheskoi i organizatsionnoi deyatel'nosti NDPA', diss. Moscow, 1992, pp. 341-2;* Organisational structure and composition of the PDPA, *Kabul, n.d.; Ludwig, 'Einige Probleme', p. 138; AFP 9 Nov. 1991.*

۷ـ ترور معلمان، شاگردان، مقامات وکارمندان از سوی مجاهدین در برخی از ولایات افغانستان جنوری ۱۹۸۰/ جدی ۱۳۵۸ تا جولای ۱۹۸۲/ سرطان ۱۳۶۱

ولایات	معلمان	شاگردان ـ دانشجویان	مقامات	منشی‌ها و کارمندان
جوزجان	۳۱	۸	۳۰	۳۹
پروان	۳۳	-	۶	۲
پکتیا	۸	-	۱	-
تخار	۳۲	۷	۱	-
نیمروز	۳	-	۱	-
بدخشان	۳۹	-	۱	-

منبع:

D.R. *Goyal,* Afghanistan behind the Smoke Screen, *New Delhi, Ajanta 1984, p. 143.*

۸ـ عضوگیری ح.د.خ.ا

۱۳۶۰ (نیمهٔ اول)	۱۰ ۰۰۰
۱۳۶۱	۳۱ ۰۰۰
۱۳۶۲	۳۲ ۰۰۰
۱۳۶۳	۳۴ ۰۰۰
۱۳۶۴ (نیمهٔ اول)	۱۸۵۰۰
۱۳۶۴	۴۵ ۰۰۰
۱۳۶۵	۳۹ ۰۰۰
۱۳۶۶ (نیمهٔ اول)	۱۷۲۱۳
۱۳۶۶	۴۰ ۰۰۰
۱۳۶۶ تا ۱۳۶۹	۱۱۴۸۵۳
عقرب ۱۳۶۶ تا جوزای ۱۳۶۹	۷۵ ۰۰۰
سرطان تا جدی ۱۳۶۹	۱۰ ۰۰۰
جمع کل	۳۵۰ ۰۰۰

منبع:

Babrak's Kamial Speech to the Seventh Plenum ofthe PDPA, CG, p. 2; Basov and Poliakov, *Afganistan: trudnye sud'by rcvolyutsii;* RA, 20 Oct. 1987, 27 June 1990; *Babrak Karmal's Speeches at 15 th Plenum of the PDPA, CC March 1985,* p. 7; *Pravda,* 28 Dec. 1990.

۹ ـ سطح تحصیلات اعضای ح.د.خ.ا (به درصد)

سطح	۱۳۶۰	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵
دکترا	۰/۲	۰/۲	۰/۱	۰/۱	۰/۱
فوق لیسانس	۰/۸	۰/۸	۰/۹	۱/۲	۱/۳
تحصیلات عالی	۱۶/۲	۱۰/۱	۱۰/۴	۱۰/۲	۹/۴
تحصیلات عالی ناقص	۶/۸	۵/۹	۵/۷	۵/۳	۵/۵
تحصیلات کامل متوسطه (دیپلم)	۳۲/۷	۳۰/۴	۲۹/۵	۲۹/۶	۲۷/۳
تحصیلات متوسطه ناقص	۱۹/۲	۱۷/۴	۱۷	۱۷/۱	۱۷
تحصیلات ابتدایی	۹/۲	۱۱/۸	۱۲/۵	۱۲	۱۱/۵
تحصیلات ابتدایی ناقص	۳	۴/۲	۵/۳	۵/۱	۶
دوره‌های سوادآموزی	-	-	-	۱/۳	۵/۲
بی‌سواد	۱۱/۹	۱۹/۲	۱۸/۶	۱۸/۱	۱۶/۷

منبع:

Plyais, 'Voznikovenie i nikotorye aspekty', pp. 3412.

۱۰ـ عضویت در سازمانهای گوناگون ولایتی حزب

ولایات و شهرها	۱۳۵۸ـ۹	۱۳۵۹ـ۶۰	۱۳۶۰ـ۱	۱۳۶۱ـ۲	۱۳۶۲ـ۳	۱۳۶۳ـ۴	۱۳۶۴ـ۵	۱۳۶۵ـ۶	۱۳۶۶ـ۷
جوزجان	۹۶۳	-	-	۲۷۰۰	-	-	۱۵۰۰	-	-
بلخ	-	۱۲۷۷	۱۵۰	-	-	-	۳۰۰۰	-	-
سمنگان	۳۶۴	-	-	-	-	۱۰۰۰	-	-	-
قندوز	۳۸۶	۹۷۳	-	-	-	۳۰۰۰	-	۳۲۵۲	-
فاریاب	-	۲۶۳	۱۳۰۰	-	-	-	-	۱۵۰۰	۴۰۰۰
تخار	-	۱۲۴	۵۱۷	-	-	-	-	۲۰۰۰	۲۶۰۰
هرات (p)	۱۰۰۰۰	۹۸۵	-	-	-	۲۰۹۰۰	-	-	-
هرات (c)	۵۰۰	-	-	-	-	-	-	-	-
پروان	۵۶۴	-	-	-	-	۱۵۶۰	-	-	-
غور	-	-	-	-	-	-	۵۰۰	-	-
بادغیس	-	-	-	-	-	۵۰۰	-	-	-
بامیان	-	-	-	-	-	۲۸۵	-	-	-
هلمند	۸۴۵	-	-	-	-	۱۵۰۰	-	-	-
کاپیسا	-	-	-	-	-	-	۷۲۸	-	-
کنر	-	-	-	-	-	-	۴۰۰۰	-	-
پکتیا	-	۲۳۰۰	۵۵۵	-	-	-	۱۳۰۰	-	-
لغمان	-	-	-	-	-	۹۷۷	-	-	۱۵۰۰
ارزگان	-	-	-	-	-	۶۰۰	-	-	-
نیمروز	۴۷	-	-	-	-	۴۱۲	-	-	-
لوگر	-	-	-	-	-	۵۰۰	-	-	-
تنگرهار	۶۶	-	-	-	-	۵۱۹۰	-	-	-
جلال‌آباد	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۲۰۰۰
تنگرهار	۱۱۰۹[۱]	-	-	-	-	-	-	-	-
بدخشان	۲۹۲	-	-	-	-	۴۰۰۰	۴۵۰۰	-	۵۹۵۳
کندهار	-	-	-	-	-	۱۰۰۰	-	۴۵۰۰	-
جنوب	۱۷[۲]	-	-	-	-	-	-	-	-

۱. زمستان ۵۹

۲. زمستان ۵۹

پکتیکا	۵۰[1]	۲۳۶	-	-	-	-	-	-	-
فراه	-	۲۵۳	-	-	-	-	۱۲۰۰	-	۲۰۰۰
غزنی	۱۵۲[2]	-	-	-	-	۱۶۰۰	-	-	۱۷۰۰
زابل	-	-	-	-	-	-	۳۰۰	-	-
وردک	-	-	-	-	-	-	۱۰۰۰	-	-
بغلان	۵۷۶	-	-	-	-	-	۳۰۰۰	-	-
کابل[3]	۹۰۵۸	-	-	-	-	-	-	-	-
کابل[4]	۹۹۳	-	-	-	-	-	-	-	-
زابل	-	۶۳[5]	-	-	-	-	-	-	-

توضیح: در بسیاری از موارد اعضای زن که اغلب کمتر از ۱۰٪ را تشکیل می‌دادند اضافه نشده‌اند. مربوط به پایین همین جدول است.

منبع:

KNT; Bakhtar, *RA; I. Shedrov,* Afghanistan.Molodost' Revolyutsit, *Molodaya Gvardiya, 1982, pp. 96, 112; ND, 8/9 Aug. 1981; Kz, 28 May 1988; Tanjug, 23 June 1988; F. Halliday, Report on a visit to Afghanistan 2027.10. 8 109, unpubl. typescript, p. 14;* Aktual'nyc problemy afganskoi revolyutsii, p. 598; Izvestia, *1 March 1983;* List of reports about all the provinces except Kabul; Voenno-politicheskaya obstanovka v pr. Ninmiz na konets febralya 1988g; Voen-no-politicheskaya. obstanovka v provintsii Kandagar, af. variant, fcbr. 1988 g.; Voen-no-politicheskaya obstanovka v provintsii Kunar po sostoyanie na 1 Maya 1985; Provintsiya Baghlan; *D.V. O'lshanskii,* Natsional'noc pritncrenie, *ION pri' TsK KPSS, Moscow, 1988; Yu. Gankovskii, Polosa pushtunskikh piemen Afganistana1;* Provintsiya Paktika, 1360-1; Provintsiya Paktia, 1360.

---

۱. زمستان ۵۹

۲. زمستان ۵۹

۳. Kabul.c.

۴. Kabul.p.

۵. زمستان ۵۹

۱۱ـ عضویت در سازمانهای گوناگون ولایتی وابسته به س. د. ج.ا

ولایات	۱۹۷۸	۱۹۷۹	۱۹۸۰	۱۹۸۲	۱۹۸۴	۱۹۸۵	۱۹۸۶	۱۹۸۷	۱۹۸۸
هرات	-	-	-	-	۳ ۰۰۰	-	-	-	-
بلخ	-	-	-	-	۱ ۰۰۰	-	۷۱۸۰	-	-
-	-	-	-	-	-	-	۵۷۰۰	-	-
فاریاب	-	-	-	-	-	-	-	۴ ۰۰۰	-
غزنی	-	-	-	-	-	-	۲ ۰۰۰	-	-
جوزجان	-	-	-	-	۵۲۰۰	۶ ۰۰۰	-	-	-
کابل	۱۸۰۰[۱]	-	۴۵۰۰	-	-	-	-	۷۴ ۰۰۰	-
-	۴ ۰۰۰[۲]	-	-	-	-	-	-	-	-
قندهار	-	-	-	-	۳ ۰۰۰	-	-	-	-
کنر	-	-	-	-	۱۷۰۰	۲۲۰۰	-	-	-
کندوز	-	-	-	-	۱۸۰۰	-	-	-	-
لغمان	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۸۲۷
ننگرهار	-	-	۵ ۰۰۰	-	-	۶۵۴۲	-	-	-
پکتیا	-	-	-	-	-	-	۱۱۲۰	-	-
پروان	-	-	-	-	-	۲ ۰۰۰	-	-	-
سمنگان	-	-	-	-	-	۱۸۰۰	-	۲۲۸۳	-

منبع:

V.I. Yurtaev, Demokraticheskaya organizatsiyamolodezhi Afganistana' in *Aprel'skaya Revolyutsiya 1978 g. v Afganistatw, referatnyi sbomik*, INION/ IV, Moscow, 1982, pp. 211, 212; I. Shedrov, *Afganistan: molodost' revolyutsii,* Molodaya Gvardiya, 1982, p. 40; KNT; RA.

---

۱. حوت ۲. جوزا

۱۲ الف ـ ترکیب قومی ح. د. خ.ا (به درصد)

قومیت	۱۳۶۰	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶
پشتون	۴۷/۶	۴۲/۷	۴۰/۳	۳۸/۸	۳۹/۲	۳۷/۷
تاجیک	۴۱/۹	۴۴/۶	۴۵/۶	۴۷/۰	۴۶/۰	۴۷/۱
ازبک	۵/۱	۶/۹	۷/۳	۷/۶	۷/۵	۸/۱
هزاره	۲/۸	۳/۱	۳/۵	۳/۸	۴/۱	۴/۰
ترکمن	۰/۸	۱/۱	۱/۴	۱/۴	۱/۴	-

منبع:

N. Kaviani in *25 let PDPA,* Moscow, It. ON priTsK KPSS, 1990, p. 69; Plyais, 'Voznikovenie i nikotorye aspekty', pp. 3412; KNT; 31 Dec. 1989.

۱۲ ب ـ ترکیب قومی ح. د. خ.ا (به درصد)

قومیت	(Oct. ۱۹۸۰) ۱۳۵۸	(Nov ۱۹۸۲) ۱۳۶۰	(May ۱۹۸۳) ۱۳۶۱	(Jan ۱۹۸۶) ۱۳۶۴
پشتونها	۵۶	۵۳	۴۸	۴۳
تاجیکها	۳۵	۴۰	۴۲	۴۴
دیگر اقوام	۹	۷	۱۰	۱۳
ازبکها	-	-	-	۷
هزاره‌ها	۱	-	-	۳
ترکمنها	-	-	-	۱

منبع:

Aktual'nyeproblemy afganskoi revolyutsii, p. 595; Yu. V. Bosin, 'Natsional'nye problemy sovremennogo Afganistana', diss., IV AN, Moscow, 1992, p. 137.

۱۳ـ سازمانهای اولیهٔ ح.د.خ.ا

سال	روستاهای زیر پوشش	جمع کل
۱۳۶۱	-	۱۶۵۶
۱۳۶۲	۲۷۲	۳۰۲۹
۱۳۶۳	۵۵۶	۳۹۳۱
۱۳۶۴	۶۰۵	۴۶۶۹
۱۳۶۴	۶۷۳	-
۱۳۶۵	۷۵۰	-
۱۳۶۵	۱۰۷۴	۵۷۰۳
۱۳۶۶	۱۱۶۰	۶۱۶۰

منبع:

Plyais, 'Voznikovenie i nikotorye aspekty', pp. 3412.

۱۴ـ فعالیتهای تبلیغی از طریق ارائهٔ کمک (دریافت‌کنندگان کمکها در هر ماه)

سال	کالاها	کمکهای صحی و درمانی	کمک‌کننده
جوزای ۱۳۶۰ تا ثور ۱۳۶۷	۱۱۹۰۴	۴۷۶۱	ارتش شوروی
۱۳۶۰ـ۶۱	۲۹۲۶	۱۹۷۴	ارتش افغانستان
۱۳۶۵ـ۶۶	۱۱۲۵۰	۱۰۷۰۰	ارتش شوروی
۱۳۶۶	-	۵ ۰۰۰	پلیس

منبع:

Aktual'nycproblemy afganskoi revolyutsii, p. 441;Lyakhovskii, 'Na afganskoi vizhzhen-noi zemle', p. 60; Yu. Krasikov, 'Internatsional'naya missiya sovetskogo voina', *Voennyi Vcstnik,* no. 10 (1988), p. 5; RA, 19 May 1987; KP, 2 July 1988.

۱۵ـ ترکیب اجتماعی افرادی که جذب ح. د. خ.ا می‌شدند. (به درصد)

سال	کارگران، دهقانان و پیشه‌وران	دهقانان	کارگران
۱۳۶۰	۳۸	-	-
۱۳۶۲	۴۳/۵	-	-
۱۳۶۳	۴۵	-	-
۱۳۶۵	-	۲۷/۸	۱۸
۱۳۶۴_۶	۴۵	-	-

توضیح: به عنوان مقایسه در نظر داشته باشید که پیشه‌وران در حدود ۲٪ را تشکیل می‌دادند.

منبع:

Politburo Session, RA, 6 July 1985; Najibullah, RA,14 June 1987, CC Plenum. For comparative purposes, consider that craftsmen averaged around 2%.

۱۶ـ ترکیب اجتماعی ح. د. خ.ا (به درصد)

ترکیب	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵
کارگران	-	۱۱/۲	۱۱/۲	۱۲/۷	۱۳۷	۱۴/۱	۱۴/۱
-	۵/۰	-	-	-	-	-	-
دهقانان	-	۱۶/۷	۱۷/۱	۱۷/۲	۱۸/۳	۱۷/۹	۱۸/۵
پیشه‌وران	-	۰/۷	۰/۱	۰/۱	۱/۲	۱/۶	۲/۱
تحصیل کردگان	-	۶۰/۷	۶۲	۵۸/۹	٪۵۷	۵۵/۸	۵۴/۴
زمین داران کوچک	-	۰/۳	۲	۰/۱	۰/۱	۰/۱	-
دانشجویان	-	۹/۷	۸/۲	۹/۶	۰/۹	۹/۵	۸/۹

منبع:

Plyais, 'Voznikovenie i nikotorye aspekty' pp. 3412; Organisational structure and composition of the PDPA, *Kabul, n.d.*

۱۷ـ نوسانات در ابعاد گروههای ملیشه دفاع از انقلاب در چندین ولایت

ولایات	۱۳۵۹ـ۶۰	۱۳۶۰ـ۱	۱۳۶۱ـ۲	۱۳۶۲ـ۳	۱۳۶۳ـ۴	۱۳۶۴ـ۵	۱۳۶۵ـ۶	۱۳۶۶ـ۷
بدخشان	-	-	-	-	۱۴۰۰	-	-	۳۲۴۰
بغلان	-	-	-	۱۷ ۰۰۰	-	-	-	-
بلخ	-	-	-	-	-	۱۳۸۰	۱۵۰۰	-
فراه	-	-	-	-	-	-	-	۸۰۰
غزنی	-	-	-	-	-	-	-	۶۰۰
هرات	-	-	۴۵۰۰	-	-	۳۸۰۰	-	۳۵۰۰
هلمند	-	-	۴۵۰۰	-	-	۳۸۰۰	-	۳۵۰۰
جوزجان	-	-	-	۱۵۵۳	-	۱۶۰۰	-	-
کابل	-	-	-	۱۰۴۰۰	-	-	-	-
قندهار	-	-	-	۲۰۰	۳۷۰	-	۹۶۰	-
کنر	-	-	-	-	۹۹۳/۷۰۰	-	-	-
لغمان	-	-	-	۲۹۲	-	-	-	-
ننگرهار	-	-	-	-	-	-	-	۶ ۰۰۰
پکتیا	۲۰۰	-	-	-	-	۲ ۰۰۰	-	۲۱۰۰
سمنگان	-	-	-	-	-	۸۳۰	۷۰۰	-
سرپل	-	-	-	-	-	۵۳۴	-	-

منبع:

KNT; RA; Haqiqat-i Inqilab-i Saur, 9 Oct. 1986.

۱۸ـ شمار رشته عملیات انجام شده از سوی نیروهای مسلح افغانستان به صورت مستقل یا مشترک با ارتش اتحاد جماهیر شوروی

	جمع کل		ارتش		پلیس
	بزرگ	کوچک	بزرگ	کوچک	
۱۳۵۸ (۱۹۷۹)				۴۰۰	
۱۳۶۰					
مشترک					۹۰۰
مستقل					۸۰۰
جدی ۱۳۶۲ تا ثور ۱۳۶۳					
مشترک			۵۱		
مستقل			۳۴		
جدی ۱۳۶۵ تا ثور ۱۳۶۶					
مشترک			۱۷		
مستقل			۱۴		
۱۳۶۶					
مستقل			۲۶		
حمل تا اسد ۱۳۶۷					
مستقل	۳۵	۱۸۶۵			

منبع:

RA, 24 March 1982; Iz besed nizh. sostnva RA sShcvarnadzc. VPO v RA avgust 1988 g.; *V.A. Merimskii, 'Voina v Afganistane: zapiski uchastika',* Novaya i Novcyashaya Jsloriya, *no. 3 (1995), p. 112; Lyakhovskii,* Tragediya i doblest Afgana, pp. 284, 339.

۱۹ـ میزان فرار از خدمت در میان نیروهای مسلح افغانستان و کسانی که ناپدید شدند.

سال	ترک خدمت	درصد	ناپدید شدگان	
۱۳۵۸_۵۹		۲۵۴۳۲	-	۷۲۱
۱۳۵۹_۶۰		۳۰۶۸۰	۲۱/۹	۸۶۴۴
۱۳۶۰_۶۱		۳۰۹۴۵	۱۵/۸	۱۹۱۸
۱۳۶۱_۶۲		۴۲۵۴۴	۱۹/۷	۴۰۱
	نیروهای مرزی (جدی ۶۱ تا سرطان ۶۲)	۴ ۰۰۰	-	-
۱۳۶۲_۶۳		۳۵۰۵۸	۱۳/۲	۱۸۷۰
۱۳۶۳_۶۴	ارتش	۲۵۶۰۰	۱۸/۲	-
	ثارندوی (پلیس)	۶۴۰۰	۸	-
۱۳۶۳_۶۴	۲۸۵۵۰	۱۰/۴	۲۸۵۳	
	پلیس	۴ ۰۰۰	-	۲۹۰۵
۱۳۶۴_۶۵	۳۲۴۳۳	-	۲۹۰۵	
۱۳۶۵_۶۶	۲۹۰۴۸	۱۰/۳	۲۷۷۳	
	ثارندوی (پلیس)	۱ ۰۰۰	-	-
۱۳۶۶_۶۷	۳۰۹۴۱	۹/۹	۵۹۱۷	
	ارتش	۲۵۴۲۲	۱۹/۳	-
۱۳۶۶_۶۷	ثارندوی (پلیس)	۲۶۰۰	-	-
جدی ۶۷ تا عقرب ۶۸		۳۸۶۰۰	-	۵۶۰۰
	ارتش	۲۷۸۰۰	-	-
۱۳۶۸_۶۹	در هر ماه ۳ ۰۰۰	-	-	
جدی ۶۹ تا جوزای ۷۰		۳۰ ۰۰۰	-	-
میزان تا عقرب ۱۳۷۰		۹ ۰۰۰	-	-

توضیح: جزئیات مربوط به هر بخش که در دسترس بوده ارائه شده است. درصد میزان فرار از خدمت را نسبت به مجموع نیروی انسانی نشان می‌دهد.

منبع:

Starodubova, 'Moral'no-politicheskii', pp. 57, 58;Gankovskii, 'Vooruzhennye sily

respubliki Afganistan', Gareev, *Moya poslcdnyaya voina,* pp. 103, 204; Merimskii, 'Voina v Afganistane', p. 112; Lyakhovskii, *Tragediya i doblest' Afgana,* p. 592, appendix 14; Lyakhovskii and zabrodin, *Tainy qfganskoi voiny,* p. 184; Marchuk, *Neob'yavlcnnaya voina v Afganistane, p. 109; Iz based ruzh. sostava RA s Shevarnadze. VPO v RA avgust 1988 g*

۲۰ـ جذب نیرو در ولایات شمال و شمال شرق میزان و عقرب ۱۳۶۶

	پلیس		واد		ارتش	
ولایت	طرح[1]	جذب‌شده[2]	طرح	جذب‌شده	طرح	جذب‌شده
بغلان	۱۱۲۰	۱۶	۶۴۰	۱۹	۷۴۳	۵
قندوز	۱۱۲۰	۵۲	۷۰۰	۷۸	-	-
تخار	۱۱۸۰	۳۰	۷۴۰	۳۴	-	
بدخشان	۱۱۲۰	۱۷	۶۸۰	۲۸	-	-
بلخ	۱۱۴۰	۲۲	۸۶۰	۳۶	۵۰۶	۹۹
سمنگان	۷۲۵	۳۳	۴۴۰	۲۳	-	-
جوزجان	۱۳۴۰	۳۵	۸۰۰	۲۷	-	-
فاریاب	۱۱۰۰	۴۵	۷۰۰	۴۳	-	-

منبع: *Rczul'taty prizyva 2 tnesyatsev (tnizan-akrab) 1366g. v provintsiyakh Severn i Severo-Vostoka.*

۲۱ـ میزان فرار از خدمت در میان افسران نیروهای مسلح افغانستان

۱۳۶۳	۶۲۸ از مجموع ۲۵۶۶۰	۲/۴ درصد
۱۳۶۴	۸۵۰ از مجموع ۲۸ ۰۰۰	۳ درصد
حمل تا قوس ۱۳۶۵	۶۰۵ از مجموع ۱۸۹۳۶	۳/۱ درصد
۱۳۶۸	۳ ۰۰۰ از مجموع ۲۴۲۱۵	۱۲/۳ درصد
میزان و عقرب ۱۳۷۰	۳۰۰ از مجموع ۹ ۰۰۰	۳۳ درصد

توضیح: درصدها، میزان ترک خدمت افسران نسبت به مجموع میزان فرار از خدمت را نشان می‌دهد.
منبع:

۱. آنچه در طرح بود.
۲. نیروی جذب‌شده (درصد)

Percentages represent the proportion over the total numberof desertions. Sources: Starodubova, 'Moral'no-politicheskii potentsial', p. 58; Marchuk, *Ncob"yavlcnnaya voina v Afganistane,* p. 109; Gareev, *Moya poslednyaya voina,* p. 103;%yakhovskii, *Tragediya i doblest' Afgana,* p. 592.

۲۲ـ اعضای ح.د.خ.ا. و س. د. ج.ا. در میان نیروهای مسلح

	ارتش		واد	پلیس		جمع کل	
	ح.د.خ.ا	س. د. ج.ا	ح.د.خ.ا	ح.د.خ.ا	س. د. ج.ا	ح.د.خ.ا	س. د. ج.ا
اپریل ۷۸	۹۷۰/۱۱۰۰[1]	۶۰۰/۸۰۰	۸ ۰۰۰	-	-	-	-
سنبله ۵۷	۴ ۰۰۰	-	-	-	-	-	-
حوت ۵۷	۵۲۰۰	-	-	-	-	-	-
عقرب ۵۷	۹ ۰۰۰	-	-	-	-	-	-
پاییز ۵۸[2]	۱۰۱۷۶	-	-	-	-	-	-
۵۹[3]	۱۲۴۵۰	-	-	-	-	-	-
پاییز ۱۳۵۹[4]	۱۵۱۵۳	-	-	-	-	-	-
۱۳۶۰	۳۲ ۰۰۰	-	-	۳ ۰۰۰	-	-	-
۱۳۶۰ـ۱	۲۰۴۲۵	-	۴۲۴۶	۷۰۳۵	۹ ۰۰۰	۳۱۷۰۶	-
۱۳۶۱ـ۲	۲۶۵۱۵	-	۶۰۷۲	۱۸۵۱۵	-	۵۱۱۰۲	-
۱۳۶۲ـ۳	۳۱۰۷۴	-	۹۸۱۹	۲۳۱۵۴	-	۶۴۰۴۷	-
۱۳۶۳ـ۴	۳۶۱۵۷	-	۱۳۴۶۰	۳۰۷۴۴	-	۸۰۳۶۱	-
۱۳۶۴	-	-	-	-	-	۴۰ ۰۰۰	-
۱۳۶۵	۴۲۳۶۳	-	-	-	-	-	-
۱۳۶۴ـ۵	۴۰۵۹۸	-	۸۶۷۲۷	۳۳۸۸۴	-	۹۱۲۰۹	-
۱۳۶۵ـ۶	۴۲۸۰۲	-	۲۲۸۹۳	۳۷۴۶۰	-	۱۰۴۱۵۵	-
زمستان ۱۳۶۵[5]	-	-	-	-	-	-	۷۶۵۰۰
۱۳۶۷	۴۸۶۸۴	-	-	۴۴ ۰۰۰	-	۲۵ ۰۰۰	-
-	۴۷ ۰۰۰	-	۲۸۵۰۰	۳۱۴۰۰	-	۱۰۶۹۰۰	-

۱. به اضافهٔ گروه قادر.
۲. پایان ۱۹۷۹
۳. بهار ۱۹۸۰
۴. پایان ۱۹۸۰
۵. آغاز ۱۹۸۷

توضیح: ارقام سال ۱۹۷۸ همچنین اندازهٔ گروه طرفدار شوروی ع. قادر را نشان می‌دهد که بعدها به ح.د.خ.ا پیوست.

منبع:

RA 24 March 1982; Starodubova,'Moral'no-politicheskii potential, pp. 78, 170; Ludwig, Einige Probleme,74, 108, 124; Umarov, B. Kh., Stanovlenie i tendentsii razvitiya politiki natsionalnogo primireniya v Afganistane, Tashkent, diss., 1990, p. 116; Gankovskii, Vooruzhennye sily respubliki Afganistan, p 9;Marchuk, Ncob"yavlennaya voina v Afganistane, *p. 20, 27; afgana, Lyakhovskii,* Tragediya i doblest'afgana, *appendix 14; Bradsher,* Afghanistan and the Soviet Union, III unpublished edition, ch. 3 p. 19; Iz bused ruzh. sostava RA s Shevamadzc. VPO v RA avgust 1988 g.; *Ya.A. Plyais, Voznikovenie i nikotorye aspekty teoriticheskoi i organizatsionnoi deyatelnosti NDPA, Moscow, 1992, diss. p. 343; z. Go[, Revolyutsionnaya Armiya v natsionaPnodemokraticheskoi revolyutsii (na primere Afganistana), diss. Moscow 1988, p. 86.*

۲۳ـ اعضای نیروهای مسلح که عضو حزب بودند. (به درصد)

	۱۳۵۷	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۵	۱۳۶۶	۱۳۶۷	۱۳۶۸
نیروهای مسلح	-	-	-	۴۵	۴۳	۶۰*	-	۶۰*	-
افسران	۳۳	-	۵۸	۷۵*	-	-	۸۳*	-	۷۰ـ۸۰*
افسران پایین‌رتبه	-	-	۱۷	-	-	۴۷	-	-	-
سربازان	-	-	۵	-	-	۱۱	-	-	-
پلیس	-	۵	-	۱۲[1]	-	-	-	۴۶[2]	-
				۱۶[3]				۲۰[4]	

*. به شمول اعضای س. د. ج. ا

منبع:

Plyais, Voznikovenie i nikotorye, *p. 343;TASS, 5July 1988, op. cit. in A. Arnold, The ephemeral elite',* in The politics of social transformation in Afganistan, Iran arid Pakistan, *Syracuse University Press, 1994, p. 51; Lyakhovskii and zabrodin,* Tainy afganskoi voiny, p. 99; Izvestia, *21 May 1983; RA, 26 Oct. 1982; Najibullah, RA, 26 April 1988; zapiski Merimskii, Voina v Afganistane: interviewed by V.K. uchxstika, p. 79; Yu. Gankovskii, Turadzhev, Nasha bol-Afganistan,* Aziya i Afrika Segodnia, *no. 6, 1989, p. 5; S.A. Keshtmand, Uregulirovanie afganskoi problemy,* Parlinaia zhizn', *no. 2, 1990, p. 76; RA, 24 March 82; Starodubova, Moralno-politicheskii potentsial, p. 78; KP, 2 July 1988.*

---

۱. ح.د.خ.ا

۲. ح.د.خ.ا

۳. س. د. ج.ا

۴. س. د. ج.ا

۲۴ـ سازمانهای اولیهٔ حزبی در میان نیروهای مسلح

	ارتش	واد	پلیس	جمع کل
سنبلهٔ ۱۳۵۷	۱۷۶	-	-	-
۱۳۶۰	۵۰۳	۶۳	۲۴۰	۸۰۶
۱۳۶۱	۵۵۴	۹۴	۳۵۰	۹۹۸
۱۳۶۲	۷۱۶	۱۶۴	۴۴۰	۱۳۲۰
۱۳۶۳	۸۱۴	۲۷۸	۵۱۶	۱۶۰۸
۱۳۶۴	۹۲۰	۳۷۶	۵۵۱	۱۸۴۷
۱۳۶۵	۱۰۴۱	۴۶۷	۵۶۶	۲۰۷۴

منبع:

Plyais, 1984, p417 nikotorye, p.343; Voznikov enie Aktual'nyc problemy afganskoi revolyutsii.

۲۵ـ اجرای طرح جذب نیرو در سطح کشور و در ولایات (به درصد)

سراسر کشور	
جدی ۱۳۵۸ ـ حمل ۱۳۵۹	۱/۴
۱۳۵۹ ـ ۱۳۶۰	۴۰ درصد
۱۳۶۲	۶۰
حمل تا سنبلهٔ ۱۳۶۳	۸۲
۵ و ۴ و ۱۳۶۳	۶۹ـ۵۹
زمستان ۱۳۶۵ و بهار ۱۳۶۶ (نیمهٔ اول)	۵۸
ولایات، مناطق و شهرها	
قندهار (مارچ و سپتامبر ۱۹۸۴)	۳۹
قندهار ۱۳۶۳	۳۳
شهر کابل (زمستان ۱۳۶۵ / آغاز ۱۹۸۷)	۹۲
بغلان (میزان و عقرب ۱۳۶۶	۱۱/۴
قندوز	۵۸/۸
تخار	۳۳/۴
بدخشان	۲۴/۵
بلخ	۴۳/۳
سمنگان	۳۱/۱
جوزجان	۳۱/۵
فاریاب	۴۴/۱
بغلان (جدی ۱۳۶۵ تا جوزای ۱۳۶۶)	۴۶
لغمان	۳۰
بادغیس	۲۹
کنر	۱۳
کاپیسا	۹
بامیان	۵
لشکر بیستم پیاده (شمال شرق) جوزا تا عقرب ۱۳۶۶	۹۰
۱۹۸۸ / ۱۳۶۷	۴۲

تمام ولایات به جز شهر کابل	۲۰
۱۹۸۹ / ۱۳۶۸	۷۳

منبع:

Starodubova, 'Moral'no-politicheskii potentsial', p.Postanovleni 74; TsK NDPA o rabote kandagarskogo epolitburo provintsialnogo komiteta partii po ukrepleniyu i distsipliny v svete partiinogo edinstva TsK NDPA, 10 trebovanii XIV plenuma otkyabtya 1984 g. in *NDPA (sbomik dokummtov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986, p. 163; *Otchct p-ka yu...tsiy Dud..na V.I.prodcnyannoi rabote za period prebyvaniya v komandhovke s X-83 po VIII85 g., g. Kandagar 1985g.; Rezultaty prizyva 2 1366 g. v mcsyatsev (mizan-akrab) provintsiyakh Severn i Severo-Vostoka; Otchet o komandirovke v pr. Baghlan, 15-18 dekabrya 1987 g.;* Najibullah, RA, 14 June 1987, CC Plenum; Lyakhovskii, *Tragediya i doblcst Afgana,* p. 407; Lyakhovskii and zabrodin, *Tainy afganskoi voiny,* p. 187; Gankovskii Vooruzhennye sily respubiiki Afganistan; Gareev, *Moyaposlednyaya voina,* p. 203; *Aktual'nye problcmy afganskoi revolyutsii,* p. 436; *zapis' bcsedy zamestitelya zavcduyushcgo Mczhdunarodnym otdelom* TsK KPSS t. *Ul'yanovskogo,* p. 3; Merimskii, Voina v Afganistane: zapiski uchastika, p. 112

۲۶ـ کارمندان سیاسی در میان نیروهای مسلح

سال	خاد / واد	پلیس	ارتش	جمع کل
۱۳۶۱ (۱۹۸۲)	۶۰۰	-	-	-
۱۳۶۵ (۱۹۸۶)	-	۲۵۵۶	۴۲۷۳	۷ ۰۰۰
۱۳۶۶ (۱۹۸۷)	-	-	-	۸۶ ۰۰۰
۱۳۶۸ (۱۹۸۹)	-	-	-	۱۰ ۰۰۰

منبع:

S. Krivov, op. cit., p. 188; RA, 24 March 82; D.V.Olshanskii, *Natsional'noe primerenie,* ION pri TsK KPSS, Moscow, 1988, p. 63; Starodubova, 'Morai'no-politicheskii potentsial, p. 155.

۲۷ـ توان نیروهای مسلح افغانستان به تفکیک شاخه‌های آن. (ارقام به هزار)

		۱			۲	۳	۴
سال	جمع کل[1]	وزارت دفاع	ارتش منظم	نیروی مرزی	پلیس	خاد/ واد	گارد ویژه
۱۳۵۶ـ۷	۱۲۶	۹۸	۹۰	-	۲۸	-	-
پایان ۱۹۷۹	۷۰	-	۵۰	-	۸	-	-
	۸۷	۶۰	-	-	۲۰	۷	-
۱۹۸۰	۱۰۰[2]	۴۵	-	-	۱۳/۴	۵/۱	-
	-	-	-	-	۲۹/۶	-	-
۱۹۸۱	۱۳۷	۹۷	-	۸	۳۲/۱	۶/۵	-
۱۹۸۲	۱۸۰	۱۱۵	-	-	۵۴/۳	۹/۸	-
	-	۱۰۰	-	-	-	-	-
۱۹۸۳	۲۰۰	۱۲۱	-	-	۷۴/۸	۱۷/۳	-
مارچ	-	۱۴۰	-	-	-	-	-
۱۹۸۴	۲۴۰	۱۳۹	۹۸	-	۷۹/۵	۲۰/۲	-
	-	۱۵۰	-	-	-	-	-
۱۹۸۵	۲۶۰	۱۴۶	-	-	۹۰/۲	۲۶/۷	-
۱۹۸۶	۳۰۰	-	-	-	۹۱/۷	۵۸/۸	-
۱۹۸۷	۳۱۰	۱۶۰	-	۳۰	۹۸/۷	۶۴/۳	-
۱۹۸۸	۳۱۰	۱۳۲	۹۰	-	۹۶/۷	۶۸/۶	۱۱/۵
	۳۴۰	۱۵۷	-	-	۱۰۵	۸۰ (۳+۴)	-
	۳۷۰	۱۴۸	-	-	-	-	-
	-	-	-	-	۱۱۷	-	-
۱۹۸۹	۳۲۹	۱۶۵	-	-	۹۷	۵۷	-
	-	۱۵۰	-	-	۱۵۵	-	۱۲ـ۱۵
۱۹۹۰	۴۰۰	۲۲۰	-	-	۹۳	۹۰ (۳+۴)	-
۱۹۹۱	۱۶۰	-	-	-	۱۰۰	۴۰	-

منبع:

Plyais, *Voznikovenic i nikotoryc aspekty,* p. 343; 'zacedanie Politbyiiro TsK KPSS 10 marta.

۱. ۴+۳+۲+۱

۲. پایان سال

1983 goda' in *Souyetische Geheinidokumcnte* p. 408; Umarov 'Stanovlenie i tendentsii', p. 116; Gankovskii, 'Vooruzhennye sily respubliki Afganistan, V. Korgun, NatsionaTnoe primirenie i vnutripoliticheskaya situatsiya v 1988 g.', *Spctsial'nyi Byulleten AN SSSR-IV,* no. 2 (), p. 61; Yu. Gankosvkii, 'Afghanistan: from intervention to National Reconciliation', *The Iranian Journal of International Affairs,* vol. IV, no. 1 (spring 1992), p. 135; S. Krivov, op. tit., pp. 180 l;Starodubova, 'Moral'no-politicheskiipotentsial, pp. 56, 60; Gareev, *Moya poslednyaya voina,* p. 192; Lyakhovskii and zabrodin, *Tainy afganskoi voiny,* pp. 82, 99; Sarin and Dvoretsky, *The Afghan Syndrome,* Presidio Press, 1993, p. 77; AFP 13, 19 Feb. 1988; *Aktual'nye problemy afganskoi revolyutsii,* p. 441; Basov and Poliakov, *Afganistan: trudnye sudby revolyutsii,* p. 32-3; Najibullah, *Aziia i Afrika Segodnia, SWB* 28 May 1987; Lyakhovskii, *Tragcdiya i doblest Ajgana,* Appendix 14; Ludwig, *Einigc Probleme,* p. 107; Bonovsky, *Washington's secret war against Afghanistan,* p.110.

۲۸ـ میزان تکمیل نصاب پرسنلی نیروهای مسلّح

سال	۱۳۵۸ـ۵۹	۱۳۶۱ـ۶۲	۱۳۶۲ـ۶۳	۱۳۶۴ـ۶۵	۱۳۶۵ـ۶۶	۱۳۶۶ـ۶۷
جمع کل	۶۵	۶۷	-	۶۱	۵۱[۱]	۵۳
	-	-	-	-	۷۴[۲]	-
	-	-	-	-	۶۲[۳]	-
ارتش	-	۶۲	۷۰	۶۶	۵۴[۴]	-
	-	-	-	-	۶۱/۶[۵]	-
پلیس	۶۰	-	۸۵	-	۶۰	-
واد	-	-	-	-	۷۰/۵	-

منبع:

Sources: Lyakhovskii, Tragediya i doblest Afgana, p. 339and Appendix 14; Iz besed ruzh. sostava RA s Shevamadze, VPOvfiA avgust 1988 g.; 27 June 1989; Gareev, Moyaposlcdnyaya voina, p. 204.

---

۱. زمستان ۶۵

۲. بهار ۶۶

۳. زمستان ۶۵

۴. زمستان ۶۵

۵. پاییز ۶۶

۲۹ـ نصاب پرسنلی نیروهای مسلح

احتمالاً از سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) طرحهایی برای گسترش نیروها در نظر گرفته شده است.

(ارقام به هزار است.)

	۱۳۶۹	۱۳۶۷	۱۳۶۵	۱۳۶۳	۱۳۶۱	۱۳۶۰	۱۳۵۸
وزارت دفاع	-	۲۴۰	۲۰۰	۱۵۰	۱۱۵	۱۰۰	-
ارتش	-	-	۱۶۰	۱۴۰	-	۸۰	-
نیروهای مرزی	-	-	-	-	-	۲۵	-
نیروی هوایی	-	-	-	-	-	۱۰	-
واد -	۱۰۰	-	-	-	-	-	
واحدهای جنگی	-	۲۰	-	-	-	-	-
نیروهای محافظ	۴۰	۱۶	-	-	-	-	-
پلیس	-	۱۶۰	۱۱۵	-	۱۰۰	۹۰	۵۰-
جمع کل	۵۰۰	-	-	-	-	-	-

منبع:

Gankovskii, 'Vooruzhennye sily respubliki Afganistan'; *Aktual'nye probletiiy afganskoi revolyutsii*, p. 443; Ludwig, 'Einige Probleme', p. 107; Lyakhovski and zabrodin, *Tainy afganskoi voiny*, p. 187; *Vjesnik*, zagabria, 28 Dec. 1982; Lyakhovskii, *Tragcdiya i doblest' Afgana*, p. 455; RubinxTfte *Fragmentation of Afghanistan*, p. 157; Gromov, *Ogranichennyi kontingent*, p. 237.

۳۰ـ شمار نیروهای دولتی در چندین ولایت

		جمع کل	ارتش	پلیس	واد/ خاد	ملیشه‌ها (شبه‌نظامیان)
۱۹۸۵	غزنی	۷۸۰۰	۵ ۰۰۰	۲۵۰۰	۳۰۰	-
۱۳۶۶	بامیان	۷۰۰	۱ کندک	۱ کندک	۱ کندک	-
۱۳۶۶	لغمان	۲۹۴۰	-	۱۱۵۰	۱۵۰۰[۱]	۲۹۰
۱۳۶۶	جوزجان	۱۹۱۲۴	-	۷۴۷۴	۱۷۳۷	۹۹۱۳
۱۳۶۶	بغلان	۱۹۰۴۲	۷۲۸۰	۴۲۳۲	۹۶۸	۶۵۶۲
۱۳۶۶	سمنگان	۵۳۷۰	-	۱۶۵۳	۱۱۳۷	۲۵۸۰
۱۳۶۶	بلخ	۱۹۶۱۴	۵۵۹۶	۴۷۴۸[۲]	۲۹۸۶	۵۹۲۲
۱۳۶۶	بدخشان	۱۰۹۱۴	۱ غُند	۴۲۰۴[۳]	۱۵۹۶	۴۴۷۵
۱۳۶۶	فاریاب	۱۰۵۲۸	۱ غُند	۳۱۰۹[۴]	۱۷۹۳	-
۱۳۶۶	تخار	۶۱۲۶	۱ غُند	۲۵۶۹[۵]	۱۳۲۱	۲۱۷۶
۱۳۶۶	قندوز	۷۸۷۵	-	۲۹۵۸[۶]	۱۸۹۹	۲۵۶۷

منبع:

List of reports on all the provinces axccpt Kabul; Infomialsiya o regulamykk sitakh VS ignzhdannskikh voonizhmnykhfonnirovaniyakh, 1987; ObstanovkavprovintsiiLaghman, 6.02.88 g., Lyakhovskii, Tragediya i doblest Aft<ana, p. 405; M. Olimov, 4Iz zapisok perevodchika', *Vostok,* no. 3 (1991), p. 60.

۱. به شمول گروههای دفاع از انقلاب
۲. Border Tr. 362
۳. Border tr. 639
۴. Border Tr. 230
۵. Border Tr. 60
۶. Border Tr. 451

۳۱ـ فرقه‌ها و لواهای (لشکرها و تیپهای) فعال در سال ۱۹۸۰ و نیروهایی که در سالهای بعد فعال شدند.

۹ـ ۱۳۵۸ (۱۹۸۰)

فرقهٔ (لشکر) هفتم پیادهٔ مُقر

فرقهٔ (لشکر) هشتم پیادهٔ کابل

فرقهٔ (لشکر) یازدهم جلال‌آباد (تنها در سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) انجام یک رشته عملیات فعالانه را از سر گرفت.

فرقهٔ (لشکر) دوازدهم پیادهٔ گردیز

فرقهٔ (لشکر) چهاردهم پیادهٔ غزنی

فرقهٔ (لشکر) پانزدهم پیادهٔ قندهار

فرقهٔ (لشکر) هفدهم پیادهٔ هرات

فرقهٔ (لشکر) هجدهم پیادهٔ مزار شریف

فرقهٔ (لشکر) بیستم پیادهٔ بغلان

فرقهٔ (لشکر) بیست و پنجم پیادهٔ خوست

لوا (تیپ) چهارم زرهی کابل

لوا (تیپ) پانزدهم زرهی کابل

لوا (تیپ) بیست و یک زرهی قندهار

لوا (تیپ) بیست و یک مکانیزهٔ شیندند (در سال ۱۹۸۷ به فرقه (لشکر) تبدیل شد.

لوا (تیپ) گارد (در سال ۱۹۸۸ در گارد ویژه ادغام شد.)

لوا (تیپ) توپخانهٔ ۸۸، کابل

لوا (تیپ) ۳۷ کماندو، کابل

لوا (تیپ) ۳۸ کماندو، کابل

۶۴ـ ۱۳۵۹ (۸۵ـ ۱۹۸۰)

لوا (تیپ) سوم مرزی، قندهار

لوا (تیپ) هشتم مرزی، پکتیا

لوا (تیپ) ششم مرزی، پکتیکا

لوا (تیپ) نهم مرزی، کابل، پکتیکا

لوا (تیپ) دهم مرزی، کنر

لوا (تیپ) هفتم مرزی، فراه

لوا (تیپ) اول مرزی، جلال‌آباد

لوا (تیپ) دوم مرزی، خوست

لوا (تیپ) چهارم مرزی، نیمروز

لوا (تیپ) پنجم مرزی، هرات

لوا (تیپ) یازدهم مرزی، هلمند

۱۳۶۰ ؟ (۱۹۸۱ ؟)

فرقه (لشکر) نهم پیاده (پس از انحلال در سال ۸۰ ـ ۱۹۷۹، اصلاحات در آن به وجود آمد.)

۳ ـ ۱۳۶۲ (۱۹۸۴)

فرقه (لشکر) دوم پیاده جبل‌السراج

۱۳۶۵ (۱۹۸۶)

لوا (تیپ) ۲۴ پلیس بدخشان

لوا (تیپ) ۷؟ پلیس جلال‌آباد

لوا (تیپ) هشتم پلیس پل علم

لوا (تیپ) پلیس گردیز

لوا (تیپ) پلیس چاریکار

لوا (تیپ) هفتم پلیس قندهار

لوا یا غند (تیپ یا هنگ) در پروان

لوا یا غند (تیپ یا هنگ) در بغلان

لوا (تیپ) چهارم پلیس هرات

لوا (تیپ) پانزدهم پلیس کاپیسا (یک لوا در اغلب ولایات ایجاد شد.)

۱۳۶۶ (۱۹۸۷)

فرقه (لشکر) بیست و یکم پیاده شیندند

۸ ـ ۱۳۶۷ (۱۹۸۹)

فرقه (لشکر) چهلم پیاده پروان

فرقه (لشکر) پنجاه و سه شبرغان

فرقه (لشکر) پنجاه و چهار قندوز

فرقه (لشکر) شصت سروبی

فرقه (لشکر) هشتاد پل‌خمری

پلیس کابل، چهارم پیاده

واد کابل، دهم پیاده

۹ ـ ۱۳۶۷ (۱۹۹۰ ـ ۱۹۸۸)

فرقه (لشکر) ۵۵ پیاده، تخار

فرقه (لشکر) ۹۳ گرشک

فرقه (لشکر) ۹۵ هزاره، کابل

فرقه (لشکر) ۹۶ هزاره، کابل

۷۰ ـ ۱۳۶۹ (۱۹۹۱ ـ ۱۹۹۰)

فرقه (لشکر) پیاده ۹۴ هزاره، کابل

فرقه (لشکر) پیاده، کابل

* این فهرست برای چند سال اخیر کامل نیست.

منبع:

Gankovskii, 'Vooruzhennye sily respublikiAfganistan, p. 12; Gareev, Moya pos-lednyaya voina, *p. 230; Lyakhovskii,* Tragediya i doblesl Afgana, pp. 337, 579,589; *Lyakhovskii and zabrodin,* Tainy afganskoi voiny, *p. 165; Davis,* Jane's Intelligence Review, *March 1993;* Usl of reports on the situation in all the provinces except Kabul; *Cordesman,* The Lessons of Modem Wars, p. 44.

۳۲ ـ فعالیت کنترل مرزها از سوی دولت افغانستان و نیروهای شوروی.

سال	شمار حملات انجام شدهٔ هر روز		شمار کاروانهایی که در هر ماه از عبورش جلوگیری می‌شد.	
	شورویها	دولت	شورویها	دولت
ثور تا سنبلهٔ ۱۳۶۲	۱۹ ـ ۱۸	ـ	۵۳ ـ ۵۲	ـ
جدی ۶۲ تا میزان ۶۳	ـ	۱۶	ـ	ـ
ثور تا سنبلهٔ ۱۳۶۳	۱۴ ـ ۱۳	ـ	۳۷ ـ ۳۶	ـ
زمستان ۱۳۶۲	ـ	۱۷ ـ ۱۶	ـ	۸۵
۱۳۶۶	ـ	۱۲/۱۳	۳۰	ـ
سرطان تا قوس ۱۳۶۷	ـ	ـ	ـ	۷۰ ـ ۶۹

منبع:

Lyakhovskii, Tragediya i doblest' Afgana, *pp. 2889,341, 3556; A.V. Tchikichev,* Spetnaz en

Afghanistan, *CEREDAF, 1994, p. 29; Gromov,* Ogranichennyi kontingent, *p. 323; Ludwig, Einige Probleme, p. 104; Kz, 11 March 1988 and 14 Aug. 1988.*

۳۳ـ ضایعات نیروی هوایی افغانستان

	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶	۱۳۶۷	۱۳۶۸
هواپیما	۲	۲	۷	۶	۹	۲۸	۱۲	۲۱	۲۴	-
هلیکوپتر	۲	۴	۸	۱۵	۱۵	۲۲	۱۷	۳۳	۴۴	-
جمع کل	۴	۶	۱۵	۲۱	۲۴	۵۰	۲۹	۵۴	۶۸	۱۰۲

منبع:

Lyakhovskii Tragediya i doblasf afgana, *appendix* 14; *Gareev,* Mova poslednyaya voina, p. 208.

۳۴ - تلفات نیروهای دولت

سال	کشته‌شدگان	مجروحین	ناپدید شدگان، دستگیر شدگان
جدی ۱۳۵۸ تا جدی ۱۳۵۹	۹ ۰۵۱	۱۰۰۸۷	۳ ۱۸۷
جدی ۵۹ تا جدی ۶۰	۳ ۳۰۳	۸ ۳۲۳	۲ ۳۴۱
جدی ۶۰ تا جدی ۶۱	۲ ۸۸۵	۷ ۸۱۹	۵۰۰
جدی ۶۱ تا جدی ۶۲	۳ ۴۰۸	۹ ۲۴۲	۱ ۳۲۷
جدی ۶۲ تا جدی ۶۳	۳ ۳۵۳	۹ ۰۱۱	۴۳۲
جدی ۶۳ تا جدی ۶۴	۳ ۶۹۰	۸ ۸۹۸	۵۵۶
جدی ۶۴ تا جدی ۶۵	۵ ۷۷۲	۱۱ ۸۷۶	۱ ۱۶۲
جدی ۶۵ تا جدی ۶۶	۶ ۲۲۹	۱۲ ۷۸۶	۹۸۶
جدی ۶۶ تا جدی ۶۷	۱۰ ۱۲۷	۱۶ ۵۲۹	۳ ۸۰۹
جدی ۶۷ تا جدی ۶۸	۱۱ ۱۳۳	۲۲ ۰۱۸	۲ ۹۴۵
جدی ۶۸ تا جدی ۶۹	۷ ۹۷۷	-	-
جدی ۶۹ تا ثور ۱۳۷۰	۱ ۶۲۸	-	-
جمع کل	۶۸ ۵۵۶	۱۱۶ ۵۸۹	۱۷ ۲۴۵

منبع:

K. *Matinuddin,* Power Struggle in the Hindu Kush,Afghanistan 1978-1991, *Wajidalis, Lahore, p. 167.*

۳۵ـ تلفات ماهیانهٔ نیروهای مسلح افغانستان (کشته شدگان و مجروحین)

سال	ارتش	پلیس
جدی ۱۳۵۸ تا جدی ۱۳۵۹	۱۳۵	-
جدی ۵۹ تا جدی ۶۰	۵۶۰	-
جدی ۶۰ تا جدی ۶۱	۲۰۹	-
جدی ۶۱ تا جدی ۶۲	۲۰۷	-
جدی ۶۲ تا جدی ۶۳	۲۲۲	-
جدی ۶۳ تا جدی ۶۴	۲۰۱	-
جدی ۶۴ تا جدی ۶۵	۲۳۵	-
جدی ۱۳۶۵ تا جوزای ۱۳۶۶	۲۹۱	-
جدی ۶۵ تا جدی ۶۶	۲۰۷	۱۳۳
حوت ۶۶ تا اسد ۶۷	۲۱۸	-
حمل تا اسد ۶۷	-	۵۸۰
جدی ۶۶ تا جدی ۶۷	۲۳۶	-
حوت ۶۷ تا جوزای ۶۸	۸۶۶	-
جدی ۶۷ تا عقرب ۶۸	۱۹۰۰	-

منبع:

Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* p. 339 and Appendix 14; *Iz besed ruzh. sostava RA s Shevamadze, VPOvfiA avgust 1988 g.;* 27 June 1989; Gareev, *Moyaposlcdnyaya voina,* p. 204.

۳۶ـ ضایعات اسلحه و تجهیزات نیروهای مسلح افغانستان

	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶	۱۳۶۷
تانک	۲۱	۲۳	۲۱	۳۷	۳۲	۳۲	۲۵	۲۷	۱۴۴
وسایط نقلیهٔ زرهی	۵۲	۴۹	۴۵	۱۴۱	۷۷	۸۹	۵۱	۵۷	۲۴۳
مسلسل و توپ	۶۵	۴۰	۶۲	۹۰	۲۹	۳۵	۶۷	۳۳	۳۴۹

منبع:

Lyakhovskii, *Tragediya i doblest' Afgana,* appendix14.

۳۷ـ اسلحه و تجهیزات نیروهای مسلح افغانستان

	۱۳۵۷ (۱۹۷۸)	۱۳۶۷ (۱۹۸۸)	۱۳۶۹ (۱۹۹۰)
تانک	۶۵۰	۸۴۳	۱۵۶۸
ماشین محاربوی (تانک کوچک)	۸۷	-	۸۲۸
زره‌پوش (نفربر زرهی)	۷۸۰	-	-
توپ	۱۹۱۹	-	۴۸۸۰
هواپیما	۱۵۰	-	(جنگی) ۱۲۶
هلیکوپتر	۲۵	-	(جنگی) ۱۴

منبع:

Gai and Snegirev, *Vtorzhenie,* p. 72; Gareev, *Moyaposlcdnyaya voina,* p. 92.

۳۸ـ میزان تکمیل نصاب کادری (چارت پرسنلی) نیروهای مسلح افغانستان

-	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۵	۱۳۶۶	۱۳۶۸	۱۳۶۹	۱۳۷۰
نیروهای مسلح	-	-	۶۵	۶۷	-	۶۱	۵۱۰	۲۳	-
-	-	-	-	-	-	و ۷۴	-	-	-
-	-	-	-	-	-	آ ۶۲	-	-	-
ارتش	-	-	-	۷۰	۶۶	آ ۵۴	-	-	-
-	-	-	-	-	-	پ ۶۱/۶	-	-	-
افسران	-	-	۹۶	-	۷۵	۷۰	-	-	-
واحدهای جنگی	-	-	-	-	-	۲۵	۲۲_۳۲	-	-
نیروی پیاده	-	-	-	-	-	-	-	-	۷_۱۰
خدمات	-	-	-	-	-	-	۵۰_۶۰	-	-
نیروی پیاده	-	-	۴۵_۵۰	-	-	-	-	-	-
تانک	-	-	-	-	-	۵۶	۴۰	-	-
توپ	-	-	-	-	-	-	۲۸	-	-
کارشناس و متخصص	-	-	-	-	-	۵۰	-	-	-
نیروی هوایی	-	-	۵۰	-	-	۸۱	۶۴	-	-
نیروهای مرزی	۳۰	-	-	-	۶۰	-	-	-	
کادرهای سیاسی	-	۱۹	-	-	-	-	-	-	-
ثارندوی (پلیس)	-	۶۰	-	۸۵	-	۶۰	-	-	-
واحدهای عملیاتی	-	آ ۷۲/۵	-	-	-	-	-	-	-
افسران	-	۴۵	-	-	-	-	-	-	-
افسران پایین‌رتبه	-	۳۹	-	-	-	-	-	-	-
سربازان	-	۴۰/۷	-	-	-	-	-	-	-
واد	-	-	-	-	-	۷۰/۵	-	-	-

آ = آغاز سال   و = اواسط سال   پ = پایان سال

منابع:

Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* pp. 189,375, 592; *Aktual'nyc probtemy afganskoi revolyutsii,* pp. 402, 436; T. Gaidar, *Pod afganskim nebom,* Sovetskaya Rossiya, 1981, p. 52;

Iz besed ruzh. sostava RA s Shcvarnadze. VPO v RA avgust 1988 g.; Gareev, *Moya poslednyaya voina,* pp. 203, 204; Merimskii, Voina v Afganistane; zapiski uchastika, p. 112; Umarov, Stanovleniei tendentsii, p. 117; Gankovskii, Vooruzhennyesily respubliki Afganistan, pp. 14-15; Lyakhovskii and V.M. zabrodin, *Tainy afganskoi voiny,* pp 165-6, 187; A. Lyakhovskii and V. zabrodin, Tainy afganskoi voiny, *Anniya* 9, 1992, pp. 645; Ludwig, Einige Probleme, p. 107.

۳۹ـ کمکهای نظامی شوروی به افغانستان (کمکهای تسلیحاتی)

سیستمهای تسلیحاتی	تا ۱۳۶۸ (۱۹۸۹)	۱۳۶۸	به جای مانده از ارتش چهلم شوروی	۱۳۶۹
تانک	۷۶۷	۳۰۵		۳۸۰
تانک کوچک (ماشین محاربوی)	۴۹۱	۲۸۳	۹۹۰	۲۱۱
زره‌پوش (نفربر زرهی)	۱۳۳۸	۷۰۵		۶۵۱
راکت انداز	۱۱۶	۱۶	۴۳	۵۰
مسلسل و هاوان	۱۲۱۲	-	۲۲۴	۱۱۴
آر. پی. چی	۳۸۰۴	-	۱۷۰۶	۸۲۰
شعله‌انداز (؟)	۵۶۸۰	-	۱۴۴۴۳	۱ ۰۰۰
اسلحهٔ سبک	۱۱۹ ۰۰۰	۴۰ ۰۰۰	۲۳۱	۹۵۴۰۰
تفنگ انفرادی؟	۷۰۰	-	-	۶۸۰
هواپیما	۷۶	۵۹	-	۶۶
هلی کوپتر	۳۶	۱۲	-	۳۷

منبع:

Gareev, *Moya poslcdnyaya voina,* pp. 85, 310, 311;TsK KPSS, O doplonitelnoi postavke spetsimushestva Respublike Afganistan, 1989' in *Scwjetischc Gchcimdokumente,* pp. 606, 608.

۴۰ـ کمکهای نظامی شورویها به افغانستان. (به میلیون روبل)

۱۹۸۰	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۵	۱۹۸۶	۱۹۸۷	۱۹۸۸	۱۹۸۹	۱۹۹۰
۲۶۷/۶	۲۳۱/۵	۲۷۷/۹	۲۲۱/۴	۳۲۶/۳	۵۱۶/۳	۵۷۹/۱	۱۰۶۳/۴	۱۶۲۹/۰	۳۹۷۲/۰	۲۲۰۰/۰

منبع:

Lyakhovskii, Tragediya i doblest' afgana, Appendix 14

۴۱ـ تسلیحات و تجهیزات مجاهدین

-	۱۳۶۸	تابستان ۱۳۶۹	اوایل ۱۳۷۰	میزان ۱۳۷۰
موشکهای ضد تانک	۳۰	۱۴۰۰	-	-
راکت انداز ضد تانک	۱۰۲۰۰	۱۱۴۰۰	-	۱۱۵۵۰
مسلسل	۱۰۰	۵۵۰		۱۹۰۰
مسلسل و هاوان (خمپاره)	-	-	۴ ۰۰۰	-
هاوان (خمپاره)	۳ ۰۰۰	۳۵۰۰		۳۸۶۰
تفنگ بدون؟	۱۵۵۰	۲ ۰۰۰	-	-
راکت انداز	۱ ۰۰۰	۱۲۰۰	-	۱۶۷۵
ماشین آلات سنگین	-	-	-	-
مسلسلهای ضد هواپیما	۸۰۰	۴۶۰۰	-	۴۳۰۰
راکتهای ضد هواپیما	۷۰۰	۴۰۲	-	-
تانک	-	۹۲	۱۵۰	۲۰۲
وسایط نقلیهٔ زرهی	-	۱۱۰۰	۲۵۰	۲۸۰

منبع:

Gareev, *Moya poslednyaya voina,* p. 186;Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Ajgana,* p. 580; Lyakhovskii, Na afganskoi vizhzhennoi zemle, p. 58; Gromov, *Ogranichennyi kontingent,* p. 322.

۴۲ـ اسلحهٔ سبک به غنیمت گرفته شده از مجاهدین (در هر ماه)

۱۳۶۰ ثارندوی (پلیس)	۳۳۳
۱۳۶۱ (ارتش)	۷۵۰
ثور تا سنبلهٔ ۶۲ (ارتش سرخ)	۸۶۶
ثور تا سنبلهٔ ۶۳ (ارتش سرخ)	۸۱۱
زمستان ۶۳ (ارتش سرخ)	۵۸۱
۱۳۶۴ (نیروهای مسلح افغانستان)	۵۴۱
جدی ۶۵ تا جوزای ۶۶ (ارتش سرخ)	۳۹۲
حوت ۶۵ تا جوزای ۶۶ (نیروهای مسلح افغانستان)	۳۸۵

منبع:

RA, 24 March 1982 and 16 April 1983;Lyakhovskii, *Tragediya i doblest Afgana,* pp. 285, 288-9, 339; I.G. Maidan, *Problemy sotsialnoi hazy Aprelskoi Revolyutsii i politiki natsional'nogo primircnie v Afganistane,* Kiev, 1988, p. 35.

۴۳ـ ترکیب قومی نیروهای مسلح افغانستان (به درصد)

	پشتون	تاجیک	ازبک	دیگران
		ارتش		
۱۳۵۶ـ۷				
افسران ارشد	۷۰	۲۰	-	۱۰
افسران تازه‌کار	۴۵	۳۵	-	۱۰
نیروها	۶۰	۳۰	-	۱۰
۱۳۶۳ـ۴				
جمع کل	۵۰	-	-	-
۱۳۶۶				
افسران ارشد و سیاسی	۵۵	۳۵	۲/۲	-
۱۳۶۷ـ۸				
نیروها	۵۰(تقریباً)	۴۰ـ۳۵	-	-
		پلیس (ثارندوی)		
۱۳۶۶ (۱۹۸۷)				
افسران ارشد پایین رتبه	۴۶/۹	۴۱	۵/۷	-
۱۹۹۰ (۱۳۶۹)	-	-	-	-
جمع کل	۹۰	(ممکن است فقط در مورد واحدهای سیار درست باشد.)		

منبع:

V. Korgun, *Intelligentsia v politichcskoi zhizhncAfganislana,* Nauka, 1983, p. 12; Gankovskii, Vooruzhennye sily respubliki Afganistan', *Mainstream,* 12 Jan. 1985; Lyakhovskii and zabrodm, *Tainy qfganskoi voiny,* p. 99; S. Krivov, op. dt., p. 184; Starodubova, Moralno-politicheskii potentsial, p. 105; Yu. V. Bosin, Natsionalnye problemy sovremennogo Afganistana, diss., IV AN, Moscow, 1992, p. 138.

۴۴ـ توانایی کلی جبههٔ ملی پدر وطن بر اساس مناطق (۱۰۰ ×)

	۱۹۸۲	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۵	۱۹۸۶	۱۹۸۷	۱۹۸۸	۱۹۸۹
ولایات شمالی								
بدخشان	-	۱۶۰	-	-	-	-	-	-
تخار	-	-	۹۶	-	۱۵۷	۲۲۶	-	-
قندوز	-	-	۱۶۲	۲۴۷	-	۳۳۷	-	-
بغلان	-	۶۰	-	۷۶	۲۶۸	-	-	-
سمنگان	-	-	-	-	۹۰	۱۱۲	-	۱۲۰
بلخ	-	-	۳۰۰	۳۵۴	۴۱۰	۳۹۰	-	-
جوزجان	-	-	۲۴۰	-	۳۷۰	-	-	-
فاریاب	-	-	۹۹	-	-	۲۵۰	-	-
بادغیس	-	۲۰	۴۱	-	۱۲۵	۱۳۰	۷۵	-
کاپیسا	-	-	-	-	۷۶	-	-	-
پروان	-	۱۰۳/۵	۱۱۵	-	-	-	-	-
دیگر ولایات								
ولایت کابل	-	۱۲۰	-	-	-	۲۰۰	-	۲۳۰
لوگر	-	-	-	۱۲	-	-	-	-
وردک	-	-	-	-	-	-	۱۶	-
بامیان	۱۰/۵	۷۰	-	-	-	-	-	-
غور	-	-	-	-	-	۲۹	-	-
هرات	-	۱۷۰	۱۷۹	۳۰۴	۳۵۵	-	-	-
نیمروز	-	-	-	-	۲۶	-	-	-
فراه	-	-	۱۳/۵	-	۱۱۵	-	-	-
هلمند	-	۹۵	۱۴۰	-	۱۹۰	-	-	-
غزنی	-	-	-	-	۱۹۰	۱۵۰	-	-
قندهار	-	۶	۷۰	-	۱۳۲	۱۶۴	-	-
کنر	-	-	-	-	۹۰	۱۰۵	-	-
لغمان	-	۸	-	۵۵	۸۴	-	۴۰/۵	۵۱
ننگرهار	-	-	۲۵۰	-	۹۰	-	-	-
پکتیا	-	-	-	۶۶	۱۰۰	۱۱۰	-	-

توضیح: اطلاعات کامل نیست
منبع: نگاه کنید به شمارهٔ ۴۵

۴۵ـ عضویت افراد در جبههٔ ملی پدر وطن بر اساس مناطق

	۱۹۸۴	۱۹۸۵	۱۹۸۶	۱۹۸۷	۱۹۸۸	۱۹۸۹
ولایات شمالی						
بلخ	-	-	۶۴۳۷	۱۵ ۰۰۰	۱۴۹۹۳	۱۳۱۰۰
قندوز	۱۲۹۳	۶۵۰۰	-	۷۴۰۰	-	-
تخار	-	۴۳۲۲	-	-	-	-
سمنگان	-	-	-	-	۳۵۰۰	-
فاریاب	-	-	-	-	۶ ۰۰۰	-
پروان	-	-	-	-	۳ ۰۰۰	-
دیگر ولایات						
فراه	۴۵۰	-	-	-	-	-
غزنی	-	-	۵۶۳۰	-	-	-
قندهار	۱۸۴۰	-	۴ ۰۰۰	۵۴۱۳	۵۶۸۸	-
لغمان	-	-	-	-	۴۰۴۸	۵۱۰۰
پکتیا	۱۱۷۶	-	۵۴۰۰	-	-	-
کنر	-	-	-	-	-	-
ناحیهٔ نهرین	-	-	۷۰۰	-	-	-

توضیح: اطلاعات کامل نیست.
منبع:

KNT; RA; *Haqiqat-I Inqitabi Saur,* 2 April 1987.

۴۶ـ میزان متوسط زد و خورد بین مجاهدین و نیروهای دولت / شوروی

جدی ۱۳۶۱ تا جدی ۱۳۶۲	۲۰۰
جدی ۶۴ تا ثور ۶۵	۳۶۲ (۴۲ مورد علیه شورویها)
جدی ۶۵ تا ثور ۶۶	۷۹۶ (۱۲۶ مورد علیه شورویها)

منبع: Lyakhovskii, *Tragediya i doblcst Afgana,* pp. 329,355-6; leonov, *Likholel'e,* p. 269.

۴۷ـ فعالیتهای مجاهدین: شمار مردان مسلح

	فعال	فعال + غیر فعال	کلیهٔ گروههای مسلح مخالف دولت
۱۹۸۱	۳۰ ۰۰۰	-	-
۱۹۸۳	۴۰ ۰۰۰	-	-
۱۹۸۵	۵۰ ۰۰۰	۱۰۵ ۰۰۰	-
۱۹۸۶	۸۰ ۰۰۰	۱۲۵ ۰۰۰	-
۱۹۸۷	۶۰ ۰۰۰	۱۳۰ ۰۰۰	-
۱۹۸۸	۷۵ ۰۰۰	۱۴۰ ۰۰۰	۲۷۴ ۰۰۰
۱۹۸۸_۹	۸۵ ۰۰۰	۱۷۰_۱۹۰ ۰۰۰	-
۱۹۸۹	۵۵ ۰۰۰	-	-
۱۹۹۰	۵۵ ۰۰۰	۱۹۰ ۰۰۰	-
۱۹۹۱	۵۵ ۰۰۰	۱۸۰ ۰۰۰	۲۱۲ ۰۰۰

منبع:

Pravda, 26 Sept. 1988; Lyakhovskii, *Tragediya idoblcsl Afgana,* pp. 204, 290, 312, 318, 328, 418, 455, 575, 581-2; Gareev, *Moya poslednyaya voina,* pp. 185-6; NT, 11 (1989); *Izvestiya,* 7 Aug. 1989; *Vyvody po obstanovke, gruppirovki i kharakteru deistvii myatezhnikov na territorii RA na 1.06,88 goda; Internal document of 40 th Army, title unreadable; Spravka o politiko-voennoi obstanovke, gruppirovkakh, kharaktere deistvii, planakh i natnercniyakh kontmvolyutsii v respublikc Afganistan na 6.12.87 g.; Pravda,* 18 March 1989; Lyakhovskii, Na afganskoi vizhzhennoi zemle, p. 58; *Vostok,* 5, 1992; Gromov, *Ogranichennyi konlingent,* pp. 231, 322; *L'Unita,* 22 Jan. 1987.

۴۸ـ توان نظامی بالقوهٔ گروههای قومی و قبیله‌ای ۱۳۶۲ (۱۹۸۳)

قبایل پشتون	جمعیت	مردان مسلح
درانی		
پوپلزی	۱۰۰ ۰۰۰ـ۱۵۰ ۰۰۰	۱۰ ۰۰۰ـ۱۸ ۰۰۰
بارکزی	۲۰۰ ۰۰۰ـ۲۵۰ ۰۰۰	۲۰ ۰۰۰ـ۳۰ ۰۰۰
نورزی	۱۵۰ ۰۰۰ـ۲۰۰ ۰۰۰	۱۵ ۰۰۰ـ۲۰ ۰۰۰
دیگر قبایل درانی	۵۰۰ ۰۰۰	۳۰ ۰۰۰ـ۳۵ ۰۰۰
غلزایی		
سلیمان‌خیل	۲۵۰ ۰۰۰ـ۳۰۰ ۰۰۰	۳۰ ۰۰۰
ختک	۴۰ ۰۰۰ـ۶۰ ۰۰۰	۱۰ ۰۰۰
دیگر قبایل غلزایی	۹۰۰ ۰۰۰ـ۱۰۵۰ ۰۰۰	۵۰ ۰۰۰
قبایل کوچک‌تر		
کاکر[۱]	۲۵۰ ۰۰۰ـ۳۰۰ ۰۰۰	-
وزیری	۲۰ ۰۰۰	-
افریدی[۲]	۲۵۰ ۰۰۰	-
مهمند[۳]	۱۰۰ ۰۰۰ـ۱۳۰ ۰۰۰	-
یوسف زی[۴]	۷۰۰ ۰۰۰	-
شینواری	-	۱۵۰ ۰۰۰
جمع کل پشتونها	-	۵۱۵ ۰۰۰ـ۵۴۳ ۰۰۰
سایر گروههای قومی		
تاجیکها	-	۶۰ ۰۰۰
هزاره‌ها	-	۶۰ ۰۰۰
ازبکها	-	۴۰ ۰۰۰
ترکمنها	-	۱۵ـ۲۰ ۰۰۰
جمع کل	-	۱۸۰ـ۲۰۰ ۰۰۰

منبع:

۱. هم در افغانستان و هم در پاکستان. این قبیله هرساله از مرز عبور می‌کند.
۲. اغلب در پاکستان.
۳. اغلب در پاکستان.
۴. همگی در پاکستان.

A.A. Kotenev, Natsionalnoetnicheskii faktor vvooruzhennoi bor'be s kontrrevolyutsei v DRA, diss., 1983, IV AN SSSR, pp. 11821.

۴۹ـ اعضای گروههای مسلح غیر دولتی که در روند «آشتی‌جویی» مشارکت داشتند.

	به دولت پیوستند		آتش‌بس کردند		با دولت وارد
	مسلح	جمع کل	مسلح	جمع کل	مذاکره شدند
قوس ۱۳۶۲	-	۲۱ ۰۰۰	۳۰ ۰۰۰	۵۶ ۰۰۰	
۱۳۶۲ـ۳	-	-	-	۱۰۰ ۰۰۰	۵۰ ۰۰۰
۱۳۶۴ـ۵	۱۲ ۰۰۰	۴۲ ۰۰۰	-	-	۵۰ ۰۰۰
۱۳۶۵ـ۶	۲۷ ۰۰۰	۸۲ ۰۰۰	-	۱۱۴ ۰۰۰	۶۹۱۳
۱۳۶۶ـ۷	۳۲ ۰۰۰	۶۰ ۰۰۰	-	۱۲۰ ۰۰۰	۱۱۵۲۳
۱۳۶۷ـ۸	۵۷ ۰۰۰	۱۲۵ ۰۰۰	-	-	۷۴۵ ۰۰۰
۱۳۶۸ـ۹	۹۱ ۰۰۰	۲۱۷ ۰۰۰	۹۲۳۱۶	۲۹۶ ۰۰۰	-
۱۳۶۹ـ۷۰	۹۶ ۰۰۰	۲۳۹ ۰۰۰	۱۴۶۲۳۹	۳۵۸۸۰۰	-

منبع: نگاه کنید به شمارهٔ ۴

۵۰ـ درصد مناطق زیر کنترل دولت

-	زیر کنترل دولت	زیر کنترل مجاهدین	بی‌طرف یا مورد نزاع
سنبله ۱۳۵۹ (سپتامبر ۱۹۸۰) a	۲۰	۲۰	۶۰
بهار ۱۳۶۰ (بهار ۱۹۸۱) b	۲۵	۱۰	۶۵
۱۳۶۱ (۱۹۸۲) c	۱۸	۸۲	-
۱۳۶۲ (۱۹۸۳) d	۲۵	-	-
۱۳۶۳ (۱۹۸۵) e	۲۰	۸۰	-
۱۳۶۴ (۱۹۸۵) f	۳۵	-	-
۱۳۶۵ (۱۹۸۶) g	۳۰	۷۰	-
۱۳۶۵ (۱۹۸۶) h	۲۳	-	-
۱۳۶۶ (۱۹۸۷) i	۱۵	۸۵	-
۱۳۶۶ (۱۹۸۸) j	۲۰	-	-
۱۳۶۶ (۱۹۸۹) k	۳۵	-	-
۱۳۶۷ (۱۹۸۸) l	۲۰	-	-
۱۳۶۸ (۱۹۸۹) m	۱۸	-	-
۱۳۷۰ (۱۹۹۱) n	۱۵	۸۵	
۱۳۷۰ (۱۹۹۱) o	۳۰	۴۰	۳۰
اوائل ۱۳۷۰ (اواسط ۱۹۹۱) p	۱۰_۱۱	-	-

منبع (مطابق حروف الفبای انگلیسی در جدول):

[a] Sh. Khanif, 'Afganskii dnevnik', *Pamir*, no. 12 (1989), p. 122

[b] *PAP*, cited by *Lc Monde*, 29 May 1981.

[c] Afghanistan Information and Documentation Centre, Peshawar, Jan. 1983

[d] M. Urban, *War in Afghanistan*, p. 214.

[e] *Afghan realities, no. 72 (2 Jan. 1987), p. 6.*

[f] Najibtillah's interview with an Indian journalist, cited in C. Karp, *Afghanistan: six years of Soviet occupation*, US Dept. of State, Special Report, no. 135 (1.985), p. 9.

g: e

[h] V.G. Safronov, Kak eto bylo', *Vocnno-istorichcskii zhurnal*, no. 5 (1990), p. 69

[i] Gromov, *Ogranichennyi kontingent,* p. 260.

[j] Gankovskii, 'Vooruzhennye sily respubliki Afganistan', p. 14.

[k] Urban, *War in Afghanistan,* p. 214.

[l] *Le Mantle,* 12 May 1988

[m] Gromov, *Ogranichennyi kontingent,* p. 322.

[n] KP, 29 June 1991.

[o] Y. Gankovsky, 'Afghanistan: from intervention to National Reconciliation', *The Iranian Journal of International Affairs,* vol. IV, no. 1 (spring 1992), p. 136.

[p] Lyakhovskii, *Tragediya i doblcst AJgana,* p. 575.

Western or mujahidin source.

۵۱ـ کنترل اعمال شده از سوی دولت و مجاهدین در ولسوالیها و علاقه‌داریها (فرمانداریها و بخشداریها)

	زیر کنترل دولت	زیر کنترل مقاومت	مورد نزاع	طرفدار دولت	طرفدار مجاهدین
قوس ۵۹ (دسامبر ۸۰) [a]	-	۷۴	-	-	-
۱۳۶۰ (۱۹۸۱) [b]	۴۸	۹۰	۴۸	-	-
قوس ۶۰ (پایان ۸۲) [c]	۳۲	۱۳۰	۹۹	-	-
ثور ۶۲ (می ۸۳) [d]	۳۵	۱۲۷	۱۳۴	-	-
جوزای ۶۲ (جون ۸۳) [e]	۵۰	۸۰	۱۵۶	-	-
ثور ۶۷ (می ۸۸) [f]	۳۹	۱۶۰	۹۱	-	-
مارچ ۸۹ (حوت ۶۷) [g]	۶۱	۱۰۸	۱۱۸	۴۴	۴۷

منبع:

[a] Lyakhovskii, *Tragediya i doblcst Afgana,* p. 179.

[b] K.Nayar, *Report on Afghanistan,* 1981.

[c] Afghan Documentation Centre, in *Dawn,* 5 Jan. 1983; here controlled by government indicates 50-100% control and controlled by Resistance 90-100% control.

d *Asia and Africa Today,* June 1989, p. 21.

e S. Sokolov, quoted, in Lyakhovskii, *Tragediya i doblcst Afgana,* p. 260.

f Lyakhovskii and zabrodin, *Tainy afganskoi voiny,* p. 139; Gromov, *Ogranichennyi kontingent,* p. 322.

g NT, 11, 1989.

۵۲ـ مناطق و روستاهای زیر کنترل در ولایات مختلف (به درصد)

	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۴	۱۹۸۵	۱۹۸۶	۱۹۸۷	۱۹۸۸	۱۹۸۹	۱۹۹۰
کابل	-	-	-	۸۶	-	-	-	-	-
فراه	-	-	-	-	-	۴۰	۵۰+	-	-
نیمروز	-	-	-	۱۷/۶	-	-	۵۰+	-	-
بلخ	-	-	-	۱۹/۸	-	۷۰/۲	۵۰+	-	-
ولسوالی بلخ	-	-	-	-	-	-	-	۵۰	-
جوزجان	-	-	-	-	-	-	۵۰+	-	-
پکتیا	۱۰/۵	۴۰	-	۴۲	-	-	-	-	-
ولسوالی خوست	-	-	-	۱۱/۳	-	-	-	-	-
لغمان	-	۲۵	-	-	-	-	۳۰	-	-
ننگرهار	-	۳۳	-	-	-	-	۶۹	-	-
لوگر	-	۱۵	-	-	-	-	-	-	-
تخار	-	-	-	-	-	۴۰	-	-	۴۰
قندوز	-	-	-	-	۷۵/۹	۶۷	۷۳/۶	-	-
قندهار	-	-	-	۶۳	-	۵/۹	۴۰	-	-
ناحیهٔ میوند	-	-	-	-	-	۲۵	-	-	-
زابل	-	-	-	۱۴/۱	-	۴/۴	-	-	-
ارزگان	-	-	-	۰/۵	-	۵	-	-	-
هلمند	-	-	-	۱۳/۱	-	۲۴	-	-	-
غزنی	-	-	-	۱۴	-	-	-	-	-
بغلان	-	-	-	۱۴/۱	-	۴۸/۶	۵۰+	-	-

ولسوالی پل‌خمری	-	-	-	۴۷/۱	-	-	-	-	-
ولسوالی اندرآب	-	-	-	۴۶/۸	-	-	-	-	-
دیگر مناطق	-	-	-	۰	-	-	-	-	-
پکتیکا	-	-	۸/۵	-	-	-	-	-	-
بدخشان	-	-	۳۵/۵	-	-	۴۳/۵	-	-	-
سمنگان	-	-	-	-	-	۴۸/۵	-	-	-
فاریاب	-	-	-	-	-	۴۹/۱	-	-	-
ولسوالی قیصار	-	-	-	-	-	-	۲۷	-	-
جوزجان	-	-	-	-	-	۴۸	-	-	-
کنر	-	-	-	۲۴	-	-	-	-	-
بامیان، کاپیسا	کنترل دولت در این مناطق همیشه ضعیف بوده.								

منبع:

News Bulletin, 23 July 1990; PEER, 6 Aug. 1987; *Haqiqat-i Inqilab Saw,* 5 Oct.1987; *PravAa,* 20 Jan. 1988; *Izvestia,* 16 Jan. 1988; Muzaffar Olimov, Iz zapisok perevodchika, *Vostok,* Sârin and Dvoretsky, op. til., p. 78; no. 3 (1991) pp. 59, 60; Nov. 1986; *Aziya i Ajrika Scgodnia,* no. 8 (1987), p. 40; SR, 2 Dec. 1987; KP, 3 Nov. 1987; *Pravda,* 28 Jan. 1985; *L'Humanite,* 1 March 1985; *Obstanovka v provintsii Laghman,* 6.02.88 g.; Voenno-polit*icheskaya obstanovka v zone otvetstvennosli 11 pd za poslcdnii kvartal 1366 g.; Voen-no-politicheskaya pr. obstanovka v fcbralya 1988 g.; Otchet p-ka yu...tsiy Nimntz na konets Dud..na V.I. o prodcnyannoi rabote za period prcbyvaniya v komandirovkc s X-83 po VIII-85 g., Kandagar 1985g.,* A. Podlesnyi, Politika Natsionalnogo Primireniya i osobennosti ee provedeniya v yuzhnykh raionakh Afganistana', *Spetsial'nyi Byulleten' JV AN SSSR* no. 2 (1990), pp. 158-9; Byulleten JV AN SSSR no. sekretariata Tsk Postanovlenie NDPA o rabote badakhshanskogo provintsialnogo partiinogo komiteta po vypolneniyu postanovleniya politburo Tsk NDPAot 17.9.1361, 30 dekabrya 1984 g. in *NDPA (Sbomik dokumentov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986, p. 259; Yu. Gankovskii, Polosa pushtunskikh piemen Afganistana', *Spetsial'nyi Byullctcn" AN SSSR JV* no. 6 (1987), p. 110; List *of report about ail the provinces except Kabul; Voenno-politicheskaya obstanovka v pr. Nimruz na koncts fcbralya 1988 g.; South* Feb. 1989 p. 14; *Provititsiya Paktika, 1360-1; Provintsiya Paktia 1360.*

۵۳ـ نیروی انسانی ملیشه‌ها (شبه‌نظامیان)

	جمع کل	قبایلی (۱+۲)	مناطق (۱)	مرزها (۲)	گروههای دفاع از انقلاب	گروههای دفاع خودی
۱۳۵۹	-	-	-	-	-	۸ ۰۰۰
۱۳۶۰	-	-	-	۳۰ ۰۰۰	-	-
۱۳۶۱	-	-	-	-	۸ ۰۰۰	-
۱۳۶۲	-	۱۶ ۰۰۰	۱۰ ۰۰۰	۶ ۰۰۰	۱۸ ۰۰۰	۱۲ ۰۰۰
پاییز ۱۳۶۲	-	-	۱۱۸۹۲	-	-	۱۴ ۰۰۰
۱۳۶۳	-	۲۰ ۰۰۰	-	-	-	-
۱۳۶۴	-	۲۵ ۰۰۰	-	-	-	-
۱۳۶۵	۹۰ ۰۰۰	۴۰ ۰۰۰	۱۷ ۰۰۰	۲۱۷۰۰	-	-
۱۳۶۶	۱۳۰ ۰۰۰	۵۲ ۰۰۰	۳۶ ۰۰۰	۱۶ ۰۰۰	۳۳ ۰۰۰	۴۲ ۰۰۰
۱۳۶۷	۱۵۰ ۰۰۰	۶۲ ۰۰۰	۴۲ ۰۰۰	۲۰ ۰۰۰	۳۵ ۰۰۰	-
-	۱۶۰ ۰۰۰	-	-	-	-	-
۱۳۶۸	۱۷۰ ۰۰۰	-	-	-	-	-

منبع:

Glavnoe operativnoe upravlenie generalnogoshtaba, *Karla klwda jbrtnirooaniya dobrovol'nykh polkov iz piemen ichtvcrtykh batal'onov iz byvshikh bandgrupp po sostoyanyuna 1983 g. (10.1.84); Bakhtar,* 8 Feb. 1988, 27 March 1988; KNT, 25 April 1384, 10 Oct. 1983, 25 May 1983, 28 March 1988; *News Bulletin,* 7 Oct. 1985; Najibullah, RA, 17 Jan. 1988; Ludwig, Einige Probleme, p. 110; Infomtatsionnyibyullctcn po tnaterialam XX plenuma TsK NDPA, Kabul, 1986, p. 1; V. Basov, 'Postup' afganskoi revolyutsii', *Agitator,* no. 7 (1985),p. 46; Lyakhovskii and zabrodin, *Tainy afganskoi voiny,* p. 99; Krivov, Vooruzhennye sily v politicheskoi zhizni Afganistana, pp. 180-1; Starodubova, Moralno-politicheskii potentsial p. 56; ND, 17 April 1981; *Guardian,* 2 May 1989, 20 April 1988; *Radyansika Vkrayina,* 15 Dec. 1983.

۵۴_ واحدهای فعال منطقه‌ای

	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۶	۱۹۸۷	۱۹۹۱
کندک (گردان)	۲۸	۳۶	۲۷	۵۷[1]	-
غند (هنگ)	۷	۹	۱۳	۲۱[1]	-
فرقه (لشکر)	-	-	-	۱	۴_۵[2]

منبع:

Najibullah, RA 17 Jan. 1988; KNT, 18 June 1986;Glavnoe operativnoe upravlenie generainogo shtaba, *Karla khoda fomrirovantya dobrovolnykh polkov iz piemen iditvcrtykh batalonov iz byvshikh bandgrupp po sostoyanyu na 1983 g. (10.1.84).*

۱. ارقام ممکن است بالاتر از میزان واقعی باشد، چراکه ظرف سال قبل، برخی از فرقه‌ها به غند تبدیل شده و برخی از غندها جزئی از فرقه‌های تازه‌تشکیل، شدند.

۲. به اضافهٔ هفت فرقهٔ دیگر، احتمالاً با پرسنل مختلط، به نیروهای منظم تبدیل شدند.

۵۵_ میزان حقوق ملیشه‌های مرزی و نیروهای منطقه‌ای (به افغانی)

	ملیشه‌های مرزی	نیروهای منطقه‌ای			
-	۱۳۶۱	۱۳۶۳	۱۳۶۶	۱۳۶۸	۱۳۶۹
ملیشه‌ها	۲۵۰۰	۲ ۰۰۰	-	۴_۱۰ ۰۰۰	۱۵_۲۰ ۰۰۰
فرماندهان دسته‌ها	۳۵۰۰	۳ ۰۰۰	-	-	-
فرماندهان تولی (گروهان)	۴۵۰۰	۳۵۰۰	۴۵۰۰_۶۵۰۰	-	-
فرماندهان کندک (گردان)	۵۵۰۰	۴۰۰	-	-	-
فرماندهان غند (هنگ)	-	۶ ۰۰۰	-	-	-

منبع:

A.H. Khan, The Militias in Afghanistan, CentralAsia, no. 31 *(winter 1992), pp. 63, 69, 71; Ukaz prezidiuma revolyutsionnogo soveta DRA, 30 dekabrya 1984 g., O Prinyatii territorialnykh voiskakh*

Vooruzhennikh Sil Polozheniya o Demokraticheskoi Respubliki Afganistan in NDPA (sbornik dokumentov), Tashkent, 'Uzbekistan!1, 1986, pp. 413-14; RA, 19 May 1987; Najibullah, RA, 28 June 1987, Christina L'Homme, S. Thiollier in Defis Afghans, *no. 22 (Feb. 1990); AFP, 22 Nov. 1989.*

۵۶ ـ توان نیروهای ملیشه در ولایات، ولسوالیها و مناطق (زونهای مختلف)

	۱۳۵۹	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶	۱۳۶۷	۱۳۶۹
کابل	-	-	-	-	۱۲۳۰۰	-	-	-	-
پغمان	-	-	-	-	-	۲۰۰۰	-	-	-
زون منطقهٔ شمال‌شرق	-	-	-	-	-	-	*۵۷۴۳	-	-
بادغیس	-	-	-	-	-	-	-	-	-
بالا مرغاب	-	-	۱۰۰	-	-	-	-	-	-
فاریاب	-	-	-	-	-	-	-	-	-
شیرین تگاب	-	-	-	-	*۱۰۰۰	-	-	-	-
قیصار	-	-	-	-	-	-	-	*۳۰۰۰	-
دولت آباد	-	-	-	-	۶۰۰۰	-	-	-	-
تخار	-	-	-	-	-	-	-	*۱۴۰۰	-
سرپل	-	-	-	-	-	-	*۱۱۰۰	-	-
قندهار	-	-	-	۴۹۰۰	-	-	-	-	-
اسپین بولدک	-	-	۱۰۰۰	-	-	-	-	-	-
ننگرهار	-	-	-	-	**۱۱۰۰	۵۵۰۰	-	-	-
شینوار	-	-	-	-	*۳۰۰	-	-	-	-
	-	-	۱۰۰	-	-	-	-	-	-
ننگرهار، کنر	-	-	**۳۵۰۰	-	-	-	-	-	-
کنر	-	-	-	-	**۳۰۰	**۱۴۰۰	-	-	-
کنر	-	-	-	-	*۴۵۰	-	-	-	-
	-	-	-	-	۲۶۰۰	-	-	-	-
ولسوالی چوکی	-	-	**۴۴	-	-	-	-	-	-
	-	-	**۹۱	-	-	-	-	-	-
بلخ	-	-	-	-	-	-	-	-	-

لغمان	-	-	-	-	-	-	۱۴ ۰۰۰	-	-
	-	۸۸۱	-	-	-	۱ ۰۰۰	-	-	
ولسوالی نورستان	-	-	*۱۶۵	-	-	-	*۲۹۰	-	-
جوزجان	-	-	-	-	۱۹۰۰	-	-	-	-
بدخشان	-	-	-	-	-	-	*۱۴۶۷	-	-
	-	-	-	-	-	۴۸۱۱	-	-	
غزنی	۱ ۰۰۰	*۱ ۰۰۰	-	-	-	-	-	-	-
؟	۴۰۰	-	-	-	-	-	-	-	-
ولسوالی اندرآب	-	-	-	-	-	۲ ۰۰۰	-	-	-
پکتیا	-	-	-	-	-	-	-	-	-
خوست	-	-	-	-	-	-	-	-	-
جاجی	-	*۶۰۰	-	-	-	-	-	-	*۱۳۰۰

* فقط واحدهای قبایلی

** فقط ملیشه‌های مرزی

منبع:

Otchet o sostoyaniiterritorialnykh voisk v pr,Gerat, 9.11.87 g.; Haqiqati Inqilabi Sam, *23 Sept. 1985;* vprovintsii Laghman, Obstanovka kornandirovke v pr. 6.02.88 g.; Otchet o Baghlan, 15-18 dekabrya 1987 g.; *Gareev,* Moya poslednyaya voina, p. 269; Otchet o kornandirovke v pr. Geral 8-10 noyabrya 1987 g.; Voenno-politicheskaya obstanovka v zone otvctslvcnnosli 30 11 pd za poslednii kvartal 1366 g.; Izveslia, *11 Aug. 1983;* KP, 30 *March 1989;* KNT, *26 March 1985, 15 Nov. 1986, 28 June 1984, Jan. 1988, 6 July 1988, 5 March 1985, 17 March 6 June 1984, 10 1985; Der Spiegcl, 20, 1986, p. 162; RA, 4 Sept. 1980, 10 Nov.1984; Bakhtar, 4 Sept. 1986, 27 Nov. 1987, 24 Sept. 1987; 1990; Jz besed ruzh. sostaita RA s TASS, 22 March 1988; NT, 3 - Shevamadze. VPO v RA avgust 1988 g.; KNT, 25 May 1983; KNT, 27 June 1991; Yu. Gankovskii, Polosa pushtunskikh piemen Afganistana',* Spetsialnyi Byulletcn AN SSSR IV *no. 6 (1987), p. 115 n. 13*

۵۷ـ توان ملیشه‌ها در ولایت هرات

	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶	۱۳۶۷	۱۳۶۸	۱۳۷۰
ملیشه‌های مرزی	۱ ۰۰۰	۸۰۰	۳ ۰۰۰	۴۴۰۰	-	-	-	-
	-	-	۳۶۰۰	-	-	-	-	-
ملیشه‌های قبایلی	-	-	-	۵۰۳۰	۲۰ ۰۰۰	-	-	-
ملیشه‌های مرزی‌وقبایلی	-	-	-	-	-	۳۱ ۰۰۰	۳۵ ۰۰۰	-
مجموع ملیشه‌ها	-	-	-	۱۳۸۶۲	-	-	-	۷۰ ۰۰۰

منبع: نگاه کنید به شمارهٔ ۵۶

۵۸ـ شمار افسران و اعضای ح. د. خ.ا و س. د. ج.ا
در میان واحدهای قبایلی زون (منطقهٔ) شمال شرق ۱۹۸۷ / ۱۳۶۶

	افسران کادر	افسران قبایلی	افسران پایین‌رتبهٔ کادر	افسران پایین‌رتبهٔ قبایلی	سربازان
لواهای (تیپهای) قبایلی	-	-	-	-	-
غند (هنگ) ۵۰۴	۳۳	۴۸	-	۱۹	۱۰۱۶
ح. د. خ.ا	-	*۴ + ۳۹	-	*۰ + ۴	۸ + ۱۶
س. د. ج.ا	-	-	-	-	۲۳۷
غند (هنگ) ۵۰۷	۳۲	۴۹	۵	۷	۱۱۹۳
ح. د. خ.ا	-	*۸ + ۱۳	-	*۵ + ۲	۱۱ + ۹
س. د. خ.ا	-	-	-	-	۲۱۴
غند (هنگ) ۵۱۸	۱۶	۲۷	۵	۸	۷۰۴
ح. د. ج.ا	-	*۰ + ۲۰	-	*۰ + ۶	۱۷ + ۵۲
س. د. ج.ا	-	-	-	-	۵۰
غند (هنگ) ۵۱۳	۳۶	۶۳	۸	۱۶	۱۵۴۳
ح. د. خ.ا	-	*۱ + ۲۵	-	*۰ + ۱	-
س. د. ج.ا	-	-	-	-	۱۵۰

غند ارتش منظم و کندکهای قبایلی					
کندک ۴ غند ۱۰	۱۶	۲۱	-	۱۶	۳۴۸
کندک ۵ غند ۱۰	۵	۲۱	-	۶	۴۵۲
غند ۲۴ ارتش کندکها و لواهای قبایلی					
کندک ۴ غند ۲۴	۷	۱۸	-	-	۳۷۶
کندک ۵ غند ۲۴	۱۴	۱۸	-	-	۳۷۶
کندک ۶ غند ۲۴	-	۱۴	-	-	۱۳۲
کندک ۷ غند ۲۴	۱۶	۹	-	-	۲۴۷
کندک ۸ غند ۲۴	۴	۱۵	-	-	۲۰۴
تولی ۴ غند ۲۴	۱	۴	-	-	۵
غند ۷۵ ارتش، کندکهای قبایلی					
کندک ۴ غند ۷۵	۶	۱۱	-	۷	۲۰۸
کندک ۵ غند ۷۵	۲	۱۴	-	-	۱۳۰

* افسران کادری قبایلی

منبع:

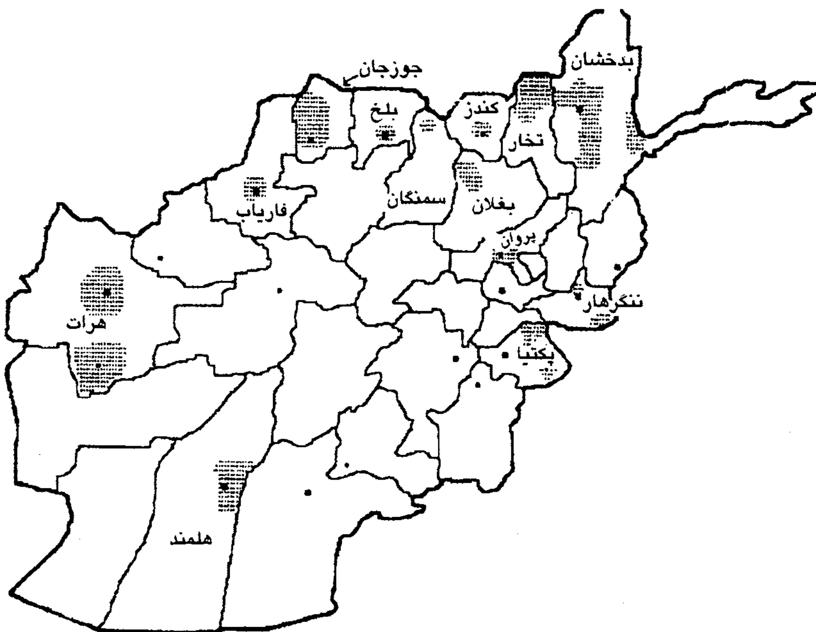
Opcrativnaya obitanovka v territorialnikh chaslyakh (donescnie VKS. 20 PD pr. Baghlon, 17.12.87 g.).

The source does not distinguish between cadre and tribal offer and NCO party members.

نقشه‌ها

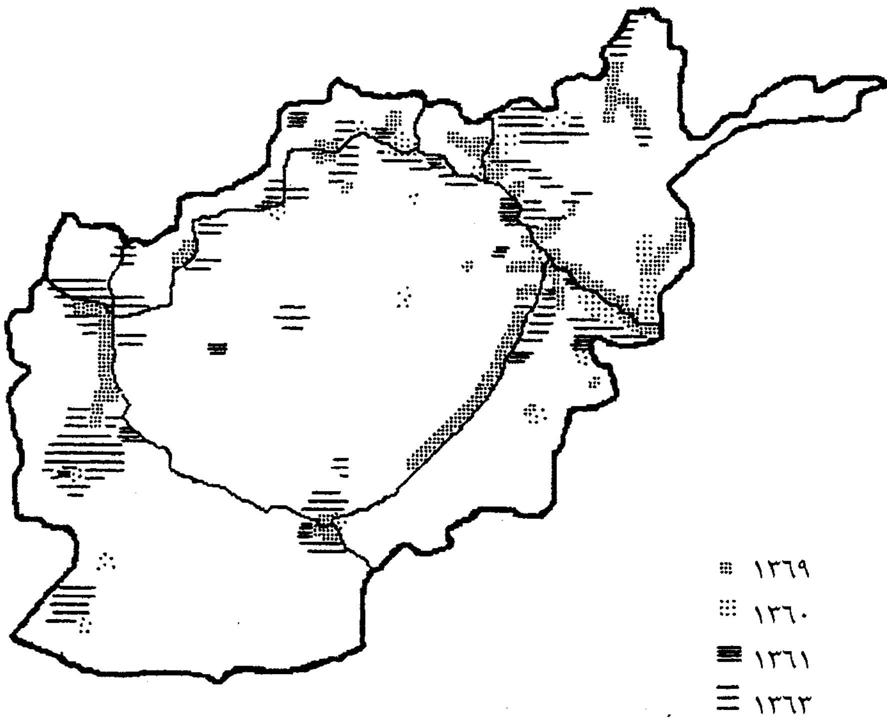
تذکر:

به منظور مقایسه بهتر تمامی نقشه ها شامل ولایت سرپل نیز می شود که در سال ۱۹۸۷ ایجاد شد.
علامت مربع ، موقعیت شهرها را نشان می دهد.



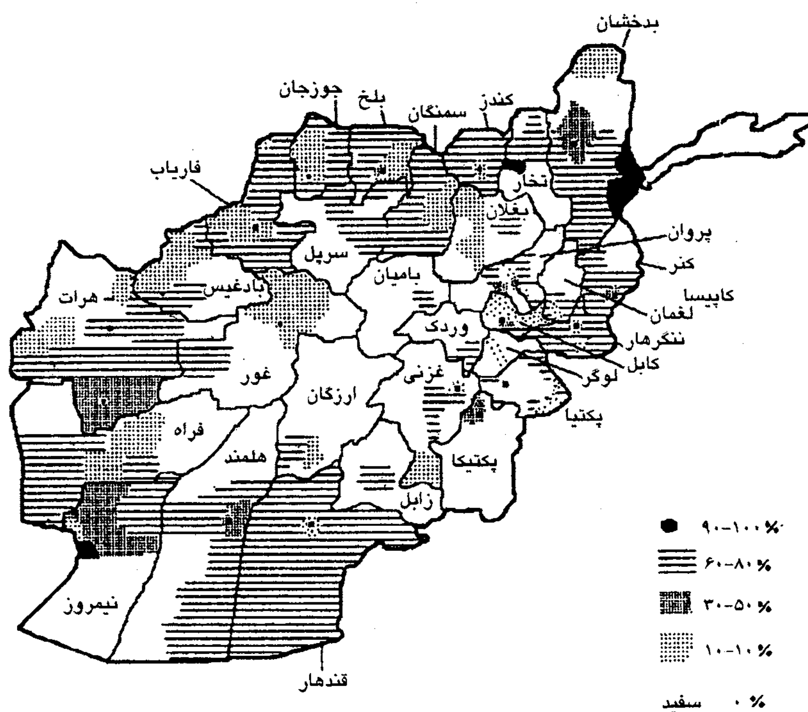
۱ ـ مناق اصلی جذب نیرو برای ح . د.خ .ا. ازمیان روستاییان ، (۶۸ ـ ۱۳۵۹)
در این منبع تمایزی بین افسران کادری و قبایلی و درجه داران پایین رتبهٔ عضو حزب وجود ندارد.

Sources: KNT, RA, Bakhtar.



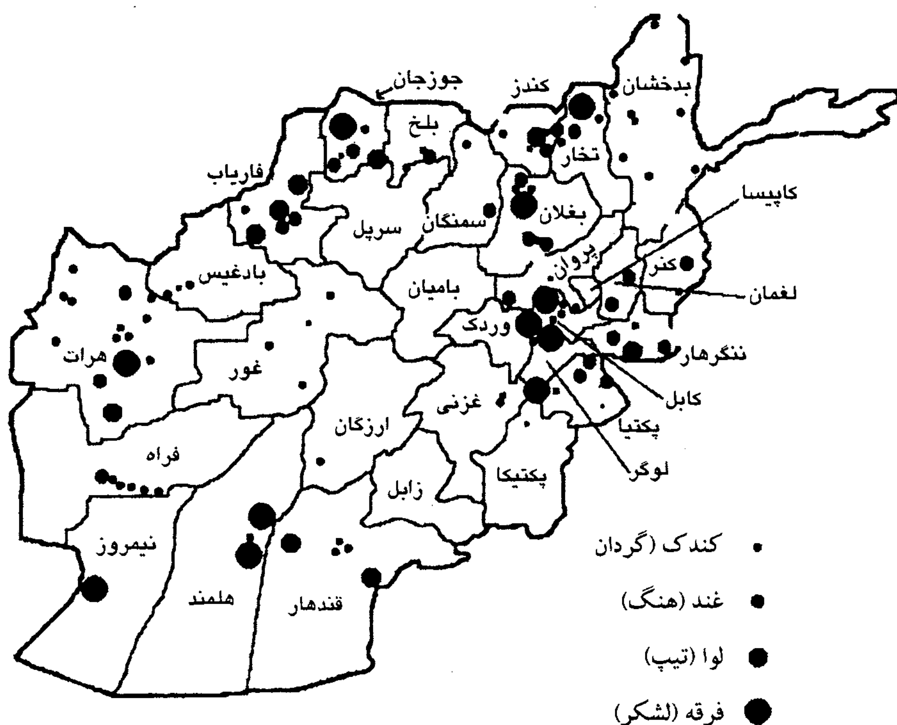
۲ ـ گسترش حوزه عملیات، ۴ ـ ۱۹۸۰ / ۶۳ـ۱۳۵۹
(شاهراههای اصلی نیز شامل این حوزه است).

Sources: Les Nouvelles d'Afghanistan, no. 23, 1985, p. 12; Comitato italiano di soldiarità con la Resistenza Afghana, *La Resistenza Afghana*, Roma, Città del Sole, 1982, pp. 307-9.



۳ ـ میزان کنترل دولت بر مناطق مختلف کشور، براساس منابع مجاهدین.

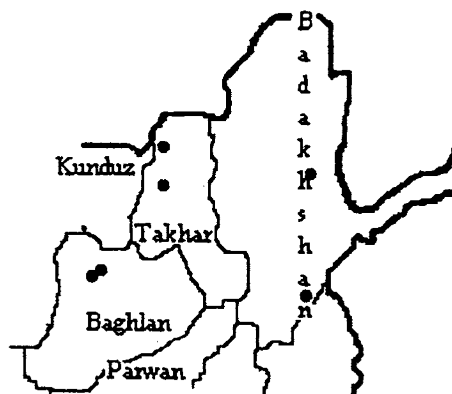
Source: as for Table 50, C.

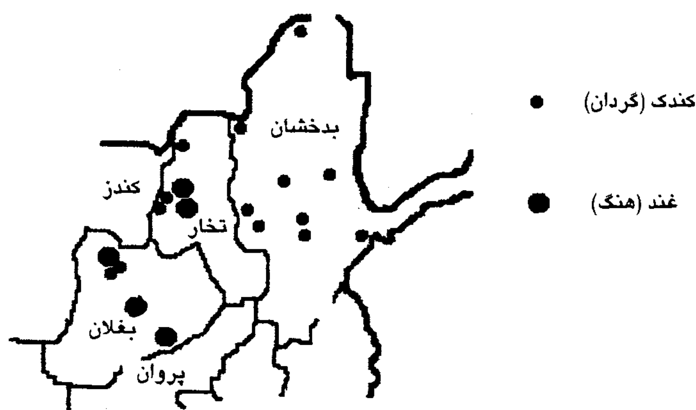


۴ ـ ایجاد واحدهای نیروهای منطقه‌ای ، ۹۱ ـ ۱۹۸۲ / ۷۰ ـ ۱۳۶۱ .
اطلاعات ، در این مورد کامل نیست و این نقشه براساس اطلاعات موجود تهیه شده است .

Sources: Voenno-politicheskaya obstanovka v pr. Gil'mend (Uezdy Kadzhani, Sangin i Musa Kala) na konets febralya 1988g.; *Bakhtar*, 5 Dec. 1988; *Izvestia*, 15 July 1983; *Voenno-politicheskaya obstanovka v zone otvetstvennosti 11 pd za posle dnii kvartal 1366g.*; O. Kviatkovskii, 'Komandirovka na voiny', *Prostor*, 2/1988, p. 189; *KNT*, 29 March 1988; *Haqiqat-i Inqilab-i Saur*, 23 September 1985; *KNT*, 26 March 1985; *Link*, 30 Dec. 1990; *Otchet o sostoyanii territorial'nykh voisk v pr. Gerat*, 8.11.87 g.; L.V. Shebarshin, *Ruka Moskvy*, p. 200.

۵ ـ واحدهای منطقه‌ای فعال در ولایات شمال ـ شرق ، دسامبر ۱۹۸۳ / قوس ۱۳۶۳ .
اطلاعات کامل نیست .



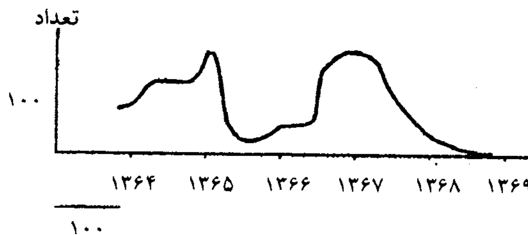


۶ ـ واحدهای منطقه‌ای فعال در ولایات شمال غرب ، دسامبر ۱۹۸۷ / قوس ۱۳۶۶ .
اطلاعات تقریباً کامل است ـ برخی از واحدهای مستقل ضمیمه نشده‌اند.

Source: Operativnaya obstanovka v territorial'nikh chastyakh (donesenie VKR 20 PD pr. Baghlan, 17.12.87 g.); T. Ruttig, *Gesprach mit Zuhhurullah Zuhhuni* (SAZA), May 1988, p. 4.

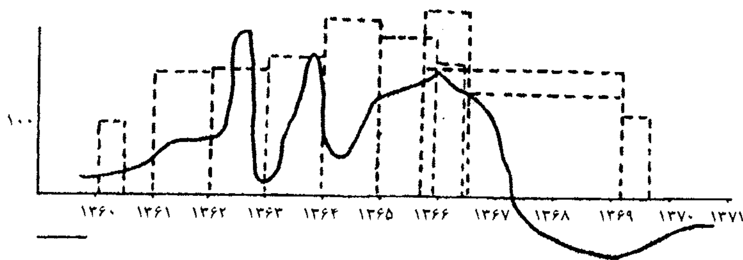
نمودارها

تذکر:
ارقام را می‌توان با محاسبه فاصله بین منحنی ها و محور افقی به دست آورد.



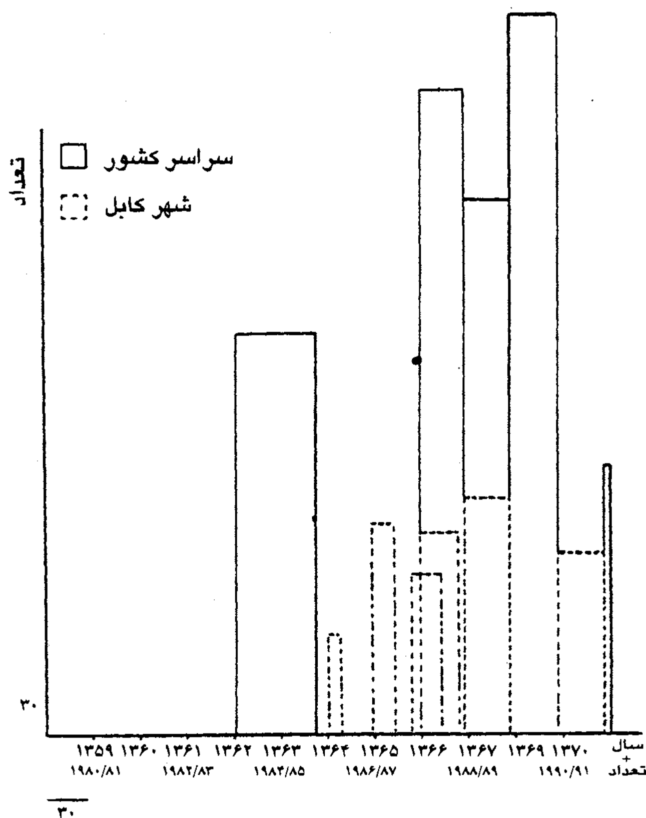
۱ ـ میزان ریشه عضویت در تعاونیهای کشاورزی و زراعتی.

Sources: KNT, RA.



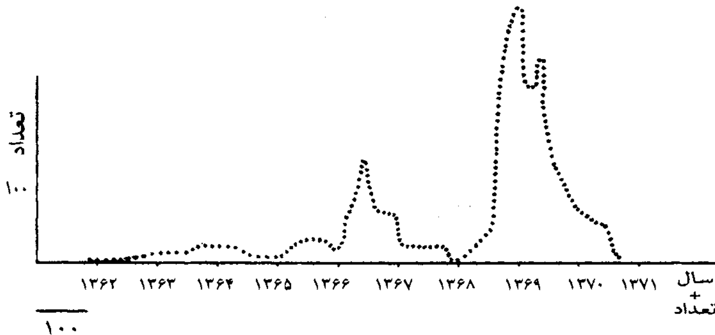
۲ ـ جذب میزان رشد عضویت در ح. د. خ. ا. (بین محور افقی و سختی‌ها) و نوسانات در شمار اعضای جدید استانها.)

پس از سال ۱۹۸۸ شمار اعضا رو به کاهش گذاشت. این نمودار براساس ارقام رسمی ترسیم شده و نه ارقام غیررسمی سال ۱۹۹۲ / ۱۳۷۱. (نشریه بررسی های دفاعی بین الملل، شماره ۴ سال ۱۹۹۲)



۳ ـ جذب نیرو برای قوای مسلح افغانستان.

Sources: Umarov, 'Stanovlenie i tendentsii razvitiya politiki', p. 117; Gankovskii, 'Vooruzhennye sily respubliki Afganistan'; Starodubova, 'Moral'no-politicheskii potentsial', p. 74; Gareev, *Moya poslednyaya voina*, p. 203; *Zapis' besedy zamestitelya zaveduyushego Mezhdunarodnym otdelom TsK KPSS t. Ul'yanovskogo R.A. s...*, op. cit., p. 3; Najibullah, RA, 17 Jan. 1988; Merimskii, 'Voina v Afganistane zapiski uchastika', p. 112.



Sources: NT, 13–1983, 17–1987, 43–1986; *FEER*, 28 April 1988; Ludwig, 'Einige Probleme', p. 104; Bonovsky, *op. cit.*, p. 258; IISS, *Strategic Survey 1985/1986*; *Bakhtar*, 26 Sept. 1986, 16 Oct. 1987, 20 Oct. 1987, 2 Dec. 1987, 27 Dec. 1987, 2 Jan. 1988, 18 Nov. 1988, 4 Oct. 1990, 13 June 1991, 16 Feb. 1991, 12 Sept. 1991, 16 Feb. 1991, 26 Sept. 1986, *KNT*, 29 Oct. 1986, 1 Jan. 1987, 3 Jan. 1987, 3 March 1987, 8 March 1987, 18 April 1987, 17 May 1987, 27 May 1987, 18 June 1987, 6 Oct. 1987, 16 Jan. 1988, 3 Feb. 1988, 20 Sept. 1988, 23 Oct. 1988, 18 Dec. 1988, 15 Nov. 1989, 14 Feb. 1990, 18 Jan. 1992, 16 Jan. 1988; *L'Humanité*, 24 May 1988; *Informatsionnvi Bulletten' po mpterialam XX Plenuma TsK NDPA*, Kabul, 1986; TASS, 6 Feb. 1987; AFP, 7 Feb. 1987 and 13 Feb. 1987; *Pravda*, 26 Feb. 1987; Kyodo, 28 Feb. 1987; RA, 8 March 1987, 17 Jan. 1988, 14 May 1988, 2 May 1989, 27 Nov. 1989, 25 Feb. 1990, 2 Oct. 1990, 29 May 1989, 27 Nov. 1989, 25 Feb. 1990; Najibullah, RA, 27 Dec. 1989; Najibullah, RA, 28 May 1990; RM, 9 April 1987; *NYT*, 28 April 1987, 6 May 1987, Lyakhovski, *Tragedia...*, pp. 330, 418-19; *Literaturnaya Gazeta*, 16 Sept. 1987; *O kolichestve... op. cit.*, *Vyvody po obstanovke..., op. cit.*, *Chronique des évènements*, Ceredaf, 1988 p. 5; CTK, 3 Jan. 1988; ND, 19-20 March 1988; Reuters 4 July 1988; SR, 4 April 1989; *La Repubblica*, 9 May 1989; TASS, 9 July 1989; Reuters 4 July 1989; *Le Monde*, 20 Sept. 1989; *Pravda*, 13 Dec. 1989; TASS, 29 Dec. 1989; Reuters 11 May 1989; *Süddeutsche Zeitung* , 27 July 1990; Reuters, 14 Jan. 1991; *FEER*, 17 Oct. 1991; TASS, 9 March 1983; Lyakhovskii and Zabordin, *op. cit.*, 185; AFP, 3 Aug. 1989; Reuters 14 Jan. 1991; TASS, 15 Feb. 1992; Kotenev, *op. cit.*; *O kolichestve band myatezhnikov, pereshedshikh na storonu gosudarstva i vyshedshikh na peregovory (na 20 noyabrya 1987 goda); Vyvody po obstanovke, gruppirovki i karaktery deistvii myatezhnikov na territorii RA (na 1.06.88 goda)*; D. Hiro, *Between Marx and Muhammed*, HarperCollins, 1994, p. 255.

۴ـ آهنگ روند «آشتی جویی» شمار مجاهدینی (مجاهدین مسلح) که به دولت تسلیم شدند، (۱۳۵۹ـ۷۱ / ۱۹۸۰ـ۹۲)

ارقام را می‌توان با محاسبه سختی و محور افقی به دست آورد.

کتاب‌شناسی

Note: Short articles in newspapers and journals, and radio broadcast transcripts are not included.

تذکر: مقالات کوتاه روزنامه‌ها و نشریات و رونوشت مواد پخش شدهٔ رادیویی ضمیمه این بخش نشده است.

Oral sources — منابع شفاهی

Anifi, J., BBC Monitoring, born in Faryab province; telephone communication, 13 December 1993.

Januf, Mohammed, adviser of Komsomol in Afghanistan, Kunduz province, 19834; personal communication, London, 23 February 1995.

Keshtmand, S.A., highranking member of PDPA, Prime Minister; personal communication, London 10 December 1993.

Khalil, General, ViceMinister of Defence, military governor of Western zone; personal communication, Moscow, 21 May 1996.

Khan, Sufi Juma, from Baluchistan, Pakistan, founder of the Communist Party of Pakistan, in exile in Kabul 1980-92; personal communication, London, 22 October 1995.

Mazdak, Farid, high-ranking member of PDPA, general secretary of DYOA, member of Politburo; personal communication, Berlin, 31 March 1996.

Sasha, Soviet adviser in Afghanistan, Ministry of Defence, Dept. of Regional Units; telephone communication, Moscow, 28 May 1996.

Tanin, zahir, journalist; personal communications, London, 8 March 1994 and 16 June 1995.

Urban, Mark, journalist, author of book on Afghanistan; telephone interview, London, 19 May 1995.

اسناد و دیگر منابع منتشر نشده
Documents and Other Unpublished Sources

Unpublished documents — اسناد منتشر نشده

Glavnoe operativnoe upravlenie generalnogo shtaba, Karta khoda for mirovaniya dobrovolykh polkov iz piemen ichtvertykh batalonov iz byvshikh bandgrupp po sostoyanyu na 1983 g. (10.1.84), Red Army map.

Hakim, Nedostatki (negativnye yavleniya) v rabote voennopoliticheskogo uchilisha, 10.10.87 g., report to unspecified Red Army official.

Informatsiya o regularnykh silakh VS i grazhdanskikh vooruzhennykh formirovaniyakh, Red Army intelligence report, 1987.

Internal document of 40 th Army, title illegible.

Iz besed ruzh. sostava RA s Shevarnadze. VPO v RA avgust 1988 g., transcript from a Red Army adviser. Iz donesenii o rabote agitgrupp s naseleniem za 19.01, Red Army report.

Kasperavichius, Nachalniku politotdelazamestitelyu glavnogo voe- nogo sovetnika v DRA po politicheskoi chasti, General-Leitenantu

Aunapu E.M., October 1986, Red Army report.

List of reports about all the provinces except Kabul, n.d., Red Army intelligence report.

O khode realizatsii politiki natsionalnogo primireniya 26.04.88, Red Army periodical report.

O kolichestve band myatezhnikov, pereshedshikh na storonu gosudarstva i vyshedshikh na peregovory (na 20 noyabrya 1987 goda), Red Army report.

Obstanovka v provintsii Laghman, 6.02.88, g.., Red Army intelligence report.

Operativnaya obstanovka v territorialmkh chastyakh (donesenie VKR 20 PD pr. Baghlan, 17.12.87 g., Red Army report.

Otchet o komandirovke v pr. Baghlan, 1518 dekabrya 1987 g., Red Army report.

Otchet o sostoyanii territorialnykh voisk v pr. Gerat, 8.11.87 g., Red Army report.

Otchet p-ka yu...tsiy Dud..na V.I. o prodenyannoi rabote za period prebyvaniyavkomandirovkes X-83 po VIII-85 g., g. Kandagar 1985 g., Red Army report, title partially unreadable. Provintsiya Baghlan, Red Army report, undated. Provintsiya Paktia, Red Army report, 1360 (1981 /2).

Provintsiya Paktika, Red Army report, 1360-1.

Rezultaty prizyva 2 mesyatsev (mizanakrab) 1366 g. v provintsiyakh Severa i Severo-Vostoka, Red

Army report.

Ruttig T., Gesprach mit zuhhurullah zuhhuni (SAzA), May 1988,

Report to the DDR Embassy in Kabul.

Spravka o politiko-voennoi obstanovke, gruppirovkakh, kharaktere deistvii, planakh i namereniyakh kontrrevolyutsii v respublike Afganistan na 6.12.87 g., Red Army report.

Svedeniya o sostave "Yader" dlya fomiirovaniya i ukrepleniya vlasti v zone "Severo-Vostok" po sostoyanyu na..... 1980 goda, Red Army report.

Voenno-politicheskaya obstanovka v pr. Gilmend (Uezdy Kadzhani, Sangin i Musa-Kala) na konets febralya 1988 g., Red Army report.

Voenno-politicheskaya obstanovka v provintsii Kandagar, af. variant,. febr. 1988 g., Red Army report.

Voenno-politicheskaya obstanovka v provintsii Kunar po sostoyanie na 1 Maya 1985, Red Army report.

Voenno-politicheskaya obstanovka v pr. Nimruz na konets febraly 1988 g., Red Army report.

Voenno-politicheskaya obstanovka v zone otvetstvennosti 11 pd za poslednii kvartal 1366 g., Red Army report.

Vyvody po obstanovke, gruppirovk i kharakteru deistvii myatezhnikov na territorii RA na 1.06.88 goda, Red Army report.

zapis besedy zamestitelya zaveduyushego Mezhdunarodnym otdelom TsK KPSS t. Ulyanovskogo R.A. s chlenom Politbyuro TsK NDPA, zamestitelem Predsedatelya Soveta Ministrov DRA t. M. Rafi, Kabul, 18 oktabrya 1984 goda, transcript.

Published Documents

اسناد منتشرشده

20 th anniversary of the Peoples Democratic Party of Afghanistan.

Materials of the Jubilee Meeting of the PDPA CC, the DRA RC and the Council of Ministers January 10 1985.

Documents and Records of the National Conference of the Peoples Democratic Party of Afghanistan, Kabul, March 1415, 1982.

Informatsionnyi byulleten po materialam XX plenuma TsK NDPA, Kabul, DSP, 1986.

A Summary of the Babrak Karmals Report on the Party Tasks Concerning the Intensification of Political Work among the Masses to the Ninth plenum of the PDPA, CC, Kabul, n.d.

Speech of B. Karmal, Kabul, 1365 (1986/7)

Speech given on the 25 th Anniversary of the Foundation of the Party, end 1989, Party unity an earnest need for its might", Kabul, State Printing House, 1990.

Babrak Karmals speech to the 7th Plenum of the PDPA, CC, n.d.

1981); at the 13 th Plenum, March 1984; at the 15 th Plenum, March) 1985; at the 17 th Plenum, 1986.

Babrak Karmals Theses, Declaration of DRA RC, Kabul November 1985.

Najibullah M., *Comrade Najibs Speech at the Plenum of PDPA, CCJauza 1366 Qune 1987) Taking the Path of National Reconciliation,* Government Commitee, of Press and Publication, Kabul, 1988.

National Conference of PDPA on National Reconciliation (oct. 18-20, 1987). Documents, Kabul, Afghanistan Today, 1987

Organisational Structure and Composition of the PDPA, Kabul, n.d. Polozhenie o poryadke vedeniya peregovorov s predstavitelyami vooruzhennikh otryadov piemen i kontrrevolyutsionnykh band po skloneniyu ikh k perekhodu na storonu gosudarstvennoi vlasti, 30 dekabrya 1984 g. in *NDPA (sbomik dokumentov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986.

Postanovlenie politburo TsK NDPA o dalneishem povishenii roll NOF DRA v dele splocheniya patrioticheskikh sil strany, 26 sentyabrya 1984 g. in *NDPA (sbomik dokumentov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986.

'Postanovlenie politburo TsK NDPA o deyatelnosti TsK DOMA po dalneishemu uluchsheniyu organizatsionnoi, politicheskoi i vostitatelnoi raboty sredi molodezhi v svete reshenii..., 17 noyabrya 1984 g. in *NDPA (sbomik dokumentov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986.

'Postanovlenie sekretariata TsK NDPA o rabote badakhshanskogo provintsialnogo partiinogo komiteta po vypolneniyu postanovleniya politburo TsK NDPA ot 17.9.1361, 30 dekabrya 1984 g. in *NDPA (sbomik dokumentov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986.

'Postanovlenie sekretariata TsK NDPA o rabote geratskogo provintsialnogo komiteta partii po vypolnnyu reshenii XII plenuma TsK NDPA, 10 marta 1984 g. in *NDPA (sbomik dokumentov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986.

Postanovlenie politburo TsK NDPA o rabote kandagarskogo provintsialnogo komiteta partii po ukrepleniyu partiinogo edinstva i distsipliny v svete trebovanii XIV plenuma TsK NDPA, 10 otkyabrya 1984 g. in *NDPA (sbomik dokumentov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986.

Postanovlenie sekretariata TsK NDPA o rabote tsentralnogo soveta DOzhA po uluchsheniyu deyatelnosti zhenskikh organizatsii v svete trebovanii..., 7 iyuliya 1984 g. in *NDPA (sbomik dokumentov),* Tashkent, Uzbekistan, 1986.

'Sekretnye dokumenty iz osobykh papok: Afghanistan', *Voprosy Istoriy,* no. 3 (1993).

TsK KPSS, K sobytiyam v Afganistane, 27-28 dekabrya 1979 g. in *Souyctische Gchcimdokumente zum Afghanisıankrieg (1978-1991),* VDF zurich, 1995.

TsK KPSS, 'O dopolnitel'noi postavke spetsimushestva Respublike Af-ganistan, 1989 in *Sowjetische Gehcimdokumente zum Afghanistankrieg (1978-1991),* VDF zurich, 1995.

TsK KPSS, 'O meropriyatiyakh v svyazi s predstoyashim vyvodom sovetskikh voisk iz Afganistana, 23 January 1989 in *Sowjetische Geheimdokumente zum Afghanistankrieg (1978-1991),* VDF zurich, 1995.

TsK KPSS, 'O rabochem vizite Ministra oborony SSSR v Respubliku Afganistan, in *Sowjetische Geheimdokumente zum Afghanistankrieg (1978-1991),* VDF zurich, 1995.

TsK KPSS, 'Ob okazanii materialnoi pomoshi Narodno-Demokratiches-koi partii Afganistana, 9 January 1987 in *Sowjetische Geheimdokumente zum Afghanistankrieg (1978-1991),* VDF zurich, 1995.

TsK KPSS, 'Po voprosu rassmotreniya prosb Presidenta Respubliki Afganistan, 5 October 1989 in *Sowjetische Geheimdokumente zum Afghanistankrieg (1978-1991),* VDF zurich, 1995.

Ukaz prezidiuma revolyutsionnogo soveta DRA, 30 dekabrya 1984 g., O Prinnyatii Polozheniya o territorialnykh voiskakh Vooruzhennikh Sil Demokraticheskoi Respubliki Afganistan in NDPA (sbornik dokumentov), Tashkent, Uzbekistan, 1986.

Vypiska iz protokola N. 149 zacedaniya Politbyuro TSK KPSS ot 12 apreliya 1979 goda in Sowjetische Geheimdokumente zum Afghanistankrieg (1978-1991), VDF zurich, 1995.

zasedanie Politbyuro TsK KPSS 10 marta 1983 goda in Sowjetische Geheimdokumente zum Afghanistankrieg (1978-1991), VDF zurich, 1995.

Dissertations — رسالات و پایان نامه‌ها

Bart, A.I., Partiinopoliticheskaya rabota v voiskakh v usloviakh boevykh deistvii v Afganistane, 1979-1989 gg., Alma Ata, 1990.

Bosin, Yu. V., Natsionalnye problemy sovremennogo Afganistana, IV AN SSSR, Moscow, 1992.

Dardmal, Rahim Jan, Die Herausbildung der sozialistichen Produk - tinsverhaltnisse in der Landwirtschaft Afghanistans, Martin-Luthe- Universitat, HalleWittenberg, 1985.

Gol, z., Revolyutsionnaya Armiya v natsionalno-demokraticheskoi revolyutsii (na primere Afganistana), Krasnoznamennaya Akademiya im. V.I. Lenina, Moscow 1988.

Gora, L., Analyse des sozialokonomischen und politischen Entwic lungsstandes der Gesellschaft Afghanistans fur den zeitraum von 1973 bis 1978 und der hauptsachlichsten Veranderungen nach

der Aprilrevolution von 1978, Diplomarbeit, Humboldt Universitat, Berlin, 1983.

Harpviken, K.B., Political Mobilisation among the Hazara of Afghanistan: 1978-1992, Dept. of Sociology, University of Oslo, 1995.

Katkov, I.E., Tsentralnaya vlast Afganistana i pushtunskie plemena, DSP, Moscow,IV AN SSSR, 1987.

Kotenev, A.A., Natsionalnoetnicheskii faktor v vooruzhennoi borbe s kontrrevolyutsei v DRA, 1983, DSP, IV AN SSSR.

Ludwig, J., Einige Probleme der Strategic und Politik der Demokrati- chen Volkspartei Afghanistans (DVPA) in der nationaldemokratischen Revolution in Afghanistan (1978 bis 1985), Akademie fur Gesellschaftwissenschaften beim zK der SED, Parteiiiiternes Material, 1986.

Mahbub, C., Moralische Aspekte im Islam und deren gegenwartige ideologische Bedeutung in den AufFassungfprtschrittlicher Geistlicher der DRA, HumboldtUniversitat, Berlin, 1986.

Mohsenzada, G.M., Die Rolle der afghanische Jugend im Kampf fiir die revolutionare Umgestaltung Afghanistan, HumboldtUniversitat Berlin, 1985.

Nuristani, A.N., zu Rolle, der Agrarfrage im revolutionare Prozess

Afghanistan, Hochschule fur Okonomie, BerlinEst, 1987.

Plyais, Ya.A., Voznikovenie i nikotoiye aspekty teoriticheskoi organizatsionnoi deyatelnosti NDPA, Mos. Kommercheskii Un, Moscow, 1992.

Shaniyazova, S.K., znachenie Aprelskoi Revolyutsii 1978 g. v razvitii kultury narodov Afganistana 1978-1988 gg, Un. V.I. Lenin Tashkent 1989.

Starodubova, O.V., Moralno-politicheskii potentsial vooruzhenriikh sil Afganistana: problemy i trudnosti formirovaniya (1978-1990), IV AN Uzbeskoi SSR, Tashkent, 1991.

Strmecki, J.M., Power Assessment: Measuring Soviet Power in Afghanistan, Georgetown University, Washington, DC, 1994.

Tavus, M., Filosofsko-sotsiologicheskii analiz roli religii i religiozniykh deyatelei Afganistana v relizatsii politiki natsionalnogo primireniya, Krasnoznamennaya Akademiya im. V.I. Lenina, Moscow, 1991.

Umarov, B. Kh., Stanovlenie i tendentsii razvitiya politiki natsionalnogo primireniya v Afganistane, IV AN Uzbeskoi SSR, Tashkent, 1990.

Other unpublished sources — دیگر منابع منتشرنشده

Bradsher, H.S.A., Afghanistan and the USSR, 3rd unpublished version (1993) of book printed by Duke University Press, Durham, NC. Ege, E., Confidence in Kabul: A political solution for

Afghanistan, typescript, undated (1983).

Halliday, F., Political change and regime survival in Afghanistan, 1978- 1992, ESRC End of Award Report, 1995.

'Report on a visit to Afghanistan 20-27.10.1980. typescript. Plastun, V.N., Situatsiya v Afganistane, lecture given in Moscow in 1988.

'Voenno-politicheskaya obstanovka v DRA i polozhenie v NDPA, 23 July 1986, typescript.

Secondary Sources — منابع ثانویه (درجه دوم)

Books — کتابها

25 let PDPA, It. ON pri TsK KPSS, Moscow, 1990.

Adamec L.A., *A Biographical Dictionary of Afghanistan,* Akademische Druck und Verlagsanstalt, Graz, 1987.

Afghanistan 1989-1995, Beiheft zur *Allgemeinen Schweizerischcn Militdr-zeitschrift* (ASMz) 5/1996.

Aktual'nye problemy afganskoi revolyutsii, Nauka, Moscow, 1984.

Amin T., *Ethno-national Movements of Pakistan,* Institute of Policy Studies, Peshawar, 1988.

Anwar R., *The Tragedy of Afghanistan,* Verso, London, 1988.

Arney G., *Afghanistan. The Definitive Account of a Country at Crossroads,* Mandarin Books, London, 1990.

Arnold A., *Afghanistan;s Two Party Communism,* Hoover Institution Press, Stanford, CA, 1983.

Asia Watch, *Afghanistan: the Forgotten War,* Human Rights Watch, New York, 1991.

Basov V.V./Poliakov G.A., *Afganistan: trudnye sudby revolyutsii,* znariie, Moscow, 1988.

Bazgar S., *La resistance au coeur,* Denoel, Paris, 1987.

Belozershev E.P., *Narodnoe obrazovanie v respublike Afganistan,* Pedagogika, Moscow, 1988.

Bensi G., *Allah contra Gorbaciov,* Reverdito Editore, Trento, 1988.

Bonner A., *Among the Afghans,* Duke University Press, Durham, NC, 1987.

Bonovsky P., *Washington's Secret War Against Afghanistan,* International Publishers, New York, 1985.

Borovik A., La guerra nascosta, Leonardo, Milano, 1990.

Afganistan: echshe raz pro voinu, Mezhdunarodnye Otnosheniya, 1990.

Bronner W., *Afghanistan, Revolution und Kontrrevolution,* Marxismus A tuell, Verlag Marxistische Blatter, Frankfurt am Main, 1980.

Buchhorn M., *40 Tage in Kabul,* Beltz Verlag, Weinheim, 1982.

CEREDAF, *Chronique des evenements 1984-1985,* Paris, 1986.

Comitato italiano di solidarita con la Resistenza Afghana, *La Resistenza Afghana. Incontro internazionale a sostegno del popolo afghano aggredito dallURSS, Firenze 26-28 marzo 1982,* Roma, Citta del Sole, 1982.

Cordesman A.H /Wagner A.R., *The Lessons of Modern Wars,* vol. III, Westview, Boulder, Co, 1990.

Danziger N., *Danziger's Adventures,* London, HarperCollins, 1992.

Davydov A.D., *Afghanistan: voiny moglo ne byt,* Nauka, Moscow, 1993.

De Beaurecueil S., *Chronique dun temoin privilegie,* vol. II, CEREDAF, Pans, 1993.

Franceschi P., *Guerre en Afghanistan,* La Table Ronde, Paris, 1984.

Fullerton J., *The Soviet Occupation of Afghanistan,* Far Eastern Economic Review, Hong Kong, 1983.

Gai D/Snegirev V., *Vtorzhenie,* IKPA, Moscow, 1991.

Gaidar T., *Pod afganskim nebom,* Sovetskaya Rossiya, Moscow, 1981.

Gareev M.A., *Moya poslednyaya voina,* Nisan, Moscow, 1996.

Goodwill J., *Caught in the Crossfire,* Dutton, New York, 1987.

Goyal D.R., *Afghanistan behind the Smoke Screen,* Ajanta, New Dehli, 1984.

Gromov B., *Ogranichennyi kontingent,* Progress, Moscow, 1994.

Harrison S/Cordovez D., *Out of Afghanistan,* Oxford University Press, 1995.

Hassan Kakar M., *Afghanistan: The Soviet Invasion and the Afghan Response,* University of California Press, Berkeley, 1995.

Heinamaa A/Leppanen M./Yurchenko Y., *The Soldiers Story,* University of California Press, Berkeley, 1994.

Hiro D., *Between Marx and Muhammed,* London, HarperCollins, 1994. Hoppe F., *Kabul 84,* Solidaritatskomitee der DDR, Berlin, 1984.

Hyman A., *Afghanistan under Soviet Domination,* Macmillan, Basingstoke, 1984.

Isby D., *War in a Distant Country,* Arms and Armour Press, London, 1989.

Jamir S., *zum Problem des Analphabetismus in Afghanistan,* LIT Verlag, Hamburg, 1990.

Kaul R., *Democratic Afghanistan-forever,* Pulse Publisher, New Dehli, 1987.

Koloskov M., *Fighters for the Faith? No, Hired Killers,* Novosti Press Agency Publishing House, Moscow, 1986.

V. Korgun, *Intelligentsia vpoliticheskoi zhizhne Afganistana,* Nauka, Moscow, 1983.

Krishna lyer V.R/Vinod Sethi, *The New Afghan Dawn,* Indo-Afghan Friendship Society, New

Dehli, 1988.

Lamb C., *Waiting for Allah,* Penguin, London, 1992.

Leonov N.S., *Likholet'c,* Mezhdunarodnye Otnosheniya, Moscow, 1994.

Lyakhovskii A., *Tragediya i doblest Afgana,* Iskona, Moscow, 1995.

zabrodinV., *Tdi'tty afganskoi voiny,* Planeta, Moscow, 1991.

Maidan I.G., *Problemy sotsialnoi hazy Aprelskoi Revolyutsii i politiki natsionalnogo primirenie v Afganistane,* AN UkSSR, Kiev, 1988.

Male B., *Revolutionary Afghanistan,* Croom Helm, 1982.

Malik H., *SovietPakistan Relations and postSoviet Dynamics 1947-1992,* Macmillan, Basingstoke, 1994.

Malinkovich V., *Afganistan v ogne,* Suchasnist, 1985.

Marchuk N.I., *Neob"yavlennaya voina v Afganistane,* Luch, Moscow, 1993.

Martyred for the Cause of Truth: The true Moslems Murdered by the Mujahidin, Kabul Government Press, n.d. (c. 1983).

Matinuddin K., *Power Struggle in the Hindu Kush: Afghanistan 1978-1991,* Wajidalis, Lahore, 1991.

Mezhdunarodnyi Ezhegodnik - Politika i Ekonomika 1981.

Mczhdunarodnyi Ezhegodnik - Politika i Ekonomika 1982.

Mezhdunarodnyi Ezhegodnik - Politika i Ekonomika 1984.

Mezhdunarodnyi Ezhegodnik - Politika i Ekonomika 1987.

Mo E. /Pellizari V., *Kabul Kabul,* Vallecchi, Firenze, 1989.

Moghadam V., *Modernizing Women,* Lynne Rienner, Boulder Co, 1993.

Mokrusov G., *120 dnei v Kabule,* Pravda, Moscow, 1981.

Musaelian G/ Sukhoparov A., *Ekho razbuzhannykh gor?,* Moskovskii.

Rabochi, Moscow, 1988.

National Reconciliation in Practice, Afghanistan Today Publishers, Kabul, 1987.

Nayar K., *Report on Afghanistan,* Allied Publishers, New Delhi, 1981.

Nikolayev L., *Afghanistan between the Past and the Future,* Progress, Moscow, 1986.

OBallance E., *Wars in Afghanistan,* Brasseys, London, 1993.

Olshanskii D.V., *Natsionalnoe primerenie,* ION pri TsK KPSS, Moscow, 1988.

Palmer L., *Adventures in Afghanistan,* Octagon Press, London, 1990.

Pashkevich M.M., *Afganistan: voina glazami kombata,* Voennoe Izd., Moscow, 1991.

Pedersen G., *Afghan Nomads in Transition,* London, Thames and Hudson, 1994.

Pohly M., *Kricg und Widerstand in Afghanistan,* Das Arabische Buch, Berlin, 199 z

Roy O., *Islam and Resistance in Afghanistan,* Cambridge University Press, 1990.

Rubin B.R., *The Fragmentation of Afghanistan,* Yale University Press, New Haven, CT, 1995.

Sadat A., *Afghanistan: Land ofjirgahs,* Kabul, 1986.

Sarin O. / Dvoretsky L., *The Afghan Syndrome: The Soviet Union's Vietnam,* Presidio Press, Novato, 1993.

Schultheiss R., *Night Letters: Inside Wartime Afghanistan,* Onon Books, New York, 1992.

Schweizer P., *Victory. The Reagan Administrations Secret Strategy that Hastened the Collapse of the Soviet Union,* Atlantic Monthly Press, New York, 1995.

Sen Gupta B., *Afghanistan: Politics, Economics and Society,* Pinter, London, 1986.

Shahrani M.N /.Canfield R., *Revolutions and Rebellions in Afghanistan* Institute of International Studies, Berkeley, 1984.

Shedrov I., *Afghanistan. Molodost, Revolyutsii,* Molodaya Gvardia, Moscow, 1982.

Shebarshin L.V., *Ruka Moskvy,* Tsentr100, Moscow, 1992.

Sikorsky R., *Dust of the Saints,* Chatto and Windus, London, 1989.

Spolnikov V., *Afganistan: islamskaya oppositsiya,* Nauka, Moscow, 1990.

Stahel A.A/BuchererP., *Afghanistan 1986 /87,* Schweizerisches Afghanis-tan-Archiv, Liestal, 1987.

Strategic Survey 1985/1986, IISS, London.

Strategic Survey 1989/1990, IISS, London.

Svetikov V.N., *zharkii mcsiats samtan,* DOSAAF, Moscow, 1988.

Tchikichev A.V., *Spetnaz en Afghanistan,* CERJEDAF, Paris, 1994. Trask R., *Grasping the Nettle of Peace,* Morning Star, London, 1987.

Tschernajew A., *Die ktzenjahre einer Weltmacht,* Deutsche VerlagsAnstalt, Stuttgart, 1993.

Urban M., *War in Afghanistan,* Macmillan, Basingstoke, 1990 (2nd edn).

Vassiliev A., *Russian Policy in the Middle East: from Messianism to Pragmatism,* Ithaca Press, Reading, 1993.

Vercellm G., *Afghanistan 1973-1978,* Universita di Venezia, 1979.

Voina v Afganistane, Voenizdat, Moscow, 1991.

Zhtnukhin A.P./Lykoshin S.A., *zvezda nadgowdam Kabbulom,* Molodaya Gvardiya, Moscow, 1990.

Articles مقالات

Afanasev A., Afganistan: pocheniu eto proizoshlo, *Kommunist Vooru hcnnikh Sil,* no. 12 (1991).

Ahmed F., The Khalq failed to comprehend the contradictions of the rural sector, *Mcrip Reports,* July/Aug. 1980.

Bosin Yu./V./Makhkamov M./Khashibekov Kh.,/Aristova L.B.

Mnogonatsionalnyi Afganistan in *zapadnaya Aziya,* Nauka, 1993.

Arnold A. and R., Afghanistan in 1985., 1987, 1988 and 1989 editions of the *Yearbook on World Communist Affairs,* Hoover Institution, Stanford, CA.

Arnold A., The ephemeral elite in *The politics of social transformation in Afghanistan, Iran and Pakistan,* Syracuse University Press, 1994.

Atoev K., Religioznaya situatsiya v sovremennom Afghanistane in

Voprosy tcorii i pratiki nauchnogo ateizma, Moscow, 1988.

Babakhodzhaev M.A., NDPA krupneischaya i samaya vliyatelnaya sila afganskogo obschestva in *Rcspublika Afganistan,* Akademiya Nauk Uzbeskoi SSR, Tashkent, 1990.

Baryalai M., Indispensable for the victory over counterrevolution, *World Marxist Review,* 6 (1985).

Baryalay M., 'National Traditions serve the revolution, *World Marxist Review,* 4 (1986).

Basov V., Postup afganskoi revolyutsii, *Agitator,* no. 7 (1985).

Bhattacharya S.P., Soviet nationality policy in Afghanistan, *Asian Affairs,* June 1984.

Butenas V., Dorogoi Aprelskoi Revolyutsii, *Kommunist* (Vilnius), no. 9 (1986).

Centlivres-Demont M., Afghan women in peace, war, and exile in *The politics of social transformation in Afghanistan, Iran and Pakistan,* Syracuse University Press, 1994.

Coldren L., Afghanistan in 1984, *Asian Survey,,Feb.* 1985.

---Afghanistan in 1985, *Asian Survey,* Feb. 1986.

Cymkin T.M., Aftermath of the Saur coup: insurgency and counterinsurgency in Afghanistan, *Fletcher Forum,* summer 1982.

Davidov A., Osnovnye aspekty sotsialnykh konfliktov v dere.vne Afganistana, *Spetsialnyi byulleten AN SSSRIV,* no. 2 (1987).

Davydov A.D., Osnovnye izmeneniya v kontsentsii agrarnoi reforrny do i posle Aprel'skoi Revolyutsii v Afganistane',^ *Aprelskaya Revolyutsiya 1978 g.,* Referatnyi sbornik, AN SSSRidUNION, 1982

Dorronsoro G., Kaboul 1992, 1'usure', *Est et Quest,* Jan. 1992.

--- La politique de pacification en Afghanistan in G. Chaliand, (ed.), *Strategies de la guerrilla,* Payot, 1994.

Dorronsoro G./ Lobato C., Afghanistanun an apres le retrait sovietique, *Est et Quest,* Jan. 1990.

--- The Militia in Afghanistan, *Central Asian Survey,* 4 (1989).,

Dupree L., Red Flag over the Hindukush, *Afghanistan Studies Journal,* vol. 1, no. 2.

Galster S. R./ Hippler J., Report from Afghanistan, Middle East Report, MayJune 1989.

Gankovskii Yu., Afghanistan: from intervention to National reconciliation, *The Iranian Journal of International Affairs,* vol. IV, no. 1 (spring 1992).

--- interviewed by V.K. Turadzhev, Nasha bolAfganistan, *Aziya i Ajrika Scgodnia,* no. 6 (1989).

--- 'O putiakh prekrasheniya grazhdanskoi voiny v Afganistane', *Vostok i Sovremennosf,* no. 3 (1993)., Polosa pushtunskikh piemen Afganistana', *Spetsial'nyi Byullete, AN SSSR IV,* no. 6 (1987).

-, 'Vooruzhennye sily respubliki Afganistan', *Vostok i Sovremennosf,* no. 2 (1989).

Gankovsky Yu. V., The dynamics of Russian-Afghan relations in M.

Mesbahi (ed.), *Russia and the Third World in the post-Soviet era,* University.

Press of Florida, 1994. Gareyev M., The Afghan problem : three years without Soviet troops, *International Affairs,* March 1992.

Ghani A., Gulab: an afghan schoolteacher in E.Burke III (ed.), *Struggle md survival in the Modern Middle East,* I.E. Tauris, London, 1993.

Gibbs D., The peasant as a counter-revolutionary, *Studies in Comparative International Development,* vol. XXI, no. 1 (1986).

Giustozi A., 'La resistenza afghana. Rivolta tradizionalista e movimenti politici moderni, *Rivista di Storia Contemporanea,* no. 1 (1991).

Grevemeyer J.H., Afghanistan: das Neue Modell einer Revolutio und der dorfliche Widerstand in *Revolution in Iran und Afghanistan,* Syndakat, Frankfurt am Main, 1980.

Halliday F., War and Revolution in Afghanistan, *New Left Review,* no. 119 (1980).

Klare (eds), *Low Intensity Warfare,*Pantheon, New York, 1988.

Harrison Selig S., A breakthrough in Afghanistan?, *Foreign Policy,* no. 51 (1983).

--- Containment and the Soviet Union in Afghanistan in T.L.,

Deibel/J.L. Gaddis (eds), *Containment: Concept and policy,* NDU, Washington, DC, 1986.

Hill J., Afghanistan in 1990 : Year of the Mujahidin, *Armed Forces Journal International,* March 1989.

Ikram M.A., Liberation of Eastern Ningrahar, WUFA, Jan.March

1989.

Iunin S., 'V poiskakh geroya', *Podvig,* no. 34 (1989).

Iurtaev V.I., Demokratichskaya organizatsiya molodezhi Afganistan in *Aprdskaya Revolyutsiya 1978 g. v Afganistane, referatnyi sbornik,* INION/IV Moscow, 1982.

'Kak prinimalos reshenie, *Voenno-istorichcskii zhurnal,* no. 7 (1991).

Karp C., Afghanistan: six years of Soviet occupation, US Dept. of

State, Special Report, no. 135 (1985).

--- 'Afghanistan: eight years of Soviet occupation, *Department of, State Bulletin,* March 1988.

Karpenko O., Iz afganskogo dnevnika, *zvezda Vostoka,* 12/1987.

Keshtmand S.A., Uregulirovanie afganskoi problemy, *Partinaia zhizn,* no. 2 (1990).

Khakimdzhanov N.N., Kurs NDPA na rasshirenie sotsialnoi bazy
aprelskoi revolyutsii, *Obshchcstvennic Nauki v Uzbekistane,* 2 (1988).

Khalil A.J., My impressions of Afghanistans visit, *Central Asia,* no. 13 (1983).

Khan A.H., The Militias in Afghanistan, *Central Asia,* no. 31 (winter 1992).

Khanif Sh., Afganskii dnevnik, *Pamir,* no. 12 (1989).

Kipp J.C., Afghanistan: apres la guerre, *Politique Internationale,* Aug. 1989.

Korgun V., Afganistan posle vyvoda sovetskikh voisk, *Vostok i Sovremennost,* no. 1 (1990).

--- Est li vikhod iz tupika?, *Aziya i Afrika Segodnia,* no. 6 (1992).,

---- Natsionalnoe primirenie i vnutripoliticheskaya situatsiya v 1988 g., *Spetsial'nyi Byullcten AN SSSRIV,* no. 2 (1990).

--- The Afghan Revolution: a failed experiment in D.F. Eickelman (ed.), *Russia's Muslim frontiers,* Indiana University Press, Bloomington, 1993.

Kornienko G.M., The Afghan endeavor: Perplexities of the military incursion and withdrawal, *Journal of South Asian and Middle Eastern Studies,* vol. XVII, n.o 2 (winter 1994).

Krasikov Yu., Internatsionalnaya missiya sovetskogo voina, *Voennyi Vcstnik,* no. 10 (1988).

Krivov S., Vooruzhennye sily v politicheskoi zhizni Afganistana,
Spetsial'nyi Byulleten' IV AN SSSR, no. 2 (1990).

Kviatkovskii O., Komandirovka na voiny, *Prostor,* 2/1988.

Laurinchikas A., zelenie kraski zhizni, *Nash Sovrcmennik,* 11 (1987).

Lifschultz L., Afghanistan: A voice from Moscow, *Monthly Review,* Sept. 1987, interview with N. Simoniya.

Lobato C., Civils et resistants dans la province dHerat a lautomne
1989, *Afghanistan Info,* Nov. 1989.

--- Islam in Kabul, *Central Asian Survey,* vol. 4, no. 4 (1985).,

--- Kabul 1980-1986: un Islam officiel pour legitimer le pouvoir-communiste, *Central Asian Survey,* vol. 7, no. 23 (1988).,

1990./Loghinov A.V., Natsionalny Vopros v Afganistane, *Rasy i Narody,* 2/1990

Lyakhovskii A., Na afganskoi vizhzhennoi zemle, *Kommunist Vooruzhennikh Sil,* nos. 19, 20, 21, 22 (1990).

----and zabrodin V., Tainy afganskoi voiny, *Armiya,* 9 (1992).

Merimskii V.A., V boyakh s modzhakhedami, *Voennoistoricheskii zhurnal,* no. 8 (1994).

--- Voina po zakamu, *Voennoistorichcskii zhumal,* no. 11 (1993).,

--- Voina v Afganistane: zapiski uchastika, *Noi'aya i Novcyashaya, Istoriya,* no. 3 (1995).

Michalski E. and Michalski K.J., Die revolutionardemokratisch U gestaltung der Agrarverhaltnisse und die Entwicklung der landwirtschaftlichen Produktion in Afghanistan, *Asicn-Afrika-Lateinamcrika,* vol. 13, no. 5 (1985).

Momand N.M., Afganistan: protsess revolyutsionnogo obnovleniya prodolzhaetsya, *Partiinaya zhizn,* 1/1987.

Mukherjee S., Evolution of the polity in Afghanistan during the laste decade in V.D. Chopra (ed.), *Afghanistan: Geneva accords and after,* Patriot New Delhi, 1988.

Newman J., The future of Northern Afghanistan, *Asian Survey,* July 1988.

Nikitenk E.G /Pikov N.I., Razvenchannyi mif, *Voenno-istoricheskii Zhumal,* no. 2 (1995).

Nosatov V., Afganskii dnevnik, *Prostor,* no. 4 (1989).

--- Afganskii dnevnik, *Prostor,* no. 11 (1989).,

---- V nachale deviatiletnei voiny, *Literaturnyi Kirgizistan,* no. 6,, 1989.

Olshanskii D.V., Afganistan: sudba naroda, sudba obshchestva, *Sot-siologichcskic isslcdovaniya,* no. 5 (1988).

Olesen A., The Saur Revolution and the local response to it in *Forschungen in und tiber Afghanistan,* S.W. Breckle and C.M. Naumann (eds), Bibliotheca Afghanica, Liestal, 1983.

Olimov M., Iz zapisok perevodchika, *Vostok,* no. 3 (1991).

Olinik A., zarnitsy nad gindukushem, *Kommunist Vooruzhennykh sil,* no. 8 (1988).

Ovesen J., A local perspective on the incipent resistance in Afghanistan in Huldt/ Jansson (eds), *The tragedy of Afghanistan,* Crooni Helm, London, 1988.

Pedersen G., Is there a future for the nomads of Afghanistan?, WUFA, vol. 3, no. 4 (1988).

Plastun V., 'Gorkii urok', *Aziya i Afrika Segodnia* part I, 1/93.

--- Gorkii urok, *Aziya i Afrika Segodnia* part II, 2/93.,

--- NDPA: voprosy edinstva i soyuznikov na sovremennom etape revolyutsii, *Spctsialnyi Byullcten'* AN IV SSSR, no. 6 (1987).,

--- Pushtuny i ikh roP v politicheskoi zhizni, Aziya i Afrika Sego, nya, no. 11 (1995).

Podlesnyi A., Politika Natsionalnogo Primireniya i osobennosti ee provedeniya v yuzhnykh raionakh Afganistana, *Spetsialnyi Byullete IV AN SSSR,* no. 2 (1990).

Prokhanov A., Afghanistan, *International Affairs,* Aug. 1988.

Puig J.J., La resistance afghane aujourdhui, *Est et Quest,* Jan. 1987.

--- Apres le retrait sovietique en Afghanistan in *Approchcs polemoligiques,* dir. D. Hermant, D. Bigo, FEDN 1991.,

--- La Resistance afghane in *Afghanistan. La colonisation impossible,* CERF, 1984.

Rasul Amin A., Local organs of Soviet pattern in Afghanistan, WUFA, vol. 1, no. 4 (1986).

--- 'Stealthy sovietisation of Afghanistan', *Central Asian Survey,* vol. 3, no. 1 (1984).

Roy O., La politique de pacification sur le terrain in A. Brigot and

O. Roy, *La guerre dAfghanistan,* La Documentation Francaise, 1985.

---Le double code afghan, *Revue Francaise de Science Politique,* Dec. 1986. The origins of the Afghan Communist Party, *Central Asian Survey,* vol. 7, no. 2/3 (1988).

Rubin.R.Redistribuibut bution and the state in Afghanistan in The politics of social *transformation in Afghanistan Iran and Pakistan,* Syracuse University Press, Syracuse, 1994.

Safronov V.G., Kak eto bylo', *Voennoistoricheskii zhurnal,* no. 5 (1990).

Samin A.Q., War impacts on Afghan' agriculture, WUFA, April-June 1989.

Semenov Vs., zemelno-vodnaya reforma v Demokraticheskoi

Respublike Afganistan', *Mirovaya Ekonomika i Mczhdunarodnye Otnosheniya,* 6/1983.

Shahrani M.N., Introduction. Marxist revolution and Islamic resistanc in Canfield and Shahrani (eds), *Revolutions and rebellions in Afghanistan,* International Studies Institute, Berkeley, 1984.

Sherbakov V., Po dolgu internatsionalistov, *Voennyi Vestnik,* 3 (1987).

Sigrist C., Die Mujahidin am Sheidenweg in *Tritt Afghanistan aus dem Schatten des Krieges am persischen Golf? Kontriire. Vorstellungen uber die friedliche Losung eines chronischen Burgerkrieges: Materialien zum IA Seminar vom 1.6.1991,* IAF, Bonn, 1991.

Steele J., Moscows Kabul campaign, *Merip Reports,* July-Aug. 1986.

Tanin z., To win the confidence of the masses, *World Marxist Review,* 1 (1984).

Taniwal H/Nuristani A.Y., Pashtun tribes and the Afghan Resistance. *WUFA,* vol. 1, no. 1 (1985).

Traxler E., Aufbruch am Hindukusch, *Marxistischc Blatter,* 2/1987. Van HollenE., Afghanistan 18 months of Soviet occupation, *Department of State Bulletin,* no. 2055 (Oct. 1981).

---Afghanistan 2 years of Soviet occupation, *Department of State Bulletin,* vol. 82, no. 2060.

Vedad Kh., Rol DOMA v sotsialnopoliticheskoi zhizni RA 1978-1987

gg'. in *Respublika Afganistan,* Izdatelstvo Fan Uzbeskoi SSR, Tashkent, 1990.

Voina est voina, i russkikh mnogo', *Posev,* no. 3 (1983).

harov O., Sleptsy, navyazyvavshie sebya v povodiri', *Aziya i Afrikaz Segodnia, no.* 12 (1992).

نامنامه

نام اشخاص

نام جایها

نام احزاب و تشکلها

نام اقوام و قبایل

تازه‌های انتشارات عرفان

سرگذشت یتیم جاوید، محمد در شیرخوارگی و خردسالی؛ محمد شوکت‌التونی، ترجمهٔ صلاح‌الدین سلجوقی.
فیض قدس، احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل؛ خلیل‌الله خلیلی، با مقدمه و تصحیح دکتر عفّت مستشارنیا.
شیخ‌الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی، زندگی، آراء، عقاید فلسفی و کلامی؛ دکتر محمدسعید عبدالمجید، ترجمهٔ عزیزالله علی‌زاده مالستانی.
شکیبایی، دموکراسی و حقوق بشر؛ عباس پویا.
پاسخ به سنّت و سکولاریسم در افغانستان؛ یاسین رسولی.
افغانستان در پنج قرن اخیر (با ویرایش جدید)؛ میر محمدصدیق فرهنگ.
ظهور افغانستان مدرن؛ وارتن گریگوریان، ترجمهٔ علی عالمی کرمانی.
جهاد، (اسلام پیکارجو در آسیای میانه)؛ احمدرشید، ترجمهٔ جمال آرام.
پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها؛ حاج‌کاظم یزدانی.
طرزی و سراج‌الاخبار؛ بشیر سخاورز.
میراث شهرزاد در افغانستان؛ به کوشش سیداسحاق شجاعی.
دیوان واصل کابلی؛ به کوشش دکتر عفّت مستشارنیا.
دیوان خلیل‌الله خلیلی؛ به کوشش محمدکاظم کاظمی.
گزیدهٔ غزلیات بیدل؛ به کوشش محمدکاظم کاظمی.
پیام آزادی، مجموعه شعر؛ ادیب برومند.
سرود رهایی، مجموعه شعر؛ ادیب برومند.

از سلسلهٔ «ادبیات معاصر افغانستان»

گل پیراهن سارا، مجموعه شعر؛ سیدنادر احمدی
در هوای کابل، مجموعه شعر؛ عسکر کابلی
نامه‌ای از لالهٔ کوهی، مجموعه شعر؛ زهرا حسین‌زاده
ماه هزارپاره، مجموعه شعر؛ محمدشریف سعیدی
همواره بدخشانم با تو، مجموعه شعر؛ لطیف پدرام.
در شُرُف ماه، مجموعه شعر؛ محمدبشیر رحیمی.
آدمی پرنده نیست، مجموعه شعر؛ قنبرعلی تابش.
مرگ بر الفبا، مجموعه شعر؛ نقیب آروین.
غم عزیز، مجموعه شعر؛ محمدمحسن سعیدی
دهان خون‌آلود آزادی، مجموعه شعر؛ پرتو نادری.
شاعر به انتهای خیابان رسیده است، مجموعه شعر؛ محمد واعظی.
اینجا منم زنی، با چادری سیاه، مجموعه شعر؛ فاطمه سجادی (حصار).
عکس ماه تو بر دیوارهای شب لیلی‌ترند، مجموعه شعر؛ رحیمه میرزایی.
آهوی همیشه دویده در من، مجموعه شعر؛ حسین حیدربیگی.
گریه‌های مریم مصلوب، مجموعه شعر؛ حفیظ‌الله شریعتی (سحر).
شکل هندسی تو، مجموعه شعر؛ معصومه احمدی.
هبوط در پیاده‌رو، مجموعه شعر؛ غلام‌رضا ابراهیمی.
من در اثر ماه‌گرفتگی، مجموعه شعر؛ سید عاصف حسینی.
من نشانه‌های سفر را گم نکرده‌ام، مجموعه شعر؛ حسین حسین‌زاده.
دو ماه در خسوف، مجموعه شعر؛ معصومه صابری.

قطعه‌ای از بهشت، مجموعه داستان؛ علی پیام.
جای خالی گلدان، مجموعه داستان؛ تقی واحدی.
سنگ و سیب، مجموعه داستان؛ حسین حیدربیگی.
چراغ سبز، مجموعه داستان؛ نظری آریانا.
آخرین شاخه، مجموعه داستان؛ حسین فخری.
عطر سکوت، مجموعه داستان؛ آمنه محمدی.
زنی با حریر آبی در طبقهٔ هفتم، مجموعه داستان؛ سکینه محمدی.

سپیدارهای گمشده، مجموعه داستان؛ سیداسحاق شجاعی.
هذیان‌های پراکنده در باد، مجموعه داستان؛ صدیقه کاظمی.
گل سرخ دل‌افگار، مجموعه داستان؛ محمدجواد خاوری.

زیر چاپ

نی‌نامه، چند رساله دربارهٔ مولانا جلال‌الدین بلخی؛ به کوشش خلیل‌الله خلیلی
دیوان عایشه درانی؛ به کوشش دکتر عفّت مستشارنیا.
تاریخ احمدشاهی؛ محمودالحسینی بن ابراهیم جامی، به تصحیح دکتر محمدسرور مولایی.
افغانستان: جنگ، جامعه، سیاست؛ آنتونیو گیستوزیو، ترجمهٔ اسدالله شفایی.
کتابفروش کابل؛ آسنه سرستد، ترجمهٔ هارون نجفی‌زاده.
سرگذشت شیرین‌گل؛ زیبا شکیب، ترجمهٔ امیرحسین شالچی.

War, Politics and Society

in

Afghanistan

by Antonio Giustozzi



ناشر: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی

